

ترجمه ی فارسی

المرتضى

پژوهشی تاریخی و فراگیر پیرامون

زندگانی امیرالمؤمنین

ابوالحسن علی بن ابی طالب رضی الله عنه

نویسنده:

امام سید ابوالحسن علی حسنی ندوی رحمه الله

ترجمه:

استاد ابوشعیب عبدالقادر دهقان

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۴۱۵/۷/۱۲ هـ ق لکنو / هند

برادر عزیزم استاد ابو شعیب عبدالقادر! حفظه الله

السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

تندرستی و عافیت شما را از خداوند خواستارم

نامه‌ی مورخه‌ی ۶/۱۱/ شما را که مژده‌ی ترجمه و آماده‌ی چاپ و نشر بودن کتابم «المرتضی» را به همراه داشت، دریافت نمودم و از مشکلاتی که فراروی چاپ و نشر وجود دارد آگاهی یافتم ...

اما در خصوص چاپ و نشر کتاب (حاضر) خواهشمند است نکات زیر رعایت شود:

۱- ترجمه، کامل و با انشای قوی و زبان روز انجام شود.

۲- چاپ کتاب، جذاب و زیبا و از هرگونه اشتباه چاپی خالی باشد.

۳- کتاب‌های ترجمه شده، به قشر فرهیخته و در صورت امکان به دولتمردان تقدیم

شود.

۴- نسخه‌ای از کتاب ترجمه شده (بعد از چاپ) برای مؤلف ارسال شود.

برای موفقیت و درست‌اندیشی شما به پیشگاه خداوند دعا می‌کنم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

مخلص

ابوالحسن علی الحسنی الندوی

به قلم نذر الحفیظ الندوی

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	۳
مختصری از: شرح احوال و آثار امام ندوی رحمه الله.....	۱۳
امام ندوی در جهان.....	۱۵
مختصری از شرح احوال و آثار امام ندوی.....	۱۷
ولادت.....	۱۷
کودکی.....	۱۸
تحصیلات حوزوی و دانشگاهی.....	۱۸
تدریس.....	۱۹
ایجاد تحوّل در برنامه‌ی درسی.....	۲۰
ایجاد تحوّل در شیوه‌ی نگارش تاریخ.....	۲۱
فعالیت در عرصه‌ی "مطبوعات".....	۲۱
فعالیت‌های سیاسی.....	۲۴
ارتباط با مولانا محمد الیاس و جنبش دعوت و تبلیغ.....	۲۵
جهانگردی و ارتباط با دنیای اسلام.....	۲۶
تقدیر از خدمات امام.....	۲۹
تواضع و فروتنی.....	۳۰
علامه ندوی از دیدگاه علمای معاصر.....	۳۰
به سوی دیار جاودان.....	۳۹
پیشگفتار مترجم.....	۴۱
علی مرتضی کیست؟.....	۴۱

- المرتضى چگونه کتابی است؟ ۴۲
- پیشگفتار مؤلف** ۴۵
- انگیزه‌ی تألیف این کتاب ۴۸
- بخش اول: از ولادت تا هجرت** ۵۵
- از ولادت تا هجرت** ۵۷
- خانواده و تأثیر آن در تربیت فرزند و دیدگاه اسلام نسبت به آن ۵۷
- قبیله‌ی قریش ۶۰
- طایفه‌ی بنی‌هاشم ۶۱
- عبدالمطلب بن هاشم، جدّ رسول الله ﷺ و علی ﷺ ۶۱
- ابوطالب، پدر علی ﷺ ۶۳
- برادران علی بن ابی‌طالب ﷺ ۶۶
- تولد علی ﷺ ۷۲
- علی ﷺ تحت کفالت رسول خدا ﷺ ۷۴
- داستان مسلمان شدن علی ﷺ ۷۴
- سرگذشت علی ﷺ و ابوطالب ۷۷
- علی ﷺ دستیار و رهنمای پویندگان اسلام در مکه ۷۸
- بزرگ‌ترین افتخار ۷۹
- هجرت ۸۰
- بخش دوم: از هجرت تا رحلت رسول اکرم ﷺ** ۸۵
- از هجرت تا رحلت رسول اکرم** ۸۷
- پیوند اخوت و برادری ۸۷
- ازدواج علی با فاطمه علیها السلام ۸۷

- ۸۸ زندگی علی و فاطمه علیهما السلام
- ۹۱ تحمل مشقت برای آسایش پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۹۲ لقب پر افتخار و محبت‌آمیز.....
- ۹۲ غزوه‌ی بدر بزرگ و نقش علی رضی الله عنه در آن
- ۹۳ غزوه‌ی أحد.....
- ۹۵ غزوه‌ی خندق و توان رزمی علی رضی الله عنه
- ۹۷ صلح حدیبیه و محبت و احترام پیامبر در قلب علی
- ۹۸ جنگ خیبر و جوانمردی علی رضی الله عنه
- ۹۹ پیکار شیر خدا با مرحب، پهلوان نامدار یهود.....
- ۱۰۰ ایمان قوی و اعتماد راسخ به گفته‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۰۱ دلجویی و تسلی پیامبر به علی هنگام به جا گذاشتن او در مدینه.....
- ۱۰۲ اعزام علی رضی الله عنه به یمن و مسلمان شدن قبیله‌ی همدان.....
- ۱۰۳ نیابت از رسول الله صلی الله علیه و آله و فروتنی.....
- ۱۰۴ حجة الوداع و خطبه‌ی غدیر خم.....
- ۱۰۶ رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۱۱ بخش سوم: علی رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه**
- ۱۱۳ **علی رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه**
- ۱۱۳ لحظه‌ای حساس و سرنوشت‌ساز.....
- ۱۱۴ سرانجام آیین‌های کهن.....
- ۱۱۵ ویژگی‌ها و شرایط لازم برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۱۷ ابوبکر صدیق رضی الله عنه واجد شرایط خلافت.....
- ۱۲۹ شورا در اسلام و خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه
- ۱۳۸ مراسم بیعت با حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

- ۱۴۲ بیعت عمومی
- ۱۴۷ راز تأخیر خلافت علی علیه السلام
- ۱۴۹ نخستین آزمون سخت حضرت ابوبکر رضی الله عنه و موضع قاطع وی
- ۱۵۸ فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها
- ۱۶۳ بیعت حضرت علی علیه السلام با حضرت ابوبکر رضی الله عنه
- ۱۶۴ آزمون حضرت علی علیه السلام و پایداری او
- ۱۶۵ تعاون و همیاری صادقانه‌ی حضرت علی با حضرت ابوبکر رضی الله عنهما
- ۱۶۷ روابط دوستانه‌ی حضرت ابوبکر رضی الله عنه با اهل بیت
- ۱۶۸ نگاهی کوتاه به زندگی حضرت ابوبکر رضی الله عنه به عنوان یک زمامدار
- ۱۶۹ جمع‌آوری قرآن
- ۱۷۰ ابوبکر از زبان علی

بخش چهارم: علی علیه السلام در زمان خلافت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه ۱۷۳

- ۱۷۵ علی علیه السلام در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه
- نقش انتخاب حضرت عمر رضی الله عنه برای خلافت، در مرحله‌ی انتقالی حساسی از تاریخ اسلام
- ۱۷۵ اسلام
- ۱۷۸ حضرت عمر رضی الله عنه و حفظ زندگی ساده و سلحشوری فاتحان عرب
- ۱۸۲ گسترش قلمرو اسلام در زمان عمر فاروق رضی الله عنه
- ۱۸۳ همکاری و تعاون علی علیه السلام با عمر رضی الله عنه
- دلیلی روشن بر صمیمیت و خلوص علی علیه السلام برای عمر رضی الله عنه و مصالح اسلام و مسلمانان
- ۱۸۵ مسلمانان
- ۱۸۹ سفر تاریخی حضرت عمر رضی الله عنه به بیت المقدس
- ۱۹۱ موضع حضرت عمر رضی الله عنه در برابر اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۹۴ پایه‌گذاری تقویم اسلامی

- شهادت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه ۱۹۵
- تأثر و اندوه علی رضی الله عنه از شهادت عمر رضی الله عنه ۱۹۹
- وصف صحابه‌ی کرام و چگونگی تعاون و اختلاف آنها با یکدیگر ۱۹۹
- بخش پنجم: علی رضی الله عنه در زمان خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه ۲۰۳**
- علی رضی الله عنه در زمان خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه ۲۰۵**
- بیعت با حضرت عثمان رضی الله عنه ۲۰۵
- جایگاه دینی و اجتماعی حضرت عثمان رضی الله عنه ۲۰۸
- فتوحات و گسترش دولت اسلامی در زمان عثمان رضی الله عنه ۲۱۲
- نگاهی به خلافت راشده‌ی حضرت عثمان رضی الله عنه ۲۱۵
- مفاخر بزرگ و جاودان عثمان رضی الله عنه ۲۱۶
- توسعه‌ی مسجد نبوی ۲۱۸
- مشکلات دوره‌ی خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه ۲۱۸
- اوج فتنه ۲۲۴
- محاصره و شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه و نقش قهرمانانه‌ی حضرت علی رضی الله عنه در حمایت از ایشان ۲۲۹
- رسوخ عقیده در وجود حضرت عثمان رضی الله عنه و مقام والای او در اسلام ۲۳۴
- بخش ششم: علی مرتضی رضی الله عنه در زمان خلافتش ۲۳۷**
- علی رضی الله عنه در زمان خلافتش ۲۳۹**
- بیعت با علی رضی الله عنه ۲۳۹
- اولین خطبه‌ی حضرت علی رضی الله عنه بعد از خلافت ۲۴۰
- دوره‌ی خلافت علی رضی الله عنه و مشکلات آن دوره ۲۴۲
- انتقال مرکز خلافت از مدینه به کوفه^۱ ۲۴۵

- ۲۴۶..... آغاز اختلاف و جنگ جمل.....
- ۲۵۰..... احترام علی علیه السلام برای عایشه رضی الله عنها.....
- ۲۵۲..... نگاهی کوتاه به اختلافات و مناقشات صحابه.....
- ۲۵۶..... اختلاف نظر بین علی علیه السلام و معاویه رضی الله عنه.....
- ۲۵۸..... جنگ صفین.....
- ۲۶۲..... داستان حکمیت و داوری.....
- ۲۶۲..... ظهور خوارج.....
- ۲۶۵..... قبول حکمیت از جانب علی علیه السلام و ظلم خوارج در حق وی.....
- ۲۶۶..... خوارج و سبائیه.....
- ۲۶۶..... خوارج.....
- ۲۶۸..... سبائیه.....
- ۲۷۳..... علی علیه السلام الگوی روزگار سختی و اضطرار.....

بخش هفتم: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از رویارویی با خوارج و اهل شام

تا شهادت..... ۲۷۵

- ۲۷۷..... از رویارویی با خوارج و اهل شام تا شهادت.....
- ۲۷۷..... مقایسه‌ای بین اهل عراق و اهل شام.....
- ۲۸۰..... حرکت به سوی شام و بهانه‌جویی‌های عراقیان.....
- ۲۸۳..... شهادت حضرت علی علیه السلام.....

سیمای علی علیه السلام در آینه‌ی اخبار و روایات..... ۲۸۷

- ۲۸۷..... مأموریت از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله برای نابود ساختن آثار جاهلی و بت پرستی.....
- ۲۸۸..... علی علیه السلام شایسته‌ترین فقیه و قاضی.....
- ۲۹۰..... عالم به کتاب و سنت.....
- ۲۹۱..... علی علیه السلام کانون محبت و مهربانی.....

- ۲۹۲..... علی علیه السلام آغازگر بسیاری از علوم و فنون
- ۲۹۳..... روان شناسی شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۹۵..... زوایایی ناشناخته از خلافت حضرت علی علیه السلام
- ۲۹۷..... سبب کثرت احادیث درباره‌ی فضیلت علی علیه السلام
- ۲۹۸..... فرزندان علی علیه السلام
- ۳۰۰..... حکمت و بلاغت علی علیه السلام
- ۳۰۴..... شعر علی علیه السلام
- ۳۰۵..... اسلوب منحصر به فرد طنز و نکوهش
- ۳۰۹..... بخش هشتم: حضرت علی علیه السلام پس از خلافت**
- ۳۱۱..... علی علیه السلام پس از خلافت
- ۳۱۱..... روش اجمالی حضرت علی علیه السلام در خلافت
- ۳۱۲..... زهد و پرهیزگاری علی علیه السلام
- ۳۱۶..... علی علیه السلام در برابر مسؤولان حکومتی و عموم مسلمانان
- ۳۱۷..... علی علیه السلام پیشوا و مصلح بزرگ
- ۳۱۹..... اصول سیاست و حکومت علی علیه السلام
- ۳۲۱..... سیاست شایسته و بی نظیر علی علیه السلام
- ۳۲۳..... نگاهی کوتاه به زندگی امیر معاویه رضی الله عنه
- ۳۳۱..... نگاهی به جامعه‌ی اسلامی آن روز
- ۳۳۵..... بخش نهم: حسن و حسین رضی الله عنهما سروران جوانان بهشت**
- ۳۳۷..... حسن و حسین رضی الله عنهما سروران جوانان بهشت
- ۳۳۷..... حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
- ۳۴۰..... اهمیت و تأثیر روانی پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله در حق حسن علیه السلام

- ۳۴۲ خلافت حضرت حسن علیه السلام و صلح با معاویه رضی الله عنه
- ۳۴۵ وفات حضرت حسن علیه السلام
- ۳۴۶ موضع صحیح حضرت حسن علیه السلام
- ۳۴۷ حسین بن علی علیه السلام
- ۳۴۹ حکومت یزید
- ۳۵۰ سیره و اخلاق یزید
- ۳۵۱ فاجعه‌ی کربلا
- ۳۵۲ دعوت اهل عراق از حسین علیه السلام و فرستادن مسلم به کوفه
- ۳۵۳ رفتار کوفیان با مسلم
- ۳۵۴ پیام مسلم به حسین علیه السلام
- ۳۵۶ حسین بن علی علیه السلام در راه کوفه
- ۳۵۸ در میدان کربلا
- ۳۶۰ در حضور یزید
- ۳۶۰ واقعه‌ی حرّه و مرگ یزید
- ۳۶۱ فاجعه‌ی کربلا از منظر علمای اهل سنت
- ۳۶۴ فعالیت برای تغییر نظام فاسد و ارزش آن
- ۳۶۹ بخش دهم: آل نبی و اولاد علی علیه السلام**
- ۳۷۱ آل نبی و اولاد علی علیه السلام**
- ۳۷۱ زندگی و سیره‌ی فرزندان علی علیه السلام بعد از حادثه‌ی کربلا
- ۳۷۵ غیرت در نسب نبوی
- ۳۷۶ بیزاری از مداحی و افراط در محبت
- ۳۷۸ اعتراف به فضایل خلفای سه گانه و دفاع از آنها
- ۳۷۹ قهرمانان و مبارزان میدان جهاد

-
- ۳۸۱..... نقش آل رسول در گسترش اسلام و تربیت و اصلاح جامعه
- ۳۸۵..... مصلحان و مجاهدان شبه قاره‌ی هند
- ۳۹۱..... رهبران و مجاهدان کشورهای عربی
- ۳۹۵..... فهرست‌های عمومی**
- ۳۹۷..... (۱) فهرست اسامی اشخاص، قبایل
- ۴۳۰..... (۲) فهرست اسامی اماکن،
- ۴۴۳..... (۳) فهرست منابع عربی
- ۴۵۹..... منابع لاتین**

مختصری از:
شرح احوال و آثار امام ندوی رحمہ اللہ

بہ قلم:
عبدالقادر دہقان

امام ندوی در جهان

امام سید ابوالحسن علی حسنی ندوی:

- * دانشمند و دعوتگر بزرگ اسلامی
- * نویسنده‌ی بیش از پنجمصد کتاب، رساله و مقاله
- * عضو دایم و معاون رئیس هیأت مؤسسان «رابطة العالم الإسلامی» - مکه‌ی معظمه
- * عضو شورای عالی دانشگاه اسلامی - مدینه منوره
- * عضو کنفرانس اسلامی - قدس
- * عضو کمیته‌ی اجرایی کنفرانس اسلامی - بیروت
- * مدیر کل مجمع علمی اسلامی «ندوة العلماء» لکنو - هند
- * سرپرست دارالعلوم ندوة العلماء لکنو - هند
- * رییس مجلس تحقیقات و نشریات اسلام، لکنو - هند
- * مسئول مرکز تحقیقات و مطالعات اسلامی دانشگاه آکسفورد - انگلستان
- * عضو شورای سیاستگذاری مرکز پژوهش‌های اسلامی - ژنو
- * رییس بنیاد جهانی پژوهش‌های اسلامی، قاهره - مصر
- * عضو شورای عالی امور دینی وزارت اوقاف، قاهره - مصر
- * عضو مجمع علمی و آکادمی عربی، دمشق - سوریه
- * عضو شورای دارالعلوم دیوبند - هند
- * عضو شورای اجرایی «دار المصنفین» اعظم گره - هند
- * عضو دائرة المعارف عثمانی در حیدرآباد - هند
- * استاد (میهمان یا دعوتی سابق) دانشگاه‌های مدینه‌ی منوره و دمشق
- * مدیر و مؤسس نهضت پیام انسانیت - هند
- * عضو مجمع فقهی - حجاز

- * عضو مؤسسه‌ی علمی و تحقیقی «آل‌البیت» - شرق اردن
- * عضو شورای عالی مساجد - حجاز
- * عضو شورای فقه اسلامی - حجاز
- * عضو اصلی فدراسیون دانشگاه‌های اسلامی - حجاز
- * رییس انجمن جهانی ادبیات اسلامی - خاورمیانه
- * عضو فرهنگستان زبان عرب - دمشق
- * عضو فرهنگستان زبان عرب - قاهره
- * عضو فرهنگستان زبان عرب - اردن
- * مؤسس و رییس بنیاد جهانی ادبیات اسلامی - ریاض
- * رییس سازمان دفاع از هویت اسلامی مسلمانان هند
- * عضو شورای عالی دانشگاه بین‌المللی اسلام آباد - پاکستان
- * مؤسس جمعیت تبشیر و جذب هندوها و غیر مسلمین به اسلام
- * رییس سازمان آموزش دینی ولایت اترپرادیش - هند
- * عضو هیأت مؤسسان شورای عالی جهانی دعوت اسلامی - قاهره

مختصری از شرح احوال و آثار امام ندوی

این یک حقیقت انکارناپذیر است که نمی‌توان شایستگی‌های معنوی یک فرد را آن گونه که هست بر صفحه‌ی کاغذ به تصویر کشید؛ زیرا صفات باطنی و حالات روانی و ... از خصوصیات هستند که قلم از وصف آنها عاجز است؛ شاعر به حق گفته است آنجا که می‌گوید:

گر مصوّر صورت آن دلستان خواهد کشید حیرتی دارم که نازش را چه‌سان خواهد کشید
با وجود این؛ و با اعتراف به اینکه این مجموعه، قطره‌ای از دریای خصوصیات اخلاقی و علمی و نبوغ فکری امام ندوی است؛ باز هم به گفته‌ی شاعر که می‌گوید:
آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
این مجموعه را به خوانندگان تقدیم می‌کنیم:

ولادت

امام سید ابوالحسن علی حسنی ندوی - نورالله مرقده - در روز ششم ماه محرم سال ۱۳۳۳ هجری قمری برابر با ۱۹۱۴ میلادی در دهکده‌ی «تکیه»؛ واقع در هفتاد کیلومتری لکنو دیده به جهان گشود و در یک خانواده‌ی مذهبی و دانش‌دوست و شهیدپرور پرورش یافت؛ خانواده‌ای که مجاهدان و مصلحانی چون امام سید احمد شهید؛ در دامان خویش پرورده است.

امام ندوی، منتسب به خاندان نبوت است و سلسله‌ی نسب وی به حسن بن علی ابن ابی‌طالب علیه السلام می‌رسد. پدرش سید عبدالحی بن فخر الدین از دانشمندان بلند پایه و اطباء حاذق و نویسندگان چیره دست زمان خود بوده است و به زبان عربی و فارسی تألیفات گوناگونی دارد که از آن جمله کتاب «نزهة الخواطر» در هشت جلد، «الهند فی العهد الإسلامی»، «الثقافة الإسلامیة فی الهند»، «تاریخ گجرات»، «گل‌رعنا» و ... را می‌توان نام برد.

امام نُه ساله بود که سایه‌ی پدر مهربان را در سال ۱۳۴۱ هـ. ق. / ۱۹۲۳ م. از دست داد. مادرش خیرالنساء نیز از زنان نویسنده بود که از آثار او رساله‌ی «الدعاء والقدر» را می‌توان نام برد.

کودکی

امام ندوی رحمه‌الله در خانواده‌ای پرورش یافت که تمام افراد آن، اهل علم و مطالعه و اهل قلم بودند؛ و هر کتاب جدیدی که به دست آنان می‌رسید مطالعه‌ی آن را بر خود لازم می‌دانستند. استاد از لطایف زمان کودکی خود این لطیفه را در شرح خاطرات خویش بیان نموده است که روزی در سنین ۵ - ۶ سالگی پولی به دستش رسید، تصمیم گرفت با آن پول کتاب بخرد، اما تا آن زمان نمی‌دانست که تنها جای خرید کتاب، کتابفروشی است و هر کالایی جای مخصوصی دارد؛ بنابراین، پول را گرفته به داروخانه‌ی مجاور رفت و کتاب خواست. صاحب داروخانه به فکر اینکه او از فرزندان اشراف و اعیان شهر است، کتابچه‌ای را که فهرست داروها به زبان اردو در آن درج بود به سید داد و پولش را مسترد نمود. وی کتابچه را برداشت و به منزل برگشت؛ و از اینکه به کتابی دسترسی یافته است بسیار خوشحال بود.

بر اثر همین ذوق مطالعه بود که سید در سنین ۱۲ - ۱۳ سالگی، زبان عربی، انگلیسی و زبان فارسی را به خوبی می‌دانست و هنگامی که در سال ۱۹۲۶ م. کنفرانس ندوة العلماء با شرکت علمای بزرگ برگزار گردید، به زبان عربی سخنرانی کرد.

تحصیلات حوزوی و دانشگاهی

تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خویش «لکنو» آغاز نمود و پس از اتمام مبادی زبان اردو، به فراگیری زبان فارسی پرداخت. پدرش برای آموزش زبان فارسی و خوش نویسی، یک معلم خصوصی و با تجربه برای وی انتخاب کرد. سید، دروس عربی را نزد استادانی چون شیخ خلیل بن محمد یمنی و علامه تقی‌الدین هلالی مراکشی فراگرفت و

پس از اتمام دوره‌ی ابتدایی و متوسطه در سال ۱۹۲۷ م. در سن چهارده سالگی وارد دانشگاه دولتی لکنو شد و در رشته‌ی ادبیات عرب به تحصیل پرداخت، و زبان انگلیسی را همزمان با آموزش عربی آموخت و موفق به دریافت گواهینامه و مدال طلا از این دانشگاه شد و پس از تخصص در رشته‌ی ادبیات عرب به رشته‌های تخصصی زبان انگلیسی پرداخت، ولی مادرش که بعد از فوت پدر، مربی او بود، او را از ادامه‌ی تحصیل در این رشته بازداشت و به فراگیری علوم اسلامی توصیه نمود؛ بنابراین زبان انگلیسی را از معلمان خصوصی مانند خلیل الدین ہنسوی، و در رای بریلی از سید احمد سعید و در دارالعلوم ندوہ از محمد سمیع صدیقی و در دانشگاه لکنو از استاد محمد فاروقی فراگرفت.

ایشان درس حدیث را نزد علامه حیدر حسن خان، استاد حدیث دارالعلوم ندوہ العلماء در سال ۱۹۲۹ م. آغاز کرد و سپس در سال ۱۹۳۰ م. برای ادامه‌ی تحصیلات عالی خود عازم لاهور شد و زانوی تلمذ و شاگردی را پیش مصلح بزرگ و دانشمند معروف، مولانا احمد علی لاهوری خم کرد و از آنجا گواهینامه‌ی عالی علمی دریافت نمود. همچنین در دارالعلوم دیوبند از محضر علامه حسین احمد مدنی کسب فیض کرد^(۱).

تدریس

امام در سال ۱۹۳۴ م. در سن ۲۰ سالگی، در دانشگاه ندوہ العلماء لکنو به تدریس پرداخت. اولین سال که در جلسه‌ی درس حضور یافت، شاگردان کلاس او از نظر سن از ایشان بزرگ‌تر یا با او همسال بودند. امام به مدت ده سال، مجلس درس را زینت بخشید و در این مدت با رهبران و مصلحان عصر خود همچون: شیخ الحدیث مولانا محمد

۱- علامه ندوی ارتباطی عمیق با مولانا حسین احمد مدنی داشت و در این خصوص مقاله‌ی جداگانه‌ای تحت عنوان «صلتی بمولانا حسین احمد المدنی أو صفحة من صفحات حیاتی» نگاشته است. این مقاله در مجله‌های مختلف عربی مانند «البعث الإسلامی» به چاپ رسیده است.

زکریا، مولانا محمد الیاس، شیخ عبدالقادر رای پوری و مولانا انور شاه کشمیری، آشنا شد و از محضر آنان کسب فیض نمود؛ و بر اثر ارتباط با این دانشمندان، به ویژه مولانا محمد الیاس، نقطه‌ی عطفی در زندگی او پدید آمد. سرانجام در سال ۱۹۳۹ م. از کار تدریس به طور موقت کناره‌گیری کرد و برای احیای امر به معروف و نهی از منکر، تمام وقت خود را وقف دعوت و تبلیغ در راه دین نمود و در این راه زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل شد. ایشان برای انجام این منظور، در رأس هیأت‌های تبلیغی به کشورهای عربی مسافرت کرد و از ضعف و انحطاط مسلمانان به شدت رنج می‌برد. وی پیش از این، با علامه اقبال لاهوری نیز ملاقات‌هایی داشته و قسمتی از سروده‌های او را به عربی ترجمه کرده بود.

سید پس از پشت سر گذاشتن این دوره‌ی مقطعی، بار دیگر به تدریس و نشر معارف اسلامی پرداخت و از سال ۱۹۴۳ م. تا سال ۱۹۵۱ م. در «سازمان تبلیغات اسلامی» لکنو به تدریس قرآن و حدیث مشغول شد. در سال ۱۹۵۵ م. از سوی دانشگاه دمشق (الجامعة السوریة) برای همکاری و تدریس فراخوانده شد و به سمت استاد مهمان مسؤولیت تدریس در این دانشگاه را پذیرفت. همچنین در سال ۱۹۶۲ م. از سوی شاه سعود برای تدریس در دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره دعوت شد، اما سید، تدریس همیشگی و کرسی دایمی استادی را نپذیرفت، بنابراین در سال ۱۳۸۲ هـ. ق. / ۱۹۶۳ م. به سمت استاد مهمان در آن دانشگاه به تدریس مشغول شد.

ایجاد تحول در برنامه‌ی درسی

حوزه‌های علمیه و ادبیات عرب

امام ندوی رحمه‌الله به هنگام تدریس احساس نمود که محتوای برنامه‌ی درسی حوزه‌های علمیه برای طلاب علوم دینی عصر حاضر کافی نیست، لذا در صدد برآمد تا کتاب‌هایی را تألیف کند که در برنامه‌ی درسی به جای کتاب‌های قدیم مورد استفاده قرار گیرند. ایشان به منظور بارور گردانیدن رشته‌ی ادبیات عرب به تألیف کتاب‌هایی چون؛

«قصص النبیین» در پنج جلد، «مختارات من أدب العرب»، «القراءة الراشدة» در سه جلد و ... مبادرت ورزید. به همین منظور در نوزدهم آوریل سال ۱۹۸۱ م. به برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی تحت عنوان «الندوة العالمية للأدب الإسلامي» اقدام نمود و از ادیبان بزرگ عرب دعوت به عمل آورد و کتاب‌های فوق را به آنان عرضه نمود که از جانب آنها مورد تأیید قرار گرفت و از آن پس جزو برنامه‌ی درسی حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های جهان اسلام قرار گرفتند. همچنین پیش از این، در سال ۱۹۳۸ م. بنا به پیشنهاد دانشگاه علیگره هند، کتاب «اسلامیات» را که مشتمل بر عقاید، احکام، سیره‌ی نبوی و تاریخ اسلام است، برای کلاس (بی - ای) تألیف کرد و در ردیف کتاب‌های درسی آن دانشگاه قرار گرفت.

ایجاد تحول در شیوه‌ی نگارش تاریخ

امام ندوی رحمہ اللہ بعد از مطالعه و تحقیق در تاریخ اسلام به این نتیجه رسید که باید در سبک تاریخ نگاری تحوّلی به وجود آید؛ زیرا اکثر مورّخان به شرح حال فرمانروایان و فتوحات آنان بسنده کرده‌اند و از درج فعالیت‌های اصلاحی و خدمات اجتماعی طفره رفته‌اند؛ بنابراین کتاب تاریخ دعوت و اصلاح را در پنج جلد نوشت و زندگی‌نامه‌ی خود را که زندگی یک دعوتگر مصلح و یک مورخ چیره دست است و برای خواننده، سرشار از تجربیات و دانستنی‌ها است، در شش جلد نگاشت و کتاب‌های دیگری در مورد زندگی‌نامه‌ی بسیاری از مصلحان و مجتهدان نامدار اسلامی که در تجدید و احیای دین اسلام سهم به‌سزایی داشته‌اند، به رشته‌ی تحریر درآورد.

فعالیت در عرصه‌ی "مطبوعات"

از آنجا که مطبوعات، نقش مؤثری در بیداری ملت‌ها دارند، علامه سید ندوی از فعالیت در این زمینه نیز غافل نماند. ایشان نخستین فعالیت مطبوعاتی خود را در سال ۱۹۲۷ م. در سن ۱۳ سالگی از راه نوشتن مقاله در مجله‌ی اردو زبان «زمین‌دار» آغاز کرد

و نخستین اثر او به زبان عربی مقاله‌ای بود که در سال ۱۳۴۶ هـ ق. / ۱۹۳۰ م. توسط علامه رشید رضا در مجله‌ی «المنار» مصر منتشر شد. این مقاله بعدها در سال ۱۳۵۰ هـ ق. به صورت رساله‌ی جداگانه‌ای تحت عنوان «ترجمة الامام السيد احمد بن عرفان الشهيد» در مصر انتشار یافت. در آن هنگام سن او از شانزده سال متجاوز نبود^(۱).

سپس هنگامی که در سال ۱۳۵۱ هـ ق. / ۱۹۳۲ م. انتشار مجله‌ی «الضیاء» ارگان دارالعلوم ندوة العلماء، آغاز شد، علامه ندوی از مقاله نویسان بارز آن قرار گرفت. در سال ۱۹۴۸ م. از سوی انجمن تعلیمات اسلام به انتشار نشریه‌ای به نام «تعمیر» اقدام نمود و در سال ۱۹۶۳ م. نشریه‌ی «ندای ملت» به سرپرستی ایشان از لکنو منتشر شد. همچنین سرپرستی نشریه‌های عربی ارگان ندوه از جمله «البعث الإسلامی» و «الرائد» و نیز مجله‌ی اردو زبان «تعمیر حیات» را به عهده داشت.

امام ندوی در سال ۱۹۵۹م، مدیریت مجله‌ی «المسلمون» دمشق را پذیرفت. در سال ۱۹۹۵ م. «آکادمی تحقیقات و نشریات اسلام» را جهت چاپ و نشر کتب اسلامی بنیان نهاد. در سال ۱۹۶۲ م. با همکاری مولانا محمد منظور نعمانی رحمه الله، هفته نامه‌ی «ندای ملت» را پایه‌گذاری کرد. در سال ۱۹۴۴ م. به تألیف سلسله کتاب‌هایی در مورد روش دعوت و تربیت اسلامی اقدام نمود که بیشتر آنها به زبان‌های زنده‌ی جهان ترجمه شده است.

امام ندوی آثار و تألیفات بسیاری دارند که تعداد آنها به بیش از سیصد کتاب و رساله می‌رسد و آوردن عنوان تمامی آنها از گنجایش این مختصر خارج است.

برخی از آثار امام ندوی که به فارسی ترجمه شده است به شرح زیر است:

۱- تاریخ دعوت و اصلاح، در پنج جلد؛

۲- حدود خسارت جهان و انحطاط مسلمانان؛

۱- ندوی، ابوالحسن، کاروان زندگی، ج ۱.

- ۳- نبرد ایدئولوژیک یا ارزیابی تمدن غرب؛
- ۴- آیین زندگی؛
- ۵- تفسیر سیاسی اسلام؛
- ۶- قصه‌های پیامبران در ۵ جلد؛
- ۷- یقین بندگان خدا؛
- ۸- شگفتی‌هایی از ادب و حکمت دعوت؛
- ۹- بازگشت به اسلام؛
- ۱۰- نسل جوان را دریابید؛
- ۱۱- گامی به سوی بیداری اسلامی؛
- ۱۲- نگرشی نوین بر تزکیه و احسان یا تصوف و عرفان؛
- ۱۳- امام سید احمد شهید در آئینه‌ی تاریخ؛
- ۱۴- تاریخچه‌ی دعوت اسلامی در هند و ادوار آن؛
- ۱۵- آن‌گاه که نسیم ایمان وزید؛
- ۱۶- تجلی حقیقت ایمان؛
- ۱۷- اصول و مبادی فهم قرآن؛
- ۱۸- قادیانیت؛
- ۱۹- سخنانی چند به برادران ایرانی؛
- ۲۰- مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ؛
- ۲۱- نبی رحمت؛
- ۲۲- شگفتی‌های اندیشه‌ی اقبال؛
- ۲۳- آخرین پیام سیره‌ی نبوی به مردم قرن بیستم؛
- ۲۴- خود را دریابید؛
- ۲۵- المرتضی؛

۲۶- سیره‌ی محمدی در آینه‌ی دعا و نیایش؛

۲۷- کاروان مدینه؛

۲۸- دژهای اسلام؛

۲۹- نبی خاتم و دین کامل.

فعالیت‌های سیاسی

امام ندوی قدس سره به کار تدریس و تألیف اکتفا نمی‌کرد و نسبت به حوادث جهان بی‌اعتنا نبود، او معتقد بود: در زمان حاضر که عرصه‌ی فعالیت حکومت‌ها بسیار گسترده شده و دولتمردان در همه‌ی امور، حتی در امور دینی و قانونگذاری اسلامی نیر دخالت می‌کنند، لازم است که علما در سیاست سهیم باشند و آنان که دین را از سیاست جدا می‌دانند در حقیقت مسلمانان را به خودکشی ملی و اجتماعی فرا می‌خوانند.

از اینجاست که وی جهت احقاق حقوق مسلمانان هند همواره با دولتمردان آن سامان، مکاتبات و ملاقات‌های متعددی داشته است و به همین منظور دست به تشکیل سازمان‌ها و جنبش‌های ملی، اسلامی زد. امام ندوی در سال ۱۹۴۵ م. جنبش پیام انسانیّت را بنیان نهاد. در سال ۱۹۳۷ م. جهت حفظ اصالت و ویژگی‌های مسلمانان هند، و دفاع از احوال شخصیه‌ی آنان با همکاری وی، انجمن حمایت از نظام خانوادگی در اسلام به ریاست مولانا قاری محمد طیب، مدیر دارالعلوم دیوبند تأسیس شد و پس از درگذشت ایشان در سال ۱۹۳۸ م. استاد ندوی به ریاست انجمن مذکور برگزیده شد. ایشان همچنین به منظور به وجود آوردن اعتماد به نفس و پر کردن خلاء رهبری اخلاقی در جامعه‌ی هند در سال ۱۹۶۴ م. به تشکیل شورایی اسلامی تحت عنوان «مجلس الاستشاری الإسلامی» اقدام نمود.

امام سید ابوالحسن ندوی، بعد از سال ۱۹۶۰ م. که جمال عبدالناصر فریاد ناسیونالیسم عربی را در مصر بلند کرد و مردم، او را به لقب رهبر قومیت عربی یاد می‌نمودند و جمله «لا إله إلا الله ناصر حبيب الله» ورد زبان مردم عادی شده بود؛ و حکومت مصر در جنگ

سال ۱۹۶۷ م. در مقابل صهیونیست‌ها شکست خورد و موجب تشکیل رژیم اسرائیل گشت، آشکارا در برابر این فتنه‌ی عظیم به موضع‌گیری پرداخت و از ناصر و کسانی که موجبات شرمندگی مسلمانان را فراهم آورده بودند به شدت انتقاد کرد و با درج مقالات در مجله‌ها و روزنامه‌های مختلف و نشر کتاب و ایراد سخنرانی در کنفرانس‌ها و انجام مصاحبه با رادیو و تلویزیون و روزنامه‌نگاران، پرده از حقیقت برداشت و ناصر را مقصر اصلی شکست اعراب در مقابل صهیونیست‌ها معرفی نمود.

جمال عبدالناصر در مقابل انتقادهای امام ندوی واکنش نشان داد و بر اثر فشارهای وی به دولت هند، امام از سوی سفارت این کشور احضار شد و مورد استیضاح قرار گرفت و گذرنامه‌ی وی برای مدتی ضبط گردید و ممنوع الخروج شد.

ارتباط با مولانا محمد الیاس و جنبش دعوت و تبلیغ

نخستین ملاقات امام ندوی با مولانا الیاس؛ بنیانگذار جنبش تبلیغ، در اوایل سال ۱۹۴۰ م. هنگامی که مولانا همراه با هیأتی به منظور آگاهی از مراکز دینی و فعالیت‌های گوناگون مذهبی و آشنایی با جنبش‌های اسلامی هند، به آن کشور مسافرت نمود، صورت گرفت. امام با اولین دیدار، به شدت تحت تأثیر خصوصیات بارز اخلاقی و معنوی شیخ محمد الیاس قرار گرفت و چنان شیفته‌ی شخصیت ممتاز وی گردید که هنگام مراجعت از نزد شیخ، با زبان حال، این مصرع از شعر شاعر را تکرار می‌کرد:

دیرینه سال پیری بُردش به یک نگاهی

این دیدار، نقطه‌ی عطفی در زندگی امام ندوی پدید آورد؛ به گونه‌ای که از آن پس، تلاش طاقت‌فرسایی را در راه دعوت و تبلیغ و ارشاد مردم آغاز کرد و سرانجام در سال ۱۹۴۵ م. از مسؤولیت تدریس کناره‌گیری نموده و همراه با هیأت‌های تبلیغی به داخل و خارج از کشور عزیمت نمود؛ چنان که در سال ۱۳۶۶ هـ. ق. / ۱۹۴۷ م. به مدت شش ماه در سرزمین حجاز به قصد دعوت و ارشاد مردم اقامت گزید و با قشرهای مختلف مردم تماس برقرار نمود.

جهانگردی و ارتباط با دنیای اسلام

امام ندوی، پیوسته در کنفرانس‌ها و سمینارهای علمی و تحقیقی کشورهای اسلامی و ممالک غربی شرکت می‌کرد و به منظور رساندن پیام اسلام به دورترین نقاط دنیا، به اکثر کشورهای گیتی مسافرت می‌نمود و در بسیاری از نهضت‌های مردمی و جنبش‌ها و ارگان‌های دینی نقش فعالی داشته و در شکل‌گیری، تداوم و ادامه‌ی حرکت آنان سهیم بود.

امام ندوی آرزو داشت که جهان اسلام رهبری دنیا را به عهده گیرد و از پیروی کورکورانه و تقلید از بیگانگان اجتناب ورزد. به ویژه به سرزمین حجاز و جزیره العرب توجه خاصی مبذول می‌داشت و همواره با سران عرب در تماس بود و با نامه و ملاقات‌های متعدد، آنان را به اجرای نظام و احکام اسلامی در سرزمین‌های خود سفارش می‌کرد.

آغاز این ملاقات‌ها با امیر سعود بن عبدالعزیز و سپس با ملک فیصل، ملک خالد و ملک فهد بوده است، و نیز در کنفرانس‌های «رابطة العالم الإسلامی» (مکه) و دانشگاه اسلامی مدینه و کنفرانس «الدعوة و الدعاة» و گردهمایی‌های بین المللی «مؤتمر التعلیم» (که سید افتخار عضویت همه را داشت)، اندیشه‌ی رهبری جهان اسلام را مطرح نموده است.

امام ندوی در سال ۱۹۴۷ م. سفر شش ماهه‌ی دیگری را به منظور دعوت و تبلیغ در سرزمین حجاز به آن دیار آغاز نمود و برای بار سوم نیز در سال ۱۹۵۰ م. به آن سرزمین سفر کرد. در این سفر سلسله گفتارهایی را تحت عنوان «بین العالم و جزیره العرب» در رادیو سعودی ایراد نمود و از آن پس نیز بارها با هدف نشر فرهنگ اسلامی به آن دیار مسافرت کرد.

امام ندوی رحمه الله در سال ۱۹۵۱ م. به کشور مصر و سرزمین‌های سودان، سوریه، بیت المقدس، اردن و عمان مسافرت کرد و شش ماه در مصر اقامت گزید. وی در این

سفر با طلاب حوزه‌های علمی، جوانان و تحصیل‌کردگان دانشگاهی، مستقیماً در تماس بود و مقالات متعددی در مجلات کثیرالانتشار عربی زبان، منتشر کرد و در این سفر از فلسطین و بیت‌المقدس و مسجد اقصی نیز دیدن کرد.

در سال ۱۹۵۵ م. به شام (سوریه)، لبنان و ترکیه سفر کرد و در رادیو سوریه نیز سخنانی ایراد نمود. همچنین در سال ۱۹۶۱ م. به هنگام مسافرت به کویت، پیامی تحت عنوان «اسمعی یا زهرة الصحراء»، خطاب به ملت و مسؤولان آن کشور از طریق رادیو انتشار داد.

امام در سال‌های ۱۹۶۳ م. و ۱۹۶۴ م. به اروپا و اسپانیا مسافرت نمود و ندای روح بخش اسلام را به گوش مردم اروپا و اسپانیا رسانید.

وی در سال ۱۹۷۳ م. در رأس یک هیأت بلند پایه به منظور آگاهی از اوضاع مسلمانان، به شش کشور خاورمیانه (افغانستان، ایران، لبنان، اردن، سوریه و عراق) سفر خود را آغاز نمود و در سال ۱۹۷۴ م. از سوی «رابطة العالم» و بنا به دعوت حاکم شارجه به دبی، شارجه و ابوظبی مسافرت نمود.

در سال ۱۹۷۶ م. فدراسیون دانشگاه‌های اسلامی «رابطة الجامعات الإسلامية»، جلسه‌ی خود را در رباط، پایتخت مراکش برگزار نمود. امام ندوی رحمه الله که عضو این فدراسیون بود بنا به دعوت آن و همچنین بنا به دعوت قبلی ملک حسن دوم، پادشاه مراکش، به رباط سفر کرد.

سید در سال ۱۹۷۷ م. از سوی سازمان اسلامی (M.S.A) به آمریکا دعوت شد که در این سفر از تمام ایالت‌های آمریکا دیدن نمود و در پنج دانشگاه معروف آنجا سخنانی ایراد کرد. مجموعه‌ی این سخنرانی‌ها در کتابی به نام «أحادیث صریحة فی آمریکا» جمع‌آوری شده است.

علامه ندوی در سال ۱۴۰۰ هـ. ق. / ۱۹۷۹ م. بار دیگر به مکه‌ی مکرمه دعوت شد، تا در کنفرانس وزیران کشورهای اسلامی شرکت جوید. همچنین در همین سال از سوی

حکومت قطر برای شرکت در کنفرانس جهانی سیره که استاد، عضو شورای اجرایی و کمیته‌ی انتخابی آن بود، به کشور «قطر» دعوت شد و در آن کنفرانس شرکت کرد. سپس در سال ۱۴۰۲ هـ. ق. به منظور شرکت در کنفرانس دیگری تحت عنوان «ملتقى الفكر الإسلامی» به کشور الجزایر مسافرت نمود. همچنین در سال ۱۴۰۴ هـ. ق. / ۱۹۸۴ م. به کشور یمَن سفر کرد و با مقامات دولتی و مذهبی آنجا ملاقات نمود و طی این سفر سخنرانی‌هایی در دانشگاه صنعا و دانشکده‌ی خلبانی (= فاکولته‌ی هوانوردی)، ایراد کرد و از مشکلات جهان اسلام سخن به میان آورد.

امام ندوی در یمَن مورد استقبال گرم قشرهای مختلف مردم قرار گرفت و سرود استقبالیه‌ای توسط جوانان به اجرا درآمد که مضمون آن چنین بود: «قدم ابوالحسن بر سر و دیدگان ما باد!» «یا مرحبا بأبی الحسن یمشی علی الرؤوس والمقل» و در همین سال در جلسه‌ی ادیبان و محققان و دانشوران در کشور بنگلادش شرکت کرد.

با داشتن مسؤولیت‌های اجتماعی و دینی امام ندوی رحمه‌الله همواره از قبول و احراز پست‌های دولتی اجتناب می‌نمود، ولی مسؤولیت‌های مذهبی و اجتماعی فراوانی را به عهده داشت که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

امام در سال ۱۹۵۷ م. به عضویت مجمع علمی دمشق انتخاب شد. در سال ۱۹۶۲ م. به عضویت شورای دارالعلوم دیوبند برگزیده شد و در همین سال به عضویت شورای هیأت مؤسسان سازمان جهانی «رابطة العالم الإسلامی» مکه و نایب رئیسی آن و نیز به عضویت شورای دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره برگزیده شد. ایشان همچنین ریاست ندوة العلماء و ریاست شورای اجرایی مرکز تحقیقات اسلامی ژنو را به عهده داشت. در سال ۱۹۸۳ م. برای نخستین بار در دانشگاه آکسفورد، بزرگ‌ترین دانشگاه بریتانیا و معروف‌ترین دانشگاه دنیا اقدام به تأسیس مرکز اسلامی نمود و تا آخر عمرش مسؤولیت این مرکز را به عهده داشت. وی همچنین عضو اداره‌ی علمی و تحقیقی موسسه‌ی «آل‌البیت» در شرق اردن بود.

امام ندوی مسؤولیت‌های متعددی در اکناف جهان، در جهت خدمت به اسلام و مسلمانان بر دوش گرفته بود. به گفته‌ی مولانا عبدالماجد دریابادی: این به جای خود شاهکار محسوب می‌شود که کسی بتواند فهرستی دقیق از مسؤولیت‌های وی را تهیه کند.

تقدیر از خدمات امام

قطع نظر از کنفرانس‌های بی‌شماری که بعد از وفات امام ندوی در سراسر جهان به منظور تجلیل و بزرگداشت وی برگزار شده است، در زمان حیات پر برکتش نیز بارها از سوی محافل علمی، دینی، سیاسی و اجتماعی از خدمات ارزنده‌ی ایشان تقدیر به عمل آمده است؛ در سال ۱۹۵۱ - ۱۹۵۲ م. در ایام حج، کلید دار کعبه دوبار در بیت‌الله را گشود و به ایشان اجازه‌ی ورود داد.

همچنین در سال ۱۴۱۷ هـ. ق. نیز کلید دار کعبه، کلید را بر در کعبه گذاشت و از امام ندوی خواست تا درب خانه‌ی خدا را بگشاید.

در سال ۱۹۸۰ م. جایزه‌ی جهانی موسوم به جایزه‌ی ملک فیصل که هر ساله از سوی حکومت سعودی به فعال‌ترین دعوتگر و خدمتگزار اسلام اهدا می‌شود و از نظر اهمیت در جهان اسلام، مانند جایزه‌ی نوبل در اروپاست، جهت تجلیل از خدمات ایشان، به سید اختصاص یافت. ایشان مبلغ این جایزه‌ی مهم را که ۲۰۰۰۰۰۰ ریال سعودی و یک مدال طلا بود، در عرصه‌ی خدمات دینی و فرهنگی مصرف کرد.

در سال ۱۹۸۱ م. از سوی دانشگاه کشمیر به درجه‌ی دکترای افتخاری در رشته‌ی ادبیات نایل آمد و همچنین چندین مدرک و دکترای افتخاری دیگر نیز از دانشگاه‌های معروف جهان دریافت کرده است.

در سال ۱۴۱۵ هـ. ق. شیخ عبدالمقصود خوجه - از اعیان و اشراف جده - مجلس بزرگداشت با شکوهی به تقدیر از علامه ندوی در جده برگزار کرد.

در سال ۱۹۶۶ م. در استانبول (ترکیه) یک کنفرانس ادبی بزرگ به منظور تجلیل و تقدیر از وی برگزار شد.

در سال ۱۴۲۰ هـ ق. / ۱۹۹۹ م. جایزه‌ی سلطان بروئی^(۱) (حسن بلقیه) به منظور تجلیل از خدمات ایشان در رشته‌ی تاریخ، توسط مرکز اسلامی دانشگاه آکسفورد (لندن) به وی اعطا شد.

در بیستم رمضان سال ۱۴۱۹ هـ ق. برابر با هفتم ژانویه سال ۱۹۹۹ م. کمیته‌ای از علمای برجسته‌ی جهان، برای تعیین بزرگ‌ترین شخصیت اسلامی معاصر، تشکیل شد. این کمیته به اتفاق آراء، امام ندوی را به عنوان بزرگ‌ترین شخصیت اسلامی قرن بیستم برگزید و جایزه‌ی بین‌المللی موسوم به «جایزه‌ی جهانی قرآن کریم» را که مبلغ یک میلیون درهم بود، به ایشان اعطا کرد. امام ندوی همه‌ی این مبلغ را جهت نشر معارف اسلامی به مدارس دینی و مراکز فرهنگی هند اختصاص داد.

تواضع و فروتنی

امام ندوی رحمه‌الله به رغم داشتن فضایل انسانی برجسته و دانش فراوان، بسیار متواضع بود. حق‌جویی و فروتنی، دو صفت بارز ایشان به شمار می‌آمد و با آنکه به مدارج عالی علمی رسیده بود و در جهان اسلام منصب‌های مهمی را به عهده داشت، هیچ‌گاه دیده نشده که از دانش و منصب‌های خود با کسی سخن به میان آورد. وی همواره از پوشیدن لباس‌های فاخر و از مظاهر فریبنده‌ی دنیا دوری می‌جست.

علامه ندوی از دیدگاه علمای معاصر

در طول تاریخ، دانشمندان و شخصیت‌های علمی - اجتماعی زیادی زندگی نموده‌اند که از سوی علمای غیر معاصر خویش، مورد ستایش قرار گرفته‌اند، ولی تعداد آن دسته از علماء که مورد ستایش علمای هم‌عصر خود قرار گرفته باشند، بسیار اندک است؛ زیرا حجاب معاصرت، همواره سدّ آهنینی بوده که بین افراد و معاصرانشان حایل گشته و مانع

۱- کشور بروئی دارالسلام، در شمال غربی جزیره‌ی بورتو واقع است. (مترجم)

از بیان صفات پسندیده‌ی شخصیت‌ها شده است. سخن معروفی است که می‌گوید: «معاصرت اصل و ریشه‌ی تنفر و دوری افراد از یکدیگر است»؛ (المعاصرة اصل المنافرة) اما با این حال دانشمندانی هستند که مورد ستایش دانشمندان عصر خویش قرار گرفته‌اند؛ امام ندوی یکی از آن دانشمندان معدودی است که علمای معاصر وی لب به ستایش او گشوده و حتی کتاب‌های مستقلی در وصف او نگاشته‌اند^(۱). در اینجا به ذکر چند نمونه از اظهار نظرهایی که در مورد خصوصیات علمی، اجتماعی و سیاسی امام ندوی به رشته‌ی تحریر درآمده است، اشاره می‌شود^(۲):

۱- دانشمند بزرگ، شیخ محمد بهجة البیطار استاد تفسیر در دانشگاه دمشق و عضو برجسته‌ی «مجمع علمی»:

«هرگز به یاد ندارم که شما را در قلبم یا در جمعی یاد نمایم و از علم فراوان و ادبیات توانا و گفتار شیوا و پرمحتوای شما ذکری به میان نیاورم. پاک است خدایی که شما را توان نویسندگی به زبان عربی سلیس، که هیچ گونه شائبه‌ی غیر عربی بودن در آن دیده نمی‌شود، عنایت فرمود و حمد و سپاس برای او که شما را به تألیف کتاب‌های بسیار نفیس و ارائه‌ی راه حل‌هایی که برای این امت سودمندتر و برتر است اختصاص داده است».

۱- رک : «ابوالحسن الندوی کاتباً ومفکراً»، «العلامة ابوالحسن الندوی فی مرآة کتاباته ومحاضراته» و «رسائل الأعلام» کتاب اخیر مشتمل بر هفتاد نام و پیام از پنجاه شخصیت بزرگ جهان است که خطاب به استاد ندوی نوشته شده‌اند. این کتاب در پنج بخش تنظیم شده است: ۱- نامه‌های اساتید و شیوخ بزرگ ۲- نامه‌های دانشمندان معروف جهان اسلام ۳- نامه‌های رهبران و رؤسای مؤسسات اسلامی ۴- نامه‌های نویسندگان و ادیبان نام‌آور ۵- نامه‌های پادشاهان، وزیران و سران حکومت‌ها. «یحدثونک عن ابی الحسن الندوی» و «الإمام العلامة ابوالحسن کما عرفته» (تألیف دکتر قرضاوی)

۲- اغلب استنادها از کتاب «رسائل الأعلام» اقتباس شده است.

۲- دانشمند مبارز شیخ محمد محمود صواف رئیس جمعیت «الأخوة الإسلامية» در عراق:

«برادر بزرگوار و محترم، علامه سید ابوالحسن علی حسنی ندوی! بسیار مشتاق هستم که نزد شما باشم و از چشمه‌های فیوض و علوم و معارفی که خدا به شما ارزانی بخشیده، بهره‌مند گردم ...»

گردانندگان مجله‌ی «الإخوة» و همچنین جوانان، بی‌صبرانه منتظر راهنمایی‌ها و شنیدن طنین صدای شما در راستای یاری اسلام و مسلمانان هستند. خداوند به شما توفیق و برکت عطا فرماید و برای پیشبرد دعوتِ خویش حفظ تان کند (...).

۳- شیخ محمد سرورالصبان نویسنده، شاعر و دبیرکل سازمان «رابطة العالم الإسلامي»: «حضرت استاد و دعوتگر بزرگ اسلامی! خداوند شما را در راه ادای رسالت بزرگ انسانی و نشر مبادی اسلام و تحقق بخشیدن به اهداف و نمونه‌های عالی آن موفق بگرداند؛ و مجاهدان راه خود و پویندگان راه سعادت بشر، امثال شما را زیاد بگرداند! دیدار شما از این دیار مقدس، آثار خوبی در قلوب مسلمانان به جای گذاشت و من امیدوارم در آینده دیدارهای بیشتری داشته باشید.»

۴- مجاهد نستوه استاد سعید رمضان مدیر مجله‌ی معروف «المسلمون»: «استاد گرانمایه! شما همواره در قلب من جای دارید، از خداوند می‌خواهم مرا از زمره‌ی کسانی قرار بدهد که به خاطر خدا با تو محبت دارند. از او می‌خواهم در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی عرش خداوندی وجود ندارد. مرا در گروه محبان شما قرار بدهد.»

۵- دکتر احمد شریب‌اصی استاد دانشگاه ازهر:

«ابوالحسن ندوی دانشمندی مؤمن و دعوتگری مخلص است که در میدان حفظ توحید و سنت و دوری از بدعت و دعوت به سوی خداوند و جهاد در راه او از دیگران ممتاز است. استاد هرگز در برابر مظاهر فریبده‌ی دنیا سر فرود نیاورده است. ساده زیستن و قناعت را پیشه نموده و از تکلف و مجامله دوری گزیده است. به ثروت و مقام این دنیا

ارزشی قایل نیست. مقاومت و پایداری او در عرصه‌ی پیکار در راه عقیده ضرب‌المثل قرار گرفته است و اخلاص عمیق وی رمز پیروزی او در میدان‌هایی است که دیگران شکست می‌خورند».

۶- نویسنده‌ی بزرگِ اسلامی مصر، استاد انور جندی:

«علامه ابوالحسن ندوی یکی از بزرگ‌ترین ثمره‌های ندوة العلماء و از برجسته‌ترین شخصیت‌های آن در این عصر است. سال‌های متمادی است که ایشان در زمینه‌های مختلف اندیشه و جهان‌بینی اسلامی و حل مشکلات و رفع شبهات آن تلاش می‌کند. او همواره به زبان عربی فصیح حقایق را بر فراز منبرهای مکه، مدینه، قاهره، دمشق، لبنان و بغداد طی سفرهایی که به منظور دعوت در راه خدا انجام داده، اعلام نموده است».

ایشان سمت‌های مهمی را در جهان اسلام احراز کرده است. کتاب‌های او که در زمینه‌های مختلف نوشته است، بین جوانان مسلمان، به ویژه مردم عرب زبان، پخش شده و خوانندگان زیادی دارند. از روزی که جهان اسلام با نام او آشنا شد، تا واپسین روزهای زندگی هر کجا سفر می‌کرد و در هر کشور عربی اسلامی که گام می‌نهاد، کلمه‌ی حق را صراحتاً اعلام می‌داشت. نمونه‌هایی از این حق‌گویی‌ها در مقالات و سخنانی تحت عناوین زیر مشاهده می‌شود: «بشنو ای مصر»، «بشنو ای ایران»، «بشنو ای سوریه»، «بشنو ای گل صحراء (کویت)»، «ای عرب، صراحتاً از من بشنوید!»^(۱)

۷- ادیب بزرگ عرب، شیخ علی طنطاوی:^(۲)

«سید ابوالحسن ندوی از بزرگ‌ترین دعوت‌گران و گرامی‌ترین دوستان و معروف‌ترین نویسندگان عصر حاضر است.

۱- جندی، انور، العلامة ابوالحسن الندوی فی مرآة کتاباته و محاضراته.

۲- مقدمه‌ی کتاب «فی مسیره الحیة» اثر امام ندوی:

شرح احوال و آثار امام ندوی رحمه الله = (۳۳)

او را بارها از نزدیک، در مکه، مدینه، دمشق و هند ملاقات کرده‌ام. ایشان را در هر حال پایدار و استوار بر حق یافتیم. او برای خدا عمل می‌کند، متواضع و زاهد است، زهد واقعی؛ نه زهد جاهلانی که پشت دیوار زندگی، به سر می‌برند و نمی‌دانند که دنیا چیست و نمی‌فهمند که در جهان چه می‌گذرد، بلکه زهدِ عالمی که به دنیا و اهل آن آگاهی دارد و شرق و غرب جهان را دیده است.»

۸- استاد شهید، سید قطب نویسنده‌ی بزرگ مصری:

«نویسنده‌ی این کتاب (قصص النبیین) «سید ابوالحسن الندوی» را می‌شناسم، با شخصیت و قلم او آشنا هستم، گواهی می‌دهم که قلب تپنده‌ی او قلب یک مؤمن و عقل و تفکر وی تفکر یک مسلمان کامل است. او همواره با اسلام زندگی می‌کند و زندگی خود را وقف خدمت به آن نموده است و از بینش صحیح اسلامی و شناخت کامل اسلام برخوردار است.

این یک گواهی است که من به خاطر خدا ادای شهادت می‌نمایم. من کتاب‌های بسیاری را که برای کودکان و نوجوانان نوشته شده مطالعه کرده‌ام و خودم نیز در تهیه و تألیف مجموعه‌ای از داستان‌های دینی نشأت گرفته از قرآن، در مصر شرکت داشته‌ام؛ اما به حق، گواهی می‌دهم که کار سید ابوالحسن بسیار کامل‌تر و برتر از همه است»^(۱).

۹- دانشمند معروف، دکتر محمد یوسف موسی استاد دانشگاه ازهر:

«خدا گواه است که من در میان کتاب‌هایی که در گذشته‌ی دور و نزدیک خوانده‌ام، کتابی به یاد ندارم که در سطح این کتاب، (ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین) حقایق ارزشمندی را در بر داشته باشد و دردها و درمان‌ها را برای ما بازگو کند. نویسنده‌ای را نیز سراغ ندارم که همانند مؤلف این کتاب، با روح اسلام آشنا باشد و به آن جذب شود

۱- مقدمه‌ی کتاب «قصص النبیین» جلد سوم اثر امام ندوی.

و در تبلیغ آن از چنین اخلاصی برخوردار باشد و همه‌ی تلاش‌های خود را در این راه به کار اندازد»^(۱).

۱۰- دانشمند و نویسنده‌ی معروف، استاد و رئیس دانشکده‌ی شریعت اسلامی دانشگاه قطر، علامه دکتر یوسف قرضاوی:

«استاد محترم و دعوتگر بزرگ اسلامی سید ابوالحسن ندوی!

بنده و همه‌ی کسانی که شما را می‌شناسند، به فضایی که خداوند به شما ارزانی بخشیده، اعتراف داریم؛ این فضایل که از ویژگی‌های وارثان انبیا و جانشینان پیامبران و احیاگران دین هستند، به شکل اندیشه‌ی شفاف، نطق حیات‌بخش، شوق دعوت، درستی کردار و رفتار، اعتدال و توازن، در وجود شما متجلی است و در مجامع اسلامی به این صفات شاخص معروف هستید، به همین دلیل سخن شما مؤثر و خوانندگان کتاب‌های شما بی‌شمارند و شخصیت شما مورد قبول همگان است، تا جایی که تمام گروه‌های اسلامی، به رغم اختلاف مذهب و طرز تفکر، در ستایش شما متفق القول هستند؛ حتی آنان که با شما اختلاف نظر دارند، نیز چاره‌ای جز قدردانی و ستایش و اعتراف به فضل و برتری شما ندارند و این از بزرگ‌ترین موهبت‌های خداوندی است»^(۲). «شیخ طبعاً در نحوه‌ی تفکر و رفتار و به طور کلی در همه‌ی مراحل زندگی‌اش مردی میانه‌رو و معتدل است. ایشان، قدیم و جدید، میراث گذشته و عصر حاضر، روش سلف و تصوف، نرمی ابریشم و صلابت فولاد را یک‌جا جمع کرده است. و آرزو دارد که نسل بیداری اسلامی این گونه باشد».

«روش امام ندوی رحمه الله سازندگی بود، نه ویرانگری، پیوند بین مسلمانان بود، نه پراکندگی و جداسازی. ایشان از دامن زدن به اختلاف بین مسلمانان پرهیز می‌کرد و

۱- مقدمه‌ی کتاب «نبرد ایدئولوژیک».

۲- رسائل الأعلام، صص ۹۲-۹۳، دار ابن کثیر، چاپ اول ۱۴۲۵ هـ.

قضایای بحرانی و پیچیده را با خردورزی و منطق حکیمانه حل می‌کرد و در این زمینه به موفقیتی دست یافته بود که برای کسان دیگر کمتر اتفاق می‌افتد.

عوامل پیروزی ایشان عبارتند از: بخشندگی و بزرگواری، سعه‌ی صدر و اخلاق شیرین و توانایی حل مشکلات، با روشی آسان و اسلوب حکیمانه^(۱).

۱۱- شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز مفتی بزرگ عربستان و رئیس مراکز تحقیقات علمی، افتاء، دعوت و ارشاد سرزمین حجاز:

«واقعیت این است که من معتقدم، هر چند در بیان وصف شما قلم فرسایی کنم، باز هم وظیفه‌ی خود را در حق شما ادا نکرده‌ام، لیکن آنچه می‌گویم از باب اعتماد، برادری و دوری از تکلف است...».

۱۲- شیخ عبدالفتاح ابوغده محدث بزرگ و استاد دانشگاه امام محمد بن سعود ریاض:

«ستایش خدایی را که شما را از میان امت اسلامی برگزید و به نعمت‌های فراوان مفتخر گردانید و در وجود شما صفحات درخشانی از تاریخ علمی جاودان اسلام و نمونه‌ی بارزی از علمای ربانی گذشته را مجسم ساخت.

شما در هر موضوعی که قلم فرسایی کنید، قلم شما شفا می‌بخشد و بذر عشق به نکویی و فضایل و عشق به دین و مذهب را در قلب‌ها می‌کارد. به هر حال من از وصف شما عاجز و قلمم ناتوان است».

۱۳- شیخ محمد غزالی نویسنده‌ی معروف معاصر و استاد دانشگاه ام القرای مکه:

«خداوند در جهاد و تلاش‌های شما برکت نهد و بر ثمره و نتیجه‌ی آن بیفزاید و آن را وسیله‌ی نور و روشنی روز قیامت بگرداند، بیش از ربع قرن از آخرین دیدار ما می‌گذرد و شما همواره در خاور میانه به سیاحت می‌پردازید و از احوال فرزندان اسلام در آن مناطق مطلع می‌شوید. خداوند شما را برای این امت حفظ کند...».

۱- قرضاوی، یوسف. الشیخ ابوالحسن الندوی کما عرفته، ص ۶۳.

۱۴- دکتر شیخ احمد کفتارو مفتی کل جمهوری عربی سوریه و رئیس شورای عالی افتاء و مجمع اسلامی ابی النور:

«امام سید ابوالحسن حسنی، معروف به ندوی، اندیشمند، دعوتگر، محقق صاحب نظر، نویسنده‌ی چیره دست، عامل به کتاب و سنت و شخصیت برجسته‌ی اسلامی و جهانی است. اسلوب نویسندگی ایشان منحصر به فرد است و ادیبان بزرگ از پدید آوردن چنین آثاری عاجزند.»

۱۵- استاد مصطفی سعید الخن رئیس بخش عقاید و ادیان در دانشگاه دمشق:

«در میان علماء کسانی وجود دارند که پیکره‌ای از بیم و هیبت، انس و محبت، یقین و معرفت، علم و فضل و خشیت و ربانیت هستند، حقا که امام سید ابوالحسن ندوی یکی از این نوع علماست ...

بنده نمی‌توانم با الفاظ و کلمات، صفات والای روحی و اخلاقی ایشان را بیان کنم؛ زیرا زبان نمی‌تواند معانی روحی را به گونه‌ای ترسیم کند که شنوندگان لذت آن را احساس کنند. هر چند میدان کلمات گسترده و گوینده، مهارت داشته باشد.

به عقیده‌ی بنده این کتاب (ابوالحسن الندوی الامام المفکر الداعیة الادیب) تنها گوشه‌ای از فضایل امام است؛ زیرا شخصیت و فضایل ایشان بسیار والاتر از آن است که در یک جلد کتاب بتوان بیان نمود.»

۱۶- مریم جمیله نویسنده‌ی اسلامی:^(۱)

«یک امتیاز دیگر در کتاب‌های شما وجود دارد و آن اینکه بنده نوشته‌های بعضی از نویسندگان پاکستانی را مطالعه کرده‌ام، در مجموع خوبند؛ اما با اسلوب جدلی و لهجه‌ی

۱- مریم جمیله، نویسنده و فارغ التحصیل دانشگاه نیویورک بود که پس از ده سال تحقیق و تلاش به اسلام مشرف شد. نام اصلی او مارگریت مارکوس بود که پس از مسلمان شدن نام مریم جمیله را برگزید و به پاکستان مهاجرت کرد و به نوشتن مقاله و کتاب‌های اسلامی پرداخت.

ضعیف و رکیک و تعابیر فلسفی نوشته شده‌اند، ولی نوشته‌های شما از این عیب‌ها کاملاً پاک است و بدون شک این گامی موفقیت‌آمیز در راه پیروزی واقعی است».

۱۷- استاد احمد محمد طحان دانشمند و نویسنده‌ی معاصر:

«وقتی از سید ابوالحسن ندوی صحبت می‌کنم در حقیقت از نویسنده‌ای اسلامی از طبقه‌ی انگشت شماری سخن می‌گویم که ضمن طرح موضوعی و علمی دقیق مسایل، به تطبیق و بررسی همه‌جانبه و ارائه راه‌حل‌های مناسب نیز می‌پردازند، علاوه بر آن نوشته‌های ایشان از اسلوب ادبی قوی برخوردار است که بلاغت پیشینیان و آسانی متاخران را جمع کرده است»^(۱).

۱۸- دکتر مصطفی سباعی دانشمند مجاهد، سخنور، نویسنده و استاد حقوق دانشگاه

دمشق:

«حضرت استاد سید ابوالحسن ندوی ...، شورای مدیریت دانشگاه دمشق، متمایل است با شما در مورد تدریس در دانشگاه، قراردادی منعقد کند تا دانشجویان، از علم و فهم شما نسبت به اسلام و رسالت آن، بهره‌مند شوند، خواهشمند است به بزرگواری خویش موافقت خود را اعلام فرمایید، نسبت به حقوق و مزایا و هر گونه پیش شرطی می‌توانید ابراز نظر کنید ...»^(۲)

۱۹- شیخ محمد مجذوب رحمه‌الله نویسنده و استاد دانشگاه اسلامی مدینه منوره:

«شیخ ابوالحسن ندوی که عضو دایم شورای دانشگاه مدینه منوره بود یک ریال هم از وجوه فراوانی که به او اختصاص می‌یافت، قبول نمی‌کرد و با وجود آنکه بارها در

۱- مجله «المجتمع» کویت.

۲- نامه‌ی مورخ ۲۲/۱۰/۱۳۷۴. دکتر قرضاوی به نقل از برادران سوری می‌گوید: «امام ندوی هیچ‌گونه حق‌الزحمه و حتی هدیه‌ای در برابر تدریس در دانشگاه قبول نکرد بلکه حق خود را به دانشجویان بی‌بضاعت اهدا نمود» و همچنین در هتلی که برای اقامت ایشان اختصاص داده بودند اقامت ننمود.

جلسات شورا حضور می یافت (و هزینه های سفر را متحمل می شد) هرگز به حساب دانشگاه در هتل ها اقامت نکرد.

همین خاصیت زهد و استغنا است که به ایشان امکان داد تا در عرصه ی اصلاح و نقد اجتماعی، در برابر باطل سکوت نکنند و سخنش مؤثر واقع شود»^(۱).

۲۰- مفتی محمد امین حسینی مبارز و مفتی بزرگ فلسطین و طلایه دار قضیه ی قدس:

«حضرت استاد بزرگ سید ابوالحسن ندوی ...

شما در مقام یک مؤمن مخلص، به تشخیص بیماری و تجویز دارو موفق شده اید، از عنایت و توجهی که به مسأله ی فلسطین در کتاب خویش ابراز داشته اید، رشک می برم، خداوند علمای عامل و مخلص امثال شما را در میان امت بیشتر بگرداند»^(۲).

به سوی دیار جاودان

سرانجام، سنت الهی در حق امام سید ابوالحسن ندوی رحمه الله نیز تحقق یافت و ایشان پس از عمری تلاش و مبارزه ی خستگی ناپذیر در راه گسترش معارف اسلامی و کوشش برای بازگشت مجد و عظمت دیرینه ی اسلام، به دیدار یار پر گشود.

وی در ۲۲ رمضان سال ۱۴۲۰ هـ ق. برابر با ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ م. روز جمعه ساعت ۱۱/۴۵ دقیقه در حال روزه و اعتکاف در سن ۸۷ سالگی دعوت حق را لبیک گفت.

ایشان لحظاتی قبل از وفات، غسل نمود و لباس خود را تعویض کرد و به تلاوت سوره ی یس پرداخت. وقتی که به آیه ی ﴿فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾ [یس: ۱۱] «او را به بخشش و پاداش نیکو مژده بده!» رسید، پیام آور مژده ی الهی را لبیک گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

۱- استاد محمد مجذوب: «علماء و مفكرون عرفتهم» ۱/۱۴۳.

۲- نامه مورخ ۲۷ ذی قعدة ۱۳۷۳ هـ.

آری، ایشان با حالتی به دیدار پروردگارش رفت که در دنیا به استقبال مهمانان گرامی
یا به مسافرت می‌رفت. به گفته‌ی ابن یمین:

مصحف به کف و پا به‌ره و دیده به‌دوست با پیک اجل خنده زنان بیرون شد

تاریخ وفات امام به حروف ابجد:

«آفتاب علم و معرفت = ۱۴۲۰ هـ ق.»

«مجد بزم تحقیق و تفکر = ۱۴۲۰ هـ ق.»

شعر از مجیب احمد گنجوی:

فکر چون کردم زوال آمد صدا شو مجیب از سال هجری با خبر

بیست و دو رمضان بود و روز جمعه شد نهان خورشید دین چون از نظر

یک الف زاید کن و بازش بخوان شیخ العالم سید والاگهر

1×1082 337 1420 هـ ق

روانش شاد و گل اندیشه‌اش شکوفا باد!

به قلم:

عبدالقادر دهقان

عفا الله عنه

پیشگفتار مترجم

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده!

کتابی که پیش روی دارید یکی از برجسته‌ترین شاهکارهای دانشمند شهیر اسلام و شخصیت برگزیده‌ی قرن بیستم، امام سید ابوالحسن علی حسنی رحمه‌الله است. گرچه در مورد شخصیت و زندگانی علی مرتضی عليه السلام کتاب‌های زیادی نگاشته شده است، اما محقق و مؤلف محترم کتاب حاضر، معتقد است که شرح حال نویسان، بنا بر عواملی نتوانسته‌اند همه‌ی ابعاد زندگی و سیره‌ی ایشان را بی‌طرفانه مورد تحلیل و بررسی قرار دهند؛ و با رعایت انصاف، ویژگی‌ها و اوضاع جهان آن روز و مواضع ایشان در برابر خلفاء و رهبران معاصر و همچنین دلایل نظام سیاسی و اداری حکومت علوی را به درستی تجزیه و تحلیل نکرده‌اند.

بنابراین در گنجینه‌ی کتاب‌های اسلامی، جای چنین کتابی خالی بود. این کتاب که پژوهشی است تاریخی و فراگیر، با ویژگی‌های یاد شده، این خلاء را به خوبی پر کرده است.

علی مرتضی کیست؟

علی، بزرگمرد جهان اسلام، ستاره‌ی درخشان بشریت، پسر عمو و داماد نبی اکرم، همسر بزرگ بانوی اسلام، فاطمه‌ی زهراء عليها السلام است. علی، وزیر و مشاور صادق ابوبکر صدیق و عمر فاروق عليه السلام، علی، پدر زن فاروق اعظم. حیدر کرار، شیرصفدر، فاتح خیبر، خیرخواه و مدافع عثمان ذی‌النورین عليه السلام است. آری، علی قهرمان دلاور اسلام و شخصیتی است که رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم درباره‌اش فرموده است:

«ای علی!، تو مانند عیسی علیه السلام مورد افراط و تفریط قرار می‌گیری؛ گروهی در محبت و ارادت تو غلو می‌کنند و بدین‌سان از جاده‌ی حق منحرف می‌شوند و گروهی دیگر به علت بغض و دشمنی با تو هلاک خواهند شد»^(۱).

المرتضی چگونه کتابی است؟

کتاب «المرتضی» پرتوی درخشان و زیبا از انوار «سنت»، گل واژه‌ای ایمان افروز از جلوه‌های «جماعت»، اثری علمی و ماندگار، معیار نوین و عالی تحقیق و تحلیل و سمبل آفرینش هنری استدلال و استنباط مستحکم است. از هر سطر «المرتضی» نغمه‌ی محبت و از هر کلمه‌ی آن زمزمه‌ی تلاش و ژرف‌اندیشی به گوش می‌رسد.

«المرتضی» اثری است جوان، به قلم توانای سالمندی با تجربه، که در آفرینش آن، نیروی جوانی و فهم و فراست پیری توأم بوده است. این کتاب، کلمه به کلمه از رادیو مصر تحت عنوان: «قرأت لک» پخش شده است.

نویسنده‌ی محترم در این کتاب گران‌سنگ و پرمحتوا که مشتمل بر ده بخش است، در موضوع‌های بسیار مهم از جمله موضوع‌های زیر سخن گفته است:

خانواده، ولادت، کودکی و شایستگی‌های علی علیه السلام، غدیر خم، حکمت الهی در مورد ترتیب زمانی خلفای راشدین، زندگانی علی در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و خلفای سه‌گانه، خلافت علی علیه السلام و بحران‌های آن دوره، جنگ‌های جمل و صفین، فرزندان علی، صلح حسن و معاویه، فاجعه‌ی کربلا، سیره و اخلاق آل رسول؛ و در نهایت، تحلیلی مستند پیرامون امامت.

بدین ترتیب کتاب حاضر، پژوهشی است تاریخی و تحلیلی است جامع که در نوع خود بی‌نظیر است و تا جایی که می‌دانم تا کنون کتابی با این خصوصیات نگاشته نشده است.

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۴۸، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ ق.

خرسندم که ترجمه‌ی کتاب در زمان حیات مؤلف به پایان رسید و ایشان در جریان کار، قرار گرفته و دعای خیرشان بدرقه‌ی راه ما بوده است.

خداوند ایشان را از سوی اسلام و مسلمانان بهترین پاداش عنایت فرماید و ترجمه‌ی کتاب را مانند اصل آن به شرف قبولی بنوازد و برگ زرینی در نامه‌ی اعمال ما منظور فرماید! «گر قبول افتد زهی عزّ و شرف».

ابوشعیب عبدالقادر سراوانی

پیشگفتار مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين وخاتم النبيين محمد وعلى آله وصحبه أجمعين ومن تبعهم بإحسان ودعا بدعوتهم إلى يوم الدين.

بسیاری از بزرگمردان، رهبران نامدار، تاریخ‌سازان حماسه آفرین، مصلحان و دانشمندان بلندپایه، دیون و حقوقی بر جوامع و ملت‌هایی دارند که سنگ دوستی آنها را بر سینه می‌زنند و به نبوغ و قهرمانی‌های آنان افتخار می‌کنند و چه بسا که در ارادت و تجلیل از آنان غلو و افراط می‌نمایند. گاه ادای این حق‌ها تا قرن‌ها و نسل‌ها به تأخیر می‌افتد و گاه؛ در مدت زمان کوتاه و محدودی ادا می‌شود.

این داستان، ویژه‌ی یک ملت یا یک عصر نیست. بسیاری از مصلحان، دعوتگران، جهان‌گشایان، آزادی‌خواهان و مبتکران انواع علوم و دانش‌های نوین، وجود داشته‌اند که نام آنان در ردیف مردان برجسته‌ی تاریخ نمی‌درخشد و شخصیت آنان را هاله‌ای از افسانه‌ها و داستان‌های اغراق‌آمیز، فرا گرفته است، یا درباره‌ی آنان شرح حال‌های کوتاه و جانبی به جای مانده که پرده از شخصیت ممتاز آنان بر نمی‌دارد و مبین جایگاه ویژه‌ی آنان در تاریخ نیست.

گاه، عواملی همچون اختلافات مذهبی و حوادث تاریخی و اغراض سیاسی و روایت‌های سنتی، مانع از انصاف و شناخت درست این شخصیت‌ها می‌گردد و موجب می‌شود تا این شخصیت‌ها مربوط به یک طایفه‌ی خاص و فرقه‌ی معینی معرفی شوند و اگر کسی پا را از این حصار پولادین فراتر بگذارد و آن شخصیت‌ها را میراث مشترک جهان بشریت (یا حداقل میراث پیروان آیین خاصی) بداند و آنان را موهبت الهی و معجزه‌ی رسول اکرم ﷺ و دلیل حقانیت اسلام و نشانه‌ی توانایی آن برای پرورش بزرگمردان به حساب آورد، این عمل وی انحراف از دایره‌ی سنتی و نوعی مخالفت

مذهبی به شمار می‌آید که معمولاً افراد متدین و (به اصطلاح) مذهبی از چنین عملی اجتناب می‌کنند.

یکی از شخصیت‌های مظلوم که حقش ادا نشده، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که بنا بر مجموعه‌ای از عوامل مذهبی، گروهی و روانی، در طول تاریخ، پرده‌های ضخیمی بر شخصیت ایشان سایه افکنده و در حق وی منصفانه عمل نشده است. محققان، پژوهشگران و حتی محبان و فداییان او نیز همه‌ی زوایای زندگی و سیره‌ی ایشان را مورد مطالعه و بررسی قرار نداده‌اند و جامعه و عصری را که در آن می‌زیست و حوادث و مشکلاتی که با آن مواجه شد و همکاری‌های مخلصانه‌ای را که با رجال و رهبران معاصر خود انجام داد، با رعایت امانت و انصاف، تجزیه و تحلیل نکرده‌اند. اصول و ارزش‌هایی که وی همواره به آنها پایبند بود، مورد توجه قرار نگرفته و برنامه‌ی سیاسی و نظام اداری وی و علل و نتایج آن، با روش‌های سیاسی دیگری که اگر به طور فرض انتخاب می‌نمود، مقایسه نشده است.

بزرگ‌ترین عامل این بی‌انصافی، در سبک تاریخ‌نگاری و شرح حال‌نویسی نهفته است؛ زیرا اغلب مورخان، تذکره‌نویسان و نویسندگان تاریخ فرقه‌ها و طوایف و پژوهش‌های تطبیقی، به کتاب‌های معروف پیشینیان که در این مورد نگاشته‌اند، اتکا کرده‌اند و بدون استفاده از روش تحقیقی آزاد و مطالعه‌ی گسترده و مراجعه به کتاب‌هایی که از منابع خاص و مستقیم این موضوع به شمار نمی‌آیند، نوشته‌های آنان را در کتاب‌های خود (بدون بررسی و تحلیل) نقل کرده‌اند، حال آنکه یک محقق، نباید به مطالعه‌ی کتاب‌های معدودی که در موضوع خاصی نوشته شده است اکتفا کند، بلکه اضافه بر مطالعه‌ی آنها، باید از متون و منابع قدیمی که به ظاهر مربوط به این موضوع نیستند نیز استفاده کند؛ زیرا در آن کتاب‌ها، مواد ارزشمندی یافت می‌شود که ممکن است در کتاب‌هایی که تحت این عنوان نگاشته شده است، وجود نداشته باشد.

به یقین برای محقق با تجربه، این امر روشن است که تاریخ، همانند ساختمان بلند و قصر برافراشته‌ای است که فرو ریخته و زیر آوار آن اشیای گوناگون وجود دارد که برخی نفیس و با ارزش و برخی دیگر فاقد ارزش هستند. در بین آنها مصالح ساختمانی (خاک، گچ، سنگ، سیمان و ...)، زیورآلات، جواهر گرانبها، گنج‌های اندوخته شده و سنگ بناها و پایه‌هایی وجود دارد که به قیمت کل قصر می‌ارزد. بدیهی است نویسنده‌ای که در زمینه‌ی آگاهی از این آثار و انتقال اطلاعات خود به دیگران، به تلاش‌های نویسندگان پیشین اکتفا می‌کند و براساس نوشته‌های آنان می‌خواهد محتویات و هیأت قبل از انهدام این ساختمان را در ذهن خوانندگان ترسیم کند، کار او ناقص خواهد بود و چنین فردی نمی‌تواند زیبایی و شگفتی‌ها، مساحت زیربنا، چگونگی نقشه و معماری و مهندسی آن ساختمان را برای خوانندگان کتاب خود بازگو کند.

از سوی دیگر، هر محقق و پژوهشگر، در چارچوب اندیشه و سلیقه‌ی شخصی و عقاید مذهبی و گرایش‌های سیاسی خویش، روش خاصی را دنبال می‌کند و با همان اندیشه‌ی مخصوص خود، سیر در سرزمین پهناور تاریخ را آغاز می‌نماید و گنجینه‌ی عظیم فرهنگی را با همان دیدگاه ویژه مطالعه می‌کند و از میان منابع و کتاب‌های بی‌شمار، مطالبی را گرد می‌آورد که با بینش او موافق باشد و از آنجا که انسان، به طور طبیعی، راحت طلب است، بدون اینکه خود را به زحمت بیندازد به مطالبی که گذشتگان، طبق سلیقه‌ی خود پسندیده و نقل کرده‌اند اکتفا می‌کند^(۱). ولی همان گونه که پیشینیان گفته‌اند: «گذشتگان، چیزهای زیادی برای آیندگان فرو گذاشته‌اند»؛ (کم ترک الأول للآخر). بنابراین، رشته‌ی تاریخ و موضوع سیره و شرح حال نویسی، هنوز هم مثل گذشته

۱- همین راحت‌طلبی موجب شده است که برخی از برادران، ترجمه‌ی کتاب حاضر را مورد دستبرد قرار

پژوهشگری متهور و غواصی بی‌باک و بلند همت و دور اندیش را می‌طلبید و سرش
غیب (قطع نظر از آنچه منظور شاعر حکیم بوده است) چنین می‌سراید:

ستبدی لك الأیام ماكنت جاهلا و یأتیک بالأخبار من لم تزود

و یأتیک بالأخبار من لم تبع له بتاتا و لم تضرب له وقت موعد

«گذشت روزگار، تو را از آنچه نمی‌دانستی آگاه خواهد ساخت و خبرها را کسی
برایت خواهد آورد که برای او تدارکی ندیده و توشه‌ای فراهم نیاورده‌ای و برای گفت و
گو با او می‌عادی مقرر نکرده‌ای.»

یا به گفته‌ی شاعر فارسی زبان:

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان هزار باده‌ی ناخورده در رگ تاک است

انگیزه‌ی تألیف این کتاب

در یکی از روزهای نیمه‌ی دوم دهه‌ی پنجاه قرن میلادی (۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰) برادر
بزرگم دکتر سید عبدالعلی حسنی^(۱) که از نه سالگی، بعد از وفات پدرم^(۲) تعلیم و تربیت

۱- سید از شخصیت‌های ممتاز عصر خویش بود که در فرهنگ‌های قدیم و جدید صاحب نظر بود و هر
دو را در کنار هم قرار داده بود و افزون بر آن از رسوخ دینی و سعه‌ی صدر و دوراندیشی برخوردار
بود. او که از دودمان حسنی علوی بود به شدت پایبند عقیده‌ی اهل سنت و جماعت و روش سلف
صالح بود و به مدت ۳۰ سال مدیریت سازمان ندوة العلماء را بر عهده داشت و به پیشرفت‌های
چشمگیری نایل آمد. وی در ۲۴ ذی‌عقده‌ی ۱۳۸۰ هـ. ق. / ۷ مایو سال ۱۹۶۱ م. چشم از جهان فرو
بست.

ایشان پدر فقیه دعوت اسلامی و نویسنده‌ی توانای اسلامی، سید محمد حسنی (۱۳۹۹ هـ. ق. /
۱۹۷۹ م. و سردبیر مجله‌ی «البعث الإسلامی» ارگان ندوة العلماء بود.

۲- والد م علامه سید عبدالحی حسنی، مورخ بزرگ هند بود و آثار برجسته‌ای در مورد تاریخ و فرهنگ
و تمدن هند و شرح حال نامداران آن سامان دارد که می‌توان از جمله‌ی آنها کتاب «نزهة الخواطر

مرا به عهده داشته است، با لحنی دردآمیز به من گفت: «علی! تو باید در مورد سیره‌ی علی مرتضی علیه السلام کتابی بنگاری؛ زیرا شایستگی و توان این کار را داری.» این سخن را زمانی به من گفت که چندین کتاب، در شرح حال بزرگمردان، دعوتگران، مصلحان و مجاهدان بزرگ نگاشته بودم که تعداد صفحات بعضی از آنها بیش از هزار صفحه است. آری، این سخن را روزی به من گفت که در میدان تألیف و نویسندگی از توان جسمی و فکری کامل برخوردار بودم؛ اما از این موضوع بیش از موضوع‌های دیگر می‌هراسیدم؛ زیرا در آن، بحث‌هایی وجود دارد که از شمشیر تیزتر و از مو باریک‌تر هستند و هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند از آن‌ها به سلامت عبور کند، مگر آن‌که از سعه‌ی صدر، شکیبایی و توازن فکری بهره‌ی کامل داشته باشد و به تعبیر صحیح‌تر، توفیق الهی شامل حالش باشد. لذا بنده، سلامت را بر ملامت و ایستادن کنار ساحل را بر غواصی در اقیانوس مواج، ترجیح دادم، تا آنکه برادرم به رحمت ایزدی پیوست و من نتوانستم آرزویش را تحقق بخشم و مایه‌ی شادمانی او را فراهم آورم.

ولی پس از آن، به شدت احساس کردم که در گنجینه‌ی جهانی کتاب‌های اسلامی درباره‌ی سیره‌ی علی علیه السلام خلاء شگفت و وحشتناکی وجود دارد و کتاب جامع و فراگیری نمی‌توان یافت که به روش تحقیقی جدید نگاشته شده و مؤلف آن، از حدود مرسوم که مؤلفان، خود را به آن مقید ساخته‌اند پا را فراتر بگذارد و تنها به نوشته‌های پیشینیان و منابع تاریخی عرفی و معین که نوشته‌های اکثر نویسندگان بر آن استوار است اکتفا نکند، بلکه با همت بلند به پژوهش دامنه‌دار و متنوع بپردازد و چهره‌ی راستین این شخصیت سترگ را که مورد اختلاف و افراط و تفریط قرار گرفته و هر گروه از زاویه‌ی خاصی به او می‌نگرد، معرفی کند. آری، سیمای واقعی شخصیتی را معرفی کند که هر کس بر

اساس پندارها و سلیقه‌ی شخصی خویش به معرفی آن پرداخته است؛ تا جایی که از یک شخصیت، چهره‌های گوناگون و متعددی ترسیم نموده‌اند؛ و بدین ترتیب بسیاری از اسرار عظمت و مظاهر نبوغ وی از نگاه‌ها مخفی مانده است^(۱).

* * *

نویسنده، سفر (علمی) طاقت فرسای خود را به رغم کهولت سن و ناسلامتی و کثرت مشاغل و سفرهای پیاپی با توکل به خدا و امید به پاداش اخروی آغاز کرد. در این میان این اندیشه چنان بر اعصاب و احساسات او چیره گشت که مجال نوشتن و تفکر در موضوعی دیگر را سلب نمود؛ بنابراین، نخست به مطالعه‌ی منابع تاریخی پرداخت و پس از اتمام این کار در تاریخ ۱۱ رجب ۱۴۰۸ هـ. ق. / مارس ۱۹۸۸ م. در شهر «اندور» واقع در ولایت متوسطه‌ی^(۲) هند به نگارش این کتاب روی آورد. سپس به مقر خویش در لکنو و رای بریلی بازگشت و به مدت سه ماه (و از جمله ماه رمضان)^(۳) که در میانه‌ی کار، گهگاه سفرهایی پیش می‌آمد و باعث توقف کار می‌شد به این مهم پرداخت. سرانجام در ۱۴ شوال سال ۱۴۰۸ هـ. ق. برابر با ۳۱ ماه مه ۱۹۸۸ م. به توفیق الهی در منزل یکی از دوستان قدیم نگارش کتاب به پایان رسید.

* * *

۱- یکی از کتاب‌هایی که در مورد سیره‌ی علی علیه السلام نگاشته شده است، کتاب «عقب‌ریة الإمام» اثر استاد عباس محمود عقاد است؛ اما این کتاب، تحلیلی عقلی و روان‌شناختی و بحثی تطبیقی است؛ نه سیره‌ی مفصل امام بزرگ. مؤلف در نگارش کتاب حاضر از این کتاب بهره جسته که با قید مشخصات نقل شده است.

۲- استان مرکزی.

۳- مؤلف معمولاً در ماه رمضان کارهای علمی و تألیفی خود را متوقف می‌کرد و با تمام وجود به تقویت بُعد روحی می‌پرداخت و بدین گونه ره توشه‌ای برای بقیه‌ی ماه‌های سال بر می‌گرفت.

(مترجم)

مؤلف در این کتاب، ضمن بیان سیره‌ی علی مرتضی علیه السلام اوضاع عصر ایشان را نیز بررسی نموده و ارتباط دوستانه و اخلاص و همکاری ایشان را با خلفای سابق، توضیح داده است و سپس دوره‌ی خلافت وی را تشریح کرده و چشم‌اندازی از مشکلات و بحران‌هایی ارائه نموده که علی علیه السلام با آنها مواجه شد؛ آنگاه روش خلافت و نظام اداری حکومت علوی و اصولی را که به آنها پایبند بود و ارزش‌هایی را که همواره مدنظر داشت و زندگی عطرآگین و زاهدانه و فضایل و ویژگی‌هایی را که به او اختصاص داشت، بررسی کرده است. پس از پایان این مرحله که محور اصلی کتاب است، در ادامه‌ی این سیر علمی به بیان سیره‌ی دو فرزند رشید علی رضی الله عنه و جگرگوشه‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته و نقش آنان در رهبری مسلمانان، موضع‌گیری ایشان در برابر واقعیت‌ها، عزم آهنین و پشتکار صادقانه و شهادت آنان را در راستای پاسخگویی به مقتضیات زمان تشریح نموده است.

سپس به جانشینان و فرزندان شان بازگشته و از سیره‌ی عطرآگین‌الگوی آنان که سزاوار ذریه‌ی پیامبر و آل رسول بود و همواره محرک اخلاق آرمانی اسلامی و کامل‌ترین شیوه‌ی زندگی بوده؛ سخن گفته است.

پس از آن به بیان فعالیت‌های اهل بیت برای تشکیل حکومت صالح و تغییر نظام‌های فاسد و رهبری حرکت‌های جهادی در زمان‌های مختلف پرداخته و روشن نموده است که این فعالیت‌ها- هر چند بنابر عوامل سیاسی و طبیعی به هدف مطلوب نرسیدند- در تاریخ اعتقادی، اخلاقی و اصلاحی اسلام، ارزش بسزایی دارند. همچنین یادآور شده که نخبگان این سلاله [پس از آنکه در این زمینه به هدف مطلوب نرسیدند] به تربیت و تزکیه‌ی نفوس و دعوت به سوی خدا روی آوردند و ارتباط دل‌ها را با خدا محکم ساختند و از اغراض مادی چشم پوشیدند؛ و بدین وسیله نقش خویش را ایفا کردند. این عمل آنان ثابت کرد که درخت پر بار اسلام و نهال عترت نبوی همواره برگ و بار تازه‌ای

می‌آفریند. این نکات از مواردی است که عموماً نویسندگان سیره‌ی علی علیه السلام کمتر به آن توجه کرده‌اند.

مؤلف در آخر کتاب (بنابر اضطرار و امید پاداش) به نقد برخی از عقاید و اندیشه‌هایی پرداخته است که به منظور دفاع از اهل بیت و اولاد علی علیه السلام به کار گرفته می‌شوند، حال آنکه این عقاید، ریشه‌ای در اسلام ندارند، بلکه از فلسفه‌های عجمی، ملی و محلی وارد شده‌اند و از رسوبات تمدن‌ها و نظام‌های مذهبی باستانی هستند.

با این وصف، کتاب حاضر تحلیلی تاریخی و فراگیر است که مؤلف با این خدمت‌ناچیز، خود را در معرفی شخصیت مردی از بزرگمردان تاریخ و یکی از تربیت‌یافتگان مدرسه‌ی پربرابر نبوی سهیم می‌داند.

یاد آوری این نکته بی‌مناسبت نیست که مؤلف، خود را در تألیف این کتاب به دو اصل، ملزم کرده است: نخست این که فقط به آن دسته از منابع قدیمی اعتماد کرده است که معتبر و مورد قبول هستند، دوم آن که به هنگام ارجاع به منابع، تا جایی که ممکن بوده اسم کتاب، نام مؤلف، شماره‌ی صفحه و مشخصات چاپی منابع را قید کرده است؛ حال آنکه بسیاری از نویسندگان معاصر، نیازی به ذکر نام کتاب نمی‌بینند، چه رسد به قید مشخصات دیگر.

در اینجا از شیخ محمد عتیق بستوی، استاد دانشگاه ندوة العلماء به خاطر همکاری در تحقیق و مطالعه‌ی منابع کهن و پیدا کردن برخی مدارک و شواهد؛ و از برادران عزیز، استاد نثار الحق ندوی به خاطر پاکنویسی و از شیخ محمد هارون ندوی بابت تایپ این کتاب سپاسگزاری می‌کنم.

در خاتمه، خدای بزرگ را سپاس می‌گوییم که به انجام این کار توفیق بخشید و از او مسألت دارم این کتاب را در حق مؤلف و خوانندگان، نافع و مفید بگرداند؛ زیرا او بر هر چیز توانا و به اجابت سزاوار است.

ابوالحسن علی الحسنی الندوی

۲۱ شوال ۱۴۰۸ ه. ق. - (۱۹۸۸/۶/۷ م.)

بمبئی (هند)

بخش اوّل: از ولادت تا هجرت

خانواده و تأثیر آن در تربیت فرزند و دیدگاه اسلام نسبت به آن - قبیله‌ی قریش -
قبیله‌ی بنی‌هاشم - عبدالمطلب بن هاشم، جدّ رسول الله ﷺ و علی ﷺ - ابوطالب،
پدر علی ﷺ - برادران علی بن ابی‌طالب ﷺ - تولد علی ﷺ - علی ﷺ تحت کفالت
رسول خدا ﷺ - داستان مسلمان‌شدن علی ﷺ - سرگذشت علی ﷺ و ابوطالب -
علی ﷺ دستیار و رهنمای پویندگان اسلام در مکه - بزرگ‌ترین افتخار - هجرت.

از ولادت تا هجرت

خانواده و تأثیر آن در تربیت فرزند و دیدگاه اسلام نسبت به آن

از نظر علم کالبد شکافی (آناتومی ANATOMY) و روانشناسی و علم اخلاق و جامعه‌شناسی به اثبات رسیده است که خون و صفات ارثی و ژنتیکی تا حد معینی در شکل‌پذیری اخلاق و توان و شایستگی‌های فطری انسان مؤثر است. این عوامل به سه طریق موثر از فردی به فرد دیگر سرایت می‌کنند:

نخست: از طریق ارزش‌ها و الگوهای خانوادگی که نیاکان و پدران خانواده، همواره سخت به آنها معتقد بوده و به شدت در حفظ آنها کوشیده‌اند و آنها را مایه‌ی عزت و افتخار قبیله‌ی خود دانسته و می‌دانند و اگر احیانا فردی از افراد خانواده، این ارزش‌ها را نادیده بگیرد و خلاف آنها رفتار کند، عمل او فرومایگی و توهین به بزرگان و بی‌توجهی نسبت به ارزش‌های اجتماعی قلمداد شده و از نظر قوانین عرفی و موروثی آن خاندان، گناهی نابخشودنی محسوب می‌شود.

دوم: از طریق داستان‌هایی که طی سالیان متمادی توسط پدران و بزرگان یک خاندان، در مورد قهرمانی، جوانمردی، سلحشوری، شهامت و شجاعت، اعتماد به نفس، سخاوت و حمایت از مظلومان، سینه به سینه نقل شده و از یک نسل به نسل دیگر انتقال یافته و مایه‌ی افتخار و سربلندی قرار گرفته است. بی‌تردید این داستان‌ها که از زمان طفولیت تا دوره‌ی جوانی و پیری تکرار می‌شود، در ساختار فکری و تعیین معیارهای بزرگی و جوانمردی، فرمانبرداری فرزندان از پدران و توجیه شهرت خاندان، تأثیر بسزایی دارد.

سوم: تأثیر خون و صفات ارثی و ژنتیکی در اعضای خانواده، به ویژه خانواده‌هایی که به حفظ اصالت نسب خود اهمیت قایل هستند، این مطلب مورد تأیید ژنتیک و دانشمندان علوم اجتماعی قرار گرفته است. شاعران عرب نیز در اشعار خود در این باره

سخن گفته‌اند؛ شاعر حماسی عرب، ربیعة بن مقروم ضبّی که هم در عصر جاهلیت و هم در عصر اسلام زیسته است، در شعری گفته است:

هجان الحیّ کالذهب المصنّی صبیحة دیمة یحینه جان

«نجیب‌زادگان قبیله همانند طلای ناب هستند که در صبح بارانی جمع‌آوری شوند.»

نیز شاعر معروف «حُطَّیْه» (در وصف مردان قبیله‌ی بنی سعد) گفته است:

مطاعین فی الهیجا، مکاشیف للذّجی بنی لهم آبائهم و بنی الجدّ

«مردان این قبیله، یورش برندگان در [میدان] نبرد و روشنی‌بخش تاریکی‌ها هستند.

این خصلت را آبا و اجداد آنان برایشان بنا نهاده‌اند.»

در عین حال، این عوامل، اغلب تا میزان معینی می‌توانند در رفتار و کردار مردم مؤثر باشند و هیچ کدام از آنها قاعده‌ی کلی در تربیت‌پذیری و توارث به شمار نمی‌آید و نمی‌توان ادعا کرد که همانند سنن الهی بدون استثنا و تغییرناپذیر هستند. سنت‌های الهی آنهایی هستند که خداوند در باره‌ی آنها فرموده است:

﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ۖ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ [فاطر: ۴۳].

«و هیچ جایگزین و نیز هیچ دگرگونی و تغییری در سنت الله نخواهی یافت.»

این حقیقت را پیامبر گرامی اسلام نیز با حکمت و بلاغت نبوت - که ویژه‌ی کلام نبوی و شیوه‌ی خاص انبیای صادق در بازگویی حقایق است - با تعبیری زیبا بیان داشته است، آنجا که فرموده است:

«النّاس معادن کمعادن الفضة والذهب، خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الإسلام إذا

فقهوا»^(۱).

«انسان‌ها همانند معدن‌های متفاوت نقره و طلا هستند. خوبان و برگزیدگان آنان در زمان جاهلیت، بعد از اسلام نیز دارای همان منزلت هستند، به شرطی که از بیئش دینی برخوردار باشند».

در جای دیگری فرموده است: «کسی که از نظر عمل، عقب‌مانده باشد نسبش او را به جایی نمی‌رساند»^(۱). آنچه گفته شد هرگز بدان معنی نیست که خون موروثی، مقدس شمرده شود و چنین پنداشت که شرافت و احترام انسان‌ها فقط بر اساس نسب خانوادگی و قبیله‌ای استوار است و افراد یک خاندان بر اثر برخورداری از آن حق دارند رهبری دینی و علمی و مرجعیت روحانی را برای همیشه حق موروثی خانواده‌ی خود بدانند.

جهان قدیم (قبل از اسلام)، بر اثر همین اختلاف طبقاتی و نژادی، گرفتار فساد اجتماعی و اخلاقی مرگبار و سلطه‌ی نظام‌های دیکتاتور و استثمارگری بود که بر انسان‌ها حکومت می‌کردند. در کتاب‌های تاریخ و نوشته‌های مورخان، درباره‌ی شیوه‌ی حکومت امپراتوری‌های روم و ایران و جامعه‌ی یونانی و هندی، شواهد فراوانی موجود است. در صفحات آینده‌ی همین کتاب نیز به طور مشروح در این مورد بحث خواهد شد.

بنابراین شایسته است که با رعایت امانت‌داری تاریخی و بی‌طرفی علمی، وضع عرفی و اجتماعی، نژاد و خاندانی را که امیرالمومنین علی علیه السلام در آن پرورش یافته است مورد بررسی قرار دهیم؛ و از آداب و رسوم و میراث اخلاقی و روانی ویژه‌ی آن آگاه شویم و جایگاه برتر این خاندان را در میان سایر قبایل عرب مورد مطالعه قرار دهیم. برای روشن شدن مطلب، نخست به بررسی وضع قبیله‌ی قریش و سپس به بنی‌هاشم می‌پردازیم^(۲).

۱- صحیح مسلم، کتاب الذکر و الدعاء و التوبة.

۲- در کتاب دیگرم (السیرة النبویه) از امتیازات و خصوصیات عرب سخن گفته‌ام. به این کتاب، باب «عصر جاهلی»، تحت عنوان «چرا پیامبر در جزیره‌ی عرب مبعوث شد؟»، ص ۵۵ - ۴۲ رجوع کنید.

قبیله‌ی قریش

تمام عرب‌ها به برتری نسب قریش، رهبری، فصاحت و قدرت بیان، حسن اخلاق و شجاعت و دلاوری این قبیله در میان سایر قبایل عرب اعتراف نموده‌اند، تا جایی که در این صفات پسندیده، ضرب‌المثل قرار گرفته بودند^(۱). تیره‌های مختلف قریش [قبل از اسلام] با یکدیگر هم‌پیمان و دوست بوده و تا حد زیادی پایبند شریعت ابراهیمی بودند؛ همانند عرب‌های بادیه‌نشین، بی‌دین و بی‌فرهنگ نبودند، با فرزندان خود محبت و مهربانی داشتند، طواف کعبه و مناسک حج را انجام می‌دادند، مردگان خود را دفن کرده و از جنابت غسل می‌کردند، از «هیربدان و موبدان» (پیشوایان مذهبی زرتشتیان) اظهار برائت می‌کردند، از ازدواج با محارم به خاطر غیرت و جدایی از فرهنگ آتش پرستان دوری می‌جستند. قرآن مجید این عمل نیکو و حسن رفتار اجتماعی آنان را تثبیت و تأیید نموده است، آنان با پرداخت مهریه و انتخاب گواه، زنان را به نکاح خود درمی‌آوردند و به هنگام جدایی از همسران خویش، آنها را سه طلاق می‌دادند^(۲). خصوصیت دیگری که به شرف قبیله‌ی قریش می‌افزود، این بود که از هر تیره‌ای می‌توانستند بدون هیچ گونه شرطی همسر اختیار کنند؛ اما اگر به مردان سایر قبایل زن می‌دادند شرط می‌گذاشتند که به آیین آنها معتقد و به شدت پایبند باشد و رعایت نمودن این اصل را منافی شرف خانوادگی خود می‌دانستند^(۳).

۱- سیره‌ی نبوی به همین قلم، صفحه ۷۴. برای تفصیل بیشتر رک: سیره ابن هشام، ج ۱، چاپ دوم، مصر، ۱۹۵۵ م.

۲- رک: آلوسی؛ سید محمود شکری، بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب، ج ۱، ص ۲۴۳، چاپ سوم، مصر، قاهره.

۳- همان منبع.

طایفه‌ی بنی‌هاشم

بنی‌هاشم گل سرسبد قبیله‌ی قریش بودند. از متون تاریخی مختصر و پراکنده‌ای که در مورد سیره‌ی آنها به ثبت رسیده است، به این نتیجه می‌رسیم که این قبیله از عواطف لطیف انسانی برخوردار بودند و در صفاتی همچون رعایت اعتدال در همه‌ی امور، هوشمندی، اعتقاد راسخ به جایگاه بلند خانه‌ی کعبه نزد خدا، دوری از ظلم و حق‌کشی، همت بلند، شفقت بر ضعیفان و مظلومان، سخاوت و شجاعت و دیگر صفات پسندیده‌ای که مصداق کلمه‌ی «سلحشوری» نزد اعراب است، ممتاز بودند. از صفات اخلاقی ویژه‌ای برخوردار بودند که شایسته‌ی نیاکان پیامبر بود و با فضایل اخلاقی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم را به آنها دعوت می‌کرد، مطابقت داشت؛ اما چون آنان در زمانی می‌زیستند که در جامعه‌ی آن روز، رسول و دین صحیحی وجود نداشت، مانند سایر اعراب با عقاید و عبادات روزگار جاهلیت خو گرفته بودند.^(۱)

عبدالمطلب بن هاشم، جد رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

عبدالمطلب بن هاشم بعد از عمویش، مطلب، منصب آب‌رسانی به حجاج با آب زمزم و پذیرایی و اطعام آنان را بر عهده گرفت و همانند نیاکان خود این خدمت را به نحو شایسته انجام می‌داد و در این راستا شرف و منزلت و محبوبیت و ابهتی بین قوم خود کسب کرد، که اجداد قبلی او به این شرف دست نیافته بودند.^(۲) گرچه عبدالمطلب همانند جدش، قصی، ثروتمندترین فرد قبیله‌ی قریش و یگانه سردار بدون رقیب مکه نبود و در مکه مردانی ثروتمندتر و رهبرانی با نفوذتر از او وجود داشت، اما وجاهت او در میان قومش به سبب داشتن منصب پذیرایی و اطعام حجاج و سرپرستی چاه زمزم بود.

۱- السیرة النبویه، اثر همین مؤلف، ص ۷۵ چاپ هفتم، جده.

۲- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۱۴۲، چاپ مصر.

بی تردید این وجاهت با بیت الله ارتباط داشت^(۱). ایمان و اعتقاد عبدالمطلب به جایگاه خانه‌ی کعبه نزد خدا و این که خداوند حامی و محافظ این خانه است و نیز روحیه‌ی عالی سردار قریش و شخصیت قوی او از گفت و گویی که بین او و ابرهه، پادشاه حبشه صورت گرفت، به طور کامل آشکار می‌گردد. زمانی که ابرهه به قصد اهانت و از بین بردن جایگاه خانه‌ی کعبه به مکه لشکرکشی کرده بود و سپاهیان‌ش ۲۰۰ شتر عبدالمطلب را به یغما برده بودند، او نزد ابرهه رفت و اجازه‌ی ملاقات خواست. ابرهه از هیبت عبدالمطلب متأثر شد و به احترام او از تخت پایین آمد و او را در کنار خود نشاناند و پرسید خواسته‌ات چیست؟ عبدالمطلب گفت:

آمده‌ام تا دو صد شترم را که تصاحب کرده‌اند به من بازگردانند. وقتی پادشاه حبشه این سخنان را از عبدالمطلب شنید با چشم حقارت به او نگاه کرد و گفت: آیا درباره‌ی دویست شتر خود با من سخن می‌گویی، ولی در مورد خانه‌ای که پایگاه دین تو و نیاکان توست و اینک من می‌خواهم آن را منهدم کنم، سخنی بر زبان نمی‌آوری؟!

عبدالمطلب در پاسخ گفت: من صاحب این شترها هستم و کعبه نیز صاحبی دارد که از آن محافظت خواهد نمود. ابرهه گفت: هیچ قدرتی نمی‌تواند مرا از تخریب کعبه باز دارد. عبدالمطلب گفت: اینک این تو و آن کعبه^(۲). عبدالمطلب فرزندان خود را به ترک ظلم و ستم توصیه کرده و از کارهای پست و اعمال ننگ‌آور منع می‌نمود و به اخلاق پسندیده تشویق می‌کرد^(۳). وی در حالی که سنش از هشتاد سال گذشته بود، تقریباً در

۱- رک: جواد؛ علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۴، ص ۷۸، بیروت، چاپ اول، ۱۹۶۸ م.

۲- سیره‌ی نبوی، اثر همین مؤلف. به نقل از سیره‌ی ابن هشام، ج ۱، صص ۴۹ و ۵۰. عاقبت نیز چنان شد که عبدالمطلب گفته بود. صاحب خانه، خانه‌اش را محافظت نمود و نقشه‌ی ابرهه و لشکرش ناکام ماند و پرنده‌گانی را بر سر آنها فرستاد که با سنگ‌های کوچکی آنها را هدف قرار می‌دادند، در نتیجه، آنان را همچون برگ علف نیم‌خورده متلاشی گردانید. (سوره‌ی فیل)

۳- آلوسی؛ سید محمود، بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب، ج ۱، ص ۳۲۴.

سال ۵۷۸ میلادی از دنیا رفت. در آن هنگام پیامبر ﷺ هشت ساله بود^(۱). مورخان گفته اند که به مناسبت وفات عبدالمطلب بازار مکه تا چند روز تعطیل شد^(۲).

ابوطالب، پدر علی ﷺ

ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، سی و پنج سال قبل از ولادت رسول اکرم ﷺ به دنیا آمد. نام او بنا بر قول مشهور، عبد مناف بود و به کنیه اش معروف گشت. بعضی گفته اند نامش عمران یا شبیه بوده است. او از سران و بزرگان قریش بود که مردم برای حل اختلافات خود به وی مراجعه می کردند^(۳). عبدالمطلب قبل از وفات خود به فرزندش، ابوطالب درباره ی سرپرستی پیامبر سفارش کرده بود، او نیز با بهترین وجه ممکن سرپرستی و نگهداری از آن حضرت ﷺ را به عهده گرفت^(۴). عبدالله (پدر رسول خدا ﷺ) و ابوطالب، برادر تنی (از یک پدر و مادر) بودند. مادر آنان، فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عبد بن عمران بن مخزوم بوده است^(۵). ابوطالب از نظر مالی تنگدست بود. ولی برادرزاده اش را بیش از فرزندان خود دوست داشت و همیشه کنار او می خوابید. هرگاه به جایی سفر می کرد او را همراه خود می برد و بیش از حد، شیفته و دلداده ی او بود، حتی در غذا نیز برای او امتیاز قایل بود^(۶).

۱- جواد، علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۴، ص ۷۸.

۲- بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۸۷، مصر ۱۹۵۹ م.

۳- آلوسی؛ سید محمود، بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب، ج ۱، ص ۳۲۴، ابن سعد، الطبقات الكبرى.

۴- برای تفصیل بیشتر به کتاب های سیره از جمله: السیره النبویه، اثر همین مؤلف، ص ۱۰۳، رجوع نمایید.

۵- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۷۹.

۶- انصاری؛ خالد، حیات ابی طالب، مطبوعه ی علوی، ۱۹۵۱ م.

می‌گویند: ابوطالب به قصد تجارت، همراه با یک کاروان عازم شام شد، چون وقت حرکت فرا رسید، پیامبر (به گمان آنان) از جدایی عمویش اندوهگین شد. ابوطالب از دیدن این وضع متأثر گشت و گفت: به خدا او را همراه خود خواهم برد و هرگز من و او از یکدیگر جدا نخواهیم شد. سپس او را همراه خود به سفر برد^(۱). رسول اکرم ﷺ درباره‌ی فاطمه بنت اسد (همسر ابوطالب و مادر علی رضی الله عنه) فرمودند: «بعد از وفات مادرم، فاطمه بنت اسد مادر من بود. بسا اوقات ابوطالب مهمان داشت و ما نیز سر سفره حاضر بودیم، ولی این بانو (فاطمه) مقداری غذا نگه می‌داشت و بعدا به من می‌داد^(۲)». ابو عمر بن عبدالبر می‌گوید: فاطمه بنت اسد بن هاشم، نخستین زن هاشمی است که از بطن او فرزندی هاشمی به دنیا آمد^(۳). فاطمه مسلمان شد و به مدینه هجرت نمود. وقتی از دنیا رفت رسول خدا ﷺ به خاطر حق‌شناسی و احترام وی، او را در پیراهن خود کفن کرد و [پیش] از آنکه او را در قبر بگذارد، خودش [در قبر او دراز کشید^(۴)]. آن‌گاه که رسول الله ﷺ بنابر فرمان خدا، به اظهار حق و آشکار ساختن دعوت اسلامی، اقدام فرمود و از خدایان مشرکان نام برد و آنها را نکوهش کرد، این کار بر آنان گران آمد و به مخالفت و دشمنی با او برخاستند. ابوطالب با دیدن آن اوضاع، به پیامبر اسلام مهر ورزید و از ایشان دفاع کرد.

مدتی گذشت و رسول الله ﷺ همچنان به کار دعوت ادامه می‌داد وقتی این حالت طول انجامید، عده‌ای از قریش نزد ابوطالب رفتند و به او گفتند: «ای ابوطالب! جایگاه تو

۱- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۱۸۰. پیامبر در آن هنگام بنابر قول صحیح نه ساله بودند. رک:

طبری و شرح المواهب و الروض الأنف.

۲- حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۰۸.

۳- ابن عبدالبر، الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۲۶، چاپ شده در حاشیه‌ی الإصابه، ابن

حجر، چاپ دارصادر، بیروت.

۴- ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۸۷، موسسه‌ی الرسالة، بیروت.

در میان ما از نظر سن و شرف و منزلت بسیار والاست، از شما خواستیم که برادرزاده‌ات را از ناسزاگویی خدایان ما باز داری، ولی به گفته‌ی ما عمل نکردی، به خدا سوگند! کاسه‌ی صبر ما لبریز شده و بیش از این نمی‌توانیم تحمل کنیم که به پدران ما ناسزا بگویند، خردمندان ما را نادان بشمارند و خدایان ما را نکوهش کنند. اکنون یا خودت، او را باز دار، یا ما با شما به جنگ می‌پردازیم، تا آنکه یکی از دو طرف نابود شود». ابوطالب گفته‌های قریش را برای رسول خدا ﷺ بازگو کرد و گفت: «به حال من و خودت رحم کن و کاری را که توان آن را ندارم بر من تحمیل مکن!»

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «به خدا قسم! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند، از این کار دست برنمی‌دارم، تا آنکه خداوند دین خود را غالب سازد یا من در این راه فدا شوم.» آنگاه ابوطالب گفت: ای برادرزاده! برو هر چه دوست داری بگو! به خدا هرگز تو را به کسی نخواهم سپرد^(۱). اسلام میان قبایل عرب در حال گسترش بود که ناگاه، قریش به منظور جلوگیری از پیشرفت اسلام گرد هم آمدند. در این گردهمایی تصمیم گرفتند نوشته‌ای تنظیم کنند؛ و پیمان ببندند که با بنی‌هاشم و فرزندان مُطَلَّب قطع رابطه کنند، از آنان زن نگیرند و به آنان زن ندهند و با آنان داد و ستد نکنند. پیمان‌نامه‌ای نوشتند و در خانه‌ی کعبه آویزان کردند و به اجرای مفاد آن توافق کردند. بنی‌هاشم و فرزندان مطلب پس از این ماجرا همراه ابوطالب در دره‌ای که منسوب به او بود رفتند^(۲). این واقعه در ماه محرم سال هفتم بعثت رخ داد. بنی‌هاشم حدود سه سال را بر این حالت سپری کردند. در این مدت، هیچ چیز، جز به طور پنهانی و مخفیانه به آنان نمی‌رسید. سپس ماجرای خوردن عهدنامه به وسیله‌ی موریانه پیش آمد که رسول خدا ﷺ قبل از آن به ابوطالب خبر داده بود. پس از این ماجرا، عهدنامه را

۱- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۲۶۶ - ۲۶۵ با اختصار.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۵۱ - ۳۵۰. این دره تا امروز نیز به شعب ابی طالب معروف است.

پاره کردند و مفاد آن لغو گردید^(۱). ابوطالب در نیمه‌ی شوال سال دهم بعثت نبوی در حالی که بیش از هشتاد سال عمر داشت؛ و ایمان نیاورد از دنیا رفت^(۲). خدیجه رضی الله عنها نیز در همین سال درگذشت. بعد از آن پیامبر ﷺ با مشکلات فراوانی رو به رو شد. به همین دلیل، این سال به عام‌الحرز (سال اندوه) نامگذاری شد^(۳).

برادران علی بن ابی‌طالب ﷺ

ابوطالب چهار پسر داشت به نام‌های: طالب - که کنیه‌ی ابوطالب نیز از نام اوست -؛ عقیل؛ جعفر و علی. دو دختر نیز داشت به نام‌های: ام هانی و جمانه. همه‌ی این فرزندان از فاطمه بنت اسد بودند و هر یک از آنان ده سال با هم فاصله‌ی سنی داشتند؛ طالب ده سال از عقیل بزرگ‌تر بود، همچنین جعفر از علی ﷺ ده سال بزرگ‌تر بود^(۴). طالب بعد از غزوه‌ی بدر، در حالت کفر از دنیا رفت. بعضی گفته‌اند: او از خانه خارج شد و دوباره برنگشت و خبر و اثری از او یافت نشد. طالب دوستدار پیامبر ﷺ بود و در ستایش وی اشعاری نیز سروده بود. برای شرکت در جنگ بدر از روی ناچاری همراه مشرکان خارج شده بود، ولی در این میان، بین او و قریش گفت و گویی صورت گرفت؛ قریشی‌ها گفتند: به خدا! ما می‌دانیم که تمایل و رغبت شما بنی‌هاشم با محمد است، گرچه از روی

۱- برای تفصیل بیشتر رک: سیره‌ی ابن هشام، ق ۱، ص ۳۷۷ - ۳۷۳، سیره‌ی نبوی اثر مؤلف، ص ۱۳۹ - ۱۳۸.

۲- آلوسی؛ سید محمود، بلوغ الأرب، ج ۱، ص ۳۲۴. آنچه از کتاب‌های حدیث و سیره ثابت است و بین مسلمانان در گذشته و حال نیز معروف است، همین است که ابوطالب مشرف به اسلام نشد. رسول خدا ﷺ از این بابت بسیار تأسف خوردند و اندوهگین شدند. این امر دال بر این است که دین اسلام، دین قانون و عقیده است و از هیچ فرد، نژادی بر اساس نسب و خویشاوندی، محبت و فداکاری، حمایت نمی‌کند، بلکه معیار، فقط عقیده‌ی صحیح و ایمان به رسالت پیامبر ﷺ است.

۳- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۱۶ - ۴۱۵.

۴- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۲۳، ریاض، ۱۹۶۶ م.

ناچاری همراه ما به جنگ آمده‌اید. بنابراین او از همانجا برگشت و در مدح پیامبر ﷺ قصیده‌ای سرود و طی آن در رثای کشته‌های مشرکان که در چاه بدر انداخته شده بودند، نیز شعر گفت^(۱). برادر دیگر علی ﷺ؛ عقیل بن ابی‌طالب که کنیه‌اش ابویزید بود، در سال فتح مکه مسلمان شد و بنابر یک روایت، بعد از صلح حدیبیه، اسلام آورد و در اول سال هشتم به مدینه هجرت کرد. عقیل در جنگ بدر به دست مسلمانان اسیر شده بود. عمویش، عباس فدیه‌ی او را پرداخت کرد. در چند مورد از حدیث‌های صحیح نام او آمده است. وی در غزوه‌ی مؤته شرکت کرد، ولی در فتح مکه و جنگ حنین نامی از او برده نشده است. گویا در آن هنگام مریض بوده است. ابن سعد در تاریخ خود این مطلب را آورده است؛ لیکن زیبربن بکّار، با سند خود از حسن بن علی، نقل قول کرده که عقیل از جمله کسانی بود که روز نبرد حنین مقاومت و پایداری کردند.

ابوطالب، عقیل را از سایر فرزندانیش بیشتر دوست داشت. از اینجا بود که چون پیامبر ﷺ و عباس در سال قحطی از ابوطالب خواستند که فرزندانیش را برای کفالت بین آنان تقسیم کند تا از فشار زندگی او بکاهند، در جواب آنان گفت: «اگر عقیل را برایم بگذارید در حق دیگران اختیار دارید». آن‌گاه پیامبر ﷺ، علی ﷺ را؛ و عباس، جعفر را تحت کفالت خود قرار دادند^(۲). عقیل بن ابی‌طالب ﷺ از خصوصیات و سلسله نسب قریش آگاهی کامل داشت. مردم در مورد نسب‌ها و تیره‌های قریش در مسجد نبوی به وی مراجعه می‌کردند. او بسیار حاضر جواب بود. هشام بن کلبی با سند خود از ابن عباس نقل کرده است که در میان قریش چهار نفر وجود داشت که مردم برای حل اختلاف‌های خود به آنان مراجعه می‌کردند: عقیل، مخرمه، حویطب و ابوجهم.

۱- تلمسانی؛ محمد بن ابوبکر، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة، چاپ دارالرفاعی، ریاض.

۲- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۱۹۳ - ۱۹۲، چاپ اول، ۱۹۸۳ م.

عقیل برای پرداخت وام‌های خویش، از امیر معاویه، یاری طلبید و او نیز وی را مساعدت نمود^(۱). ابن سعد می‌گوید:

عقیل رضی الله عنه در زمان خلافت امیر معاویه رضی الله عنه از دنیا رفت، ولی در کتاب «تاریخ البخاری الأصغر» با سند صحیح آمده که عقیل رضی الله عنه قبل از واقعه‌ی حره در زمان حکومت یزید، در گذشت^(۲). او به هنگام وفات ۹۶ سال داشت^(۳). عقیل رضی الله عنه مردی عیالمند بود و خانه‌ی بزرگی داشت. او پس از آنکه نابینا شد از جهان رفت و دوازده فرزند پسر به جای گذاشت، نه تن از آنان همراه حسین رضی الله عنه در میدان کربلا شهید شدند. شجاع‌ترین آنان مسلم بن عقیل بود که حسین رضی الله عنه او را به کوفه فرستاد و ابن زیاد او را پس از اسارت به قتل رسانید^(۴). برادر دیگر علی رضی الله عنه، جعفر بن ابی‌طالب رضی الله عنه یکی از مسلمانان نخستین بود^(۵). گویند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بین او و معاذبن جبل، پیمان برادری بسته بود. خالد حذاء از عکرمه نقل می‌کند که ابوهریره رضی الله عنه گفت: جعفر از شریف‌ترین افراد بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بود. این روایت در کتاب ترمذی و نسائی با سند صحیح آمده است.

بغوی از طریق مقبری از ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کند که گفت: جعفر با بینوایان بسیار محبت داشت و در جلسات آنان حضور می‌یافت و به آنان خدمت می‌کرد، آنان نیز در مقابل، خدمتگزار او بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را پدر بینوایان نام نهاد. همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو در صورت و سیرت با من شباهت داری»^(۶). جعفر رضی الله عنه به

۱- مسعودی، مروج الذهب، (ترجمه‌ی فارسی) ج ۲، ص ۴۰، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ه. ق. (مترجم)

۲- عسقلانی؛ ابن حجر، الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۲، ص ۴۹۴، بیروت.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵۰، چاپ سوم، ۱۹۸۹ م.

۴- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی و أصحابه العشرة، ج ۲، ص ۴۱ - ۴۰.

۵- ابن سعد در «الطبقات الکبری» می‌گوید: جعفر بن ابی‌طالب قبل از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به دارالأرقم

بیاید و به دعوت عمومی مشغول شود، مسلمان شده بود. (طبقات ج ۴، ص ۳۴، بیروت)

۶- صحیح بخاری و صحیح مسلم، به روایت براء بن عازب.

حبشه هجرت کرد. نجاشی پادشاه حبشه و پیروانش به دست او مسلمان شدند، هنگامی که جعفر و یارانش (بعد از غزوه‌ی خیبر) از حبشه باز می‌گشتند، رسول خدا ﷺ از آنان استقبال نمود و بر پیشانی جعفر بوسه زد و فرمود: «نمی‌دانم از فتح خیبر بیشتر شاد شوم یا از ورود جعفر».

جعفر رضی الله عنه در زمان حیات رسول خدا ﷺ در جمادی الاول سال هشتم هجری در سرزمین موته منطقه‌ی شام، در جنگ با رومیان شهید شد. وی هنگامی که به کارزار روی آورد، از اسب سرخ رنگ خود پیاده شد و دست و پای آن را پی زد و آنگاه با دشمن جنگید تا کشته شد. ابن عمر می‌گوید: من در آن غزوه حضور داشتم، وقتی جعفر را در میان شهدا یافتیم، در قسمت جلوی بدن او بیش از نود زخم نیزه و تیر وجود داشت. طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: جعفر رضی الله عنه را در بهشت دیدم که همراه فرشتگان پرواز می‌کند. همچنین در همین روایت آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله جعفر را در حالی دید که به شکل فرشته بود و دو بال آلوده به خون داشت؛ زیرا دو دستش در جنگ قطع شده بود.

آن‌گاه که سپاه مؤته [هنگام بازگشت] به نزدیک شهر مدینه رسیدند، رسول الله صلی الله علیه و آله همراه با سایر مسلمانان به استقبال آنان [به بیرون شهر] رفتند، کودکان نیز به سوی آنها می‌دویدند، رسول خدا در حالی که بر مرکبی سوار بود، فرمود: بچه‌ها را سوار کنید و فرزند جعفر رضی الله عنه را به من بدهید! عبدالله فرزند جعفر را به او دادند، آن حضرت او را گرفت و جلوی خویش بر مرکب سوار کرد^(۱). از عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: وقتی خبر شهادت جعفر رضی الله عنه به رسول خدا ﷺ رسید، آثار اندوه را در چهره‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله مشاهده کردیم^(۲). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اهل بیت جعفر رضی الله عنه فرمود:

۱- به روایت امام احمد بن حنبل.

۲- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

«فرزندان برادرم را نزد من بیاورید!» کودکان جعفر را نزد پیامبر ﷺ آوردند، تو گویی جوجه پرندگانی هستند (که والدین خود را از دست داده‌اند). آن حضرت ﷺ دستور داد تا موی سر آنان اصلاح شود. سپس به مادر آنان گفت: نباید نسبت به آینده‌ی آنها نگران باشی؛ زیرا من در دنیا و آخرت ولی آنها هستم^(۱). در روایت دیگری آمده که پیامبر ﷺ به همسر جعفر ﷺ گفت: فرزندان جعفر ﷺ را نزد من بیاور! او آنان را آورد. رسول خدا ﷺ بچه‌ها را در آغوش گرفت و نوازش داد و اشک از چشمانش سرازیر شد و سپس خبر شهادت جعفر ﷺ را به اطلاع همسرش رساند. زمانی که پیامبر ﷺ از شهادت جعفر ﷺ مطلع شد به اهل بیت خود فرمود:

«اصنعوا لآل جعفر طعاما فقد أتاهم أمر یشغلهم».

«برای خانواده‌ی جعفر غذایی تهیه کنید^(۲)؛ زیرا مشکلی برایشان پیش آمده که به کار دیگر نمی‌رسند»^(۳).

عبدالله بن جعفر ﷺ نخستین مولود مسلمانی است که در سرزمین حبشه به دنیا آمد. او یکی از سخاوتمندان عرب بود و دو برادر، به نام‌های: محمد و عون داشت^(۴). آنگاه که نجاشی، پادشاه حبشه از مسلمانان مهاجر پرسید که این چگونه دینی است که شما به سبب آن از قوم خود جدا شده‌اید و به آیین ملت‌های دیگر نیز نپیوسته‌اید؟ جعفر ﷺ برای پاسخ‌گویی برخاست؛ ابتدا تصویر دقیقی از چهره‌ی زشت وضع زمان جاهلیت را برای پادشاه ترسیم نمود و سپس دگرگونی‌ای را که اسلام در زندگی مسلمانان به وجود آورده بر شمرد. جعفر ﷺ در این سخن نه تنها جانب نجاشی را که یک پادشاه مسیحی بود و نسبت به آیین خود وفادار و از تعصب خاصی برخوردار بود، مراعات کرد، بلکه از

۱- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۷، بیروت.

۲- این عمل از آن پس سنت قرار گرفت.

۳- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۲، ص ۳۸۰ و ۳۸۱، باختصار، روایت در سنن ترمذی موجود است.

۴- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۲.

عنوان کردن مسایلی که جدال و تعصب جاهلی عموم غیر مسلمانان را برمی‌انگیخت، نیز اجتناب ورزید. به راستی این سخن حکیمانه‌ی او بسیار به موقع و عین واقعیت بود^(۱). این سخن پیش از آن که به فصاحت عربی دلالت داشته باشد بیانگر نبوغ عقلی گوینده است؛ و همچنین مطابق با خردمندی و فطرت سالمی است که بنی‌هاشم، به ویژه جعفر بدان ممتاز بودند و قبیله‌ی قریش از سایر عرب‌ها بدان برتری داشتند^(۲). یکی از خواهران علی علیه السلام، ام‌هانی دختر ابوطالب و دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. بعضی نام او را فاخته و عده‌ای فاطمه و گروهی هند گفته‌اند، ولی قول اول مشهورتر است. او همسر هبیره بن عمرو بن عائذ مخزومی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی وی فرمودند: بهترین زنان شریف و آزاده و مهربان‌ترین آنها نسبت به فرزندان، زنان قریش هستند. ابو عمر می‌گوید: هنگامی که مکه فتح شد، هبیره به نجران گریخت و در این مورد شعری سرود و در آن عذر فرار خود را یادآور شد و وقتی خبر شد که ام‌هانی مسلمان شده است، در این باره نیز شعری گفت. هبیره از ام‌هانی فرزندی به نام عمرو داشت؛ به همین دلیل کنیه‌اش ابو عمرو بود.

ام‌هانی در روز فتح مکه، دو مرد از بنی مخزوم را که علی علیه السلام آنان را به قتل تهدید نموده بود در پناه خود درآورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس را که تو (ام‌هانی) امان داده‌ای ما نیز امان دادیم و از قتل آنها گذشتیم. در صحیح بخاری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه‌ی ام‌هانی وارد شد و در آنجا استحمام نمود و هشت رکعت نماز شکر به خاطر فتح مکه به جای آورد^(۳). امام‌هانی احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که در کتاب‌های صحاح سته و غیره نقل شده‌اند. امام ترمذی و دیگران

۱- در مورد جواب جعفر علیه السلام به نجاشی رک: سیره‌ی ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۸ - ۳۳۴.

۲- برای اطلاع بیشتر به کتاب دیگر مؤلف «السیرة النبویه» صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴ مراجعه فرمایید.

۳- صحیح بخاری، باب منزل النبی یوم الفتح؛ البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۳۰۰.

گفته‌اند: وی بعد از شهادت علی علیه السلام زنده بود^(۱). خواهر دیگر علی علیه السلام، جُمانه دختر ابوطالب بود. ابو احمد العسکری می‌نویسد: او مادر عبدالله بن ابی سفیان بن الحارث ابن عبدالمطلب بود. دارقطنی در کتاب «الأخوة» نیز گفته است: ابوسفیان بن حارث با جمانه ازدواج کرد و عبدالله از او متولد شد. زبیر بن بکّار می‌گوید: جمانه خواهر ام هانی بود. ابن اسحاق نام او را در ردیف کسانی قرار داده که پیامبر صلی الله علیه و آله از غنایم خیبر سی وسق به او بخشید^(۲). فاکهانی در «کتاب مکّه» به روایت عبدالله بن عثمان بن جُشم آورده است که او گفت: من عطاء، مجاهد و بسیاری دیگر را دیده‌ام که در شب ۲۷ رمضان به محل «تنعیم» می‌رفتند و از خیمه‌ی جمانه، دختر ابوطالب احرام عمره می‌بستند. ابن سعد در کتاب طبقات، جلد هشتم در شرح حال فاطمه بنت اسد، مادر جُمانه، نام او را آورده است و سپس در فهرست «دختر عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله» نیز جداگانه نام او را آورده و گفته است: از بطن او جعفر بن ابی سفیان به دنیا آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او (جُمانه) را از خیبر سی وسق داد^(۳).

تولد علی علیه السلام

علی بن ابی طالب علیه السلام بنا بر قول صحیح، ده سال قبل از بعثت به دنیا آمد^(۴). ابن سعد می‌گوید: علی علیه السلام در قرن ششم میلادی، سی سال بعد از عام الفیل، پس از گذشت دوازده شب از ماه رجب به دنیا آمد^(۵). علی علیه السلام در خطبه‌ی ۲۷ نهج البلاغه‌ی منسوب به

۱- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۸، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

۲- در قرون نخستین اسلامی، یک وسق، بار شتر برابر با ۶۰ صاع یعنی ۱۹۴/۳ کیلوگرم بود. (مترجم، به نقل از کتاب اوزان و مقیاس‌ها در اسلام، اثر دکتر والترهینس).

۳- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۷، ص ۵۵۴ و ۵۵۳، شماره‌ی ۱۰۹۷۴، چاپ نهضة مصر.

۴- همان منبع، ج ۲، ص ۵۰۷.

۵- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳ والبدیین ص ۱۱ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۸، چاپ اول، مصر، ۱۳۰۳ هـ ق.

او به مناسبت ورود سپاه معاویه به شهر انبار و قتل کارگزار او به نام حسان بن حسان گفته است:

«... تا جایی که قریش گفتند: پسر ابوطالب مرد شجاعی است، ولی از دانش رزم آگاهی ندارد. خدا پدرانشان را بیامرزد! آیا کسی از آنان تجربه‌ی جنگی مرا دارد؟ و از من پیش قدم‌تر بوده است؟ هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که آماده‌ی جنگ شدم و اکنون عمرم از شصت گذشته است»^(۱). این سخن علی رضی الله عنه نشان می‌دهد که تولد او چهار یا پنج سال قبل از بعثت بوده است.

حاکم در شرح حال حکیم بن حزام می‌گوید: بنابر اخبار متواتر، فاطمه بنت اسد امیرالمؤمنین علی را در داخل کعبه به دنیا آورد^(۲). حکیم بن حزام نیز در کعبه به دنیا آمد^(۳). ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نوشته است: درباره‌ی محل تولد علی

۱- میرد، الکامل، ج ۱، ص ۳۰، چاپ مؤسسه الرساله.

۲- قول حاکم رحمه الله ضعیف‌تر از آن است که ردی بر آن نوشته شود.. طوری که معلوم است که امام حاکم رحمه الله در تصحیح نمودن احادیث بسیار متساهل بود و احادیث ضعیف زیادی را و حتی موضوع و ساختگی را هم صحیح قرار داده است. و کتاب مستدرک ایشان بهترین دلیل بر این ادعاست. و دیگر اینکه امام حاکم مشهور به شیعه‌گرایی بود که نظرش در این مورد قابل قبول نیست. سوم اینکه حاکم رحمه الله هیچ دلیلی بر این گفته‌ی خود نیاورده است. ادعای متواتر بودن تولد علی رضی الله عنه را در کعبه نموده، اما یک روایت ضعیف هم ذکر نکرده است تا این ادعایش را ثابت کند چه رسد به روایات متواتر! پس از این معلوم است که هر عالمی با داشتن مقام و منزلت علمی بزرگ، حتما دارای اخطا و اشتباهاتی هم هست و امام حاکم هم خالی از اشتباهات نیست و ایشان بر این قول خویش دلیلی نیاورده است، بناء این قول ایشان اشتباه و غلط است. چنانچه امام سیوطی رحمه الله در (تدریب الراوی ۳۵۹/۲) روایت تولد حضرت علی را در کعبه ضعیف شمرده و قول حاکم را اشتباه دانسته است. (مصحح)

۳- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲ و سیره‌ی حلبیه، ج ۳، ص ۴۹۸، چاپ اول، مصر، ۱۹۶۴ م، حکیم الاسلام شاه ولی الله دهلوی در کتاب «ازالة الخفا» همین قول را ترجیح داده است، (چاپ اول، ۱۹۷۶، آکادمی سهیل، لاهور).

عليه السلام اختلاف نظر وجود دارد، بسیاری از شیعیان معتقدند که وی در کعبه متولد شده، ولی محدثان این را قبول ندارند و می‌گویند: مولود کعبه حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است^(۱).

علی عليه السلام تحت کفالت رسول خدا ﷺ

طبری در «تاریخ الامم و الملوک» به نقل از مجاهد می‌گوید: یکی از نعمت‌های خداوند و اراده‌ی خیری که نسبت به علی بن ابی‌طالب عليه السلام داشت، کفالت و سرپرستی پیامبر ﷺ بر وی بود. سبب ظاهری آن این بود که قریش با بحران اقتصادی شدیدی مواجه شدند و ابوطالب مردی عیالمند بود. رسول الله ﷺ به عمویش، عباس عليه السلام - که از سایر بنی‌هاشم دارایی بیشتری داشت - گفت: برادرت ابوطالب مردی عیالمند است، و می‌بینی که مردم چگونه با مشکل مواجه شده‌اند، بیا نزد او برویم و بار او را سبک کنیم. من یکی از فرزندان او را نزد خود می‌برم و تو هم یکی از آنها را پیش خودت ببر! عباس عليه السلام با پیشنهاد پیامبر ﷺ موافقت کرد؛ بنابراین نزد ابوطالب رفتند و از او خواستند کفالت فرزندان او را تا رفع بحران به آنان بسپارد. ابوطالب گفت: عقیل را برای من بگذارید و هر کدام را می‌خواهید ببرید، آنگاه، رسول خدا ﷺ، علی عليه السلام را و عباس عليه السلام، جعفر عليه السلام را به خانه‌های خود بردند.

علی عليه السلام تا زمان بعثت پیامبر ﷺ نزد ایشان بود و به رسالت وی ایمان آورد. جعفر عليه السلام نیز نزد عباس عليه السلام ماند تا آنکه مسلمان شد و از او بی‌نیاز گشت^(۲).

داستان مسلمان شدن علی عليه السلام

و عبارت شاه ولی الله در کتاب «ازالة الخفاء» این است: «و از مناقب وی رضی الله عنه که در حین ولادت او ظاهر شد یکی آن است که در جوف کعبه معظمه تولد یافت.» (مصحح)

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴.

۲- طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۳۱۳، چاپ دارالمعارف.

ابن اسحاق می‌گوید: روزی رسول خدا ﷺ و همسرش خدیجه مشغول نماز بودند که علی ؑ وارد شد و از پیامبر ﷺ پرسید این چه عملی است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: این همان دین برگزیده‌ی خداست که پیامبران خود را برای ابلاغ آن فرستاده است، من تو را به پرستش خدای یگانه که هیچ شریک ندارد فرا می‌خوانم و از تو می‌خواهم که به لات و عزی کفر ورزی. علی ؑ گفت: این چیزی است که تا امروز نشنیده‌ام، من بدون مشورت ابوطالب نمی‌توانم تصمیم بگیرم. رسول خدا ﷺ که نمی‌خواست قبل از دعوت عمومی، رازش آشکار گردد، به علی ؑ گفت: «اگر تو ایمان نمی‌آوری پس این راز را پنهان نگه دار!»

علی ؑ آن شب را پشت سر گذاشت، خداوند در قلبش حقانیت اسلام را القا نمود. صبح روز بعد، اول وقت نزد پیامبر ﷺ حاضر شد و اسلام خود را عرضه داشت. از آن پس در خفا و پنهانی و دور از چشم ابوطالب به همراه رسول خدا ﷺ می‌رفت (و با ایشان نماز می‌خواند) و اسلام خود را (بنابر راهنمایی پیامبر ﷺ) آشکار نساخت^(۱). روایت صحیح‌تر که مورد تایید اکثر راویان است آن است که پس از خدیجه، نخستین کسی که به رسول خدا ﷺ ایمان آورد و با او نماز گزارد، علی ؑ بود. زید بن ارقم می‌گوید: نخستین کسی که با پیامبر ﷺ به اسلام گرایید، علی ؑ بود. ابن عباس می‌گوید: نخستین مسلمان بعد از خدیجه، علی ؑ بود. محمد بن عبدالرحمن بن زراره می‌گوید: علی ؑ در سن نه سالگی اسلام آورد. مجاهد می‌گوید: نخستین کسی که نماز خواند، علی بود. وی در آن هنگام ده ساله بود. حسن بن زید می‌گوید: علی ؑ بت

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۴.


نپرستید؛ زیرا کودکی خردسال بود^(۱). قراین و شواهد و طبیعت اشیا همین چیز را تقاضا می‌کند؛ زیرا علی علیه السلام در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله و در محیط اسلامی نبوی و در خانه‌ی دعوتگری پرورش یافت که مسئولیت رساندن پیام الهی به همه‌ی جهانیان به عهده‌ی ایشان سپرده شده بود. متأثر شدن از چنین محیط (در صورتی که مانع قوی و انحراف از فطرت صحیح وجود نداشته باشد، آن گونه که برای علی علیه السلام وجود نداشت) امری طبیعی و موافق فطرت بشری است.

برخی از محققان و پژوهشگران بین روایات مختلف درباره‌ی نخستین مسلمان، این گونه تطبیق داده‌اند که پیشگامان اسلام، از میان زنان و اهل بیت، ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها و از مردان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه^(۲) و از کودکان علی رضی الله عنه بودند. واللّه اعلم^(۳).

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱ و ابن جزری، اسدالغابه، ۲۳/۷ - ۲۱. عده‌ی زیادی از مورخان گفته‌اند: «برترین قول این است که علی رضی الله عنه هنگام مسلمان شدن، یازده سال و هنگام هجرت ۲۴ سال داشت - واقدی، طبری، ابن اثیر، مقریزی - (متاع الاسماع ۱۷/۱)

۲- علی رضی الله عنه در نطقی که به مناسبت وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه ایراد کرده است، به این حقیقت تصریح کرده است، آنجا که می‌گوید: «خدا تو را رحمت کند ای ابوبکر! به خدا تو نخستین مسلمان بودی و ایمانت از همه راسخ‌تر بود...» (الجوهرة، ج ۲ ص ۱۲۶) «مؤلف» صحیح همین است که نخستین مسلمان از افراد خارج خانه‌ی پیامبر ابوبکر رضی الله عنه بود. (مترجم)

۳- در اینجا کتاب‌های سیره، داستان مهمانی کردن بنی‌عبدالمطلب توسط پیامبر را پس از نزول آیه‌ی

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾  «و به خویشاوندان نزدیکت هشدار بده.» [الشعراء: ۲۱۴].

آورده‌اند و می‌گویند: در آن جلسه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به اسلام فراخواند و جز علی کسی دیگر اجابت نکرد. این داستان را ابن‌کثیر در البداية والنهاية، ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰ با تفصیل آورده است، و برخی از روایان آن را غیر معتبر دانسته است و در این داستان مطلبی وجود دارد که صحت آن مورد تردید است.

سرگذشت علی علیه السلام و ابوطالب

ابن اسحاق می‌گوید: بعضی از اهل علم گفته‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هنگام نماز به دره‌های اطراف شهر مکه می‌رفت و علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیز پنهانی و دور از چشم پدرش؛ ابوطالب و دیگر عموها و خاندانش به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می‌رفت و با او نماز می‌خواند و هنگامی که شب می‌شد، به خانه باز می‌گشتند. مدت زمانی که خواست خدا بود به این ترتیب گذشت تا آنکه یک روز، در حالی که آنان مشغول نماز بودند، ابوطالب آنان را دید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای برادرزاده! این دین که برگزیده‌ای چگونه آیینی است؟ فرمود: ای عمو! این دین خدا و فرشتگان و پیامبران او و دین پدر ما، ابراهیم است. خدای تعالی مرا به پیامبری برگزیده و به سوی مردم فرستاده است و تو ای عمو، از دیگران سزاوارتری که نسبت به تو خیرخواهی کنم و تو را به هدایت فرا خوانم و تو نیز بیش از هر کس شایستگی داری که دعوت مرا بپذیری و مرا یاری کنی.

ابوطالب گفت: ای برادرزاده! من نمی‌توانم از آیین و روش پدران خود برگردم، ولی تا زنده هستم، آسیب و گزندى به تو نخواهد رسید^(۱).

برخی از مورخان گفته‌اند که ابوطالب به علی علیه السلام گفت: پسر جان! این چه دینی است که پیرو آن شده‌ای؟ علی علیه السلام پاسخ داد: «پدر جان! به خدا و رسولش ایمان آورده‌ام و او را در آنچه از جانب خدا آورده است تصدیق نموده‌ام و همراه او برای خدا نماز به جای آوردم و از او پیروی کردم.»

به گمان آنان، ابوطالب به علی رضی الله عنه گفت: ای فرزند! بدان که او تو را جز به سوی خیر و نکویی فرا نمی‌خواند، پس خدمت او را لازم بگیر^(۱).

۱- ابن میثم، شرح نهج البلاغه، فصل پنجم از خطبه قاصعه، شماره خطبه: ۲۳۴.

علی علیه السلام دستیار و رهنمای پویندگان اسلام در مکه

علی علیه السلام کسانی را که برای جستجوی حق و تحقیق درباره‌ی اسلام به مکه می‌آمدند کمک می‌کرد و به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رهنمون می‌شد. او دارای فراست و ذکاوت ویژه‌ای بود که خاصه‌ی بنی‌هاشم بود. امام بخاری با سند خود از ابن عباس رضی الله عنه داستان اسلام ابوذر غفاری رضی الله عنه را این گونه آورده است:

هنگامی که خبر بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابوذر رضی الله عنه رسید، به برادرش گفت: به مکه برو و در مورد این شخص که ادعای پیامبری دارد و می‌گوید از آسمان برای او خبر می‌آید، تحقیقاتی به عمل بیاور! سخنان او را بشنو و زود برگرد! برادر ابوذر در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و سخنان او را شنید و برگشت و در گزارش خود به ابوذر گفت: این مرد به نیکی‌ها و اخلاق پسندیده فرا می‌خواند، گفتار او به شعر نمی‌ماند. ابوذر گفت: این گفته‌ی تو هیچ دردی را دوا نمی‌کند؛ لذا خود، رخت سفر بست و راه مکه را در پیش گرفت. چون به مکه رسید، وارد مسجدالحرام شد و سراغ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت، اما نه ایشان را می‌شناخت و نه جرأت می‌کرد از کسی بپرسد و خود می‌کوشید تا با علایم او را پیدا کند. چون شب فرا رسید گوشه‌ای استراحت کرد، علی رضی الله عنه او را دید و دانست که او اهل مکه نیست، لذا به دنبال او رفت، ولی هیچ کدام از آنان با دیگری چیزی نمی‌گفت. صبح روز بعد ابوذر کوله‌بار خود را برداشت و راه مسجد را در پیش گرفت.

این روز نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیافت. شب دوباره به خوابگاه خود بازگشت. علی رضی الله عنه از کنار او گذشت و گفت: آیا هنوز جایی پیدا نکرده‌ای؟ سپس او را با خود به خانه برد، ولی باز هم خویشتن را به یکدیگر معرفی نکردند. روز سوم علی از او پرسید: آیا می‌توانی منظورت از آمدن به مکه را برای من بیان کنی؟ ابوذر گفت: به شرطی که قول

۱- ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۴۶. همچنین رجوع نمایید به کتاب روح اسلام، ص ۳۱، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، اثر نویسنده‌ی معروف شیعه، دکتر سید امیر علی. (مترجم)

بدهی مرا راهنمایی کنی، علی علیه السلام قول داد. آنگاه مقصد خود را بیان کرد. علی گفت: آری، او رسول بر حق خداست. صبح دنبال من بیا! اگر من در راه، احساس خطر کردم، به بهانه‌ی قضای حاجت، از تو جدا می‌شوم و اگر به راه خود ادامه دادم به دنبال من بیا! بدین ترتیب صبح روز بعد ابوذر رضی الله عنه به همراه علی رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و به سخنان او گوش فرا داد و همان جا مسلمان شد ^(۱).

بزرگترین افتخار

علی رضی الله عنه می‌گوید: روزی همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صحن کعبه رفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست تا تمثال‌هایی را که مشرکان بر بالای بام کعبه نصب کرده بودند، فرو ریزد، لذا به من امر کرد تا بنشینم. آنگاه پای خود را بر شانهم گذاشت تا بالا رود. من خواستم بلند شوم، ولی نتوانستم. چون ناتوانی مرا احساس کرد پایین آمد و خود بر زمین نشست و مرا بر شانهایش سوار کرد و سپس بلند شد. من احساس کردم که دارم به افق آسمان می‌رسم. آنگاه بر بالای بام کعبه بالا رفتم و تمثالی را که با مس یا روی، نصب و محکم شده بود، از جای کندم و به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر زمین انداختم. تمثال، همانند شیشه خرد شد. سپس فرود آمدم و به همراه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با سرعت از آنجا دور شدیم و پشت دیوار خانه‌ها پنهان شدیم تا کسی از کفار متوجه کار ما نشود ^(۲). روشن است که این واقعه - آن گونه که در مستدرک حاکم است - قبل از هجرت به وقوع پیوسته است ^(۳).

۱- بخاری، الجامع الصحیح، باب اسلام ابی ذر، کتاب مناقب الأنصار.

۲- مسند امام احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۶۴۵ - ۶۴۴، تاریخ امام بخاری، ابن ماجه، حاکم، نسایی در خصائص.

۳- برخی از سیره نویسان متأخر، این واقعه را مربوط به فتح مکه دانسته‌اند که رسول خدا کعبه را از آلودگی وجود بت‌ها پاک نمود، ولی صحیح این است که قبل از هجرت رخ داده است. علامه علی

هجرت

دعوت قریش و سایر قبایل به سوی اسلام، همچنان ادامه داشت و از سوی دیگر مخالفت و دشمنی قریش روبه افزایش بود، تا آنکه بنی‌هاشم را تحریم اقتصادی نمودند و به پناه بردن در «شعب ابی طالب» مجبور کردند.

جعفر بن ابی طالب علیه السلام و عده‌ی زیادی از مسلمانان به حبشه هجرت کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله برای دعوت مردم طایف به آنجا رفت ولی مورد آزار و شکنجه قرار گرفت. سپس واقعه‌ی معراج پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمد. حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه و عمر بن خطاب رضی الله عنه و کسانی دیگر از اهل مکه و بیرون مکه که خداوند نظر لطفی به آنها داشت، به اسلام گرویدند. ابوطالب و خدیجه، دو مدافع و پشتیبان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، آزار قریش به مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه و آله شدت گرفت و هر چه در توان داشتند برای خاموش کردن شعله‌های فروزان دعوت حق به کار بردند.

گروهی از اوس و خزرج - که دو قبیله‌ی بزرگ قحطان بودند - به اسلام گرویدند. بیعت عقبه‌ی اول و دوم انجام شد و اسلام در مدینه انتشار یافت. پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمان داد تا به یثرب (مدینه‌ی منوره) هجرت کنند. مسلمانان گروه گروه به مدینه هجرت کردند تا جایی که در مکه جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی رضی الله عنه و ابوبکر رضی الله عنه و چند تن دیگر از زندانیان و ضعیفان، کسی دیگر باقی نماند. قریش احساس خطر کردند که به زودی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به مسلمانان در مدینه می‌پیوندند و در آنجا قدرت بزرگی تشکیل خواهند داد.

تفصیل این رویدادها در ضمن گفتاری که مخصوص امیر المومنین، علی رضی الله عنه است نه آسان است و نه ضروری؛ لذا علاقمندان می‌توانند به کتاب‌های سیره که اقیانوس بیکرانی

بن برهان الدین در کتاب سیره‌ی حلبیه ج ۳، ص ۳۰ نوشته است: این گفته‌ی علی رضی الله عنه که «به سرعت از آنجا دور شدیم...» دلالت دارد که این واقعه روز فتح مکه نبوده است.

از شرح این وقایع و رویدادها هستند، مراجعه کنند^(۱). سرانجام، سران قریش در «دارالندوه» تشکیل جلسه دادند و پس از مذاکره، در نهایت به توافق رسیدند که از هر قبیله، یک جوان شجاع و با نسب برگزینند و همه یکباره مانند فرد واحد بر پیامبر ﷺ یورش برند و او را از پای در آورند، بدین گونه خون او در میان همه‌ی قبایل تقسیم می‌شود و فرزندان عبد مناف نمی‌توانند با قبایل همه‌ی آنها بجنگند. پس از توافق بر این تصمیم، جلسه به پایان رسید و متفرق شدند.

خداوند پیامبرش را از این توطئه آگاه ساخت، آن حضرت ﷺ به علی بن ابی طالب ﷺ دستور داد که شب در بستر او بخوابد و روانداز مخصوص او را بر روی خود بکشد و فرمود: «مطمئن باش که هیچ‌گزندی به تو نخواهد رسید.» این کار، آسان و ساده نبود و کسی که از ایمان قوی و محبت رسول برخوردار نباشد و به گفته و وعده‌ی پیامبر ﷺ اطمینان کامل نداشته باشد و خود را برای فدا ساختن آماده نکرده باشد، هرگز چنین کاری از او ساخته نیست و در بستری که خطرها گرداگرد آن را فرا گرفته‌اند هرگز چشمانش را خواب نمی‌برد.

علی ﷺ از شدت فشار قریش و جوّ اختناق آگاه بود و می‌دانست اگر مشرکان پیامبر ﷺ را نیابند برای تسلی خاطر خود، او را خواهند کشت، اما علی ﷺ همه‌ی این واقعیت‌ها را نادیده گرفت و با آرامش خاطر بر بستر رسول خدا ﷺ خوش خوابید.

مشرکان در خانه‌ی پیامبر ﷺ گرد آمدند و آماده‌ی اجرای نقشه‌ی شوم خود بودند، در این هنگام آن حضرت ﷺ مستی خاک برداشت و از خانه خارج شد، خداوند بر چشمان آنان پرده افکند که او را ندیدند. ایشان در حالی که بر سر مشرکان خاک می‌افشاند، سوره‌ی یس را تا آیه‌ی ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا﴾

۱- برای نمونه به کتاب دیگر همین نویسنده «السیرة النبویه»، «نبی رحمت»، ترجمه‌ی مولانا محمد قاسم قاسمی مراجعه شود.

فَأَعَشَيْنَهُمْ فُهُمَّ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾ «و پیشاپیش آنان و نیز پشت سرشان مانع و سدّی قرار داده و پرده‌ای بر (چشمان) آنان نهاده‌ایم؛ پس نمی‌بینند». [یس: ۹]^(۱) تلاوت می‌کرد.

بعد از رفتن پیامبر ﷺ، رهگذری از کنار آنان گذشت و گفت: در اینجا منتظر چه کسی هستید؟ گفتند: منتظر محمد ﷺ، رهگذر گفت: خدا نومیدتان گردانید! به خدا او از خانه خارج شد و به دنبال کار خود رفت، آنان از کناره‌ی در، به درون خانه نگاه کردند، دیدند که کسی بر رختخواب خوابیده است، مطمئن شدند که او رسول خداست، به همین دلیل، تا صبح در آنجا ماندند. چون صبح شد و علی ﷺ از بستر برخاست، شرمسار گشته و ناکام برگشتند^(۲). ابن سعد از علی ﷺ نقل کرده است که گفت: آنگاه که رسول الله ﷺ برای هجرت به مدینه خارج شد، به من فرمود تا بعد از او بمانم و امانت‌هایی که نزد او بود به صاحبان‌شان باز گردانم؛ زیرا وی به صداقت و امانت شناخته شده بود و مردم اموال خود را به او می‌سپردند، به همین دلیل او را «امین» می‌گفتند. من سه روز در مکه ماندم و همواره در میان مردم حضور داشتم. بعد از سه روز به دنبال پیامبر ﷺ رهسپار گشتم تا در محله‌ی بنی عمرو بن عوف رسیدم. سپس به خانه‌ی کلثوم بن الهمد که پیامبر ﷺ در آنجا مقیم بود وارد شدم^(۳). علی ﷺ شب راه می‌پیمود و روز در جایی خود را پنهان می‌کرد، وقتی به مدینه رسید، هر دو پایش شکافته شده بود. رسول خدا ﷺ گفت: علی را نزد من فرا خوانید! گفتند: او توان راه رفتن ندارد، پیامبر ﷺ نزد وی آمد و او را در آغوش فشرد و از روی مهربانی بر وی گریست؛ زیرا دید که پاهایش ورم کرده است. آنگاه آب دهان در دست خود انداخت و بر پاهای او

۱- ترجمه: «از پیش رویشان و از پشت سرشان سدّی قرار دادیم و چشم‌های‌شان را تیره ساختیم تا چیزی نبینند».

۲- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۴۸۳ - ۴۸۰.

۳- متقی؛ علی، کنز العمال، ج ۸، ص ۳۳۵۷، حیدرآباد، چاپ اول، ۱۳۱۲ هـ ق.

مالید. پس از آن علی رضی الله عنه تا هنگام شهادت از درد پا شکایت نکرد^(۱). ورود علی رضی الله عنه در نیمه‌ی ماه ربیع الاول بود و تا آن هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنوز در قباء تشریف داشتند^(۲).

* * *

۱- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۷۵، دار صادر، بیروت، ۱۳۹۹ م.

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۲.

بخش دوم:

از هجرت تا رحلت رسول اکرم ﷺ

پیوند اخوت و برادری - ازدواج علی با فاطمه رضی الله عنها - زندگی علی و فاطمه رضی الله عنها -
تحمل مشقت برای آسایش پیامبر صلی الله علیه و آله - لقب پرافتخار و محبت‌آمیز - غزوه‌ی بدر و
نقش علی رضی الله عنه در آن - جنگ أحد - غزوه‌ی خندق و توان رزمی علی رضی الله عنه - صلح حدیبیه
و محبت و احترام پیامبر صلی الله علیه و آله در قلب علی رضی الله عنه - جنگ خیبر و جوانمردی علی رضی الله عنه -
پیکار شیرخدا با مرحب؛ پهلوان نامدار یهود - ایمان قوی و اعتماد راسخ به گفته‌ی پیامبر
صلی الله علیه و آله - دلجویی و تسلی پیامبر به علی هنگام به جا گذاشتن او در مدینه - اعزام علی رضی الله عنه
به یمن و مسلمان شدن قبیله‌ی همدان - نیابت از رسول الله صلی الله علیه و آله و فروتنی - حجة الوداع
و خطبه‌ی غدیر خم - رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

از هجرت تا رحلت رسول اکرم

پیوند اخوت و برادری^(۱)

در کتاب «الطبقات الکبری»، اثر ابن سعد آمده است: رسول خدا ﷺ بین علی بن ابی طالب ﷺ و سهل بن حنیف ﷺ، پیوند برادری برقرار نمود^(۲). حافظ ابن کثیر نیز می‌گوید «پیامبر بین علی و سهل بن حنیف ﷺ پیوند برادری بست. ابن اسحاق و دیگر سیره نویسان آورده‌اند که رسول خدا ﷺ با علی ﷺ پیمان برادری بست. در این مورد احادیثی نقل شده که به علت ضعف سند بعضی و ضعف متون برخی دیگر، قابل اعتبار نیستند»^(۳).

ازدواج علی با فاطمه ﷺ

در سال دوم هجرت، رسول خدا ﷺ دخترش، فاطمه ﷺ را به ازدواج علی مرتضی ﷺ در آورد و به فاطمه ﷺ گفت: «عقد نکاح تو را با محبوب‌ترین افراد اهل بیت خویش بستم.» سپس برای‌شان دعای خیر نمود و بر آنان قطراتی آب پاشید^(۴). ابو عمر از عبیدالله بن سماک بن جعفر هاشمی روایت کرده که رسول خدا ﷺ بعد از جنگ احد، فاطمه را به نکاح علی در آورد. در کتاب مسند علی حدیث مفصلی پیرامون خواستگاری فاطمه، دختر رسول خدا ﷺ آمده است، در آن روایت علی ﷺ می‌گوید: «تصمیم گرفتم از دختر رسول خدا ﷺ خواستگاری کنم، باز به خود گفتم این چگونه

۱- از جمله کارهای مهمی که رسول خدا ﷺ در آغاز ورود به مدینه در سال اول هجرت انجام داد، پیوند برادری میان مهاجران و انصار بود که سهم به‌سزایی در ایجاد الفت و دوستی میان مسلمانان داشت. این پیوند به «مؤاخات» معروف است. (مترجم)

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۳.

۳- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۲۷ - ۲۲۶.

۴- دهلوی؛ ولی الله، إزالة الخفاء، ص ۲۵۴.

ممکن است در حالی که من چیزی ندارم؟!^(۱) سپس رابطه و محبت پیامبر ﷺ نسبت به خودم را یادآور شدم و به خود جرأت دادم و از او خواستگاری کردم. پیامبر ﷺ فرمود: آیا چیزی داری؟ گفتم: خیر، فرمود: زره حطمی که فلان روز به تو دادم کجاست؟ گفتم: آن زره نزد من موجود است، فرمود: آن را (بابت مهریه) به فاطمه بده!^(۲)

عطاء بن السائب از پدرش نقل می‌کند که علی ﷺ فرمود: جهیزیه‌ی فاطمه ﷺ که رسول خدا ﷺ برایش تهیه دیده بود، عبارت بود از یک چادر، یک بالشت از پوست که با گیاه اذخر پر شده بود، یک آسیاب دستی (دستاس) و یک مشکیزه و دو کوزه‌ی سفالین^(۳).

زندگی علی و فاطمه ﷺ

۱- دانشمند معروف شیعه، ملا باقر مجلسی در کتاب «جلاء العیون» باب تزویج فاطمه می‌گوید: ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ، نزد علی رفتند و او را تشویق کردند تا از فاطمه ﷺ خواستگاری کند، او تنگ‌دستی خود را عذر آورد. آنان به هر نحوی که بود او را قانع کردند. «تاریخ چهارده معصوم» (جلاء العیون) فصل پنجم ص ۱۹۹ و ۲۰۳، تحقیق و نشر، انتشارات سرور، قم، چاپ اول ۱۳۷۳ در دیگر کتاب‌های معتبر شیعه نیز آمده است که ابوبکر صدیق ﷺ در تهیه‌ی جهیزیه به علی کمک کرد. ملاحظه شود «الأمالی» شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۹، چاپ نجف عراق. «کشف الغمه» ج ۱ ص ۳۵۹. (مترجم)

۲- مسند امام احمد بن حنبل، مسند علی بن ابی‌طالب، ج ۱، ص ۸۰ دارالفکر العربی. در برخی از کتاب‌های شیعه آمده است که علی ﷺ این زره را در برابر چهارصد درهم به عثمان ﷺ فروخت، هنگامی که علی ﷺ پول را تحویل گرفت، عثمان ذی‌النورین زره را دوباره به او هدیه داد. وقتی علی ﷺ ماجرا را برای رسول اکرم ﷺ بیان نمود، آن حضرت برای عثمان ﷺ دعای خیر کرد. سپس مقداری از آن پول را به ابوبکر ﷺ داد که برای فاطمه و سایل مورد نیاز را خریداری کند. (اردبیلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۹، باب «فی تزویجه فاطمة» دارالکتب الاسلامی، بیروت، لبنان، نیز ترجمه «مناقب خوارزمی» بخش بیستم ص ۳۴۶، سامه، چاپ دوم ۱۳۷۵). (مترجم)

۳- مسند امام احمد بن حنبل، مسند علی بن ابی‌طالب، ج ۱، ص ۱۰۴.

علی و فاطمه با آنکه نزد پیامبر ﷺ (پسندیده‌ترین خلق خدا) از محبوبیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند، ولی زندگی آنان بسیار ساده و پر مشقت و سخت‌کوشانه بود، هناد به روایت عطاء از علی رضی الله عنه نقل می‌کند که وی گفت: چند روزی سپری شد، نه چیزی برای خوردن نزد ما پیدا می‌شد و نه نزد پیامبر ﷺ، از خانه خارج شدم، دیدم دیناری سر راه افتاده است، اندکی توقف کردم و اندیشیدم که آن را بردارم یا خیر، سپس بنا بر شدت نیاز و تنگدستی آن را برداشتم و از بازرگانانی که از خارج آرد وارد می‌کردند، مقداری آرد خریدم و به فاطمه دادم تا آن را خمیر کند. فاطمه در حالی که مشغول خمیر کردن بود از شدت ضعف و گرسنگی بارها دستش از کاسه خارج می‌شد و به زمین می‌خورد. سرانجام با مشقت فراوان نان را تهیه نمود. آن گاه نزد پیامبر ﷺ رفتم و داستان را برایش تعریف نمودم، آن حضرت ﷺ فرمودند: آن را بخورید، همانا این رزقی است که خدا به شما داده است^(۱). هناد دینوری از شعبی روایت کرده است که علی رضی الله عنه گفت: من با فاطمه، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله ازدواج نمودم، در حالی که برای ما بستری غیر از یک پوست میشینه که شب روی آن می‌خوابیدیم و روز گوسفند خود را در آن علف می‌دادیم، میسر نبود و خادمی هم نداشتیم^(۲). طبرانی با سند معتبر به نقل از فاطمه رضی الله عنها آورده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او رفت و گفت: فرزندانم کجا هستند؟! - منظورش حسن و حسین رضی الله عنهما بود - فاطمه رضی الله عنها گفت: در خانه چیزی برای خوردن نبود، لذا علی آنها را همراه خود پیش فلان مرد یهودی برده است تا در خانه از گرسنگی گریه نکنند، پیامبر صلی الله علیه و آله از آنجا بیرون آمد و نزد همان یهودی رفت، دید که حسن و حسین رضی الله عنهما در حوضچه‌ای^(۳) مشغول بازی هستند و جلوی آنها خرماهای

۱- متقی؛ علی، کنز العمال، ج ۷، ص ۳۲۸. ابوداود نیز این واقعه را به روایت سهل بن سعد با تفصیل

آورده است: ج ۱ ص ۲۴۰. عدنی نیز از محمد بن کعب القرظی نقل نموده است.

۲- متقی؛ علی، کنز العمال، ج ۷، ص ۱۳۳.

۳- حوضچه: گودال محصول که پای درختان، به منظور آب، ری آنها درست می‌شود.

پس مانده‌ای قرار دارد، پیامبر ﷺ به علی ؑ گفت: آیا قبل از آنکه هوا گرم شود فرزندانم را به خانه بر نمی‌گردانی؟ علی ؑ در جواب گفت: لطفاً اندکی صبر کنید تا از این خرماهای پس مانده مقداری برای فاطمه جمع کنم. رسول الله ﷺ توقف نمود تا علی ؑ مقداری خرما جمع نمود و آنها را در پارچه‌ای گذاشت. سپس پیامبر ﷺ و علی ؑ به اتفاق هم برگشتند، در حالی که یکی از آن دو پسر را پیامبر ﷺ بر دوش خود حمل نمود و دیگری را حضرت علی ؑ^(۱). امام بخاری از علی ؑ نقل می‌کند که فاطمه ؑ از خستگی و مشقت آرد نمودن گندم با آسیاب دستی به ستوه آمده بود، به او خبر رسید که نزد پیامبر ﷺ گروهی از اسیران جنگی را آورده‌اند؛ لذا نزد ایشان رفت تا خدمتگزاری به او بدهد، اما پیامبر ﷺ در خانه تشریف نداشتند؛ بنابراین موضوع را با ام المومنین عایشه صدیقه ؑ در میان گذاشت. هنگامی که پیامبر ﷺ برگشتند، عایشه ؑ جریان را برایشان تعریف نمود (علی ؑ می‌گوید): آنگاه پیامبر نزد ما آمد، در حالی که ما مشغول استراحت بودیم. خواستیم به احترام او بلند شویم، فرمود: سر جای خود باشید! سپس گفت: آیا شما را به چیزی با ارزش‌تر از آنچه از من خواسته‌اید راهنمایی نمایم؟ و آن این که: هنگام خواب ۳۴ مرتبه الله اکبر، ۳۳ مرتبه الحمد لله، ۳۳ مرتبه سبحان الله بگویند! این برای شما بهتر است از آنچه از من خواسته‌اید^(۲). در روایتی دیگر درباره‌ی این واقعه آمده است که پیامبر ﷺ به علی و فاطمه ؑ گفت: به خدا سوگند! از این غلامان به شما نخواهم داد در حالی که اهل صفه^(۳) از گرسنگی به خود

۱- منذری، الترغیب و الترهیب، ج ۵، ص ۱۷۱، انتشارات مصطفی البابی الحلبی، چاپ دوم، ۱۹۵۴ م،

۲- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، کتاب الجهاد، باب الدلیل علی أن الخمس لنواب رسول الله ﷺ.

۳- اهل صفه شاگردان مکتب پیامبر ﷺ بودند که در جنب مسجد نبوی زیر سقفی که با چوب درخت

خرما پوشیده بود، سکونت داشتند. (مترجم)

می‌پیچند و نزد من چیزی برای مخارج آنان وجود ندارد. لذا آنها را می‌فروشم و هزینه‌ی زندگی اهل صفه را تأمین می‌کنم^(۱).

تحمل مشقت برای آسایش پیامبر ﷺ

علی رضی الله عنه زندگی مرفه‌ی نداشت ولی در راه آسایش پیامبر و فارغ ساختن او برای دعوت به سوی خدا و جهاد در راه او، دقیقه‌ای فروگذار نمی‌کرد.

ابن عساکر به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آورده است که یک بار در خانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرسنگی و تنگی روی داد، وقتی علی رضی الله عنه مطلع شد از منزل خارج شد به قصد این که کاری پیدا کند و با دستمزد آن به کمک پیامبر بشتابد. بنابر این، به باغ یک یهودی رفت و هفده دلو آب، در مقابل هفده عدد خرما کشید. یهودی او را اختیار داد تا هر نوع خرمایی که می‌خواهد بردارد، علی هفده دانه خرمای «عجوه»^(۲) گرفت و نزد پیامبر برد. آن حضرت فرمود: ابوالحسن! اینها را از کجا به دست آورده‌ای؟ علی گفت: خبر یافتم که شما دچار گرسنگی هستید. لذا برای کسبی خارج شدم تا برای شما غذایی تهیه کنم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای علی! محبت خدا و رسولش تو را به چنین کاری وادار نمود؟ علی مرتضی گفت: آری یا رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که خدا و رسولش را دوست داشته باشد مگر این که فقر، سریع‌تر از جریان سیل، به سوی او می‌شتابد؛ و هر کس خدا و رسول او را دوست دارد، باید خود را برای مبارزه با بلاها و مصائب آماده کند»^(۳).

۱- به روایت امام احمد (فتح الباری ج ۷، ص ۲۴ - ۲۳). از علی رضی الله عنه نیز این‌گونه روایت شده است.

رجوع شود: مسند علی رضی الله عنه در مسند امام احمد بن حنبل.

۲- عجوه، بهترین نوع خرمای مدینه‌ی منوره است.

۳- متقی؛ علی، کنز العمال، ج ۲، ص ۳۲۱.

لقب پر افتخار و محبت‌آمیز

رسول اکرم ﷺ علی را، از سر دوستی و نازپروردگی، ابوتراب لقب داد. ابن عباس می‌گوید: روزی علی در حجره‌ی فاطمه داخل شد و سپس (بنابر علتی) بیرون رفت و در مسجد خوابید، در این هنگام، پیامبر ﷺ تشریف آورد و سراغ علی را گرفت. فاطمه گفت: او در مسجد است، پیامبر ﷺ به مسجد رفت و دید که علی دراز کشیده و چادر از رویش افتاده و بدنش خاک‌آلود شده است. آن حضرت در حالی که با دست خود خاک را از پشت علی پاک می‌نمود، دوبار فرمود: «بنشین ای ابوتراب!»^(۱)

غزوه‌ی بدر بزرگ و نقش علی در آن

در ماه رمضان سال دوم هجری جنگ بدر بزرگ رخ داد. این جنگ، نبرد قاطعانه‌ای بود که سرنوشت امت اسلام و دعوت اسلامی را تعیین نمود و مسیر تاریخ را تغییر داد.^(۲) هنگامی که رسول خدا ﷺ در این غزوه مردم را برای رویارویی با دشمن تشویق می‌کرد، از سپاه دشمن، عتبه بن ربیع و برادرش، شیبه و پسرش، ولید به میدان آمدند و مبارز طلبیدند، آنگاه سه تن از جوانان انصار برای مبارزه آماده شدند. مبارزان دشمن از نسب این سه نفر سؤال کردند، وقتی جوانان اظهار داشتند که ما گروهی از انصار هستیم، گفتند: شما هم‌تایان گرامی هستید، اما حریفان ما را از میان خویشان و عموزادگان ما انتخاب کنید و برای مبارزه با ما بفرستید!

رسول خدا ﷺ بیش از هر کسی دیگر از قدرت رزمی و توان مبارزه‌ی قریش آگاه بود و می‌دانست که آنان از جنگ آزموده‌ترین قهرمانان هستند، و در میان قریش افرادی از دلاوران و سلحشوران وجود داشت که برای این کار، اعلام آمادگی می‌نمودند؛ اما رسول

۱- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی.

(ابوتراب به معنی خاک‌آلود)

۲- برای تفصیل بیشتر رجوع شود، به کتاب دیگر نویسنده «السیرة النبویه» ص ۲۲۸ - ۲۱۵ و منابع دیگر

خدا ﷺ بی درنگ رو به سپاه خویش کرد و از میان آنان، حمزه، علی و عبیده^(۱) را برای مبارزه فرا خواند، - ایشان از نزدیک‌ترین خویشان پیامبر و محبوب‌ترین دوستان ایشان بودند؛ اما به خاطر حفظ جان آنها هرگز آنان را دریغ نمود - هنگامی که این افراد به میدان آمدند، کافران گفتند: آری، اینها همتایان بزرگواری هستند.

عبیده که مسن‌ترین آنان بود، با عتبه، و حمزه با شیبه، و علی با ولید، فرزند عتبه به مبارزه پرداختند. حمزه و علی، حریفان خود را مهلت ندادند و در همان دقایق نخستین آنان را به دیار نیستی فرستادند؛ اما عبیده و عتبه هنوز مشغول نبرد بودند و ضربه‌های سنگینی بر یکدیگر وارد کرده و به شدت مجروح شده بودند، حمزه و علی پس از کشتن حریفان خود بر عتبه یورش بردند و او را از پای درآوردند و عبیده را که مجروح بود از میدان بیرون بردند. سپس عبیده بر اثر شدت جراحات به شهادت نایل آمد^(۲).

در «الطبقات الکبری» اثر ابن سعد، به روایت قتاده آمده است که علی ﷺ در روز بدر، پرچمدار رسول خدا ﷺ بود^(۳).

غزوه‌ی احد

در ماه شوال سال سوم هجری غزوه‌ی احد رخ داد^(۴)، خداوند مسلمانان را یاری نمود و وعده‌اش را در حق آنان تحقق بخشید تا آنکه سپاه مشرکان را از میدان نبرد بیرون راندند و زنان دشمن در حالی که لباس خود را بالا زده بودند پا به فرار گذاشتند. رسول خدا ﷺ پنجاه تن از تیراندازان را بر تنگه‌ای در بالای کوهی گماشته بود و عبدالله بن جبیر را فرماندهی آنان تعیین نموده و به او گفته بود که: به وسیله‌ی تیراندازی، سواران

۱- وی عبیده بن الحارث بن المطلب بن عبدمناف بود.

۲- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۲۵.

۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۳.

۴- برای اطلاع بیشتر به اثر دیگر مؤلف «السیره النبویه» ص ۲۴۶ - ۲۲۹ مراجعه شود و همچنین کتاب‌های دیگر سیره.

دشمن را از ما دور بدار تا از پشت بر ما نتازند و در جای خود استوار باش! چه جنگ به سود ما باشد یا به زیان ما و به آنان تأکید کرده بود که در هیچ حال جایگاه خویش را رها نکنند، حتی اگر ببینند که پرندهگان لاشخور بر سپاه هجوم آورده‌اند.

اما وقتی مشرکان شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند، (عده‌ای از) تیراندازان مسلمان پس از آنکه یقین نمودند پیروزی حاصل شده است، خواستند به سپاه اسلام پیوندند و آنان را در جمع‌آوری غنایم یاری کنند، بنابراین گفتند: «بشتابید به سوی غنیمت!» فرمانده‌شان سفارش پیامبر ﷺ را یادآور شد، اما آنان مطمئن بودند که دشمن دوباره بر نمی‌گردد. به همین دلیل سنگر را خالی گذاشته و فرود آمدند. بدین ترتیب راه حمله‌ی سواران دشمن هموار شد، مشرکان نیز فرصت را غنیمت شمرده بار دیگر برگشتند و از پشت سر غافلگیرانه یورش آوردند. در این هنگام مردی فریاد برآورد که محمد کشته شد، مسلمانان با شنیدن این صدا عقب‌نشینی کردند، در نتیجه، کفهی جنگ به ضرر مسلمانان عوض شد.

دشمن به پیامبر ﷺ نزدیک شد و پاره‌سنگی به آن حضرت اصابت نمود و به پهلو بر زمین افتاد و یکی از دندان‌های چهارگانه‌ی فک پایین، سمت راست ایشان شکست^(۱) و بر لب ایشان شکاف آورد و سر مبارکش نیز زخمی شد. مسلمانان نمی‌دانستند که پیامبر ﷺ کجاست. علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه دست آن حضرت را گرفت و طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه او را بلند کرد تا بر پای خویش ایستاد. مالک بن سنان رضی الله عنه خونی را که بر چهره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جاری بود مکید و فرو برد.

امام بخاری از سهل بن سعد روایت کرده است که وی درباره‌ی کیفیت جراحی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته است: «من کسی را که زخم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شست و شو داد و کسی را که آب می‌ریخت، می‌شناسم و نیز می‌دانم که ایشان با چه چیزی مداوا شد؛ فاطمه

۱- علامه محمد طاهر فتنی در کتاب «مجمع بحارالانوار» نوشته است که دندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بیخ نشکسته بود، بلکه قسمتی از آن شکسته بود.

ﷺ دختر رسول خدا ﷺ زخم‌های وی را می‌شست و علی بن ابی‌طالب ﷺ با سپر خود آب می‌ریخت. وقتی فاطمه ﷺ دید که خون با آب کاهش نمی‌یابد، تکه‌ای از حصیر را گرفت و آتش زد و خاکستر آن را بر زخم‌ها گذاشت که خون بند آمد»^(۱). حافظ ابن کثیر گفته است: علی ﷺ در جنگ احد شرکت کرد و سرپرستی جناح راست سپاه را به عهده داشت و بعد از شهادت مصعب بن عمیر ﷺ، پرچم به او سپرده شد. وی در این جنگ دلاورانه جنگید و تعداد زیادی از مشرکان را به دیار نیستی فرستاد و خونی را که بر اثر جراحت بر چهره‌ی رسول‌الله ﷺ بود شست^(۲).

غزوه‌ی خندق و توان رزمی علی ﷺ

در ماه شوال سال پنجم هجری، جنگ خندق یا احزاب پیش آمد. این حادثه، تأثیر عمیقی در تاریخ اسلام و مسلمانان و گسترش اسلام به جای گذاشت. جنگی بود سرنوشت‌ساز که مسلمانان با آزمایشی سخت مواجه گشتند که پیش از آن نظیر نداشت^(۳). تصویری راست‌تر و دقیق‌تر از گفته‌ی خداوند درباره‌ی این جنگ وجود ندارد، آنجا که می‌فرماید:

﴿إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿١٠﴾ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾﴾ [الأحزاب: ۱۰-۱۱]. «به خاطر آورید هنگامی را که (سپاه کفار) از فراز سرتان و پایین پایتان آمدند و هنگامی که دیدگان خیره گشت و دل‌ها به حنجره‌ها رسید و به خداوند گمان‌ها بردید، آن هنگام مؤمنان به آزمون مواجه شدند و به سختی تکان داده شدند.»

۱- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، کتاب المغازی، باب غزوة أحد.

۲- ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۷، ص ۲۲۴.

۳- شرح ماجرای این جنگ را در کتاب «السیرة النبویه»، ص ۲۵۷ - ۲۶۷ اثر مؤلف بخوانید.

در این جنگ پهلوانی و توان رزمی علی علیه السلام با شگفت انگیزترین مظاهر آن برای اولین بار به ظهور پیوست. خندق - که مسلمین با مشورت سلمان فارسی در شمال غربی مدینه که بیم ورود دشمن می‌رفت، کنده بودند - میان مسلمانان و قریش و غطفان که شمارشان به ده هزار نفر می‌رسید حایل بود. سوارانی از قریش با سرعت پیش آمدند و هنگامی که خندق را دیدند، گفتند: سوگند به خدا! این تدبیری است که عربها از آن آگاهی نداشتند. سپس در طول خندق جایی یافتند که تا حدی تنگ‌تر بود. اسب‌های خود را از آنجا پرش دادند و آن سوی خندق در برابر لشکر اسلام حاضر شدند.

از جمله‌ی این سواران، یکی قهرمان معروف عرب، «عمرو بن عبد وده» بود. وقتی عمرو در برابر صفوف مسلمانان ایستاد و مبارز طلبید، علی علیه السلام به میدان آمد و گفت: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته‌ای که هرگاه مردی از قریش تو را به یکی از دو کار فرا خواند، یکی از آن دو را بپذیری، گفت: آری، چنین است. علی علیه السلام فرمود: پس من تو را به خدا و رسولش و به اسلام دعوت می‌کنم. عمرو گفت: من نیازی بدان ندارم، علی علیه السلام گفت: پس تو را به جنگ تن به تن می‌خوانم، عمرو گفت: چرا ای برادرزاده؟ به خدا سوگند من دوست ندارم تو را بکشم. علی علیه السلام گفت: ولی من دوست دارم تو را بکشم. در این حال عمرو خشمگین شد و از اسبش فرود آمد و آن را پی کرد و سپس به علی علیه السلام روی آورد. آن دو با یکدیگر به مبارزه پرداختند تا آنکه سرانجام علی علیه السلام او را کشت^(۱). در روایتی دیگر آمده که عمرو مبارز طلبید و با لحنی تحقیرآمیز، عقاید مسلمانان را به باد تمسخر گرفت و گفت: کجاست بهشتی که می‌پندارید هر کس از شما کشته شود به بهشت می‌رود؟ پس چرا کسی را برای مبارزه با من نمی‌فرستید؟ علی علیه السلام دوبار برخاست و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من به مقابله‌ی او می‌روم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بنشین! بار سوم عمرو غرید و مبارز طلبید، باز هم علی مرتضی علیه السلام ایستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این عمرو است، علی علیه السلام گفت: من آماده‌ام هر چند عمرو باشد. آن‌گاه پیامبر

۱- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۱۰۰.

به او اجازه‌ی جنگ داد. هنگامی که این دو جنگاور با هم روبه رو شدند و علی ﷺ خود را معرفی کرد، عمرو گفت: ای برادرزاده! بهتر است کسی دیگر از عموهایت که (از نظر سن) از تو بزرگ‌تر باشد به مبارزه‌ی من بیاید؛ زیرا من دوست ندارم خون تو را بریزم. علی ﷺ گفت: ولی من دوست دارم که خون تو را بریزم. نبرد آغاز شد و علی ﷺ عمرو را کشت^(۱). سرانجام، پس از بروز اختلاف بین قریش و بنی‌قریظه که هم پیمان قریش بودند و پس از آنکه خداوند در آن شب‌های سرد زمستانی طوفان تندی بر آنان مسلط گردانید که دیگ‌های آنها را واژگون و خیمه‌هایشان را پراکنده ساخت^(۲)، جنگ به پایان رسید و دیگر پس از آن رویداد، قریش به جنگ با مسلمانان جرأت نیافتند؛ رسول الله ﷺ فرمود: قریش از این تاریخ به بعد هرگز به جنگ شما نخواهد آمد، بلکه شما به جنگ آنان می‌روید^(۳).

صلح حدیبیه و محبت و احترام پیامبر در قلب علی

در ماه ذی قعدة‌ی سال ششم هجری پیمان صلح حدیبیه منعقد شد^(۴)، قریش پس از تعلل و اظهار عناد و جلوگیری از ورود مسلمانان به مکه برای ادای عمره، سرانجام سهیل بن عمرو را نزد پیامبر ﷺ فرستادند. همین که سهیل از دور نمایان شد، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آنان با فرستادن این مرد قصد صلح دارند.» سهیل پس از مذاکره گفت: قرارداد صلح باید نوشته شود، آنگاه رسول خدا ﷺ علی ﷺ را فرا خواند و فرمود: بنویس «بسم الله الرحمن الرحيم»، سهیل گفت: ما نمی‌دانیم رحمان کیست؟ همان‌گونه که قبلاً

۱- منبع سابق، ج ۴، ص ۱۰۶.

۲- سوره‌ی احزاب و دیگر کتاب‌های سیره.

۳- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۱۱۵.

۴- انگیزه و پیامدها و تفصیل این رویداد در کتاب‌های سیرت بیان شده و همچنین رجوع شود به «السیرة النبویه» ص ۲۸۳ - ۲۷۳ اثر همین مؤلف.

می‌نوشتید، بنویس: «باسمک اللهم». مسلمانان گفتند: به خدا سوگند! ما جز «بسم الله الرحمن الرحيم»، چیز دیگری نخواهیم نوشت.

پیامبر ﷺ فرمود: بنویس «باسمک اللهم» سپس فرمود: بنویس: «این پیمانی است که محمد، رسول خدا آن را بسته است.» سهیل گفت: اگر به یقین می‌دانستیم که شما رسول خدا هستید از زیارت خانه‌ی خدا باز نمی‌داشتیم و با شما نمی‌جنگیدیم. بنویس: محمد، فرزند عبدالله. آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: من رسول خدا هستم گر چه شما قبول نداشتید باشید. سپس به علی فرمود: کلمه‌ی «رسول الله» را پاک کن و به جای آن بنویس: «محمد بن عبدالله»، علی ﷺ گفت: به خدا سوگند! که این کار را نخواهم کرد. پیامبر فرمود: جایش را به من نشان بده تا خودم آن را پاک کنم، آنگاه پیامبر خود آن را پاک کرد^(۱).

جنگ خیبر و جوانمردی علی ﷺ

در آخر ماه محرم سال هفتم هجری، جنگ خیبر روی داد^(۲). در این جنگ جوانمردی شیر خدا و جایگاه او نزد خدا و رسولش به گونه‌ای شگفت آشکار گشت و خداوند خیبر را که از نظر موقعیت جنگی و استراتژیکی بسیار مهم بود، به دست وی گشود. خیبر یک آبادی یهودی‌نشین بود که یهودیان در آن دژهای محکم و پایگاه‌های جنگی فراوان داشتند و آخرین پناهگاه آنان در جزیره‌ی العرب به شمار می‌آمد و آنان همواره در کمین بودند تا آسیبی به مسلمانان وارد کنند؛ و با یهود مدینه و خارج مدینه سازش و طرح‌های پنهانی داشتند تا بر مدینه حمله کنند، لذا رسول خدا ﷺ خواست تا از ناحیه‌ی آنان آسوده خاطر و در امان باشد.

۱- صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب صلح الحدیبه، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ اول، ۱۹۵۵م.

۲- سیره‌ی پیامبر، اثر مؤلف ص ۳۱۹ - ۳۱۱ و کتاب‌های دیگر سیره.

خیبر در شمال شرقی مدینه واقع بود و با شهر مدینه هفتاد مایل فاصله داشت. رسول الله ﷺ با سپاه خود که مرکب از هزار و چهارصد نفر بود به سوی خیبر حرکت نمود و طی یک حمله‌ی گسترده قلعه‌های آن را یکی پس از دیگری فتح نمود، ولی فتح قلعه‌ی «قموص» برای مسلمانان دشوار می‌نمود. علی رضی الله عنه در آن هنگام از چشم درد رنج می‌برد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«فردا پرچم را کسی به دست خواهد گرفت که خدا و رسولش او را دوست دارند و قلعه به دست او گشوده خواهد شد.» هر یک از بزرگان صحابه امیدوار بود که پرچم به او سپرده شود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را - که در آن هنگام به چشم درد مبتلا بود - نزد خود خواست و بر چشمان او از لعاب دهان مبارک خویش مالید و برای وی دعا کرد. بی درنگ چشمانش چنان بهبود یافت که گویی اصلاً دردی نداشته‌اند. آنگاه پرچم را به او سپرد. حضرت علی رضی الله عنه پرسید، آیا با آنان پیکار کنم تا همانند ما مسلمان شوند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «راحت را ادامه بده تا در کنار قلعه‌ی آنها فرود آیی. آنگاه آنان را به اسلام فراخوان و حق خدا را بر آنان عرضه کن! به خدا سوگند! اگر خداوند به دست تو یک فرد را هدایت نماید، برایت از گلّه‌ی شتران سرخ موی و گران‌بها بهتر است»^(۱).

پیکار شیر خدا با مرحب، پهلوان نامدار یهود

علی رضی الله عنه به قلعه‌ی «قموص» رسید. مرحب، پهلوان مشهور در حالی که رجز می‌خواند بیرون آمد، علی و مرحب دو ضربه رد و بدل کردند، آنگاه علی رضی الله عنه ضربه‌ای به او زد که شمشیرش کلاه آهنین و سر او را شکافت و تا به دندان‌هایش پیش رفت^(۲) و بدین سان

۱- صحیح بخاری و مسلم باب غزوة خیبر.

۲- در سیره‌ی ابن هشام آمده است که قاتل مرحب، محمد بن مسلمه بود، (ق، ص ۳۳۴ - ۳۳۳) ولی صحیح این است که علی بن ابی طالب، مرحب را به قتل رسانید (طبری ص ۱۵۷۹). این مطلب در صحیح مسلم به صراحت ذکر شده و اشعاری که علی رضی الله عنه به طور رجز خوانده بود نیز نقل شده

شهر فتح شد. در کتاب مصنف ابن ابی شیبہ از لیث روایت شده که او گفت: نزد ابو جعفر^(۱) رفتم، او یادی از گناهان کرد و گریه نمود و سپس گفت: جابر برایم روایت کرده که علی روز خیبر در دژ را به سویی کشید تا مسلمانان بالا رفتند و آن را فتح نمودند.^(۲)

ایمان قوی و اعتماد راسخ به گفته‌ی پیامبر ﷺ

هنگامی که رسول خدا ﷺ در ماه رمضان سال هشتم هجری برای فتح مکه تدارک می‌دید، به مسلمانان فرمان داد که خود را آماده نمایند و خواست که قریش از حرکت آنان به سوی مکه با خبر نشوند؛ و فرمود:

«خدایا! گزارشگران و گزارش‌ها را از قریش بازدار تا ناگهان به سرزمین‌شان وارد شویم»^(۳). حاطب بن ابی بلتعنه از مسلمانانی بود که از مکه هجرت کرده و در جنگ بدر شرکت داشت. او از قریش نبود ولی با آنان پیوند داشت و اهل و اولادش در میان قریش بودند و در آنجا فامیل و قبیله‌ای نداشت که از فرزندانش حفاظت کنند؛ بنابراین خواست تا بر قریش منت نهد و آنان را مدیون خود نماید تا از فرزندانش حفاظت کنند، لذا نامه‌ای به قریش نوشت تا آنها را از تصمیم پیامبر آگاه سازد. نامه را به زنی داد تا آن را در برابر اجرت، به قریش برساند، (این عمل وی به هر حال کار اشتباهی بود. خداوند از او در گذرد!) و رسول الله ﷺ نسبت به او به نکویی سخن گفت و فرمود: «شاید خداوند بر اهل بدر (به خاطر اخلاص و فداکاری‌شان) بخشایش نموده که فرموده است: عملتان هر چه باشد من شما را آمرزیده‌ام»^(۴). به هر حال، آن زن، نامه را در موهای

است و روایت مسلم معتبرتر و برتر است. (صحیح مسلم حدیث شماره: ۱۸۰۷ کتاب الجهاد و السیر)

۱- مراد از ابوجعفر، محمد باقر بن علی بن حسین زین العابدین است.

۲- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۲۵، چاپ مکتبة المعارف.

۳- ابن قیم، زادالمعاد، ج ۱، ص ۴۲۱، چاپ المیمنه، مصر و ابن هشام، ج ۲، ص ۳۹۷.

۴- منبع سابق، ج ۱، ص ۴۲۱، این داستان در کتاب‌های صحاح نیز آمده است.

بافته‌اش پنهان کرد و به سوی مکه راه افتاد. در این هنگام خداوند پیامبر ﷺ را به آنچه حاطب انجام داده بود آگاه ساخت. آن حضرت فوراً علی و زبیر را فرستاد و به آنها گفت: «بروید تا به «روضه‌ی خاخ»^(۱) برسید. آنجا زنی را می‌یابید که نامه‌ای برای قریش به همراه دارد.» آنان شتابان با اسب به راه افتادند تا زن را در همان جا که پیامبر فرموده بود یافتند. از او خواستند تا از مرکبش فرود آید و سپس درباره‌ی نامه پرسیدند، او انکار کرد، پالان شتر و بارونه‌ی آن زن را تفتیش کردند، ولی چیزی نیافتند. علی رضی الله عنه به زن گفت: به خدا سوگند! که رسول خدا راست گفته و ما نیز به ناحق مدعی نیستیم. به خدا سوگند! اگر نامه را بیرون نیاوری، لباست را بیرون می‌آوریم و تو را تفتیش می‌کنیم. زن وقتی که او را جدی دید، گفت: رویت را بگردان! علی رضی الله عنه رویش را برگرداند. آنگاه گیسوهایش را باز کرد و نامه را از میان آنها بیرون آورد. آنان نامه را از او گرفتند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند.^(۲)

دلجویی و تسلی پیامبر به علی هنگام به جا گذاشتن او در مدینه

در ماه رجب سال نهم هجری جنگ تبوک روی داد. این جنگ اهمیت زیادی در سیره‌ی نبوی داشت؛ با این جنگ اهدافی تحقق یافت که در قلوب مسلمانان و اعراب و مسیر حوادث و رویدادها در تاریخ اسلام اثر عمیق و ژرفی داشت^(۳). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محمد بن مسلمه را برای اداره‌ی امور مردم مدینه تعیین نمود [و ابن مکتوم را برای امامت و نمازگزاردن با مردم، انتخاب کرد] و علی رضی الله عنه را برای سرپرستی و حراست اهل بیت خویش مقرر کرد، زمانی که علی رضی الله عنه از شایعه پراکنی منافقان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت برد، آن حضرت فرمود: «آیا از این خشنود نیستی که برای من همانند هارون نسبت به موسی

۱- مکانی است بین مکه و مدینه که دوازده میل با مدینه فاصله دارد (مجمع بحار الانوار - فتنی)

۲- ابن قیم، زاد المعاد، ج ۱، ص ۴۲۱، این داستان در کتاب‌های صحاح آمده است.

۳- رک: سیره‌ی پیامبر، ص ۳۷۲ - ۳۶۱، اثر نگارنده.

باشی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست»^(۱). در روایتی دیگر آمده که رسول خدا ﷺ علی ﷺ را به جای خویش در مدینه گذاشت. علی ﷺ گفت: یا رسول الله ﷺ آیا مرا با زنان و کودکان در مدینه می‌گذاری؟... تا پایان روایت^(۲).

اعزام علی ﷺ به یمن و مسلمان شدن قبیله‌ی همدان

در سال نهم هجرت بعد از فتح مکه و مراجعت از جنگ تبوک، گروه‌های نمایندگی عربها از گوشه و کنار به مدینه روی آوردند و گروه گروه در اسلام داخل شدند^(۳)، در میان آنها کاروان اشعری‌ها و یمنی‌ها نیز بود که رجز می‌خواندند و می‌گفتند:

غدا نلقى الأحبة
محمدًا و حزبه

«فردا با دوستان ملاقات خواهیم کرد و به محمد و یارانش خواهیم پیوست.»

رسول خدا ﷺ به یارانش فرمود: اهل یمن نزد شما آمده‌اند، آنان بسیار نرم دل و مهربان هستند. ایمان سهم آنان است و حکمت سرمایه‌ی یمنی‌هاست^(۴). رسول الله ﷺ خالد بن ولید ﷺ را با جماعتی از مسلمانان به سوی مردم یمن فرستاد تا آنان را به اسلام فرا خوانند، خالد رضی الله عنه به مدت شش ماه در آنجا مانده و مردم را به سوی اسلام دعوت می‌کرد، ولی آنان اجابت نمی‌کردند. مرحله‌ی دوم، رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب ﷺ را به سوی آنان فرستاد، همین که علی ﷺ نامه و پیام پیامبر ﷺ را برای

۱- صحیح بخاری باب غزوة تبوک (باید دانست که هارون، بنابر گواهی تاریخ، پس از رحلت موسی علیه‌السلام جانشین او نبود، بلکه چهل سال قبل از موسی از جهان رفت. فقط زمانی که موسی علیه‌السلام به کوه طور رفته بود هارون علیه‌السلام جانشینی او را به عهده داشت. نیز نباید فراموش کرد که هارون علیه‌السلام، بنابر تصریح قرآن (یونس / ۷۵ و مریم / ۵۳) خودش پیامبر بوده است. (مترجم)

۲- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۲۵.

۳- تفصیل داستان را در سیره‌ی پیامبر، اثر نگارنده تحت عنوان «عام الوفود» ص ۳۸۳-۳۷۷ مطالعه کنید.

۴- صحیح بخاری، باب قدوم الاشعریین و أهل الیمن، زادالمعاد، ج ۲، ص ۳۲.

آنان قرائت نمود. همه‌ی قبیله‌ی همدان اسلام را پذیرفتند. سپس علی رضی الله عنه خبر مسلمان شدن آنها را طی نامه‌ای به اطلاع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسانید. وقتی آن حضرت نامه را خواند، به سجده افتاد و پس از آنکه سرش را بلند کرد گفت: «سلام بر قبیله‌ی همدان، درود بر قبیله‌ی همدان»^(۱).

نیابت از رسول الله صلی الله علیه و آله و فروتنی

در سال نهم هجری حج فرض شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق رضی الله عنه را امیر و سرپرست حجّاج مقرر فرمود تا مراسم حج را با آنها برگزار کند. تا آن زمان هنوز مشرکان (همراه با مسلمانان) به شیوه‌ی جاهلی خویش مراسم حج را به جای می‌آوردند. صدیق اکبر رضی الله عنه با مسلمانان که سیصد تن بودند حرکت کرد.

بعد از رفتن وی، پیک وحی سوره‌ی براءت (توبه) را بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آورد. ایشان، علی رضی الله عنه را خواست و فرمود: آیات نخستین سوره‌ی براءت را بگیر و در روز نحر (عید قربان) هنگامی که مردم در «منا» گرد می‌آیند، قرائت کن و به آنان ابلاغ کن که هیچ کافری به بهشت وارد نخواهد شد و پس از این سال هیچ مشرکی حج نگذارد و هیچ برهنه‌ای خانه‌ی خدا را طواف نکند و هر کس با پیامبر خدا عهد و پیمانی دارد آن پیمان تا پایان مهلت خود دارای اعتبار است.

علی رضی الله عنه بر شتر پیامبر - که «عضباء» نام داشت - سوار شد و راه مکه را در پیش گرفت تا به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید، ابوبکر صدیق از او پرسید آیا برای انجام مأموریتی آمده‌ای یا این که امارت و سرپرستی حجّاج به تو سپرده شده است؟ علی رضی الله عنه گفت: برای انجام مأموریتی آمده‌ام. سپس آن دو به راه خود ادامه دادند. مردم با سرپرستی ابوبکر رضی الله عنه

۱- ابن قیم، زادالمعاد، ج ۲، ص ۳۳ نیز به «انساب الاشراف» نوشته‌ی بلاذری ص ۸۲۶، چاپ قاهره رجوع کنید؛ در آنجا آمده که آنان زکات اموال خویش را پرداخت نمودند.

مراسم حج را انجام دادند. هنگامی که روز نحر (دهم ذی‌الحجه) فرا رسید، علی علیه السلام در میان مردم ایستاد و آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرموده بود، به مردم ابلاغ کرد^(۱).

حجّة الوداع و خطبه‌ی غدیر خم

علی علیه السلام در حجّة الوداع در حالی که از «نجران» (یکی از شهرهای) یمن بر می‌گشت خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حج یکصد شتر برای قربانی به همراه داشت؛ شصت و سه شتر را به دست خویش سر برید (این تعداد برابر با سال‌های عمر ایشان بود) و سپس به علی علیه السلام فرمود که باقی‌مانده را از جانب او گلو ببرد (نحر کند). بدین ترتیب یکصد قربانی کامل شد. بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله روزهای سه‌گانه‌ی تشریق را در منا گذرانید، رهسپار کعبه شد و طواف وداع را انجام داد و سپس به مردم فرمان داد که به خانه‌های خود بازگردند و خود با همراهانش به سوی مدینه حرکت کرد، وقتی به غدیر خم^(۲) رسید، خطبه‌ای ایراد نمود^(۳) و در آن خطبه، از فضایل علی سخن گفت و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ و عَادِ مَنْ عَادَاهُ»^(۴). «هر کس مرا دوست

دارد، علی را نیز دوست داشته باشد؛ خدایا! هر که با او دوستی کند، او را دوست بدار و هر که با او دشمنی ورزد، او را دشمن بدار!»

۱- ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۴۶ - ۵۴۳.

۲- غدیر خم آبی بود بین مکه و مدینه در دو مایلی (یا سه مایلی) جحفه.

۳- این خطبه نه روز بعد از نزول آیه‌ی تکمیل دین (الیوم اکملت لکم دینکم...) ایراد شده است؛ زیرا این آیه به اتفاق روایات معتبر سنی و شیعی، در روز عرفه نهم ذی حجه نازل شده است (رجوع کنید به اصول کافی، باب ما نصّ الله، روایت ابوالجارودیه از جعفر صادق) - مترجم -

۴- ابن کثیر، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۴۱۵، ۴۱۶، به نقل از امام احمد و نسایی.

انگیزه‌ی ایراد این سخنان این بود که بعضی از مردم بر علی علیه السلام انتقاداتی داشتند و او را مورد ملامت قرار داده بودند. عده‌ای از سربازانی که در یمن با او همراه بودند، به علت اجرای عدالت^(۱) در اموری که آنان به گمان خود ظلم و اجحاف و بخل می‌پنداشتند، در مورد ایشان سخنان نادرستی به زبان آوردند، در صورتی که حق با علی علیه السلام بود و اعتراض آنان موردی نداشت^(۲). حافظ ابن کثیر می‌گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از انجام مناسک حج فراغت یافت و به مدینه بازگشت در بین راه، در مکانی به نام غدیر خم، زیر

۱- در کتاب‌های معتبر تاریخ آورده‌اند که وقتی علی علیه السلام برای حجۃ الوداع از یمن حرکت کرد تا خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برساند، یکی از یارانش را برای فرماندهی سپاه به جانشینی خود برگزید و پیش از آنان خود را به مکه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانید. آن مرد لباس‌هایی را که علی علیه السلام از یمنی‌ها به غنیمت گرفته بود، بین لشکریان خود تقسیم کرد. وقتی سپاهیان نزدیک مکه رسیدند، علی علیه السلام به پیشواز آنها شتافت. وقتی لباس‌ها را بر آنان دید دستور داد تا همگی لباس‌ها را از تن بیرون کنند. این جریان و همچنین دو جریان دیگر در مورد غنایم موجب دلگیری آنان شد و در این باره به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت بردند. از اینجا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شکستن جوئی که علیه علی علیه السلام به وجود آمده بود، در آن جمع که علی علیه السلام و سپاهیانش حضور داشتند، ایراد سخن فرمود و آنان را از ناراحتی و بدبینی از علی برحذر داشت. ابن اثیر می‌گوید پیامبر چنین نیز فرمود: «ای مردم! از علی گله نکنید که او در راه خدا و برای خدا از همه سخت‌گیرتر است».

(ر.ک: ابن اثیر، تاریخ کامل، حوادث سال دهم، ج سوم - همچنین بامداد اسلام، تالیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ص ۴۸، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹ - سیره‌ی ابن هشام، (ترجمه فارسی) ج ۲، ص ۳۷۴، کتابخانه‌ی اسلامیة ۱۳۶۶ هـ. ش - خاتم پیامبران اثر محمد ابوزهره، ج ۳، ص ۵۶۹ - ۵۶۱، آستان قدس ۱۳۷۳).

پیامبر اسلام کلمه‌ی مولی را برای کسانی دیگر جز علی علیه السلام به کار برده است؛ از جمله درباره‌ی سلمان فرمود: (سلمان مولای اهل مدینه است)؛ «سَلْمَانُ مَوْلَا أَهْلِ الْمَدِينَةِ» و همچنین خطاب به زید فرمود: «أَنْتَ أَخُوْنَا وَمَوْلَانَا»؛ ای زید! تو برادر و مولای ما هستی. (سیره‌ی ابن کثیر ۳ / ۴۴۳) - مترجم

۲- ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۴، ص ۴۱۴، دارالفکر العربی، بیروت.

درختی، در روز یکشنبه، هجدهم ذی حجه‌ی همان سال توقف نمود و خطبه‌ی مهمی ایراد فرمود. در آن خطبه درباره‌ی مطالب زیادی سخن گفت و همچنین درباره‌ی امانت، عدالت و صفات نیکوی علی علیه السلام و قرابت وی با پیامبر سخن گفت. با این سخنان به کدورتی که در قلوب عده‌ای نسبت به علی علیه السلام پیش آمده بود، پایان داد. سپس ابن کثیر به تجزیه و تحلیل احادیث وارده در این باره پرداخته و می‌گوید: احادیث صحیح و غیر صحیح در این مورد با هم آمیخته است و شیوه‌ی اکثر محدثان بر آن بوده که هر روایتی در مورد یک موضوع یافته‌اند، بدون بررسی و جدا نمودن صحیح از ضعیف آن را نقل کرده‌اند^(۱).

رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

سرانجام سنت خدایی نسبت به آفریدگان و انبیا، در حق رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نیز تحقق یافت؛ راست گفته است خدای بزرگ و برتر:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾

[آل عمران: ۱۴۴]. «و محمد، فقط پیامبر است؛ پیش از او نیز پیامبرانی بوده‌اند که در گذشته‌اند. آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود، به آیین گذشته باز می‌گردید؟»

رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایان یافت و مأموریت تبلیغ دین و تصویب شریعت و قانون الهی تکمیل شد، خداوند دیدگان پیام‌آورش را با دخول دسته جمعی مردم در دین اسلام روشن گردانید و آثار و علایم گسترش دین در جهان نمایان گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وفاداری مردانی که در دامان خویش پرورده و زیر نظر مستقیم خود تربیت نموده بود، اطمینان کامل پیدا کرد و یقین نمود که آنان وفاداری خود به این دین را ثابت خواهند کرد و با بهره‌گیری از غیرت دینی خویش، اصالت دین را حفظ نموده و تعالیم آن را به اجرا خواهند گذاشت. بدون شک شواهد و آثار این امر به ظهور پیوسته بود. آنگاه خود

۱- ابن کثیر: البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۰۸، دارالفکر العربی، بیروت.

را برای لقای خدا آماده کرد. خداوند نیز دیدار او را دوست داشت. پس مسلمانان را سفارش‌ها کرد و بارها در جمع آنان سخن گفت، و اندک دارایی باقی مانده‌ی خویش را که بین پنج، تا نه سکه بود، انفاق نمود و فرمود: «گمان محمد نسبت به خدایش چه خواهد بود، اگر در حالی او را ملاقات کند که این (مقدار مال) نزد او موجود است»: «مَا ظَنُّ مُحَمَّدٍ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَوْ لَقِيَهُ وَ هَذَا الْمَالُ عِنْدَهُ».

لذا به امّ المؤمنین، عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها فرمان داد تا آن سکه‌ها را بین نیازمندان مصرف کند^(۱). بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدت گرفته بود، در همین حال غسل نمود و خواست برگردد که ناگاه بیهوش شد. وقتی به هوش آمد، پرسید: آیا مردم نماز خواندند؟ گفتند: خیر، یا رسول الله صلی الله علیه و آله آنها منتظر شما هستند. در آن هنگام مردم در مسجد منتظر آن حضرت برای اقامه‌ی نماز عشا بودند، رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را به دنبال ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد تا با مردم نماز بخواند. ابوبکر مردی نرم‌دل بود، لذا به عمر فاروق گفت: تو با مردم نماز بخوان! فاروق اعظم رضی الله عنه گفت: شما به این کار از من سزاوارتر هستید. بنابراین در طی مدت بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرمان آن حضرت نمازهای جماعت را به جای ایشان با مردم می‌خواند.

یک روز که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مردم نماز می‌خواند^(۲)، پیامبر صلی الله علیه و آله آرامشی یافت، لذا به کمک عباس و علی رضی الله عنهما برای نماز ظهر بیرون آمد. همین که ابوبکر رضی الله عنه پیامبر صلی الله علیه و آله را دید، خواست کنار رود؛ اما آن حضرت به او اشاره کرد که در جای خویش بماند. سپس به آنان دستور داد تا ایشان را کنار ابوبکر بنشانند. پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و در کنار ابوبکر رضی الله عنه نشسته نماز خواند و ابوبکر رضی الله عنه ایستاده نماز می‌خواند. ابوبکر رضی الله عنه با نماز پیامبر

۱- مسند امام احمد، ج ۶، ص ۴۹.

۲- مورخان این روز را یا روز دوشنبه آخرین روز حیات رسول الله صلی الله علیه و آله ضبط کرده‌اند. مراجعه شود به سیره‌ی ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲۲، چاپ بیروت. (مترجم)

ﷺ نماز می خواند و مردم به ابوبکر صدیق اقتدا کرده بودند^(۱). علی رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در آن روزها) نسبت به ادای نماز و پرداخت زکات و خوش رفتاری با زیردستان، سفارش نمود^(۲). عایشه رضی الله عنها می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چشمانش را به طرف آسمان بلند نمود و گفت: «فی الرفیق الأعلى - به سوی یار برتر» ظرفی پر از آب در کنار حضرت بود که گاه دست خود را در آن فرود می برد و به صورت خویش می مالید و می گفت «لا إله إلا الله، مرگ سختی ها دارد.» سپس انگشت چپ را بلند کرد و فرمود: «فی الرفیق الأعلى، فی الرفیق الأعلى» تا آنکه روحش پرواز نمود و دستش به طرف ظرف آب مایل شد^(۳). خبر جانگداز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همانند صاعقه ای بر اصحاب و یارانش فرود آمد؛ زیرا محبت شدیدی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتند و با زندگی در سایه ی او عادت کرده بودند؛ همانند زندگی فرزندان در آغوش پدران مهربان، بلکه به مراتب بیش از آن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دلبستگی داشتند. طبعاً فراق و دوری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اهل بیت وی و خاندان هاشمی به ویژه فاطمه ی زهرا رضی الله عنها و علی مرتضی رضی الله عنه بیش از دیگران گران آمد؛ زیرا قانون فطرت و خویشاوندی نزدیک و اضافه بر آن احساسات لطیف، نیروی عاطفی و شدت محبت چنین اقتضا می کرد؛ اما آنان این غم جانکاه را با قدرت ایمان و رضا به قضای خدا که ثمره ی تربیت نبوی بود، تحمل کردند.

تجهیز و تکفین پیکر پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را اهل بیت وی به عهده گرفتند؛ اما با وجود محبت و علاقه ی شدیدی که با آن حضرت داشتند هیچ یک از آنان بر پیامبر نوحه گری نکرد؛ زیرا ایشان از نوحه گری به شدت منع فرموده بود؛ در واپسین روزهای زندگی خویش [در مورد پرهیز از عمل یهود و نصاری] فرموده بود:

۱- صحیح بخاری، باب مرض النبی صلی الله علیه و آله و سلم و وفاته، در کتاب «شیخین» اثر سید عبدالرحیم خطیب به نقل از

کتاب های حدیث آمده است که پیامبر به ابوبکر اقتدا کرد، ص ۱۸، چاپ اول. (مترجم)

۲- روایت امام احمد، همچنین ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۳.

۳- بخاری، باب مرض النبی و وفاته.

«لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»^(۱) «نفرین خدا بر یهود و

نصاری که قبور پیغمبرانشان را مسجد (محل سجده) قرار دادند.»

پیامبر اسلام ﷺ هنگام وفات، شصت و سه سال داشت، آن روز تاریک‌ترین و وحشتناک‌ترین روز برای مسلمانان و سخت‌ترین روز در تاریخ جهان بشریت بود، همان گونه که روز ولادت آن حضرت، با سعادت‌ترین روزی بود که خورشید در آن طلوع کرده است.^(۲)



۱- صحیح بخاری.

۲- اختصار از «السیرة النبویه» (یا نبی رحمت) با همین قلم، ص ۴۰۷ - ۳۹۳.

بخش سوم: علی رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

لحظه‌ای حساس و سرنوشت‌ساز - سرانجام ادیان کهن - ویژگی‌ها و شرایط لازم برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله - ابوبکر صدیق رضی الله عنه واجد شرایط خلافت - شورا در اسلام و خلافت ابوبکر رضی الله عنه - مراسم بیعت با ابوبکر رضی الله عنه - بیعت عمومی - راز تأخیر خلافت علی رضی الله عنه - نخستین آزمون سخت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و موضع قاطع وی - فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها - بیعت علی رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه - آزمون علی رضی الله عنه و پایداری او - تعاون و همیاری صادقانه‌ی علی رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه - روابط دوستانه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اهل بیت - نگاهی کوتاه به زندگی حضرت ابوبکر رضی الله عنه به عنوان یک زمامدار - جمع‌آوری قرآن - ابوبکر از زبان علی.

علی رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

لحظه‌ای حساس و سرنوشت‌ساز

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی به دیدار پروردگارش شتافت که هنوز اسلام در برابر اقیانوس بیکران جاهلیت (با عقاید شرکی، اخلاق حیوانی، رفتارهای وحشیانه و جوامع فاسد و حکومت‌های ظالم و بیدادگر) همچون جزیره‌ای کوچک بود. عربها تازه به اسلام گرویده و در زندگی جاهلی پیشین خود به وحدت و انسجام و کرنش در برابر یک نظام، خوی نگرفته بودند؛ بنابراین، رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین موقعیتی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین لحظات تاریخ امت اسلامی به شمار می‌آمد.

ادیان بزرگ جهان قبل از اسلام که پیروان آنها روزی مناطق و آبادی‌های وسیعی از دنیا را در اختیار داشتند، سرانجام طعمه‌ی انحراف و تحریف و دستخوش توطئه‌های داخلی و جنگ‌های خارجی شده و نابود گشتند؛ به دلیل این که بعد از رحلت پیشوایان نخستین آن ادیان، جانشینی و توضیح و تفسیر آنها به افراد ضعیفی سپرده شد که از اهداف و اصول اساسی ادیان یاد شده، فهم عمیق و شناخت دقیقی نداشتند، یا از اخلاص و دلسوزی نسبت به مذهب بی‌بهره بودند، یا غیرت و شهامتی که برای حفظ اصالت آن ادیان لازم بود، در وجود آنها یافت نمی‌شد، یا ثروت‌اندوزی و جاه‌طلبی در قلوب آنان ریشه دوانده بود، در نتیجه این ادیان و مذاهب قدرتمند، در نظام‌ها و فلسفه‌هایی که برای نابودی آنها به وجود آمده بودند، ذوب شدند یا این که با آنها طبق مصلحت روز به مصالحه و سازش تن دادند و به خدمت پادشاهان و حکامی که آن مذهب را می‌پذیرفتند و حکومت‌هایی که خود را به آن ادیان منتسب می‌کردند و به جای ترویج و نفع‌رسانی به مذهب، بیشتر به بهره‌برداری از آن می‌پرداختند، درآمدند. ادیان برهمایی، بودایی و زردشتی در مدت کوتاهی پس از فقدان نخستین مؤسسان خود به چنین سرنوشتی دچار

شدند. مذهب یهود نیز در فاصله‌ی زمانی کوتاهی دستخوش تحریف شد و مسیحیت نیز پس از حضرت مسیح علیه‌السلام با همین فرجام مواجه گشت.

سرانجام آیین‌های کهن

نخست، تاریخ دین یهود و مسیحیت را ورق می‌زنیم؛ زیرا آنها دو آیین آسمانی بودند که قرآن و اسلام پیروان آنها را اهل کتاب نامیده‌اند. در دائرة المعارف یهودی مضمونی به شرح زیر آمده است:

«اظهار خشم و نارضایتی انبیا از بت پرستان، دلیل این واقعیت است که پرستش بتان و خدایان ساختگی از همان قدیم، در دل‌های اسرایلی‌ها راه یافته بود و بعد از مراجعت از آوارگی و تبعید در بابل نیز، ریشه‌های آن باقی بود؛ آنان اعتقادات خرافی و شرکی را پذیرفته بودند»^(۱). اما مسیحیت، در همان عصر نخست به تحریف افراطی‌ها و تأویل‌های بی‌مورد جاهلان و بت پرستی مسیحیان روم گرفتار شد و تعالیم ساده و آسان حضرت مسیح زیر آوارهای این تأویل‌ها و تحریف‌ها مدفون شد و نور توحید و یکتاپرستی پشت ابرهای تیره پنهان ماند. پولس راهب SANT PAUL (۱۰ - ۶۵ م.) که زمام رهبری دین مسیحی و توجیه و تفسیر آن را در زمانی نزدیک به زمان مسیح به عهده داشت، سهم بزرگی در ایجاد تحول و انحراف در مذهب مسیح داشته است. برخی از محققان معتقدند که مسیحیت رایج کنونی، در شکل و بافت و در روش تجسیم، تمثیل و پیروی از آداب و رسوم بودیسم، بیش از جانشینان نخستین مسیح، مدیون پولس است، و همین عقاید ساختگی پولس است که دنیای مسیحیت به مدت هیجده قرن آنها را اصول عقاید مذهب مسیحی ارتودکسی قرار داده است.

مذهب برهمنی نیز خیلی زود از جاده‌ی نخستین خویش منحرف شد و سادگی خود را از دست داد و رشته‌ی ارتباط مستقیم روحی او با آفریدگار جهان، منقطع گشت و بت‌پرستی بر آن چیره شد و تعداد بتان و معبودان وی به ۳۳۰ میلیون رسید^(۱). بوداییسم نیز چنین سرگذشتی دارد؛ این آیین خود منحرف شد و دیگران را نیز به انحراف کشانید؛ بت‌پرستی و آداب و رسوم مذهبی چنان بر این آیین هجوم آورد که در مدت کوتاهی به یک مذهب بت‌پرست مبدل شد که از مذهب برهمنی جز با اسامی و تعداد بتان و مجسمه‌ها، قابل تشخیص و شناخت نبود، تا جایی که در بعضی از زبان‌های شرقی نام «بودا»^(۲) مترادف با «بت» شناخته شد^(۳). مذهب زردشتی نیز از این فرجام جان سالم بدر نبرد، نویسندگان «ادیان جهان» (RELIGIONS OF THE WORLD) می‌گویند:

جنبش و عکس‌العملی که بعد از مرگ زردشت به عنوان جنبش اصلاحی متعادل پدید آمد، معبودان ادیان کهن را دوباره زنده گردانید. پیروان و دوستان این مذهب از این حرکت به گرمی استقبال کردند. کاهنان قدیم (پیشوایان مذهبی) این حرکت را رهبری و اظهار خشنودی و مسرت نمودند. بدین ترتیب مذهبی که بی‌محابا به یکتاپرستی دعوت می‌کرد، در سیل خدایان بی‌شمار غرق گردید^(۴).

ویژگی‌ها و شرایط لازم برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

مسلمانان پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با بحران بزرگی مواجه شدند؛ بحرانی که راه‌گیزی از آن وجود نداشت و باید روزی با آن روبه‌رو می‌شدند؛ زیرا «شیوه و سنت الهی نسبت به امت‌های گذشته نیز این چنین بوده و سنت الهی تغییرپذیر نیست»^(۵). یگانه

۱- POPULAR HINDUISM. P.P.6.7" L.S.O. MALLEY

۲- در زبان اردو بودا به نام «بده» یاد می‌شود که بر وزن بت است. (مترجم)

۳- C.VAIDYA) Bk1:HISTORY OF MEDIAEYAL HINDUINDIA.V.1.P.101+C.VAIDYA

۴- ص ۱۳۹ - چاپ نیویورک.

۵- الأحزاب: ۶۲.

راه حل این مشکل و چیره گشتن بر این بحران بزرگ که امت نوپای اسلامی با آن مواجه بود، انتخاب خلیفه و جانشینی بود که دارای ویژگی‌هایی باشد که به توفیق خدا بتواند دین را از تحریف و دستبرد، و امت اسلامی را از انحراف باز دارد. این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱- در طول زندگی، بعد از گرویدن به اسلام، همواره مورد اعتماد رسول الله ﷺ بوده و شخص رسول ﷺ در حق او گواهی دهد و او را در اقامه‌ی بعضی از ارکان اساسی دین و انجام کارهای مهم، جانشین و نماینده‌ی خود قرار داده باشد و در مراحل خطرناک و حساس، که انسان جز فردی را که به او اطمینان و اعتماد کامل داشته باشد به همراهی بر نمی‌گزیند، او را به همراهی خویش انتخاب کند.

۲- دارای روحیه‌ای قوی باشد که در برابر طوفان‌های سهمگینی که اصل و روح دین را تهدید می‌کنند و این خطر وجود داشته باشد که تلاش‌ها و زحمات‌های صاحب رسالت به باد فنا برود و همچنین در برابر گردبادهای تندی که قلوب بسیاری از مؤمنان مخلص و با سابقه را به لرزه می‌اندازد، این جانشین مانند کوه، استوار و ثابت قدم باشد و نقش جانشینان راستین انبیای راسخ را در استقامت و پایداری ایفا کند؛ و تسلی بخش دل‌های پیروان پیامبر باشد و دین و عقیده‌ی ناب محمدی را از هرگونه گزند حفظ کند.

۳- در زمان حیات پیامبر با اسلام زیسته و از شناخت دقیق اسلام و درک موقعیت آن برخوردار باشد و در تمام احوال؛ چه در حالت صلح یا جنگ، خوف یا امنیت، تنهایی یا اجتماع، تنگ‌دستی یا رفاه، عمل و شیوه‌ی پیامبر ﷺ را الگو و نمونه قرار دهد.

۴- در غیرت شدید دینی ممتاز باشد و غیرت او نسبت به حفظ اصالت دین و بقای آن بر شیوه‌ی زمان پیامبر ﷺ بیش از غیرت یک فرد غیور بر ناموس و آبروی خود و خانواده‌اش باشد و در این راستا چنان استوار باشد که هیچ‌گونه ترس یا طمع یا تاویل و توجیه یا مخالفت نزدیک‌ترین و محبوب‌ترین دوستان مانع اهداف خدا پسندانه‌ی او قرار نگیرد.

۵- در اجرای خواسته‌ها و آرزوهای به جا مانده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلت وی، عزم آهنین و شکست‌ناپذیری داشته باشد و حاضر نباشد در برابر هیچ قیمتی سرمویی از آرمان‌های به جامانده‌ی پیامبر منحرف شود و در این زمینه از ملامت و سرزنش نترسد.

۶- از دل بستن به دنیا و مظاهر فریبنده‌ی آن به قدری گریزان باشد که نظیرش جز در امام و پیشوای او (محمد رسول الله صلی الله علیه و آله) یافت نشود و هرگز به ذهنش خطور نکند که برای خود حکومت شخصی و موروثی تأسیس کند و آن را برای ورثه و خاندان خویش توسعه دهد، آن گونه که خانواده‌های سلطنتی در حکومت‌های همجوار جزیره العرب، مانند روم و فارس به آن عادت داشته‌اند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه واجد شرایط خلافت

ابوبکر صدیق رضی الله عنه واجد همه‌ی این صفات و شرایط بود و این خصوصیات در زندگی و سیره‌ی او آشکار و نمایان بود و در تمام مراحل زندگی خویش چه قبل از خلافت و در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و چه بعد از خلافت تا پایان عمر این صفات را همراه داشت^(۱) و برای همگان به طور قطع و یقین، از طریق تواتر به اثبات رسیده است که جای هیچ گونه شک و انکار وجود ندارد.

اینک به ترتیبی که گذشت، به تشریح چگونگی این صفات و شرایط در وجود ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌پردازیم:

۱- اعتماد کامل رسول الله صلی الله علیه و آله بر ابوبکر رضی الله عنه هنگامی آشکار گشت که در سفر تاریخی، خطیر و طاقت‌فرسای هجرت از مکه‌ی مکرمه به سوی مدینه‌ی منوره به شرف

۱- برای آگاهی از سیره‌ی ابوبکر صدیق به کتاب‌های «البدایة و النهایة»، ابن کثیر، ج ۶ و «الإصابة فی تمییز الصحابة» اثر حافظ ابن حجر و دیگر کتاب‌های تاریخ و سیره مراجعه شود.

مصاحبت و همراهی رسول الله ﷺ و افتخار عنوان «یار غار» نایل آمد،^(۱) سفری که دشمن در کمین بود و ترس و وحشت، مکه را فرا گرفته بود و از همه سو دشمنان قسم خورده، آماده‌ی دستگیری و قتل ایشان بودند، مسلّم است که هیچ انسان عاقل در چنین سفر پر خطر، هرگز فردی را که مورد اعتمادش نباشد و به صداقت و خلوص و جان‌نثاری و فداکاری او اطمینان نداشته باشد، به همراهی و راز داری خویش انتخاب نخواهد کرد^(۲).

خداوند این سفر تاریخی را با ثبت نمودن در قرآن مجید برای همیشه ماندگار قرار داده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰].

«هنگامی که کفار او (پیامبر ﷺ) را از مکه اخراج کردند، در حالی که او یک نفر بود از دو نفری که در غار بودند، آنگاه که به رفیقش (ابوبکر) می‌گفت: غم‌مخور! همانا خدا با ماست.»

۱- در برخی از کتاب‌های شیعه تصریح شده است که همراهی ابوبکر ﷺ با پیامبر به فرمان خدا بوده است؛ به عنوان نمونه نویسنده‌ی «مجالس المؤمنین» می‌نویسد: ... بردن ابوبکر بی فرمان خدا نبوده است (مجالس المؤمنین، مجلس پنجم، ص ۳۱۰، مترجم -

۲- نویسنده‌ی معروف شیعه، ابن مطهر حلّی، نویسنده‌ی کتاب «منهاج الكرامة فی معرفة الإمامة» می‌گوید: «مصاحبت ابوبکر با پیامبر در غار، فضیلتی برای ابوبکر به شمار نمی‌آید؛ زیرا ممکن است پیامبر او را از ترس این که رازش را فاش کند، با خود همراه ساخته است.»

آورده‌اند وقتی موضوع بالا برای ولی نعمت حلّی، پادشاه تاتاری «اولیجا خدابنده خان» که این کتاب را برای وی تألیف کرده نقل شد، پادشاه گفت: «هرگز یک انسان عاقل چنین کاری نخواهد کرد.» (آری، اگر رسول خدا از همراهی ابوبکر راضی نبود، می‌توانست مشتی خاک به رویش بپاشد تا او را نبیند، همان گونه که هنگام خارج شدن از منزل، مشتی خاک به صورت محاصره‌کنندگان خانه‌ی خویش پاشید و خداوند بر چشمانشان پرده افکند که او را ندیدند. (مترجم))

این فضیلت و منقبت، ویژه‌ی شخص ابوبکر است که کسی با او شریک نیست. اما جانشینی در مورد برگزاری بعضی از ارکان اساسی دین؛ مسلم است که نمی‌توان در ادای فریضه‌ی روزه و زکات جانشین تعیین کرد؛ زیرا این دو فریضه را هر فرد به صورت انفرادی انجام می‌دهد. ولی در مورد امامت نماز و سرپرستی اقامه‌ی حج می‌توان جانشین انتخاب نمود و این شرف و افتخار برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه ثابت است. رسول الله صلی الله علیه و آله او را جانشین خود در نمازگزاردن با مردم قرار داد و کسی را با او برابر ندانست^(۱). [ماجرای جانشینی ابوبکر صدیق برای نماز، در آخر بخش دوم زیر عنوان «رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله» بیان شد]

ابوموسی روایت می‌کند که وقتی بیماری رسول اکرم صلی الله علیه و آله شدت گرفت، فرمود: به ابوبکر بگویید با مردم به جای من نماز بگذارد، عایشه‌ی صدیقه گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر مردی نرم دل است، اگر در جای شما بایستد (و جای شما را خالی بیابد) نتوان نمازگزاردن با مردم را ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله گفته‌ی خود را تکرار کرد و با تأکید فرمود تا ابوبکر نیابت او را به عهده گیرد^(۲).

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق را برای امارت و سرپرستی برگزار کردن مراسم حج که مقامی عالی و مسؤولیتی بزرگ بود، جانشین خویش قرار داد. در سال نهم

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت ابوبکر رضی الله عنه را در نمازهای پنجگانه، از روز سه شنبه، چهارشنبه تا روز دوشنبه‌ی هفته‌ی بعد جانشین خود کرد و نماز جمعه (و خطبه نیز) طی این مدت به امامت او برگزار شد و حضرت علی رضی الله عنه این نمازها را پشت سر حضرت ابوبکر رضی الله عنه ادا نمود. چنان که خود ایشان ضمن خطبه‌ای طولانی که مشروح آن در کتاب «شرف النبی» آمده است، می‌فرماید: «ابوبکر در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله بنا بر دستور وی هفت روز نمازها را به نیابت آن حضرت اقامه می‌کرد» (ابوسعید واعظ، شرف النبی، باب ۲۹، ص ۳۰۱، چاپ تهران ۱۳۶۱) - مترجم.

۲- صحیح مسلم، کتاب الصلاة، «باب استخلاف الإمام إذا عرض له عذر». در روایتی دیگر آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا و مسلمانان نمی‌پسندند که چون ابوبکر حاضر باشد، دیگری امامت کند.» - ترجمه‌ی فارسی سیره‌ی ابن اسحاق ص ۵۴۳، چاپ اول، ۱۳۷۳، نشر مرکز]. (مترجم)

هجری حج فرض شد و در این سال، رسول الله ﷺ حضرت ابوبکر ﷺ را به جانشینی خویش برگزید تا برگزاری حج و راهنمایی حجّاج را به عهده گیرد. حضرت ابوبکر ﷺ با سیصد تن از حجّاج از مدینه به سوی مکه رهسپار شد^(۱). آن گونه که در صفحات گذشته بیان شد. ۲- نخستین مظهر پایداری و توان روحی حضرت ابوبکر ﷺ پس از فقدان پیامبر [در بزرگترین فاجعه‌ی جانکاه، یعنی وفات رسول الله ﷺ که مسلمانان با آن آزموده شدند، متجلی گشت. زیرا خبر وفات رسول اکرم ﷺ همانند صاعقه‌ای بر اصحاب فرود آمد، تا جایی که بعضی یارای باور کردن آن را نداشتند؛ حتی عمر فاروق ﷺ که به قوت قلب و هوشمندی معروف بود، در پیشاپیش این گروه قرار داشت و [خبر فوت پیامبر، چنان او را هراسان و دگرگون کرد که] به مسجد رفت و طی سخنانی خطاب به مردم گفت:

«تا زمانی که خداوند منافقان را نابود نکند، رسول خدا ﷺ از دنیا نخواهد رفت»^(۲). در آن هنگام مردی لازم بود که چون کوه ثابت و استوار باشد و این تزلزل و تردید را از دل‌های مردم بیرون کند. براستی این سرورش غیب، حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بود. او پس از اطلاع از وقوع این مصیبت جانگداز، از منزلش حرکت کرد و در برابر مسجد پیامبر از مرکبش فرود آمد. در آن هنگام حضرت عمر ﷺ مشغول سخنرانی بود، ولی ایشان به هیچ چیز توجه نکرد و ابتدا به اتاق عایشه که پیکر مبارک پیامبر ﷺ در آن بود، وارد شد و پارچه را از چهره‌ی ایشان برداشت و بر رخساره‌ی آن حضرت بوسه زد و با حالتی گریان گفت: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله ﷺ! مرگی را که خداوند بر شما مقرر کرده بود، چشیدی و بعد از این، هرگز مرگ سراغ شما نخواهد آمد. آنگاه پارچه را بر روی ایشان کشید و سپس از اتاق بیرون رفت. دید که مردم آشفته و پریشان به سخنان

۱- ابن هشام، السیرة النبویه، ۲ / ۵۴۶ - ۵۴۳.

۲- ابن کثیر، السیرة النبویه، ج ۴، ص ۴۷۹، چاپ قاهره، ۱۹۶۴م.

حضرت عمر رضی الله عنه گوش می‌دهند، نزدیک رفت و از او خواست تا به سخن او گوش فرا دهد.

ولی حضرت عمر رضی الله عنه همچنان به سخنان خود ادامه داد، وی که چنین دید، خود به ایراد سخن پرداخت. همین که مردم صدای او را شنیدند به او روی آوردند. او بعد از حمد و ثنای پروردگار گفت: «ای مردم! هر کس محمد را می‌پرستید، بداند که او از دنیا رفت و هر کس خدا را می‌پرستد، بداند که او زنده است و هرگز نخواهد مرد.» سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَا يَنْتَهِونَ أَنْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ الَّذِي هُمْ يُوعَدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].^(۱)

«محمد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او فرستادگان در گذشته‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به دین جاهلیت خود باز می‌گردید؟ و هر کس چنین کند به الله زیانی نمی‌رساند و به زودی خداوند شکرگزاران را پاداش خواهد داد.»

کسانی که در آن جمع حضور داشتند، روایت کرده‌اند که به خدا سوگند! گویا مردم تا آن زمان که ابوبکر رضی الله عنه این آیه را تلاوت می‌کرد از نزول آن بی‌خبر بودند. حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: سوگند به خدا! همین که ابوبکر این آیه را تلاوت کرد، بهت‌زده شدم و پاهایم سست شد و بر زمین افتادم و دانستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت کرده است.^(۲) ۳ و ۴- شناخت دقیق اسلام و درک صحیح اسلامی حضرت ابوبکر و غیرت دینی او برای حفظ اصالت دین و باقی ماندن آن بر شیوه‌ای که در زمان پیامبر بوده است، از

۱- حضرت ابوبکر رضی الله عنه با تلاوت این آیه یادآور شد که آیین اسلام، آیین فرد پرستی نیست و با فوت رهبر و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام پایان نمی‌یابد، بلکه این شجره‌ی طیبه تا ابد جاودان خواهد ماند. (مترجم)

۲- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۲، ص ۶۵۶ - ۶۵۵، صحیح بخاری، باب مرض النبی صلی الله علیه و آله و سلم.

جمله‌ای نمایان شد که با مانعان زکات به بیت‌المال یا منکران فرضیت زکات گفته بود^(۱). حقا که این جمله با خطبه‌ای طولانی و کتابی قطور، برابری می‌کند و آن این گفته‌ی تاریخی او است:

«قَدْ انْقَطَعَ الْوَحْيُ وَتَمَّ الدِّينُ، أَيْنَقُصُ الدِّينُ وَأَنَا حَيٌّ؟»^(۲) «وحی منقطع و دین کامل گردیده

است، آیا امکان دارد که در دین نقصی وارد شود و من زنده باشم؟»

بعضی از بزرگان صحابه نسبت به جواز جنگ با مانعان زکات تردید داشتند به دلیل این که آنان کلمه‌ی اسلام را بر زبان می‌آوردند و به بسیاری از احکام آن اقرار می‌نمودند، ولی حضرت ابوبکر رضی الله عنه لحظه‌ای دچار تردید شد و قاطعانه بر رأی خود اصرار ورزید و گفت: «به خدا سوگند! اگر از آنچه قبلاً به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دادند حتی بزغاله‌ای - و در روایت دیگری آمده، زانوبند شتری -^(۳) کم کنند، برای گرفتن آن با آنها جنگ خواهم کرد؛ زیرا زکات، حقی از حقوق دارایی است. به خدا قسم! هر کس بین نماز و زکات، فرق قایل باشد، با او خواهم جنگید»^(۴). در واقع، منع زکات و پرداخت نکردن آن به امام، شکاف بزرگی در اسلام و دروازه‌ی گشاده‌ای برای شورش و تمرّد محسوب می‌شد، اگر خدای ناخواسته حضرت ابوبکر رضی الله عنه سهل‌انگاری می‌نمود و برای سدّ باب این فتنه،

۱- تفصیل آرای مانعان و منکران زکات را در کتاب دیگر نویسنده «الأركان الأربعة» چاپ دار القلم

کویت بخوانید و نیز به «معالم السنن» اثر علامه خطابی مراجعه شود.

۲- در کتاب «مشكاة المصابيح» آمده که عمر رضی الله عنه گفت: به ابوبکر گفتم: ای خلیفه‌ی رسول الله! با مردم

به خویشتنداری و نرمی رفتار کن! در پاسخ گفت: ای عمر! تو در جاهلیت بسیار قاطع و سخت

بودی، چه شده که اینک بعد از اسلام نرم شده‌ای؟ وحی منقطع و دین کامل گشته است، آیا ممکن

است در دین نقصی پدید آید و من زنده باشم؟ (به روایت رزین)

۳- در نص حدیث آمده که: «وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عَقَالاً». عقال به معنی زکات سالانه‌ی شتر و گوسفند است و

به معنی زانوبند شتر نیز آمده است.

۴- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۱۱.

قاطعانه مقاومت نمی‌کرد، کسی دیگر بعد از وی هرگز نمی‌توانست آن را مسدود کند و این فتنه، به تدریج فرایض دیگر را تحت الشعاع قرار می‌داد و در مورد نماز، گروهی می‌گفتند که لزومی ندارد برای نماز جمعه و جماعات در مسجد حضور یافت، کافی است که در منزل یا به تنهایی نماز خواند، و در مورد روزه می‌گفتند: نیازی به تخصیص روزه در ماه رمضان و مراعات آغاز و پایان نیست. همچنین نسبت به حج که فریضه‌ای اجتماعی و دارای مناسک معین و اوقات محدود است، نیز چنین چیزی گفته می‌شد و بدین ترتیب، سایر فرائض و عبادات و احکام دین به چنین سرنوشتی مواجه می‌شدند؛ در نتیجه، خلافت نبوی و نظام اسلامی که حدود و احکام و عزت اسلام مربوط به آن است، به اسمی بی‌مسمی و کالبدی بی‌روح تبدیل می‌شد و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نظام اسلام از هم می‌پاشید^(۱).

بنابراین، موضع مستحکم و قوی حضرت ابوبکر رضی الله عنه که هیچ‌گونه ضعف و نرمشی در آن راه نداشت، موضعی موفق و الهام شده از جانب خداوند بود. سالم ماندن دین از تغییر و تحریف و باقی ماندن آن بر اصالت خویش، مرهون همین موضع و رشادت‌های ایشان است.

۱- عده‌ای از نویسندگان معاصر معتقدند که اهل کتاب (یهود و نصاری) در جنگ‌های رده و شعله‌ور ساختن آنها دست داشتند؛ زیرا آنان در جزیره العرب فرصتی برای تبلیغ عقاید و گسترش نفوذ و سلطه‌ی خویش نیافته بودند، لذا در صدد برآمدند تا با حمایت و مشتعل ساختن اهل رده انتقام‌جویی کنند. دکتر جمیل عبدالله مصری در کتاب «أثر أهل الكتاب فی الفتن والحروب الأهلیة فی القرن الأول الهجری» می‌نویسد: «این هم پیمانی‌ها در حقیقت شورش و توطئه‌ای یهودی بود که در نقاب حرکت رده‌ی عشایر خودنمایی کرد و بدین وسیله اهل کتاب بار دیگر امکان یافتند که احزاب خود را به رهبری مسیلمه در سطحی گسترده‌تر و شدیدتر گردآورند و سازماندهی کنند.» (ص ۱۸۶ -

همگان به این حقیقت تاریخی اعتراف دارند و تاریخ شاهد است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در مورد سرکوبی فتنه‌ی ارتداد و مبارزه با توطئه‌ی فروپاشی پایه‌های اسلام، همان شیوه و موضعی را انتخاب کرد که انبیا و رسولان در زمان خویش برگزیده‌اند و همین بود خلافت نبوت که ابوبکر رضی الله عنه حق آن را ادا نمود و تا قیامت تقدیر و تشکر و دعا‌های امت اسلامی را به خود اختصاص داد^(۱). ۵- اما دقت کامل و اشتیاق فراوان ابوبکر صدیق به اجرای خواسته‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از رحلت آن حضرت، در ماجرای اعزام سپاه اسامه، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اعزام آن تمایل شدیدی داشت، کاملاً آشکار گشت.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ساعات آخر عمر خویش، لشکری به فرماندهی اسامه بن زید فراهم فرموده بود تا به بیزانس [روم شرقی] اعزام فرماید. لشکر در یک فرسخی مدینه در مقام «جرف» اردو زده بود که پیامبر به ملکوت اعلا شتافت، بنابراین لشکر از حرکت بازماند و توقف نمود. در آن اوضاع نابسامان و بحرانی که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاکم بود و صاحب نظران، شورش قبایل داخلی را خطرناک‌تر از حمله‌ی سپاه بیزانس می‌دانستند و مدینه از هر سو در معرض تجاوز و غارت مرتدان و دشمنان خارجی قرار گرفته بود و کسی به اعزام سپاه اسامه مصلحت نمی‌دید، اما حضرت ابوبکر رضی الله عنه بدون تردید و تزلزل، اسامه را به سوی مقصدی که خواست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، روانه کرد^(۲).

۱- اقتباس از کتاب دیگر نویسنده: الأركان الأربعة، ص ۱۳۹ - ۱۳۸، چاپ دوم، دارالفتح.

۲- دکتر عبدالحسین زرین کوب نوشته است: «بدین گونه ابوبکر در آغاز خلافت از همه سوی با فتنه و عصیان مواجه شد. بسیاری از مسلمانان در آن روزها نگرانی و نومیدی خود را نشان دادند، اما خلیفه با وجود دشواری‌هایی که در پیش داشت خود را نباخت و خونسردی و آرامش خویش را از دست نداد. با آنکه حتی مدینه در معرض تجاوز و غارت بود، ولی بدون تردید و تزلزل اسامه بن زید را به شام روانه کرد. در روزهایی که عمده‌ی لشکریان اسلام همراه اسامه و برای اجرای آخرین دستور پیامبر به سوی شام رفته بودند، مدینه مورد تهدید طوایف غطفان و اسد شد، اما خلیفه‌ی پیامبر از دشواری وضع نیندیشید و قبایل غطفان و اسد را که در صدد هجوم به مدینه و نزدیک مدینه بودند، در ذوالقصر مغلوب کرد. (بامداد اسلام، ص ۷۲ - تهران ۱۳۶۹) (مترجم)

ابوهریره رضی الله عنه این حقیقت را با تعبیری بسیار زیبا بیان داشته است؛ ابوالاعرج از قول وی نقل می‌کند که چنین گفت:

«والله الذی لا إله إلا هو، لو لا أن أبابکر استخلف ما عبد الله».

«سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، اگر ابوبکر (بعد از پیامبر) خلیفه نمی‌شد، پرستش خدای یگانه به درستی انجام نمی‌گرفت.»

این گفته را سه بار تکرار نمود و سپس داستان اعزام سپاه اسامه را بازگو کرد و گفت: ابوبکر رضی الله عنه هنگام اعزام سپاه اسامه گفت: «هرگز سپاهی را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای حرکت آماده کرده بر نخواهم گرداند و هرگز پرچمی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست خود بسته، باز نخواهم کرد». در نتیجه هنگامی که اسامه از کنار قبایلی که اراده‌ی پیوستن به اهل رده را داشتند می‌گذشت، آنان حساب کار خود را می‌کردند و با یکدیگر می‌گفتند: اگر مسلمانان نیرویی قوی و ارتشی مجهز نمی‌داشتند، هرگز چنین سپاهی را به خارج اعزام نمی‌کردند، لذا خود را با آنان درگیر نکنید و بگذارید تا با رومیان بجنگند. بدین ترتیب، سپاه اسامه با لشکر بیزانس روم رویاروی شد و آن را شکست داد و سالم به مدینه مراجعت نمود.

[بدین سان آنان که بر سر دو راهی کفر و اسلام قرار داشتند، بر اسلام ثابت قدم ماندند] ^(۱). کسانی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه با آنها جنگید، عبارت بودند از: آنان که آیین اسلام را ترک کردند و به جاهلیت پیشین برگشتند و احکام اسلامی از قبیل نماز و غیره را انکار نمودند ^(۲). اینها را علامه خطابی از گروه اول شمرده است. دسته‌ی دیگر کسانی

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۳۰۴.

۲- باید دانست که این قبایل، از اعراب صحرائشین بودند که به تازگی مسلمان شده و روح اسلام هنوز در دل‌هایشان جایگزین نشده بود؛ زیرا آنان از مرکز اسلام و شهر مدینه که پایگاه ایمان و هجرت‌گاه مسلمانان بود، فاصله داشتند و در چنین محیطی که اسلام را به خوبی بفهمند و با لذت و شیرینی آن آشنا شوند و مفاهیم دینی در رگ و ریشه‌ی آنان سرایت کند، زندگی نکرده بودند و از طرفی دیگر

بودند که بین نماز و زکات فرق گذاشتند و منکر وجوب زکات شدند. این گروه را خطایی از دسته‌ی دوم شمرده است. جنگِ حضرت ابوبکر رضی الله عنه با هر دو گروه بر این اساس بود که آنان اهل ارتداد و منکر امری از ضروریات دین هستند. از اینجا بود که گفت: «به خدا سوگند، هر کس بین نماز و زکات، جدایی و فرقی قایل باشد با او خواهم جنگید؛ زیرا زکات حق مال است.»

اما آنان که از پرداخت زکات به امام مسلمانان خودداری می‌کردند و می‌خواستند آن را در تصرف خویش درآورند و یا بین قبایل خود مصرف کنند و آنان که شخصا تمایلی به منع زکات نداشتند، اما به خاطر پیروی از رؤسا و حکام خود، دست به چنین کاری زده بودند، جنگ ابوبکر با آنها بر این اساس بود که آنان باغی هستند و جنگ با اهل بغی از قرآن ثابت و مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان است. خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنْ بَغْتُمْ عَلَيْهِمَا عَلَى الْآخِرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَىٰ حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾

[الحجرات: ۹].

«اگر گروهی بر طایفه‌ی مسلمانان تجاوز کند، شما موظفید با طایفه‌ی باغی پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد و گردن نهد.»

هنوز هم بقایای تعصب جاهلی در وجود آنان زنده بود، آثار درگیری‌های ربیعه و مضر، عدنان و قحطان، تعصب‌نژادی و اختلافات قومی هنوز در آنان باقی بود؛ زیرا در مدت کوتاهی که از زمان مسلمانان آنان می‌گذشت، مجالی نبود که مبلغان اسلام کاملاً آنها را با احکام اسلام آشنا سازند، بنابراین با روح شریعت اسلام بیگانه بودند. اینها همان اعرابی بودند که قرآن در حق آنان می‌گوید: «اعراب بادیه‌نشین می‌گویند که ایمان آوردیم، ای پیامبر! به آنان بگو که در واقع ایمان نیاورده‌اید بلکه بگویند تسلیم شده‌ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل‌های شما جای نگرفته است.» (حجرات: ۱۴)

همچنین جایی دیگر می‌فرماید: «هیچکس را از میان آنان به دوستی بر نگزینید تا زمانی که در راه خدا هجرت و ترک وطن نکرده‌اند» (نساء: ۸۹)

حضرت ابوبکر رضی الله عنه بدین گونه فتنه‌ی ارتداد برخی از قبایل عرب را سرکوب کرد و نیز فتنه‌ی مدعیان دروغین نبوت را ریشه‌کن کرد؛ فتنه‌ای که اگر استمرار و گسترش می‌یافت، نشانی از اسلام باقی نمی‌گذاشت. حضرت ابوبکر رضی الله عنه مسیلمه‌ی کذاب^(۱) را به کیفر اعمالش رسانید و برای مبارزه با اهل رده و مانعان زکات، مجاهدان را بین یازده نفر از فرماندهان ورزیده تقسیم نمود که آنان فتنه‌ی سجاح، بنی تمیم^(۲) و الفجأة را ریشه‌کن کردند و بدین ترتیب مردم بحرین، عمان، مهره و یمن دوباره به آغوش اسلام بازگشتند. در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه جمعا حدود پنجاه هزار تن^(۳) از کفار و مشرکان و مرتدان در عراق و جزیره‌ی العرب کشته شد. حافظ ابن کثیر با صداقت و بلاغت تمام می‌گوید:

ابوبکر، اقوام عصیانگر و دین‌گریزان را دوباره برگردانید، حق را به اصل و مسیرش بازگرداند و بار دیگر صلح و وحدت در سراسر جزیره‌ی العرب استقرار یافت و بین مردم دورترین نقطه با مردم نزدیک فرقی وجود نداشت^(۴). محمد بن اسحاق می‌گوید:

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: به البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۶۴. دکتر جمیل عبدالله مصری در کتاب «أثر أهل الكتاب في الفتن والحروب الأهلية في القرن الأول الهجري» می‌نویسد: «در نتیجه‌ی در هم شکستن قدرت مسیلمه، بزرگ‌ترین خطری که در نقاب جنگ ارتداد، اسلام را تهدید می‌کرد، از میان برداشته شد و آخرین عملیات اهل کتاب برای به دست گرفتن رهبری جزیره‌ی العرب با شکست مواجه شد. اینک وقت آن فرا رسید که آرامش و اطمینان خاطر به دین الله استوار باشد؛ زیرا بقیه‌ی مرتدان، قدرتی به شمار نمی‌آمدند. بدین صورت آرامش به قلوب مسلمانان بازگشت.» (ص ۱۸۸). سپس می‌افزاید: «جنگ ردّت پایان یافت و با نابودی سران فتنه، شبه جزیره‌ی عربی، یکپارچه زیر پرچم و قلمرو اسلام درآمد و نفوذ سیاسی اهل کتاب در جزیره خاتمه یافت.» (ص ۱۹۰)

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۱۹.

۳- همان منبع، ج ۶، ص ۲۲۹.

۴- همان منبع، ج ۶، ص ۳۳۲.

بعد از وفات پیامبر ﷺ برخی از عربهای تازه مسلمان از اسلام برگشتند، یهود و نصاری قدعلم کردند، نفاق و دوگانگی آشکار گشت و مسلمانان از شدت غم فقدان پیامبر و رهبر خویش، همانند گوسفندان، در شب بارانی و سرد زمستان به کنجی خزیدند، تا آنکه خداوند با رهبری ابوبکر آنها را از آن سراسیمگی رهانید^(۱). حضرت ابوبکر ﷺ خالد بن ولید ﷺ را به عراق اعزام کرد، وی بخش بزرگ آن را فتح کرد و همچنین شهر انبار و دومة الجندل را گشود و نیز جنگها و رویدادهای دیگری روی داد که در تمام آنها، فتح و پیروزی نصیب اسلام گردید^(۲). بدین ترتیب صلح و امنیت، بین اعرابی که اصل و سرمایه‌ی اسلام بودند حکمفرما شد و جزیره‌ی عربی که منبع و پناهگاه اسلام بود، بار دیگر آرامش خود را بازیافت و امواج فتوحات، عراق و شام را فرا گرفت و مسلمانان به گسترده ساختن سایه‌ی اسلام و توسعه‌ی مملکت و حاکمیت آن در دولت‌های مجاور، مشغول شدند و این سلسله تا زمان عمر و عثمان رضی الله عنهما ادامه یافت. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دنیای فانی را در حالی وداع گفت که دمشق فتح شده و پیروزی در واقعه‌ی سرنوشت‌ساز یرموک نزدیک بود. در واقع تمام فتوحاتی که در زمان حضرت عمر و عثمان رضی الله عنهما (و حتی در زمان امویان) نصیب اسلام شد، نتیجه و دستاورد نقشی بود که حضرت ابوبکر در خلافت خود ایفا نمود، و تلاش‌های مستمر او اساس و شالوده‌ی گسترش اسلام و جریان دریای رحمت اسلام در جهان بود.

۶- برای اثبات بی‌رغبتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه به متاع دنیا و دوری از راحت‌طلبی و اثبات پرهیزگاری او در استفاده از اموال بیت المال، دو مثال از سیره‌ی ابوبکر رضی الله عنه کافی است:

أ: روایت شده که روزی همسر حضرت ابوبکر رضی الله عنه تقاضای شیرینی نمود، تا دهان بچه‌هایش را شیرین کند ابوبکر رضی الله عنه گفت: پولی نداریم که بتوانیم با آن شیرینی تهیه کنیم.

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۳۷۹.

۲- منبع سابق، ج ۷، ص ۳-۲.

همسرش گفت: از خرج روزانه مقداری پس انداز می‌کنیم تا پول شیرینی جمع شود، ابوبکر صدیق رضی الله عنه به او اجازه داد. پس از چندین روز مبلغ بسیار کمی گرد آمد، آن را به ایشان تقدیم نمود تا شیرینی بخرد؛ اما حضرت ابوبکر رضی الله عنه آن پول را گرفت و به بیت المال بازگرداند و گفت: «تجربه ثابت کرد که این مقدار از مخارج ما اضافه بوده است.» لذا فرمان داد تا همان اندازه که او هر روز پس انداز می‌کرده است از شهریه‌اش بکاهند و غرامت روزهای گذشته را از ملک شخصی خویش (که قبل از خلافت به دست آورده بود) پرداخت کرد^(۱). ب: از حسن بن علی رضی الله عنه روایت شده که ابوبکر رضی الله عنه در هنگام وفات خود به عایشه‌ی صدیقه وصیت کرد تا ماده شتری را که از شیر آن استفاده می‌کرد و کاسه‌ای که در آن غذا می‌خورد و قطیفه‌ای را که می‌پوشید، بعد از وفات وی به خلیفه‌ای که بعد از او به خلافت می‌رسد، بدهد و اضافه کرد که استفاده از این اموال تا زمانی برایم جایز بود که متولی امور مسلمانان بودم، چنان که بعد از رحلت وی آنها را به عمر فاروق رضی الله عنه سپردند. وقتی اینها را نزد وی بردند گریست و گفت: «خدا تو را رحمت کند ای ابوبکر! کسی را که بعد از تو آمد، به مشقت انداختی!!»^(۲)

شورا در اسلام و خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه

قبل از اسلام، حکومت دنیوی و پیشوایی دینی و روحانی، موروثی بود که از یک نسل به نسل دیگر، در همان یک خاندان منتقل می‌شد. هنگامی که اسلام آمد و به پایه‌ی تکمیل رسید، جهان، در سلطه‌ی دو دولت موروثی و نژادی قرار داشت: یکی حکومت دنیوی و اداره‌ی مملکت که مخصوص طایفه‌ی معینی بود. این حکومت مطلق از پدر به پسر یا از یک فرد خانواده به فرد دیگر بنا بر وصیت و تدبیر شاه منتقل می‌شد، یا به فردی واگذار می‌شد که از نظر قدرت یا سیاست بر دیگران چیره می‌گشت، بی‌آنکه لیاقت

۱- ابن اثیر، التاریخ الكامل، ج ۲، ص ۴۲۳.

۲- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۸۷، مطبعة المیمینیه، مصر، ۱۳۰۵، هـ. ق.

و شایستگی این مقام را داشته باشد، یا مصلحت ملت و کشور در نظر گرفته شود. تمام درآمد کشور ملک شخصی پادشاهان محسوب می‌شد. آنان در پس انداز کردن ثروت‌های کلان و اشیای نفیس و گرانبها و افراط در داشتن زندگی مرفه و کاخ‌های زیبا و مسابقه در جمع‌آوری و بهره‌برداری از مظاهر ثروت و قدرت به حدی رسیده بودند که برای کسی که مطالعه‌ی وسیعی در کتاب‌های تاریخ قدیم (باستان) ندارد، هرگز باور کردنی نیست و در نظر او جز افسانه چیز دیگری نمی‌تواند باشد^(۱). این پادشاهان، حکومت را یکی پس از دیگری به ارث می‌بردند و خود را بالاتر از نوع بشر می‌دانستند و مردم اعتقاد داشتند که در رگ‌های آنان خون مقدس خدایی جریان دارد.

از طرفی دیگر، ملت از فقر و ستم و بدبختی و بینوایی رنج می‌برد و زندگی اسفبار و ذلت‌آوری داشت. مردم ستم‌دیده برای به دست آوردن لقمه نانی که خود را از مرگ حتمی برهانند و قطعه پارچه‌ای که بدن خود را با آن بپوشانند، سخت‌ترین زحمات را متحمل می‌شدند و زیر بار مالیات سنگین و هزینه‌های هنگفت زندگی، آه و ناله می‌کردند و زندگی‌شان بسان زندگی چهارپایان بود^(۲). دومین دولت و حکومت، فرمانروایی دینی و روحانی بود که عبارت بود از ریاست دینی و پیشوایی مذهبی که مخصوص یک خاندان و تیره‌ی معینی بود که از یک فرد به فرد دیگری منتقل می‌شد. این پیشوایان، حق توجیه و تفسیر دینی را به خود اختصاص داده و از چنان احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند که گهگاه مقدس شمرده می‌شدند. آنان از این موقعیت در راه منافع اقتصادی و تحقق خواسته‌های نفسانی و شهوانی خود سوء استفاده می‌کردند و خود را واسطه و رابط بین خدا و انسان می‌دانستند، حرام را حلال و حلال را از جانب خویش حرام قرار می‌دادند و

۱- ر.ک: سیره‌ی پیامبر، ص ۳۶ - ۳۵، به قلم همین نویسنده.

۲- برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب: «ماذا خسرالعالم بإنحطاط المسلمین» به قلم همین نویسنده، فصل دوم: نظام سیاسی و مالی عصر جاهلیت، ص ۷۵ تا ۸۴، چاپ سیزدهم، دارالقلم، ۱۹۸۲ م.

در ساخت قوانین مذهبی آزادی مطلق داشتند. قرآن مجید احوال آنان را چه زیبا به تصویر کشیده، آنجا که می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۴]. «ای مؤمنان! بسیاری از دانشمندان و زاهدان اهل

کتاب، اموال مردم را به ناحق می‌خورند و آنان را از راه خدا باز می‌دارند.»
این طبقه نزد مسیحیان «اکلیروس»^(۱) (CLERGY) نامیده می‌شدند. دانشمند مسیحی لبنانی، «پطرس بستانی» در شرح این کلمه می‌گوید:

«این کلمه، لقب خادمان دین مسیحی است. علت نامگذاری به این اسم، اشاره به این مطلب است که آنها سهم یا میراث خدا هستند، همان گونه که «سبط لاوی» در وحی حضرت موسی میراث خدا نامیده شده ... اقوام عبرانی و مصری و ملل قدیم دیگر گروه ویژه‌ای را برای انجام عبادات مقرر ساخته بودند و کلیسای مسیحی از همان بدو تأسیس، ناظرانی را تعیین کرده بود که سیاست‌گذاری کلیسا را به عهده داشتند. هرگاه کلیسا از چنگ فقر نجات می‌یافت و ثروتی به دست می‌آورد، مورد دستبرد افراد «اکلیروس» قرار می‌گرفت. آنان فقط مربی روحی و خدمتگزار مذهبی نبودند، بلکه تقریباً یگانه مرجع علمی نیز محسوب می‌شدند. اکلیروس (روحانی مسیحی) در زمان امپراطوری روم از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض معاف بود و از وی خواسته نمی‌شد که به امور اجتماعی و مصالح عمومی بپردازد. بدین طریق به نوعی حکومت بر خود و بر جامعه دست یافته بودند»^(۲). در ایران باستان (فارس) نیز این گونه بود؛ رهبری دینی در فارس، مخصوص یک قبیله بود. در قدیم این امتیاز به قبیله‌ی «میدیا» اختصاص داشت و در زمان پیروان زردشت این رهبری به قبیله‌ی «مغان» انتقال یافت. افراد قبیله‌ی دینی، سایه‌ی

۱- اکلیروس در لغت یونانی به معنای سهم و یا میراث است.

۲- بستانی، دائرة المعارف، ج ۴، ص ۱۴۶۷، بیروت، ۱۸۷۶ م.

خدا در روی زمین بودند که به گمان آنها برای خدمت خدایان و حکومت خدایی آفریده شده بودند و فرمانروا باید از همین قبیله انتخاب می‌شد. آنان معتقد بودند که ذات خداوندی در آنها حلول کرده و با آنها آمیخته است. افتخار سرپرستی آتشکده نیز به این خاندان اختصاص داشت^(۱).

براهمه در هند نیز چنین وضعی داشتند؛ آنان مذهب و تقدس را حق اختصاصی خود می‌دانستند، قانون مقدس هندی برای براهمه مقام و جایگاه والایی اختصاص داده بود که کسی دیگر در آن شریک نبود. آنان معتقد بودند که شخص برهمنی از جانب خدا بخشوده شده است، گر چه با گناهان و اعمال زشتش جهان را آلوده و تباه کند. گرفتن مالیات از او جایز نبود. در هیچ حال (حتی اگر کسی را می‌کشت) به قتل محکوم نمی‌شد و عبادات و مراسم دینی فقط به دست او انجام می‌شد^(۲).



اسلام به عمر این دو حکومت موروثی انحصاری پایان داد؛ زیرا بر جهان بشریت ستم‌هایی روا داشتند که مظهر و نمونه‌اش در تاریخ روم، ایران و هند به وضوح مشهود است^(۳). اسلام، انتخاب خلیفه و حاکم بر سرنوشت ملت را به مسلمانان و اهل شورا و اهل علم و اخلاص واگذار نموده است به همین دلیل، رسول‌الله ﷺ تصریح نمود که

۱- ایران در زمان ساسانیان، اثر پروفیسور آرتور کریستن سن، ترجمه‌ی رشیدیاسمی. (وی می‌گوید: پادشاه چون زاده‌ی خدایان آسمانی به شمار می‌رفت، سعی می‌نمود که ریاست عالی‌یه‌ی جامعه‌ی مذهبی را نیز داشته باشد. ص ۳۵۸. سپس در فصل هفتم می‌گوید: «جامعه‌ی ایران بر دو رکن قائم بود: مالکیت و خون.» ص ۴۲۴، چاپ ۱۳۶۸، دنیای کتاب - ۱۳۶۸ مترجم)

۲- سیره‌ی پیامبر، اثر نگارنده، ص ۳۸، با استناد به قانون مدنی اجتماعی هند موسوم به «منوآستر».

۳- ر.ک: ایران در زمان ساسانیان.

بعد از ایشان چه کسی جانشین وی و سرپرست امور مسلمانان گردد(۱). اگر تعیین جانشین، جزو فرایض دینی بود و تصریح کردن آن لازم بود، حتما رسول الله صلی الله علیه و آله بدان عمل می نمود؛ زیرا خداوند می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

يَعَصْمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷]. «ای فرستاده‌ی ما! آنچه از جانب پروردگارت به تو فرود آمده، به مردم ابلاغ کن و اگر چنین نکردی رسالت او را نرسانده‌ای، خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند».

در جای دیگری می فرماید:

﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا﴾ [الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ

اللَّهِ وَخَشَوْنَهُ، وَلَا تَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [الأحزاب: ۳۸-۳۹].

۱- علی علیه السلام می فرماید: «ای مردم هوشمند! هیچ کس حق اختصاصی در امر امارت و حکومت شما را ندارد، مگر کسی که خودتان امیر کنید». بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۷، چاپ تبریز. تاریخ کامل، ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۷ و طبری ج ۳، ص ۴۵۶، نقل از کتاب «شورا و بیعت» اثر مهندس بازرگان. همچنین علی علیه السلام تصریح نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به جانشینی خود تعیین نکرده است. مراجعه شود به «مروج الذهب» ج ۱، ص ۷۷۴، چاپ چهارم، ۱۳۷۰. همچنین در نامه‌ی ششم نهج البلاغه خلافت و رهبری را بر اساس شورا و انتخاب مردم می داند. دانشمند معروف شیعه، نویسنده‌ی کتاب «منهاج الكرامه» در شرح این نامه می نویسد: «این گفته‌ی حضرت علی، مؤید نظر اهل سنت است.» (هدایة الشيعة، ص ۵۷)

پروفسور عباس شوشتی در کتاب خاتم النبیین ص ۴۲۹ چاپ چهارم انتشارات عطایی ۱۳۶۲ تحت عنوان «علت انتخاب نکردن جانشین به وسیله‌ی پیامبر» می نویسد: «آن حضرت صریحا نمی توانست کسی را معین کند، زیرا ختم نبوت شده بود و از تعیین یکی احتمال داشت که باز مقام خصوصیتی برای او پیدا گردد». (مترجم)

«این سنت الهی در پیامبران امت‌های پیشین نیز جاری بوده است و فرمان خدا روی حساب و برنامه‌ی دقیقی است و باید به مرحله‌ی اجرا درآید. (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و تنها از او می‌ترسیدند و از هیچ‌کس جز خدا واهمه‌ای نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر [اعمال آنها] است».

در صحیح بخاری به روایت عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه از ابن عباس^(۱) آمده که پیامبر ﷺ پیش از وفات خود در حالی که جمعی نزد وی حضور داشتند فرمود: «بیاید برای شما نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید.» عده‌ای گفتند: پیامبر اکنون ناراحت است و درد شدیدی را تحمل می‌کند، ضمناً قرآن نزد شما موجود است و کتاب خدا

۱- داستان «قرطاس» در کتاب‌های حدیث به طرق متعدد و متضاد ذکر شده است. دانشمندان اسلامی با تحقیق و بررسی‌هایی که به عمل آورده‌اند، ثابت کرده‌اند که این روایت بدان گونه که مشهور است، صحت ندارد. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب «سیمای صادق فاروق اعظم» اثر ملاعبدالله احمدیان. همچنین دانشمند و نویسنده‌ی معروف اهل رومانی «کونستان - ویرژیل - گیورگیو» می‌نویسد: «محمد طوری در اطرافیان نفوذ کلام داشت که هر چه می‌گفت از طرف آنها پذیرفته می‌شد. ایشان که در هشتاد جنگ کوچک و بزرگ شرکت کرد و فرماندهی آنها را بر عهده داشت، دلیرتر از آن بود که نتواند جانشین خود را تعیین نماید و دچار رودربایستی شود، لذا این روایت قابل قبول نیست.» (محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ترجمه‌ی ذبیح الله منصور، ص ۴۳۲، چاپ دهم، تهران)

حق این است که به موجب این روایت، ابتدا شخص پیامبر گرامی اسلام ﷺ زیر سؤال می‌رود و در مرحله‌ی دوم علی^(ع) و دیگر اهل بیت که در آن مجلس حضور داشتند مقصّر شناخته می‌شوند؛ زیرا آنان میزبان بودند و دیگران مهمان و عیادت کننده بودند که در مرحله‌ی سوم، نوبت به آنها می‌رسد. مسلّم است که مخاطب پیامبر ﷺ در مرحله‌ی نخست، اهل بیت او بوده‌اند، چنان که در روایتی از مسند امام احمد تصریح شده که علی^(ع) فرمود: «رسول خدا به من دستور داد که لوحی بیاورم، من به خاطر این که نمی‌خواستم از محضر پیامبر دور شوم، عرض کردم آنچه را می‌فرمایید به خاطر می‌سپارم و حفظ می‌کنم. بنابراین صحت جزئیات روایت قرطاس مورد تردید است.

(مترجم)

برای ما کافی است. بعضی دیگر به آوردن قلم و کاغذ اصرار داشتند، چون حاضران با هم اختلاف نظر داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: برخیزید! ^(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از این جریان، سه روز در قید حیات بود و در خلال این مدت چنین خواسته‌ای را تکرار نکرد و در مورد خلافت، هیچ گونه تصریحی ننمود، حتی در همان روز و روزهای بعد، وصایا و سفارش‌های دیگری داشت، ولی راجع به جانشینی خویش سخنی به میان نیاورد. از جمله دستورها و سفارش‌های ایشان در مورد نماز و زکات و رعایت حقوق زبردستان سفارش و وصیت کرد ^(۲). بخشی دیگر از وصایای آن حضرت این بود:

«قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ، لَا يَبْقَيْنَ دِينَارَ عَلِيٍّ أَرْضِ الْعَرَبِ» ^(۳).

«خداوند یهود و نصاری را نابود کند که قبور انبیای خود را سجده گاه قرار دادند. در سرزمین عرب دو دین باقی گذاشته نشود.»

ام‌المؤمنین عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام احتضار، رواندازش را بر روی خود کشید و پس از مدتی که احساس ناراحتی کرد، آن را از چهره برداشت و در همین حال فرمود: «لعنت خدا بر یهود و نصاری باد که مقبره‌های انبیای خود را محل سجده قرار دادند.» (منظور آن حضرت بر حذر داشتن از این عمل یهود و نصاری بود) ^(۴). استاد عباس محمود العقاد ضمن توضیح حدیث قرطاس می‌نویسد:

۱- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، کتاب‌المغازی، باب «مرض النبی ووفاته». برای آگاهی از داستان قرطاس به کتاب «شرح زندگانی خلیفه‌ی دوم» اثر پروفیسور نعمانی با ترجمه‌ی عبدالسلام شیخ الاسلامی مراجعه کنید. (مترجم)

۲- روایت بیهقی و امام احمد.

۳- امام مالک، الموطا و ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۱.

۴- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، «باب مرض النبی صلی الله علیه و آله ووفاته».

«این گفته که عمر فاروق رضی الله عنه مانع شد تا پیامبر علیه السلام نسبت به جانشینی علی رضی الله عنه وصیت خود را بنویسد، گفته‌ای است بی‌ارزش و نامعقول که موجب اهانت و زیر سؤال رفتن شخصیت همه‌ی کسانی است که در این مسأله ارتباط داشتند و زشتی این گفته تنها به عمر فاروق و کسانی که با رأی او موافق بودند، منحصر و محدود نمی‌گردد.

حقیقت این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کاغذ را برای این نخواستند بود که به خلافت علی رضی الله عنه یا کسی دیگر وصیت کند؛ زیرا وصیت برای جانشینی نیازی به بیش از یک جمله یا یک اشاره نداشت. کافی بود اشاره‌ای داشته باشد، همان گونه که به ابوبکر صدیق رضی الله عنه اشاره کردند تا با مردم نماز بگزارد و مسلمانان فهمیدند که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله برتری ابوبکر رضی الله عنه برای امامت است.

علاوه بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از این جریان، چند روز در قید حیات بود، ولی دوباره خواسته‌ی خود را تکرار نمود و میان ملاقات علی با پیامبر هیچ گونه مانعی وجود نداشت و فاطمه رضی الله عنها، همسر علی رضی الله عنه تا آخرین لحظه که روح شریف پیامبر پرواز کرد در کنار آن حضرت بود، اگر ایشان چنین اراده‌ای داشت علی رضی الله عنه را می‌خواست و ولایت امور مسلمانان را به او می‌سپرد.

گذشته از این سکوت که هیچ گونه اجبار و اکراهی به همراه نداشت، اگر به شیوه‌ی پیامبر در تعیین امراء و والیان امور، نظری بیفکنیم، می‌بینیم که ایشان همواره خاندان خود را از پذیرفتن مسئولیت‌ها و ولایت امور، برحذر داشته و از اجرای قانون وراثت در حق انبیا منع فرموده است.

پس با توجه به این شیوه و این سکوت، نمی‌توان گفت که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله صراحت نمودن به امر خلافت در حق علی رضی الله عنه بوده^(۱)، ولی از اجرای مقصود ایشان

۱- این که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از خواستن کاغذ، وصیت در حق علی بوده است، فقط یک احتمال است، دیگران نیز می‌توانند با در نظر داشتن قراین، مدعی شوند که منظور آن حضرت، وصیت در حق

جلوگیری به عمل آمده است»^(۱). همچنین در کتاب «عبقریة علی» پیرامون وراثت در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

«اگر وراثت، از فرمان‌های خداوندی بود پس شگفت‌آورترین چیز این خواهد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از جهان برود و فرزند ذکور نداشته باشد و قرآن کامل گردد و نصّ صریحی نسبت به خلافت کسی از اهل بیت در آن موجود نباشد.

اگر این امر از ضروریات دین، یا قضای خداوندی بود، همانند قضا‌های مبرم، در دنیا به اجرا در می‌آمد^(۲) و در برابر آن هر خلافت دیگری به ناکامی می‌انجامید، همان گونه که هر کوششی که مخالف قانون فطرت و قضای الهی باشد به ناکامی می‌انجامد.

فلان شخص بوده است، چنان که در سیره‌ی حلبیه، ج ۳، ص ۳۸۱ آمده است که پیامبر فرمود:
«لوحی ب، ورید تا درباره‌ی جانشینی ابوبکر مطلبی بنویسم.» (مترجم)

۱- عباس محمود عقاد، العبقریات الإسلامیه، ص ۶۱۹، قاهره.

۲- حضرت علی علیه السلام خود وصی بودنش را تکذیب می‌کند و می‌فرماید: «آیا بر رسول خدا دروغ بگویم؟ (یعنی مدعی باشم که وصی او هستم و حال آنکه چنین نیست) ... در امر خلافت خود اندیشیدم، دیدم اطاعت از فرمان حضرت رسول (بیعت با خلفا) بر من واجب است، آنگاه بیعت کردم و بر طبق عهد و پیمان خود با آن حضرت، عمل نمودم.» (نهج البلاغه، ترجمه‌ی فیض الاسلام، خ ۳۷ ص ۱۲۲). همچنین از حضرت علی نقل شده است که فرمود: اگر رسول خدا مرا به جانشینی خویش برمی‌گزید، من از جنگ دست بر نمی‌داشتم تا حقّ خود را می‌گرفتم (ر.ک: تاریخ الخلفاء سیوطی و «الفتوح» اثر ابن اعثم کوفی، ص ۲۷۸، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۲، تهران. همین مضمون را جایی دیگر با تعبیری شفاف‌تر بیان داشته است. ر.ک: نهج البلاغه حکمت شماره: ۲۲ و مستدرک نهج البلاغه، باب الثانی ص ۳۰). همچنین می‌فرماید: به خدا سوگند! اگر من تنها با دشمن رو به رو شوم و جمعیت آنها به قدری باشد که همه روی زمین را پر کنند، باکی نداشته و نمی‌هراسم. (نهج البلاغه فیض، نامه ۶۲) علاوه بر آن اگر حضرت علی علیه السلام از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله به امامت منصوب شده بود، هرگز برای او جایز نبود که بنابر مصالح اجتماعی، شخصی، خلاف فرمان خدا عمل نماید و از این حق صرف‌نظر کند، به خصوص هنگامی که مردم به طور اتفاق بعد

پس بنابراین، نه نص صریح و نه اشاره و قرینه و نه اراده‌ی الهی، هیچ کدام از اینها گفته‌ی افراطیان (غلاة) را در مورد ترجیح خلافت براساس قرابت یا منحصر دانستن خلافت در خاندان هاشمی تأیید نمی‌کند»^(۱).

مراسم بیعت با حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

مسلمانان، در مدینه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله - به رغم این که خود اهل حلّ و عقد و دارای فهم و بصیرت بودند و در میان آنان، مهاجران و انصار نیز وجود داشتند و به هر نتیجه‌ای که آنان می‌رسیدند و مورد توافق آنان قرار می‌گرفت، در جزیره العرب و در میان سایر مسلمانان جهان اجرا می‌شد - بر سر دو راهی قرار گرفتند. آنان دو راه در پیش داشتند: راه نخست وحدت کلمه و یکپارچگی و دست در دست هم دادن برای گسترش قلمرو اسلام و رساندن احکام خداوندی به مردم دنیا و سپردن زمام رهبری به کسی بود که همه‌ی مسلمانان به برتری و فضیلت وی معترف و از جایگاه والای او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه بودند و می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله به وفاداری و صداقت وی گواهی داده و او را در مراحل بسیار حساس و سرنوشت ساز مقدم ساخته است، و راه دوم نزاع و اختلاف نظر و چند دستگی بود که پیشرفت و آینده‌ی اسلام را مورد تهدید قرار می‌داد و خدای

از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه نزد او آمدند، به هیچ وجه برایش جایز نبود که بگوید: «دعونی والتمسوا غیری ... (دست از من بردارید و دیگری را بخواهید ...) نهج البلاغه، خ ۹۲.

زیرا این امر خلاف فرمان صریح خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ صُلْبًا مُبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶].

«هیچ مرد و زن مسلمانی حق ندارد هنگامی که خدا و رسولش کاری را مقرر کنند، از خود اخت‌ری داشته باشد و هر کس خدا و رسول او را نافرمانی کند، به گمراهی آشکار گرفتار شده است.» (مترجم)

ناکرده سرنوشت اسلام نیز همانند سایر ادیانی می‌شد که به علت اختلاف بر سر ریاست و جدال برای خلافت و رهبری قربانی شدند.

از سوی دیگر، آنچه به پیچیدگی و حساسیت قضیه می‌افزود، وقوع این حادثه در شهر مدینه بود؛ شهری که مسکن دو تیره‌ی بزرگ از قبیله‌ی قحطان، یعنی اوس و خزرج (انصار) بود. آنان کسانی بودند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان را در شهر خود جای دادند و از هر گونه یاری و فداکاری و بذل محبت و ایثار دریغ نورزیدند. قرآن درباره‌ی آنان چنین می‌گوید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ [الحشر: ۹].

«کسانی که در دار الاسلام (سرزمین مدینه) و در خانه‌ی ایمان، قبل از مهاجران، مسکن گزیدند، آنان کسانی را که به سویشان هجرت کنند، دوست می‌دارند.»

انصار، ساکنان و بومیان اصلی شهر مدینه بودند که مهاجران را پذیرفتند، لذا هیچ بعید نبود که برای خود حقی در خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که از مکه همراه با یاران و عشیره‌ی خود هجرت نموده و به دیار آنها آمده، قایل باشند و یا خود را از دیگران سزاوارتر بدانند. این امر، خلاف عقل و منطق و غیر طبیعی نبود [اما در میان آنان دو قبیله‌ی بزرگ و رقیب دیرینه (= اوس و خزرج) وجود داشت که هیچ یک در برابر دیگری کوتاه نمی‌آمد^(۱)]. از روایات معلوم می‌شود که عده‌ای از انصار، در سقیفه‌ی بنی ساعده گردآمده بودند تا با یکی از رؤسای قبیله‌ی اوس و خزرج بیعت کنند و در آن صورت زمام کار از دست مهاجران خارج می‌شد و حتی خدای ناکرده شیرازه‌ی وحدت مسلمانان از هم می‌پاشید.

۱- در واقع مسأله چنان بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته بود: «اگر زمامداری به اوس سپرده شود، خزرج اعتراض می‌کنند و اگر به خزرج سپرده شود، اوس رقابت می‌کنند و قبایل عرب همه تن به امارت هیچ قبیله‌ای جز همین تیره از قریش نمی‌دهند. پس بهتر است مهاجران به عنوان امیر زمام کار را به دست گیرند و شما انصار، وزیر و معاون آنها باشید. هیچ مشورتی بدون دخالت شما صورت نخواهد پذیرفت و هیچ امری بدون شرکت شما انجام نخواهد، فت.»

عمر فاروق رضی اللہ عنہ با درایت و تیزی و ویژه‌ی خود که در میان معاصرانش بدان ممتاز بود، به این مطلب پی برد که اسلام با خطر و بلا‌ی بزرگی مواجه است و باید هر چه سریع‌تر به امر انتخاب خلیفه خاتمه داد؛ زیرا اگر ریسمان اتحاد و انسجام از دست جماعت و گروهی رها شود که مسلمانان به آنان چشم دوخته‌اند و باید آموزگار و رهنمای جهانیان و محافظ کیان اسلام و آینده‌سازان آن باشند، هرگز بار دیگر باز نخواهد گشت؛ بنابراین، تأخیر در انتخاب خلیفه را روا ندانست؛ زیرا آگاه بود که انصار تمایل دارند خلیفه از میان آنان انتخاب شود، به دلیل این که آنان خود را صاحب منزل و از دیگران مستحق‌تر می‌دانند. از طرفی دیگر به این حقیقت نیز علم داشت که قبایل عرب، در برابر هیچ قبیله‌ای جز قبیله‌ی قریش سر تسلیم فرود نمی‌آورند؛ چرا که موقعیت برتر و سوابق رهبری دینی و اجتماعی قریش مسلم بود، لذا ایشان حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را به نامزدی خلافت پیشنهاد نمود تا جلوی هر گونه فتنه و آشوبی را گرفته و شیطان فرصت و راهی برای متفرق ساختن جمعیت مسلمانان و القای وسوسه‌های شوم خود در دل‌های آنان نداشته باشد و رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم در حالی دنیا را وداع گفته باشد که قبل از تدفین وی یکپارچه و متحد دارای امیر و رهبری باشند که ولایت امور آنها را به عهده گیرد و از جمله‌ی این امور، تشییع پیکر پاک رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم نیز بود^(۱)، بنابراین (پس از آنکه حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ به جانشینی برگزیده شد) حضرت عمر رضی اللہ عنہ بلند شد و خطاب به حاضران گفت: «خداوند امور شما را به فردی تفویض نمود که بهترین شما و رفیق

۱- علی رضی اللہ عنہ می‌فرماید: در حکم خدا و حکم دین اسلام بر عموم مسلمانان واجب است بعد از این که امام و پیشوای آنان مرد، کشته شد ... هیچ عملی انجام ندهند و به هیچ کاری دست نزنند و قدمی به جلو بر ندارند پیش از آنکه برای خودشان پیشوایی عقیف و دانشمند ... انتخاب نمایند. (و الواجب فی حکم الله و حکم الإسلام علی المسلمین بعد ما یموت إمامهم أو یقتل... أن لا یعملوا عملاً ولا یحدثوا حدثاً ولا یقدموا یداً و رجلاً ولا یبدؤا بشیء قبل أن یختاروا لأنفسهم إماماً...) (بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۱۳)

- (مترجم به نقل از کتاب شوری و بیعت)

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در غار بود، پس برخیزید و با او بیعت کنید!»^(۱) آنگاه همه‌ی حاضران با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند.

برای این که بیشتر به حساسیت بحران و ضرورت تعجیل در گزینش رهبر پی برید، به روایت امام مالک از زهری به نقل از خود حضرت عمر رضی الله عنه توجه فرماید:

«هنگامی که در منزل پیامبر نشستیم بودیم، ناگاه مردی از بیرون اتاق مرا صدا زد من جواب دادم که ما اکنون مشغول فراهم ساختن مقدمات تشییع و دفن پیکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم. آن مرد گفت: حادثه‌ای رخ داده است؛ انصار در سقیفه‌ی بنی ساعده گرد آمده‌اند، قبل از آنکه رویداد ناگواری رخ دهد آنها را دریابید من به ابوبکر گفتم: بیا نزد آنان برویم تا از جریان آگاه شویم، سپس به اتفاق هم، حرکت کردیم»^(۲). [حضرت عمر رضی الله عنه این سخنان را در حضور صدها نفر از اصحاب، اظهار کرد که اگر نکته‌ای بر خلاف واقعیت در آن می‌بود، مسلماً مورد اعتراض اصحاب قرار می‌گرفت، ولی بیانات وی مورد تأیید و تصدیق حاضران در جلسه قرار گرفت. از این روایت چنین نتیجه‌گیری می‌شود که اولاً؛ ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در عَمَل کردن مسأله‌ی خلافت و جانشینی پیامبر، دستی نداشته و کسی را به این کار تشویق و ترغیب نکرده‌اند، ثانیاً؛ این دو نفر با نظری خاص و طبق برنامه‌ای از پیش طرح شده و با طیبِ خاطر به سقیفه‌ی بنی ساعده نرفته‌اند]^(۳).

۱- اگر در اینجا شاهد هستیم که حضرت عمر رضی الله عنه این انتخاب را به خدا نسبت می‌دهد، بنابر اصل مسلمی است که حضرت علی رضی الله عنه در نامه‌ی ششم نهج البلاغه بیان داشته است. (مترجم)

۲- ابن حجر، فتح الباری، ج ۷، ص ۳۰. این روایت در «شرح نهج البلاغه/ ابن ابی الحدید ۱۷۵/۶ نیز آمده است» (مترجم).

۳- عبارت داخل کروش از سوی مترجم با اقتباس از کتاب «شرح زندگانی خلیفه‌ی دوم» تألیف پروفیسور شبلی نعمانی افزوده شده است.

بیعت عمومی

روز بعد (سیزدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری) بیعت عمومی در مسجد رسول الله ﷺ انجام گرفت^(۱) و حضرت ابوبکر رضی الله عنه به ایراد سخن پرداخت و پس از ستایش خداوند گفت:

۱- پاسخ این سؤال را که چرا بیعت افراد حاضر در سقیفه که مرکب از مهاجران و انصار بودند، قبل از بیعت عمومی انجام شد و چرا بیعت اهل مدینه برای مردم سایر شهرها حجت قرار گرفت؟ بهتر است از زبان حضرت علی رضی الله عنه بشنویم: حضرت می‌فرماید: «شورا حق مهاجرین و انصار است، پس اگر آنها به شخصی رأی دادند و او را امام نامیدند، این عمل مورد رضایت خداست.» (نامه‌ی ۶ نهج البلاغه)

در جایی دیگر در پاسخ کسانی که گفته بودند چرا بدون رضایت و مشورت آنان بر امر حکومت مسلط شده، فرمود: «مردم تنها از مهاجران و انصار تبعیت می‌کنند و اینها نمایندگان مسلمانان در امر ولایت و امر دینشان هستند. (بحار الانوار، ج ۸، ص ۴۴۹). همچنین در پاسخ پیشنهاد حسن رضی الله عنه در مورد تقدّم بیعت مردم شهرستان‌ها بر بیعت مردم مدینه، می‌فرماید: این که تو به من پیشنهاد می‌کنی بیعت مگیر تا اهل شهرستان‌ها بیعت کنند (چنین نیست) بلکه امر، امر اهل مدینه است. (وَأَمَّا قَوْلِكَ لَا تَبَايِعْ حَتَّى يَبَايِعَ أَهْلَ الْأَمْصَارِ فَإِنَّ الْأَمْرَ، أَمْرُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ) (کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۴۴). همچنین در جواب کسانی که می‌گویند باید عموم مردم در امر مشورت شرکت داشته باشند، می‌فرماید: «مهاجرین نخستین به جهت فضایلشان این تفوق را در، فتند، پس کسی که دارای سوابق آنان در دین نیست و فضایلشان را در اسلام ندارد، حق ندارد در امری که خاص ایشان است (تعیین زمامدار) با ایشان به رقابت و نزاع برخیزد. (فاز المهاجرون الأولون بفضلهم فلا يجدر لمن ليست له مثل سوابقهم في الدين ولا مثل فضائلهم في الإسلام أن ينافيهم في الأمر الذي هم أهله)، (مستدرک نهج البلاغه، باب الثانی، ص ۲)، همچنین در خطبه‌ی ۱۷۳ نهج البلاغه می‌فرماید: «به جان خودم سوگند! که اگر بدون حضور همه‌ی مردم امانت و پیشوایی منعقد نشود، پس هرگز این کار امکان‌پذیر نیست، لذا آنها که اهل این کار هستند از جانب کسانی که غایبند حکم می‌کنند، بعد از آن، کسانی که حاضر بوده‌اند حق برگشت و رجوع از بیعت خود را ندارند و کسانی که غایب بوده‌اند نیز حق ندارند دیگری را برگزینند.» (مترجم)

«ای مردم! من به زمامداری امور شما منتخب شده‌ام و از این جهت که زمامدار شما هستم خود را از شما بهتر نمی‌دانم. اگر در انجام امورتان به خوبی عمل کردم، مرا یاری کنید وگرنه مرا به راه درست رهنمون شوید. راستی، امانت است و دروغ، خیانت. همانا ضعیف و ناتوان شما در نظر من قوی و تواناست تا حق او (از ستمکار) گرفته شود، إن شاء الله، و قوی شما نزد من ضعیف است تا آنکه به خواست خدا حق ستمدیدگان را از باز ستانم. هیچ قومی جهاد در راه خدا را ترک نمی‌گوید مگر آنکه خداوند آنها را ذلیل و خوار می‌گرداند و هرگز فحشا و گناه در قومی شیوع پیدا نمی‌کند مگر آنکه خداوند آنها را به بلای عمومی مبتلا می‌گرداند. تا زمانی که من از خدا و رسول او اطاعت می‌کنم از من اطاعت کنید و هرگاه از فرمان خدا سرپیچی کردم، حق اطاعتی بر شما ندارم^(۱)». [در این هنگام وقت نماز فرا رسید، بنابر این در آخر خطبه‌اش فرمود: [برخیزید برای ادای نمازتان، رحمت و درود خدا بر شما باد!]^(۲) انتخاب حضرت ابوبکر رضی الله عنه یک اتفاق تصادفی یا نتیجه‌ی دسیسه و برنامه‌ی از پیش طرح شده نبود که به موفقیت انجامید، بلکه

۱- همچنین وقتی عمار بن، سر از مردم برای حضرت علی رضی الله عنه بیعت می‌گرفت با این عبارت با آنها پیمان می‌بست که: «ما با شما بر اطاعت خدا و عمل به سنت رسول او بیعت می‌کنیم، اگر بر آن وفا نکردیم حق اطاعتی بر شما نداریم و بیعتی بر گردن شما نیست. (نبایعکم علی طاعة الله وسنة رسوله، فإن لم نف لكم فلا طاعة لنا عليكم ولا بیعة فی أعناقکم)، (بحار الأنوار، ج ششم).

همچنین هنگامی که قیس بن سعد بن عباده در مصر، به نام امیرالمؤمنین علی بیعت می‌گرفت، در خطبه‌ی خود چنین می‌گفت: برخیزید و به شرط عمل بر کتاب خدا و سنت پیامبرش بیعت کنید، پس اگر ما در میان شما به کتاب خدا و سنت رسول او عمل نکردیم، بیعتی بر گردن شما نداریم، (بحار الأنوار، ج ۸ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۵۱). خود حضرت علی رضی الله عنه نیز در اولین خطبه بعد از خلافت خویش همین موضوع را ابراز داشت، آنجا که فرمود: اگر از جانب ما نیکی دیدید، آنرا بپذیرید و اگر بدی دیدید، رد کنید. ر.ک: نهج البلاغه، فیض الإسلام، پایان خطبه ۱۶۶ (مترجم)

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۴۸.

برنامه‌ی تنظیمی الهی و تقدیر و خواست^(۱) خداوند مقتدر و دانا و مظه‌ری از مظاهر لطف الهی به این دین بود که می‌خواست آن را بر سایر ادیان غالب گرداند^(۲) و وحدت کلمه‌ی مسلمانان را حفظ نماید. همچنین این بیعت، موافق با عادت و شیوه‌ی انتخاب عرب‌ها بود که آنان با شورا و رأی آزاد، مسایل مهم خود از قبیل انتخاب رئیس قبیله و فرمانده‌ی لشکر را با رأی دادن به کسی که از نظر سن، تجربه و تدبیر و شایستگی بر دیگران برتری داشت، حل می‌کردند. این شیوه از نسل‌های گذشته همواره مورد توجه و عمل اعراب بوده است^(۳). پروفیسور سید امیر علی^(۴) نویسنده‌ی معروف شیعه که قلم شیوایی به زبان انگلیسی دارد، این حقیقت تاریخی را این گونه بیان می‌کند:

- ۱- علی علیه السلام نیز این مطلب را تأیید کرده‌است آنجا که می‌فرماید: «آگاه باشید! آنچه پیش از این مقدر بود (خلافت خلفا و انتقال به ایشان) واقع شد و آنچه حکم واراده‌ی خدا به آن تعلق گرفته پی در پی پیش خواهد آمد.» (نهج‌البلاغه با ترجمه و شرح فیض‌الاسلام، خطبه‌ی ۱۷۵، ص ۵۷۱ - ۵۷۰، انتشارات فیض‌الاسلام، ۱۳۷۰). همچنین در فرازی دیگر خشنودی خویش از این برنامه‌ی الهی را اعلام داشته می‌فرماید: «رضینا عن الله قضاءه وسلمنا لله أمره» «ما از قضا و قدر الهی خشنود و تسلیم فرمان او هستیم.» (منبع سابق، ص ۱۲۲، خطبه ۳۷) (مترجم)
- ۲- خداوند در سوره‌ی صف آیه‌ی نهم می‌فرماید: خدا ذاتی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه‌ی ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.
- ۳- استاد عقاد می‌گوید: عمر علی علیه السلام به هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله سی سال و اندی بود و این سن برای ملتی که اهمیت فراوانی به سن و احترام خاصی به بزرگسالان قایل بودند، یکی از دشوارترین موانع بود که گذشتن از آن آسان نبود. (العقوبات الإسلامية، ص ۳۴۱)
- آنچه از تاریخ ثابت و سزاوار ترجیح است این است که حضرت علی علیه السلام در آن هنگام سی و سومین بهار زندگی خود را می‌گذراند و حضرت ابوبکر رضی الله عنه ۶۱ سال داشت.
- ۴- امیر علی در سال ۱۸۴۹ میلادی دیده به جهان گشود. اجداد او ایرانی و شیعه بودند و جدّ اعلا‌ی او در زمان حمله‌ی نادر شاه به هند، وی را همراهی نمود و پس از فتح هند به خواهش امپراتور مغول در خدمت آن دولت باقی ماند. وی نویسنده و حقوقدانی است که بر زبان انگلیسی چیره بود. در سال ۱۹۰۰ از طرف نایب السلطنه‌ی هند قاضی کل دیوان دادگستری ولایت کلکته شد و در سال

«نزد عرب‌ها زعامت و ریاست قبایل، موروثی نیست، بلکه از طریق انتخاب صورت می‌گیرد. آنان کاملاً به اصل انتخاب ملزم و عامل هستند. تمام افراد قبیله در انتخاب رئیس قبیله، حق رأی دارند و از میان بازماندگان متوفی شخصی براساس سن و تقدّم (SENIORITY) انتخاب می‌شود.

مسلمانان در انتخاب جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بر همین اصل قدیمی ملتزم شدند و از آنجا که شرایط، بسیار دشوار بود و آن وضع فوق العاده‌ای که پیش آمده بود مجال هیچ گونه تأخیر در انتخاب خلیفه را نمی‌داد، انتخاب ابوبکر رضی الله عنه به جانشینی رسول صلی الله علیه و آله با در نظر گرفتن سنّ و اعتبار و احترامی که بین مردم عرب داشت، بدون تأخیر انجام گرفت. این دو صفت نزد عرب‌ها امتیاز بزرگی محسوب می‌شدند.

ابوبکر رضی الله عنه به صفت دانش و اعتدال معروف بود. علی رضی الله عنه و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بنا بر اخلاصی که از یکدیگر به ارث برده بودند و بنا بر وفاداری و محبت به اسلام، ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان خلیفه‌ی رسول صلی الله علیه و آله به رسمیت شناختند»^(۱). مسلمانان با این انتخاب، از

۱۹۰۹ به عضویت کمیسیون قضایی شورای خاص سلطنتی انگلیس درآمد و در سال ۱۹۰۸ اتحادیه‌ی مسلمانان لندن را تأسیس کرد. آثار قلمی زیادی از وی به جای مانده که دو کتاب او به زبان انگلیسی شهرت زیادی دادند: «روح اسلام» و «تاریخ مختصر عرب»، که هر دو به زبان فارسی ترجمه شده‌اند. وی در سال ۱۹۲۸ رخت از جهان بر بست. (برای اطلاع بیشتر از شرح حال و افکار امیر علی به پیشگفتار کتاب روح اسلام و کتاب اقالیم قبله مراجعه کنید).

۱- تاریخ مختصر عرب، ص ۲۱ همچنین ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۵ هـ ق) شارح نهج البلاغه که یک شیعه‌ی معتزلی است در این باره می‌نویسد: «علمای گذشته و متأخرین ما و نیز علمای بصره و بغداد متفق‌اند که بیعت ابوبکر صدیق بیعتی صحیح و شرعی و قانونی بوده است. این بیعت گرچه بنا بر نص صریحی نبود ولی براساس اصل انتخابی صورت گرفت که به اجماع، یکی از شیوه‌های تعیین امام و رهبر شناخته شده است.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۷) (مؤلف) همچنین پروفیسور امیر علی در کتاب «روح اسلام» تعجیل در انتخاب حضرت ابوبکر را توجیه می‌کند و می‌نویسد: «شاید ضرورت فوری گزینش زعیمی برای دولت، این تعجیل را توجیه کند، علی

حکومت قبیله‌ای موروثی که بر اساس خون و شرف نسبی استوار بود، نجات یافتند. اگر در مرحله‌ی نخست، خلیفه از بنی‌هاشم انتخاب می‌شد، آنگاه حکومت دنیوی و رهبری دینی و معنوی برای بنی‌هاشم محرز می‌شد و بدین وسیله در اسلام نیز نوعی پایسم و روحانیت‌گرایی (کهنوت = PRIESTHOOD) پدید می‌آمد، همان گونه که در بین مسیحی‌ها این مقام روحانیت به نام اکلیروس (GLERGY) وجود داشت. اگر چنین می‌شد، همان عواقب وخیم و آثار سوء که در مقام روحانیت مسیحی و نظام طبقاتی مجوسی و برهمنی پدید آمد، در جامعه‌ی اسلامی و در بین پیروان این دین نیز به وجود می‌آمد و رهبری جامعه و پیشوایی مذهبی و حق رأی و منافع اقتصادی، منحصر و مخصوص یک طبقه و خانواده دانسته می‌شد و در طول تاریخ، نسل‌هایی به وجود می‌آمد که این طبقات را از سطح عموم انسان‌ها و حتی از مقام بشریت نیز برتر می‌دانستند و معتقد می‌شدند که آنان باید با نذورات و هدایا و صدقات و سهم‌های مشخصی از اموال مردم، زندگی کنند. این امر کاملاً منافی حکمتی بود که رسول خدا ﷺ به خاطر آن قبول زکات را برای بنی‌هاشم حرام قرار داده است. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: یک بار حسن بن علی رضی الله عنه (در سنین کودکی) یک دانه خرما از اموال زکات بر گرفت و در دهان گذاشت، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه شد، خطاب به او گفت: «کخ کخ» تا آن را از دهان بیرون اندازد و سپس

علیه‌السلام با علو طبع و فداکاری همیشگی خود نسبت به این دین و با نگرانی بسیار از این که کوچک‌ترین اختلافی میان اصحاب آموزگار بروز نکند، بی‌درنگ با ابوبکر بیعت کرد. (روح اسلام، ص ۲۷۰، ترجمه‌ی ایرج رزاقی، محمد مهدی حیدر پور- انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۶ هـ ش.). همچنین به کتاب «خاتم النبیین» ص ۴۳۱ - ۴۲۸ اثر پروفیسور عباس شوشتری، چاپ چهارم، مؤسسه‌ی عطایی مراجعه کنید. (مترجم)

فرمود: «مگر نمی‌دانی که ما صدقه (زکات) نمی‌خوریم؟»^(۱) عبدالمطلب بن ربیعہ بن الحارث در روایتی طولانی می‌گوید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا این صدقات (اموال زکات) چرک مال هستند، خوردن آنها برای محمد و آل محمد حلال نیست»^(۲). خداوند، خاندان هاشمی و افراد اهل بیت را از این که مصداق آیه‌ی زیر قرار گیرند، حفظ نمود:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ

بِالْبَطْلِ﴾ [التوبة: ۳۴].

«ای مؤمنان! بسیاری از علما و زاهدان اهل کتاب، اموال مردم را به ناحق می‌خورند.» اگر این دو ریاست (معنوی و مادی) از طریق ارث به بنی هاشم انتقال می‌یافت، هرگز از دست آنان خارج نمی‌گردید؛ زیرا آن را میراث به حق خود می‌دانستند. از اینجاست که بعضی از افراد رک گوی قریش بدون اغراق گفته بودند:

«اگر ولایت امور شما به دست بنی هاشم افتاد، بدانید که به تیره‌های دیگر قریش انتقال نخواهد یافت»^(۳).

راز تأخیر خلافت علی رضی الله عنه

کسانی که از تاریخ حرکت‌های انقلابی و نهضت‌های اصلاحی آگاهی دارند، به خوبی می‌دانند که بسیاری از جنبش‌های انقلابی و اصلاح طلب، بر اساس دعوت به اصلاح و مبارزه با فساد و گمراهی، آغاز و پایه‌گذاری شده‌اند؛ اما سرانجام به تأسیس حکومت و دست‌یابی به قدرت سیاسی و نظامی و اختصاص کرسی ریاست برای خاندان رهبر آن

۱- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، باب «ما یذکر فی الصدقة للنبی»، کتاب الزکاة و جامع صحیح مسلم، باب «تحریم الزکاة علی آل رسول الله صلی الله علیه و آله»، کتاب الزکاة. آل رسول که زکات برای آنها حرام است عبارتند از: بنی هاشم و بنی‌المطلب؛ نه دیگران.

۲- صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب «ترک استعمال آل النبی علی الصدقة».

۳- عقاد، العبقریات الإسلامية، ص ۹۳۸.

انقلاب و بنیانگذار آن حرکت و جنبش، منتهی گشته و در این باره تجربه‌های تلخی به دست آورده‌اند. به همین دلیل، افراد زیرک و آینده‌نگران تیزبین، نسبت به دعوت‌ها و نهضت‌های دینی حساسیت داشته و همواره از فرجام آنها بدبین و هراسان بوده‌اند.

این حساسیت در گفت و گویی که بین هرقل (هراکلیوس) امپراطور بیزانس روم و ابوسفیان انجام گرفت، کاملاً مشهود و آشکار است. این گفتمان زمانی صورت گرفته که رسول خدا ﷺ طی نامه‌ای هرقل را به اسلام دعوت کرده بود. از این گفت و گو و همچنین از واکنش و برداشت او در برابر این نامه، به تیزهوشی و مطالعه‌ی گسترده‌ی وی و هم چنین به صداقت ابوسفیان پی می‌بریم. از جمله سؤالات او از ابوسفیان این بود که: «آیا کسی از اجداد او پادشاه بوده است؟» وقتی ابوسفیان پاسخ منفی داد، هرقل گفت: «اگر کسی از نیاکان او پادشاه می‌بود، می‌گفتم که لابد این آیین را آورده است تا پادشاهی از دست رفته‌ی خود را باز ستاند و میراث پدری خود را مطالبه کند»^(۱).

وقتی هرقل نسبت به فردی که مردم را به ایمان به الله و رسالت خویش فرا می‌خواند، براساس و پایه‌ای تاریخی این گونه استنباط و قضاوت می‌کند، پس به نظر شما اگر در نتیجه‌ی دعوت پیامبر ﷺ حکومت و سلطنتی موروثی پدید می‌آمد و جانشینی بلافصل آن حضرت ابتدا به فردی از افراد خاندانش منتقل می‌شد، آیا جهان، این گونه استنباط نمی‌کرد که دعوت نبوی و کوشش‌های اصلاحی - معاذ الله - همه در خدمت خاندان پیامبر بوده و تمام تلاش‌های وی در جهت به قدرت رساندن خاندان خود و فراهم آوردن زندگی مرفه و آینده‌ی درخشان و اختصاص زعامت و رهبری به آل خود بوده است؟

۱- صحیح بخاری، الجامع الصحیح باب «کیف کان بدء الوحی». حسن بن علی رضی الله عنه به خوبی به این نکته پی برده بود، آنجا که می‌گوید: «به خدا سوگند! بعید به نظر می‌رسد که خداوند، نبوت و خلافت را در خاندان ما - اهل بیت - جمع کند.» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۸).

تقدیر و برنامه‌ی تنظیمی خداوند دانا چنین بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی را به جانشینی خود انتصاب نفرمود و بعد از وی هیچ یک از اهل بیت و خاندان هاشمی بلافاصله جانشین وی نگردید، بلکه نخستین جانشین ایشان حضرت ابوبکر رضی الله عنه بود که از قبیله‌ی بنی تمیم بود و بعد از وی حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه که از قبیله‌ی بنی عدی بود و سپس حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه به خلافت رسید که از بنی امیه بود. و زمانی خلافت به حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه رسید که در میان مسلمانان و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی از او افضل و تواناتر برای حمل بار خلافت وجود نداشت. بدین وسیله جای اعتراض و شبهه‌ای برای هیچ کس باقی نماند؛ زیرا مسأله، مسأله‌ی طبقاتی و خاندانی و تعصب نژادی نبود، بلکه قضیه‌ی لیاقت و شایستگی و توانایی این کار بود. پس راز تأخیر خلافت حضرت علی رضی الله عنه بنا بر همین حکمت بود که خداوند در نظر داشت، و کار خدا همواره روی حساب و برنامه‌ی دقیقی است و باید به مرحله‌ی اجرا در آید (و کان أمر الله قدرا مقدورا).

نخستین آزمون سخت حضرت ابوبکر رضی الله عنه و موضع قاطع وی

محدثان و سیره‌نگاران، متفق‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

«إِنَّا مَعَشَرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ»^(۱)

«ما پیامبران میراثی نمی‌گذاریم، آنچه از ما به جای می‌ماند صدقه است»^(۲).

۱- مسند امام احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۶۳، نسائی (فتح الباری، ج ۱۲، ص ۸)

۲- این مفهوم در روایات شیعه نیز به کثرت دیده می‌شود؛ به عنوان مثال کلینی به سند معتبر از صادق نقل می‌کند که: علما و ارثان پیامبرانند؛ زیرا پیامبران هیچ گونه پول و ثروتی به میراث نمی‌گذارند. تنها میراث آنها احادیثی از سخنانشان است. روایت کامل بدین شرح است: عن ابی البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال: إن العلماء ورثة الأنبياء وذلك أن الأنبياء لم يورثوا درهما ولا دینارا وإنما أورثوا أحاديث من أحاديثهم فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ بحظِّ وافرٍ - (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲، باب صفة العلم وفضله، حدیث شماره: ۲). همچنین باب «ثواب العالم والمتعلم»، حدیث شماره: ۱، ص ۳۴ -

امام احمد با سند خود از ابوهريره رضي الله عنه روايت مي كند كه رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند:

«لَا يَتَسَمُّ وَرَثَتِي دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَعُونَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ»

«ورثه‌ی من طلا و نقره‌ای بین خود تقسیم نمی‌کنند، آنچه پس از من به جای می‌ماند، پس از نفقه‌ی همسران و خدمتگزارانم، صدقه است.»

امام بخاری، امام مسلم و ابوداود از مالک بن انس با سندش از ابوهريره رضي الله عنه با همین الفاظ روايت کرده‌اند؛ همچنین امام بخاری از عروه و او از عایشه‌ی صدیقه رضي الله عنها روايت کرده که بعد از وفات پیامبر صلى الله عليه وآله همسران وی خواستند عثمان رضي الله عنه را نزد ابوبکر رضي الله عنه بفرستند تا نسبت به ميراث آنان با وی سخن بگوید، ولی عایشه رضي الله عنها گفت: مگر رسول الله صلى الله عليه وآله نگفته که ما ميراث نمی‌گذاریم، آنچه از ما به جای می‌ماند صدقه است؟ این روايت در کتاب صحیح مسلم نیز آمده است.

آری، این عمل، در شأن پیامبر صلى الله عليه وآله و مطابق با شیوه‌ی همیشگی وی در طول حیات مبارک اوست؛ زیرا آن حضرت صلى الله عليه وآله اهل بیت خود و بنی‌هاشم را در مواقع خطر، پیش می‌انداخت و به هنگام منفعت و غنیمت دور نگه می‌داشت؛ چنان که روز بدر با حمزه و علی و عیبده همین شیوه را اعمال داشت و آنان را برای مبارزه با پهلوانان نامدار عرب مقدم کرد. آن حضرت صلى الله عليه وآله مصرف زکات و صدقه را که بزرگ‌ترین منبع درآمد مالی و چشمه‌ی جوشان ثروت در امت اسلام بوده و هست، برای آل خود تا روز قیامت حرام

انتشارات دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۸. به نقل از ولایت فقیه، خمینی، ص ۱۳۰. از همه مهم‌تر آن که خود علی رضي الله عنه این حدیث را به نظم در آورده است و مترجم فارسی دیوان علی رضي الله عنه آن را این گونه ترجمه کرده است:

اگر مردم پس از خود ثروتی بسیار بگذارند

ولی ارث پیامبر معنویت‌ها یا هدایت‌هاست

برای ارث بردن درهم و دینار بگذارند

که بهر راسخون و بهر اولوالبصار بگذارند

(فارسی دیوان امیرالمؤمنین، بیت شماره: ۷۱، ص ۲۶، سراینده عبدالحسین اشعری قمی، انتشارات پیام اسلام قم، چاپ اول - مترجم)

قرار داد و آن هنگام که خواست ربا را حرام کند و خون‌های ریخته شده در زمان جاهلیت را هدر قرار دهد، از عموی خود، عباس بن عبدالمطلب و عموزاده‌ی خود، عامر بن ربیع بن الحارث بن عبدالمطلب آغاز نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌ی حجّة الوداع فرمود:

«رباهای جاهلیت باطل و بی اعتبار است و اولین ربایی که باطل اعلام می گردد، ربای ما (بنی هاشم)؛ ربای عباس بن عبدالمطلب است و هر خونی که در زمان جاهلیت ریخته شده هدر و ملغی است و نخستین خونی که هدر می کنم، از خون‌های ماست و آن خون فرزند ربیع بن حارث است»^(۱). [بدین گونه رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام درهای رفاه و خوشگذرانی را بر روی خود و بستگانش بست و هر کس با آن حضرت نزدیک تر بود، از لذت‌های زندگی محروم تر بود.] خود حضرت علی رضی الله عنه در نامه‌ای خطاب به امیر معاویه رضی الله عنه این حقیقت را اثبات کرده و می گوید:

«هر وقت جنگ شدت می گرفت و مردم حمله می کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را پیش می انداخت و اصحاب خود را با اهل بیت خویش از ضربه‌ی شمشیر و نیزه حفاظت می کرد. به همین دلیل، عبیده بن حارث در جنگ بدر و حمزه در جنگ احد به شهادت رسیدند. جعفر نیز در جنگ موته شهید شد. کسی که نمی خواهم نامش را ببرم آرزوی شهادت داشت، اما مرگ آنان پیش افتاد و مرگ وی (علی رضی الله عنه) به تأخیر افتاد»^(۲).
حضرت ابوبکر رضی الله عنه با مشکلی مواجه گشت که قاطعیت و قدرت او را نسبت به اجرای آنچه درباره‌ی یک مسأله‌ی پیچیده، صحیح و حق می دانست مورد آزمایش قرار داده بود؛ زیرا هر شخص، مکلف به چیزی است که به آن علم داشته و آن را حق می داند؛ مسأله‌ای که در آن واحد، هم جنبه‌ی اصولی و شرعی داشت و هم جنبه‌ی عاطفی و سیاسی، ایشان جنبه‌ی شرعی و اصولی قضیه را بر جنبه‌ی عاطفی و سیاسی آن ترجیح دادند و با دقت

۱- صحیح مسلم، در کتاب الحج، باب «حجّة النبی» و ابوداود از جابر بن عبدالله روایت کرده‌اند.

۲- نهج البلاغه، نامه‌ی نهم، صبحی صالح، مصطفی زمانی.

کامل، آنچه را از توصیه پیامبر ﷺ و آموزه‌ها و سیره‌ی عملی آن حضرت فهمیده بود، به اجرا گذاشت.

تفصیل این داستان را امام بخاری به نقل از عایشه رضی الله عنها این گونه بیان می‌دارد:
 «فاطمه و عباس رضی الله عنهما برای طلب میراث خود از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند و زمین فدک^(۱) و سهم آن حضرت از خبیر را مطالبه کردند. ابوبکر رضی الله عنه به آنها گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم^(۲) که می‌گفت: «ما میراث به جای نمی‌گذاریم، آنچه از ما می‌ماند،

۱- فدک آبادی‌ای بود در حجاز که فاصله‌ی آن تا مدینه دو، سه روز راه بود و خداوند آن را به صورت صلح به پیامبرش ارزانی داشت. در آن آبادی یک چشمه و تعدادی درخت خرما وجود داشت. (مراصد الاطلاع علی أسماء الأمکنه والبقاع) اثر صفی الدین عبدالمومن بن عبدالحق بغدادی، دارالمعرفه بیروت، ۱۹۵۴ م.

۲- این حدیث را تنها حضرت ابوبکر رضی الله عنه روایت نکرده است. همچنان که در اول بحث اشاره شد در کتاب‌های روایی معتبر شیعه نیز آمده و در کتاب‌های اهل سنت از طرق مختلف روایت شده است. یکی از راویان این حدیث، حذیفه است که درباره‌ی وی دانشمند شیعی، ملا عبدالله مشهدی در کتاب اظهار الحق حدیثی نقل کرده که پیامبر فرمودند: «ما حدثکم به حذیفه فصدقه» (هر حدیثی که حذیفه برای شما بگوید آن را تصدیق کنید).

همچنین در صحیح بخاری آمده که عمر فاروق رضی الله عنه در جمع بزرگی که عباس و علی نیز حضور داشتند گفت: شما را به خدایی سوگند می‌دهم که زمین و آسمان به فرمان او استوار هستند، آیا شما می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ما میراث نمی‌گذاریم. هر چه از ما بماند، صدقه است؟» همه گفتند: بله، سپس به علی و عباس روی آورد و گفت شما را به خدا! آیا شما نیز می‌دانید؟ گفتند: آری. همچنین در معتبرترین کتاب‌های شیعه به صراحت آمده است که اموال پیامبر بر فاطمه صدقه بوده و بعد از او به بنی‌هاشم و بنی‌مطلب صدقه است و کسی آنها را به ارث نمی‌برد، حتی بعد از وفات پیامبر، عباس مطالبه‌ی ارث نمود، ولی فاطمه گفت: اموال پیامبر صدقه است. علی و چند تن دیگر بر این امر گواهی دادند. فاطمه نیز قبل از وفات، به صدقه بودن اموال خود که عبارت از هفت باغ بود وصیت کرد. به دلیل رعایت اختصار، از آوردن متن حدیث خودداری شد. خوانندگان محترم به کتاب فروع کافی، ج ۷، کتاب الوصایا، باب صدقه النبی، روایات شماره ۶ و ۲ مراجعه کنند.

صدقه است. آل محمد می‌توانند به اندازه‌ی تأمین هزینه‌ی زندگی خود از این مال برگیرند.»

در روایتی دیگر آمده که ابوبکر رضی الله عنه گفت: «پیامبران میراث نمی‌گذارند. من سرپرستی و مخارج کسانی را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برعهده داشت، برعهده خواهم گرفت و بقیه را به همان مواردی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مصرف می‌کرد، مصرف خواهم کرد»^(۱). در صحیح بخاری از ام‌المؤمنین عایشه روایت شده که: فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستاد تا میراث او را از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مطالبه کند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته است: «ما پیامبران، مالی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما باز می‌ماند صدقه است. خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق دارند هزینه‌ی زندگی خود را از این مال تأمین کنند» و من به خدا سوگند می‌خورم که چیزی از صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تغییر نخواهم داد و آن را به همان وضعی که در زمان آن بزرگوار بود باقی خواهم گذاشت و به شیوه‌ی ایشان عمل خواهم کرد^(۲). آری، حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفته بود: به خدا سوگند! در هیچ کاری یک ذره از روش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منحرف نخواهم شد.

لذا ایشان بر آنچه معتقد بود و آن را حق می‌دانست، استوار ماند و تصمیم گرفت وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به مرحله‌ی اجرا بگذارد. از طرف دیگر فاطمه رضی الله عنها نیز بر

همچنین حضرت علی رضی الله عنه وصیت کرد که اموالش به عنوان میراث تقسیم نشود. مشروح وصیت نامه‌ی ایشان را در نامه‌ی شماره: ۲۴ نهج‌البلاغه مطالعه فرمایید. میثم بحرانی شارح نهج‌البلاغه، این وصیت نامه را به طور کامل‌تر آورده است. حضرت علی رضی الله عنه در این وصیت نامه که در حضور چندین شاهد، به قلم خودش نگاشته است تصریح کرده است که: «اموال و املاک من صدقه است هیچ کس حق ندارد (چیزی از آنها را بفروشد، هبه دهد، به ارث برد) (لایباع منه شیء ولا یوهب ولا یورث) - شرح نهج‌البلاغه بحرانی، ۴/۴۰۸ نامه شماره ۲۴]. بنا بر این عملکرد حضرت علی و فاطمه بزرگترین دلیل و حجت قاطع است. (مترجم)

۱- مسند امام احمد، ج ۱، ص ۱۰.

۲- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، باب غزوة خیبر.

مطالبه‌ی خود اصرار ورزید و این بدان سبب است که یا این حدیث به فاطمه علیها السلام نرسیده بود یا این که معتقد بود قانون در این مورد، دست خلیفه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را بازگذاشته است و او مجوز قانونی دارد که خواسته‌ی او را عملی کند^(۱). به هر حال هر دو در این مورد مجتهد بودند که یا معذورند یا مصیب^(۲). در مسند امام احمد بن حنبل آمده که فاطمه علیها السلام خطاب به ابوبکر رضی الله عنه گفت:

تو نسبت به آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ای، آگاه‌تری^(۳). فاطمه علیها السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله شش ماه در قید حیات بود و بنابر روایتی تا پایان عمر، از این بابت ناراضی بود.

از این قبیل وقایع که طبیعت بشری مقتضی آنهاست در زندگی قبایل و جوامع بشری بسیار پیش می‌آید. طبیعت و سرشت انسان به گونه‌ای است که نسبت به آنچه یقین پیدا می‌کند و آن را حق می‌داند، حساس و عاطفی است و بر موضع خود پافشاری می‌کند، لیکن اختلاف و نارضایتی فاطمه علیها السلام از ابوبکر رضی الله عنه از حدود شرع تجاوز نمی‌کرد و مخالف با علو طبع و بزرگواری و بخشندگی طبیعی او نبود.

۱- ممکن است فاطمه علیها السلام بر این اعتقاد بوده که انبیا در اموال منقول (درهم و دینار) میراث نمی‌گذارند، چنان که در روایت آمده: «ورثه‌ی من درهم و دیناری بین خود تقسیم نمی‌کنند.» حال آنکه این مسأله به مال غیر منقول (زمین) تعلق داشت و مال غیر منقول میراث قرار می‌گیرد. ابوبکر صدیق معتقد بود که حکم عام است مال منقول و غیر منقول هر دو را شامل می‌شود لذا به خود حق نمی‌داد که آن را بین ورثه تقسیم کند.

۲- استاد عباس محمود عقاد در کتاب «فاطمة وفاطمیون» می‌نویسد: حقیقتی که در آن اختلاف نیست این است که بدانیم فاطمه بزرگ‌تر از آن است که به ناروا چیزی ادعا کند و صدیق نیز بزرگ‌تر از آن است که حقی را از فاطمه سلب کند ... زیرا سرانجام چنان شد که ابوبکر با رضایت فاطمه محصول فدک را به مصرف صحیح می‌رساند و خلیفه هم چیزی از عواید فدک را برای خود بر نمی‌داشت تا یا کسی علیه او ادعایی داشته باشد. تنها مسأله دشواری امر قضاوت بود. (مترجم)

۳- مسند امام احمد، ج ۱، ص ۴.

از عامر روایت شده که حضرت ابوبکر رضی الله عنه هنگام مرض وفات حضرت فاطمه رضی الله عنها نزد ایشان رفت و اجازه‌ی ورود خواست. حضرت علی رضی الله عنه به فاطمه گفت: ابوبکر پشت در منتظر اجازه‌ی ورود است، آیا به او اجازه می‌دهی یا خیر؟ وی گفت: آیا تو راضی هستی؟ حضرت علی گفت: آری، پس حضرت ابوبکر رضی الله عنه داخل شد و با او سخن گفت و عذر خود را در این باره بیان کرد و او از ابوبکر رضی الله عنه راضی شد ^(۱) ^(۲).

این بحث را با گفته‌ی استاد عقاد در کتاب «العقوبات الإسلامیه» به پایان می‌بریم، وی می‌نویسد:

۱- طبری؛ «محب الرياض النضرة فی مناقب العشرة»، ص ۱۷۶، دارالکتب العلمیه بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۴ م؛ طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۷، چاپ لیدن. از روایت طبقات معلوم می‌شود که نماز جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها به امامت ابوبکر رضی الله عنه خوانده شد (ج ۸، ص ۱۹). همچنین مسند فاطمة الزهراء، اثر سیوطی، ص ۵۸، مطبعة العزیزیه.

۲- این مفهوم در منابع شیعی نیز آمده است؛ از جمله آنکه ابن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه می‌نویسد: وقتی ابوبکر سخنان حضرت زهرا را شنید حمد و سپاس خدا را گفت و درود بر پیامبرش فرستاد سپس گفت ای بهترین بانوان و دختر بهترین پدران! به خدا قسم که من از نظر رسول خدا تجاوز ننموده‌ام و جز به فرمان او عمل نکرده‌ام ...

آنچه متعلق به پدرت بوده حق توست. پیامبر خدا از فدک به مقدار خوراک شما برداشت می‌کرد و باقیمانده را میان مسلمانان تقسیم می‌کرد و در راه خدا می‌داد و این مقدار حق الهی توست، من هم با فدک همان کاری را می‌کنم که پیامبر می‌کرد، این بود که حضرت زهرا بدان راضی شد و عهد و پیمانی بر آن اساس گرفت و ابوبکر محصول فدک را جمع می‌کرد و به مقدار کفایت به ایشان می‌داد. (ترجمه‌ی فارسی مصباح السالکین ج ۷ ص ۳۸۵ و ۳۸۶، آستان قدس، بنیاد پژوهشهای

اسلامی ۱۳۸۵، اصل عربی ج ۵ ص ۱۰۷ مؤسسه النصر ۱۳۸۴)

ابن ابی الحدید نیز آورده است که: فاطمه رضی الله عنها گفت: تو نیز چنان کن که پدرم رسول الله می‌کرد. ابوبکر گفت: تو را به خدا سوگند! چنین کاری انجام بدهم؟، گفت: آری، به خدا! حتما باید چنان کنی و سپس فرمود: خدایا! گواه باش، (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶ شرح نامه ۴۵).

این کار عاقلانه‌ای نیست که وفاداری و محبت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با پیامبر را مورد شبهه قرار دهیم، به علت این که فاطمه رضی الله عنها را از میراث محروم داشت؛ زیرا اگر او را محروم کرد دختر خودش عایشه رضی الله عنها را نیز محروم نمود^(۱)، به دلیل این که در شریعت اسلام، انبیا میراث نمی‌گذارند. ابوبکر نمی‌خواست با منع میراث از وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله که از جمله‌ی آنان دختر محبوب خودش نیز بود، ظلم کند و در این باره بخل ورزد؛ اما می‌خواست دین پیامبر صلی الله علیه و آله و وصایای او را حفظ کند که مسلماً حفظ آنها از حفظ مال و فرزند لازم‌تر بود^(۲). سپس می‌افزاید:

«قضاوت ابوبکر رضی الله عنه در مورد مسأله‌ی میراث، قضاوتی بود که مجوز قانونی دیگر نداشت تا به گونه‌ای دیگر داوری کند^(۳)؛ زیرا می‌دانست که پیامبر میراثی به جای نمی‌گذارد، همان‌گونه که خودش فرموده است. عایشه رضی الله عنها نیز در این مورد مانند فاطمه رضی الله عنها بود. حضرت ابوبکر رضی الله عنه هنگام وفات به عایشه رضی الله عنها وصیت کرد تا هر چه از اموال شخصی‌اش به او تعلق می‌گیرد یا به او بخشیده است، به نفع مسلمانان از آنها صرف‌نظر کند و به او تأکید کرد که این مال نه به عنوان هبه برایت حلال است و نه به عنوان میراث^(۴)». این یک واقعیت تاریخی است که ابوبکر رضی الله عنه در ایام خلافت خود حق اهل

۱- آری، اگر ابوبکر رضی الله عنه با فاطمه رضی الله عنها عداوت داشت با ازواج مطهرات و پدران و برادرانشان چه عداوتی داشت؟ زیرا اگر میراثی تقسیم می‌شد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از ترکه‌ی وی ارث می‌بردند که از جمله‌ی آنها عایشه دختر خودش و حفصه دختر عمر بن خطاب نیز بودند، با آنان چه دشمنی داشت و همچنین حضرت عباس عموی پیامبر نیز ارث می‌برد و به طور مجموع حدود نیمی از ترکه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان می‌رسید. (ابن حجر، الصواعق المحرقة، مترجم)

۲- العبقريات الإسلامية، ص ۴۴۶.

۳- زید بن علی بن حسین می‌فرماید: به خدا سوگند! اگر من نیز به جای ابوبکر بودم همانند او قضاوت می‌کردم (وَأیم الله لو رجع الأمر إلى لِقْضیت بقضاء ابی بکر) (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۰ (مترجم))

۴- العبقريات الإسلامية، ص ۴۴۸.

بیت را از غنایم مدینه و اموال فدک و خمس خیر کاملاً می‌داد^(۱) جز این که بنا بر آنچه از پیامبر شنیده بود، احکام میراث را بر آن جاری نمی‌ساخت^(۲). از محمد باقر رحمه الله و همچنین از زید بن علی شهید روایت شده که فرمودند: «ابوبکر و عمر هیچ گونه حقی از ما (اهل بیت) غصب نکرده و به اندازه‌ی یک سر مو بر ما ظلم نکرده‌اند.» مفهوم این روایت در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نیز آمده است^(۳). در اینجا این نکته شایان گفتن است که حضرت علی علیه السلام در دوره‌ی خلافت خود نیز به شیوه‌ای عمل کرد که ابوبکر رضی الله عنه عمل کرده بود، وی فدک را به مواردی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه به مصرف

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۶. ابن ابی الحدید طبق تحقیق محققان اهل سنت و شیعه یکی از دانشمندان برجسته‌ی شیعه بود. پروفیسور امیر علی مورخ و محقق معروف شیعه می‌نویسد: در مقدمه‌ی شرح نهج البلاغه آمده است که ابن ابی الحدید یک معتزلی و یک شیعه بود. او فقیهی عالی مقام، متبحر در علم و دانش، متکلم و شاعر بود. (به نقل از پاورقی کتاب روح اسلام، اثر سید امیر علی، ص ۴۰۸، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶هـ ش - مترجم) نیز ر. ک: یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، تألیف سید مرتضی عسکری.

۲- فدک به اتفاق فرق اسلامی از غنایمی است که بدون جنگ و نیروی نظامی فتح شده است و در اصطلاح شرع «فیء» نامیده می‌شود. صادق رحمه الله درباره‌ی حکم فیء می‌گوید: هی لله وللرسول وللمن قام مقامه بعده (این فیء، از آن خدا و رسولش است و بعد از وفات رسول خدا به جانشین وی تعلق می‌گیرد). (تفسیر صافی، ص ۳۱۰) (مترجم)

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۰ نامه‌ی ۴۵ سپس راوی در ادامه‌ی روایت می‌گوید: از محمد باقر پرسیدم آیا با ابوبکر و عمر محبت ورزم؟ گفت: آری، حتماً آیا نه تنها در دنیا که در آخرت نیز با آنها محبت داشته باش! اگر از این بابت زیانی متوجه تو شود به گردن من. سپس فرمود: خداوند فلانی و فلانی را به سزای اعمالشان برساند که بر ما اهل بیت دروغ بر بستند (والذی أنزل القرآن علی عبده لیکون للعالمین نذیراً ما ظلمنا من حقنا مثقال حبة من خردل. قلت: جعلت فداک. أفأتولاهما؟ قال: نعم وبعك تولهما فی الدنيا والآخرة وما أصابك ففی عنقی. ثم قال: فعل الله بالمغیره وبنان فانهما کذبا علینا اهل البيت). (مترجم)

می‌رسانید، مصرف می‌کرد و بین ورثه‌ی پیامبر تقسیم نکرد^(۱)، [این عمل حضرت علی علیه السلام دلیل روشنی است بر این که ترکه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله میراث نبوده است و گرنه آن را تقسیم می‌کرد و به فرض این که از حق خود گذشته بود، سهم حضرت حسن و حسین و خواهرانشان و سهم عباس، عموی پیامبر را می‌داد^(۲)].

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام

قلم ابا دارد که قبل از آنکه چند سطری درباره‌ی بزرگ بانوی زنان بهشت و پاره‌ی تن پیامبر صلی الله علیه و آله بنویسد، قدمی به جلو بردارد. او فاطمه‌ی زهرا دخت رسول الله صلی الله علیه و آله است که درود خدا بر پدر و آل و اصحاب پدرش باد! فاطمه کوچک‌ترین دختران پیامبر و محبوب‌ترین آنها نزد وی بود. واقدی از طریق ابوجعفر باقر روایت کرده که حضرت عباس گفت: فاطمه علیها السلام زمانی متولد شد که کعبه در حال نوسازی بود و در آن مدت، سن پیامبر ۳۵ سال بود. مدائینی نیز به صحت این روایت یقین نموده است و بنا بر قولی دیگر ولادت او یک سال (یا اندکی بیش‌تر) قبل از بعثت پیامبر بوده است. حضرت علی علیه السلام اوایل محرم سال دوم هجری با فاطمه ازدواج کرد^(۳). در کتاب «الامالی» ابوجعفر علیه السلام طوسی آمده که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در تهیه و خریداری جهیزیه‌ی فاطمه علیها السلام سهمی بزرگ و نقش مهمی داشته است^(۴)، و همچنین عایشه و ام سلمه، همسران پیامبر در

۱- ر.ک: منهاج الاعتدال، امام ذهبی، این کتاب مختصر «منهاج السنة»، اثر ابن تیمیه است. مفاد این

روایت در شرح نهج البلاغه ابن الحدید نامه‌ی ۴۵ آمده است.

۲- عبارت داخل کروه از سوی مترجم افزوده شده است.

۳- الإصابة فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۵۴، قول صحیح همین است، همان‌طور که در بخش دوم (در پی‌نوشت) به نقل از شاه ولی الله دهلوی ذکر شد. دلیل دیگر این که حضرت حسن علیه السلام در سال سوم هجری متولد شده است.

۴- طوسی، الامالی، ج ۱، ص ۳۹، چاپ نجف.

تهیه‌ی جهیزیه و مسکن علی و فاطمه سهم و همکاری داشتند^(۱). نسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقط از اولاد فاطمه رضی الله عنها تداوم یافت. فاطمه رضی الله عنها به هنگام ازدواج ۱۸ ساله بود^(۲). طبرانی روایت کرده که عایشه رضی الله عنها گفت: «هرگز کسی را بهتر از فاطمه ندیدم، جز پدر بزرگوارش.»

عبدالرحمن بن ابی نعیم از ابوسعید خدری به صورت مرفوع روایت می‌کند که فاطمه بزرگ بانوی تمام زنان اهل بهشت است، جز آن [مقامی] که برای مریم بنت عمران است. در صحیحین از مسور بن مخرمه رضی الله عنه نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «فاطمه پاره‌ی تن من است؛ شادی او، شادی من و ناراحتی او، ناراحتی من است.»

حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: راه رفتن فاطمه شبیه راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. ابوعمر می‌گوید: حسن، حسین، زینب و ام کلثوم از بطن فاطمه متولد شدند و تا زمانی که او زنده بود حضرت علی رضی الله عنه با زنی دیگر ازدواج نکرد. عقبه بن مریم از ابی ثعلبه الخشنی روایت می‌کند که هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه یا سفری بر می‌گشت، ابتدا به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌گزارد و سپس نزد فاطمه رضی الله عنها می‌آمد و بعد نزد اهل بیت خود می‌رفت. عایشه بنت طلحه از عایشه، ام المؤمنین رضی الله عنها نقل می‌کند که گفت: «کسی را ندیده‌ام که شیوه‌ی گفتارش بیش از فاطمه رضی الله عنها با طرز گفتار پیامبر شباهت داشته باشد»^(۳). حضرت فاطمه رضی الله عنها اشتیاق فراوانی به خشنودی و جلب رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشت و می‌کوشید به عملی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر اقتضای عاطفه‌ی پدری و محبت طبیعی فرزند، خواهان آن است، جامه‌ی عمل بپوشاند. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- ابن ماجه، سنن، کتاب النکاح، باب الولیمه، به نقل از کتاب «رحماء بینهم» اثر شیخ محمد نافع.
۲- روایت شده که سن او هنگام ازدواج پانزده سال بوده و در بعضی روایات خیلی کمتر از این نیز گفته‌اند.

۳- ابن عبدالبر القرطبی، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۴، ص ۳۷۷ - ۳۷۴.

۱- از ابن عمر رضی الله عنهما نقل شده که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اراده‌ی مسافرت داشت، نزد فاطمه رضی الله عنها می‌رفت و از آنجا حرکت می‌کرد و هرگاه از سفر باز می‌گشت، نخست نزد فاطمه رضی الله عنها وارد می‌شد. وقتی از غزوه‌ی تبوک بازگشت فاطمه رضی الله عنها مقنعه‌ای خریده و با زعفران رنگ کرده بود و نیز پرده‌ای بالای درِ خانه نصب کرده یا این که در خانه فرشی انداخته بود، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را دید بازگشت و در مسجد نشست، فاطمه رضی الله عنها بلال رضی الله عنه را به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد تا دریابد که علت مراجعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه بوده است، بلال رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و علت را از او جویا شد، آن حضرت فرمود: به علت مشاهده‌ی این اشیا بازگشتم. بلال رضی الله عنه نزد فاطمه رضی الله عنها بازگشت و جریان را برایش بازگو کرد، آنگاه وی پرده را فرو کشید و آن مقنعه را دور کرد و چادر معمولی خود را پوشید. وقتی بلال رضی الله عنه ماجرا را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساند، آنگاه نزد فاطمه رضی الله عنها بازگشت و فرمود: «دخترم! این گونه باش، پدر و مادرم فدایت!»^(۱).

۲- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نقل می‌کند که باری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها رفت و در منزل وارد نشد و برگشت، وقتی حضرت علی رضی الله عنه به خانه آمد، فاطمه رضی الله عنها جریان را به اطلاع وی رساند. علی رضی الله عنه علت این کار را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جویا شد، آن حضرت در پاسخ فرمود: «به دلیل این که بر درِ خانه، پرده‌ای نصب شده بود، من (و اهل بیتم) به مظاهر و آرایش دنیا چه نیازی داریم؟» راوی می‌گوید: آن پرده منقش بود، بعد از آنکه علی رضی الله عنه سبب را برای فاطمه رضی الله عنها بازگو کرد، فاطمه رضی الله عنها گفت: پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر چه دستور بفرمایند من عمل می‌کنم، علی رضی الله عنه گفته‌ی او را به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رساند، آنگاه ایشان فرمودند: «این پرده را به فرزندان فلانی بدهید که به آن نیاز دارند»^(۲).

۱- امام حماد بن اسحاق بن اسماعیل (۲۶۷-۱۹۹ هـ ق) کتاب «ترکة النبی صلی الله علیه و آله و سلم والسبل التی وجهها فیها»، ص ۵۶، تحقیق دکتر اکرم ضیاء العمری، چاپ دانشگاه مدینه، چاپ اول، ۱۴۱۴ - ۱۹۸۴ م. امام بخاری، ابوداود و ابن شاهین از طریق قلووسی روایت کرده‌اند.

۲- همان منبع، ص ۵۷، امام احمد از طریق فضیل بن غزوان نیز روایت کرده است.

۳- ثوبان غلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواست به مسافرت برود، آخرین شخصی که با او خداحافظی می کرد، فاطمه رضی الله عنها بود و نیز هنگام مراجعت، نخست، به منزل او وارد می شد. یک بار که از غزوه‌ای باز می گشت، دید که فاطمه رضی الله عنها گلیم یا پرده‌ای بر در خانه نصب کرده و حسن و حسین را دو دستاره‌ی نقره‌ای (مردانه) پوشانده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دیدن این حالت توقف کرد و به خانه داخل نشد. فاطمه رضی الله عنها فهمید که این عمل او، مانع ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده است، بنابر این پرده را پایین آورد و دستاره‌ها را از دست آن دو کودک بیرون آورد، آنها شروع به گریه کردند بنابر این النگوها را به آنها داد، آنان گریه‌کنان پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند، آن حضرت النگوها را از دست آنها گرفت و به ثوبان گفت: اینها را به فلانی (یکی از شهروندان مدینه) بده و افزود:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلَ بَيْتِي أَكْرَهُ أَنْ يَأْكُلُوا طَيِّبَاتِهِمْ فِي حَيَاتِهِمُ الدُّنْيَا».

«همانا این‌ها (فاطمه، حسن و حسین) اهل بیت من هستند، نمی‌خواهم در این دنیا شادکامی کنند و نعمت‌های پاکیزه‌ی خود را در زندگی دنیویشان بخورند.»

سپس به ثوبان گفت تا برای فاطمه رضی الله عنها گردن‌بندی معمولی و دو دستواره از جنس عاج بخرد^(۱). محبت فاطمه رضی الله عنها با پیامبر جهانیان و پدر مهربانش از این جمله‌ی بسیار شیوا و بلیغ او آشکار می‌گردد که بعد از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته بود؛ جمله‌ای که هیچ قصیده‌ی رثایی طولانی و بلیغ نمی‌تواند با آن برابری کند، و آن جمله این است:

يا أنس أطابت أنفوسكم أن تحنوا على رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم التراب؟

«ای انس! چگونه راضی شدید که بر پیکر پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خاک بریزید؟»^(۲)

عبدالرزاق به نقل از ابن جریر می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها کوچک‌ترین و محبوب‌ترین دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. ابو عمر می‌گوید: تحقیقی که بیشتر موجب اطمینان خاطر است، این

۱- حماد، تركة النبي، ص ۵۸ - ۵۷، ابوداود، احمد و ابن ماجه در تفسیر آن را روایت کرده‌اند.

۲- امام بخاری، الجامع الصحيح، باب «مرض النبي ووفاته».

است که بزرگ‌ترین دختر پیامبر ﷺ زینب سپس رقیه، بعد ام کلثوم و کوچک‌ترین آنها فاطمه رضی الله عنهن بوده است^(۱). فاطمه رضی الله عنها بنا بر قول مشهور، شش ماه بعد از وفات پیامبر ﷺ از دنیا رحلت نمود. آن حضرت رضی الله عنها به او گفته بود که وی نخستین فردی است که از میان خاندانش در سرای باقی به او می‌پیوندد. همچنین به او گفته بود: «آیا دوست نداری که بزرگ بانوی زنان اهل بهشت باشی؟»^(۲) امام مالک از جعفر صادق به روایت پدر و جدش از زین العابدین نقل می‌کند که وفات فاطمه رضی الله عنها در فاصله‌ی بین مغرب و عشا واقع شد^(۳). ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف برای نماز جنازه حاضر شدند، حضرت علی رضی الله عنه به حضرت ابوبکر رضی الله عنه پیشنهاد کرد که نماز جنازه را بخواند، ابوبکر گفت: با بودن شما؟ گفت: آری، به خدا سوگند! کسی غیر از تو بر او نماز نمی‌گزارد. آنگاه ابوبکر رضی الله عنه جلو رفت و به امامت او نماز خوانده شد و در همان شب دفن شد^(۴). در طبقات ابن سعد به روایت مطرف بن عبدالیساری از عبدالاعلی بن ابی مساور از حماد از ابراهیم آمده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر فاطمه رضی الله عنها، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند و چهار تکبیر گفت^(۵). رحلت وی در شب سه شنبه، سوم رمضان سال یازدهم هجری به وقوع پیوست^(۶). فرزندان حضرت علی رضی الله عنه از بطن فاطمه رضی الله عنها عبارتند از: حسن، حسین، محسن و ام کلثوم.

۱- سیوطی، مسند فاطمه‌ی زهراء.

۲- البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۳۳۲.

۳- حضرت علی رضی الله عنه با اسماء دختر عُمَیس همسر حضرت ابوبکر صدیق، فاطمه رضی الله عنها را غسل دادند.

(جلاء العیون، مجلسی، ص ۷۳ و ترجمه‌ی الجوهرة، ص ۱۹) (مترجم)

۴- الموافقة، به روایت بصری و ابن سمان، مسند فاطمة الزهراء، چاپ حیدر آباد، ۱۴۰۶ هـ ق.

۵- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۲۱، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ ق.

۶- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۴، ص ۳۸۰.

بیعت حضرت علی علیه السلام با حضرت ابوبکر رضی الله عنه

در این مورد که بیعت حضرت علی علیه السلام با ایشان چه زمانی صورت گرفت، روایات مختلفی وجود دارد؛ حافظ ابوبکر بیهقی از ابوسعید خدری روایت کرده که حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر منبر بالا رفت و نگاهی به حاضران انداخت، چون علی علیه السلام را نیافت، او را خواست و به او گفت: ای پسرعمو و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله آیا می‌خواهی وحدت مسلمانان گسسته شود؟ حضرت علی علیه السلام پاسخ داد: ای خلیفه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله من هیچ گونه شکایت و رنجشی ندارم^(۱) و سپس بیعت کرد^(۲). حافظ ابن کثیر می‌گوید: از این روایت ثابت می‌شود که حضرت علی علیه السلام در اولین یا دومین روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد و صحیح هم همین است؛ زیرا حضرت علی علیه السلام همواره با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بوده و در تمام نمازها پشت سر او حضور داشته است^(۳). حافظ ابن کثیر و بسیاری دیگر از دانشمندان بر آنند که این بیعت دوم برای تأیید و تجدید بیعت اول بوده است. در صحیحین و دیگر کتاب‌ها، در این مورد، روایاتی آمده است^(۴).

۱- این مفهوم در منابع شیعی نیز آمده است برای مثال در شرح نهج البلاغه می‌خوانیم: «قال علی وزبیر ما غضبنا الا فی المشورة انا نری ابابکر احق الناس بها انه صاحب الغار و ثانی اثین انا لنعرف له سنه لقد امره رسول الله بالصلاة وهو حی».

(علی و زبیر رضی الله عنهما گفتند: ناراضی موقتی ما فقط به این علت بوده که از ما مشورت نخواستند و الا ما ابوبکر را برای خلافت از دیگران حقدارتر می‌دانیم زیرا او، ر غار پیامبر است و ما به احترام سنی او معترفیم، رسول الله او را در حیات خود به جانشینی خویش بر نماز برگزید). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۳۳۳.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۴۹ (با اختصار).

۳- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۴۹. در منابع شیعه نیز آمده است که حضرت علی علیه السلام در همان روزهای نخستین بیعت کرد؛ برای نمونه مراجعه شود به کتاب روح اسلام، ص ۲۷۰، آستان قدس رضوی ۱۳۶۶، اثر پروفیسور سید امیر علی. (مترجم)

۴- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۴۶.

آزمون حضرت علی علیه السلام و پایداری او

حضرت علی علیه السلام با مشکلی مواجه شد که خیرخواهی او نسبت به اسلام و مسلمانان و اخلاص او در بیعت با ابوبکر رضی الله عنه را مورد آزمایش قرار داد، ولی وی با استقامت و پایداری ثابت نمود که از خود خواهی و تعصبات قبیله‌ای جاهلی مبراً و پاک است.

ابن عساکر به نقل از سوید بن غفله آورده است که ابوسفیان به علی و عباس رضی الله عنهما گفت: چه دلیلی دارد که امر خلافت به ضعیف‌ترین تیره‌ی قریش واگذار شده است؟ اگر شما بخواهید مدینه را از سواران و مردان جنگی پر خواهم کرد، علی رضی الله عنه در پاسخ گفت: به خدا سوگند! من خواهان چنین چیزی نیستم، اگر ابوبکر را شایسته‌ی این کار نمی‌دانستیم، هرگز خلافت را به او واگذار نمی‌کردیم. ای ابوسفیان! بدان که مؤمنان، خیرخواه و دوست یکدیگرند، گرچه قبایل و دیارشان از هم دور است و همانا نیرنگ و خدعه، کار منافقان است^(۱). در شرح نهج البلاغه به قلم ابن ابی‌الحدید آمده است که: چون ابوسفیان از علی رضی الله عنه اجازه خواست تا با او بیعت کند، علی گفت: تو خواهان چیزی هستی که کار ما نیست؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من وصیتی نموده که بر آن پایبندم. وقتی این جواب را از علی شنید، نزد عباس رفت و گفت: ای ابوالفضل! تو به میراث برادر زاده‌ات سزاوارتری، دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم و کسی بعد از این با تو مخالفت نخواهد کرد، عباس از این سخن خندید و گفت: ای ابوسفیان! ممکن است چیزی را که علی رد کرده، من خواهان آن باشم؟ ابوسفیان مأیوس شد و برگشت^(۲). همچنین ابن ابی‌الحدید (شیعه‌ی معتزلی) می‌افزاید: زیبر می‌گوید: وقتی فضل، فرزند عباس گفت: «ای بنی تمیم! شما خلافت پیامبر را تصاحب کردید در حالی که ما شایسته‌ی آن هستیم نه شما»، و نیز وقتی که یکی از فرزندان ابولهب بن عبدالمطلب ابن هاشم در این مورد شعری سروده بود، حضرت علی رضی الله عنه کسی را به سوی آنان فرستاد و از این کار منع کرد و

۱- هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۱۴۱.

۲- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۸.

دستور داد که بار دیگر چنین سخنی بر زبان نیاورند و گفت: حفظ سلامت دین برای ما محبوب‌تر از هر چیز دیگری است (سلامة الدین أحب إلینا من غیره) ^(۱).

یعقوبی، مورخ معروف شیعه، روایت کرده است که: عتبه، فرزند ابولهب گفت: «فکر نمی‌کردم امر خلافت از بنی‌هاشم و به خصوص از دست ابوالحسن خارج شود.» حضرت علی علیه السلام وقتی این جمله را شنید، عتبه را به شدت توبیخ و منع فرمود ^(۲).

تعاون و همیاری صادقانه‌ی حضرت علی با حضرت ابوبکر رضی الله عنهما

حضرت علی علیه السلام همان گونه که انتظار می‌رفت و شرف و نسب و اخلاص او اقتضا می‌کرد، همواره در طول خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه یاور مخلص و مشاور دلسوز او بود و مصلحت اسلام و مسلمانان را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌داد و از هیچ گونه فداکاری و جانبازی دریغ نمی‌ورزید.

یکی از روشن‌ترین دلایل اخلاص و صداقت علی علیه السلام با ابوبکر رضی الله عنه و خیرخواهی وی برای اسلام و مسلمانان و حمایت از کیان خلافت و وحدت مسلمانان، موضع او در برابر خروج ابوبکر رضی الله عنه برای جهاد با مرتدان و به عهده گرفتن فرماندهی سپاه اسلام بود. این اقدام وی نه تنها جان او را به مخاطره می‌انداخت، بلکه وجود اسلام را نیز تهدید می‌کرد. ابن کثیر می‌گوید: دارقطنی از سعید بن مسیب از ابن عمر روایت کرده است که، چون ابوبکر به منظور حرکت به سوی «ذی القصه» ^(۳) بر مرکب خویش سوار شد، علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه زمام مرکب را گرفت و گفت: ای خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کجا می‌روی؟ من به تو همان چیزی را می‌گویم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز اُحُد گفته است: «شمشیرت

۱- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳- فاصله‌ی آن تا مدینه یک روز راه است.

را در نیام کن و ما را به غم فراق مبتلا مگردان؛ زیرا به خدا سوگند! اگر صدمه‌ای به تو برسد، نظم اسلام از هم می‌پاشد.»

حضرت ابوبکر رضی الله عنه بنا به مشورت و ممانعت حضرت علی رضی الله عنه به مدینه برگشت. این واقعه را زکریا الساجی و زهری نیز از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند^(۱). اگر حضرت علی رضی الله عنه (خدای ناکرده) از حضرت ابوبکر رضی الله عنه دل خوشی نداشت و با اکراه بیعت کرده بود (یا از در تقیه وارد شده بود) از این فرصت طلایی به نفع خود استفاده می‌کرد و او را از رفتن به میدان نبرد باز نمی‌داشت. شاید ابوبکر در این راه جان خود را از دست می‌داد، بدین ترتیب از ناحیه‌ی او آسوده خاطر می‌شد و میدان برای وی خالی می‌ماند، و اگر (خدای ناکرده) بیش از این از او نفرت داشت و می‌خواست هر چه زودتر او را از صحنه حذف کند، شخصی را وادار می‌کرد تا در جبهه، او را ترور کند، چنان که رجال سیاسی، برای حذف مخالفان و رقبای خود همین شیوه را اعمال می‌کنند.

گذشته از همکاری حضرت علی رضی الله عنه با خلیفه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله در راستای مصلحت اسلام و مسلمانان و امور اداری، این دو شاگرد پیامبر (ابوبکر و علی) با هم به مانند اعضای یک خانواده، دوست صمیمی بودند؛ دوستانی که گفته‌ی خداوندی ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ بر آنان صدق می‌کند، دوستانی که در فراز و نشیب زندگی شریک و همدم یکدیگر بودند. از واقعه‌ای که یکی از بزرگان خاندان هاشمی - علوی، «محمد بن علی بن حسین» معروف به باقر، نقل کرده است می‌توان تا حدی به عمق این دوستی پی برد:

کثیر النواء نقل می‌کند که محمد باقر فرمود: یک بار که ابوبکر رضی الله عنه به دردی مبتلا شده بود، دیدم که علی رضی الله عنه دستش را با آتش گرم می‌کرد و بر موضع درد می‌گذاشت^(۲). حقا که راست گفته است خداوند بزرگ آنجا که می‌فرماید:

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۱۵ - ۳۱۴.

۲- محب طبری، الرياض النضرة، ج ۱ و سیوطی، الدر المشور، ج ۴، ص ۱۰۱.

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند.»

روابط دوستانه‌ی حضرت ابوبکر رضی الله عنه با اهل بیت

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ولیّ امر مسلمانان، با تمام اعضای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به ویژه با حسن و حسین، دو نوه‌ی گرامی آن حضرت صلی الله علیه و آله رابطه‌ای بسیار دوستانه و محترمانه داشت که در شأن آن آقایان بود.

امام بخاری از عقبه بن حارث روایت کرده که یکبار حضرت ابوبکر رضی الله عنه نماز عصر را خواند و از مسجد خارج شد، در بین راه، حسن رضی الله عنه را دید که با همبازی‌های خود مشغول بازی است، نزدیک رفت و او را بر دوش گرفت و گفت: پدرم قربانت! چقدر با رسول الله صلی الله علیه و آله شباهت داری تا با علی رضی الله عنه. حضرت علی رضی الله عنه از این گفته‌ی حضرت ابوبکر رضی الله عنه تبسم کرد^(۱). این اعتماد و دوستی بین ابوبکر و علی، یک طرفه نبود، حضرت علی رضی الله عنه نیز یکی از فرزندان را به نام ابوبکر^(۲) نامگذاری کرده بود^(۳). حضرت علی رضی الله عنه محمد، فرزند ابوبکر رضی الله عنه را همانند فرزند خویش پرورش داد و کفالت او را به عهده

۱- امام بخاری، الجامع الصحیح، کتاب المناقب، باب صفة النبی صلی الله علیه و آله.

۲- ابوبکر بن علی از بطن لیلی بنت مسعود متولد شد و در کربلا به همراه حسین رضی الله عنه به شهادت رسید. (مترجم)

۳- البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۳۲ (به این نکته باید توجه داشت که اگر حضرت علی با حضرت ابوبکر از ته دل محبت نداشت، هرگز فرزندش را به نام وی نام گذاری نمی کرد؛ زیرا ائمه هموارپاران خود را از موسوم کردن فرزندان خود به نام دشمن منع کرده‌اند. به این روایت توجه کنید: موسی بن جعفر در حضور پدرشان به یکی از یاران پدر فرمود: نامی را که دیروز بر دختری نهادی تغییر بده؛ چون نام دشمن است. (وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۳ و ص ۱۲۶، نقل از کتاب تولی و تبری، ص ۵۶ نوشته‌ی هیات تحریریه‌ی موسسه‌ی در راه حق) (مترجم)

گرفت^(۱) و تا جایی مورد اعتماد او واقع شد که ولایت مصر را به او سپرد و حتی از سوی عده‌ای از این بابت مورد انتقاد قرار گرفت^(۲).

نگاهی کوتاه به زندگی حضرت ابوبکر رضی الله عنه به عنوان يك زمامدار

قبل از آنکه این بخش را با وفات حضرت ابوبکر و تأثر شدید حضرت علی رضی الله عنه به پایان ببریم، بهتر است نگاهی داشته باشیم به خلافت و زندگی ساده و زاهدانه‌ی او و اهتمام خاص وی به پیروی از نقش قدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پشت پا زدن به دنیا و نعیم آن.

دکتر فلیپ حتی (DR. PHILIP HITTI) در کتاب معروفش «تاریخ مختصر عرب» (A SHORT HISTORY OF THE ARABS) می‌نویسد:

«ابوبکر، سرکوب کننده‌ی مرتدین، گردآورنده‌ی جزیره‌ی العرب زیر پرچم اسلام، زندگی‌ای بسیار ساده و متواضعانه اما با وقار داشت، در شش ماه اول خلافت کوتاه خود هر روز - پیاده و گاه سواره - از سُنح - جایی در بیرون مدینه که در آنجا خانه‌ای محقر داشت - به شهر مدینه که پایتخت اسلام بود می‌آمد و به کار مردم رسیدگی می‌کرد. هیچ گونه حقوق و شهریه‌ی مقرر نمی‌گرفت؛ زیرا در آن هنگام دولت درآمدی قابل ذکر

۱- حسین دهر بکری، تاریخ خمیس، ج ۲، ص ۲۶، چاپ اول، ۱۳۰۲ هـ. ق.

۲- نویسنده‌ی کتاب «سیمای کارگزاران علی» می‌نویسد: حضرت علی رضی الله عنه قیس بن سعد را عزل کرد و محمد بن ابی‌بکر را به‌عنوان جانشین او در مصر انتخاب نمود، همچنین می‌نویسد: شیخ مفید روایت کرده‌است که جناب امیرالمؤمنین، حرث بن جابر را والی یکی از بلاد مشرق نمود و او دو دختر یزدگرد را برای حضرت فرستاد. حضرت یکی را به امام حسین داد و امام زین‌العابدین از او به هم رسید و دیگری را به محمد بن ابی‌بکر داد و قاسم، جد مادری جعفر صادق از او به هم رسید. (سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب، ج ۱، ص ۷۲ و ۶۷، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی، قم (۱۳۷۱) (مترجم)

نداشت. وی تمام امور دولت را در صحن مسجد نبوی انجام می داد»^(۱). سر ویلیام میور SIR WILLIAM MUIR که در دشمنی با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معروف است در کتاب «رویدادهای نخستین خلافت» می نویسد:

«مجلس و دربار ابوبکر رضی الله عنه همانند زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساده بود، نه خدم و حشمی داشت نه محافظ و دربانی و نه نشانی از ابهت حکومت و خلافت یافت می شد. تلاش های گسترده و مستمری در راه به منزل مقصود رساندن بار خلافت، متحمل می شد. دلایل و شواهد بسیاری در دست است که دقت و تعمق او را در جزئیات امور نشان می دهد شبها در شهر و بیرون مدینه می گشت تا از احوال فقرا و مظلومان مطلع شود. او بزرگوارتر از آن بود که در تعیین کارگزاران و مسؤولان بلند پایه از کسی جانبداری و انتقام جویی کند. دانش و تدبیر عمیق وی از رفتار و شیوهی زندگی اش آشکار بود»^(۲).

جمع آوری قرآن

یکی از شاهکارهای ماندگار حضرت ابوبکر رضی الله عنه و کارهای پسندیده ای که خداوند برای بقای چهره ی راستین و اصیل اسلام به دست او اجرا نمود، (علاوه بر فداکاری در جنگ های ارتداد) جمع قرآن برای اولین بار و کتابت آن بود. انگیزه ی این کار این بود که عده ی زیاد از حافظان قرآن در جنگ های رده به شهادت رسیدند^(۳) و این نگرانی وجود داشت که باقی مانده ی حافظان نیز در جنگ های فارس و روم به سرنوشتی مانند آنان دچار شوند، به همین دلیل قبل از به پایان رسیدن مدت خلافتش - بنابر قول مشهور -

۱- حتی، فیلیپ، تاریخ مختصر عرب، بیروت، ۱۹۴۶، ص ۷۳ - ۷۲، لندن ۱۹۵۲م، ص ۱۷۶-۱۷۵.

۲- EARLY CALIPHATE. LONDON. 1982. P.128 ANNALS OF THE

۳- در جنگ یمامه هفتاد تن از حافظان قرآن که همه از صحابه بودند، به شهادت رسیدند. این امر عمر فاروق رضی الله عنه را به هراس افکند. وی نزد ابوبکر رضی الله عنه آمد و حادثه ی شهادت قارن و لزوم جمع قرآن را با او در میان گذاشت. ابتدا این کار که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را انجام نداده بود بر ابوبکر رضی الله عنه گران آمد، ولی بعدا خدا قلبش را برای انجام این کار گشود و تحمل آن را برای وی آسان ساخت.

جمع قرآن و نوشتن آن در مصحفها به گونه‌ای که امروز در دست داریم، به اهتمام ایشان، تکمیل شد.

ابوبکر از زبان علی

این بخش را با سخن حضرت علی علیه السلام و تأثر و تألم عمیق او از وفات دوست صمیمی‌اش، ابوبکر رضی الله عنه به پایان می‌بریم: ^(۱) روایت شده که وقتی ابوبکر رضی الله عنه رحلت کرد، حضرت علی رضی الله عنه جمله‌ی «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان آورد و در حالی که می‌گریست خود را با سرعت در کنار او رساند و چنین لب به سخن گشود:

«ای ابابکر رضی الله عنه خدا تو را رحمت کند! به خدا تو اولین مسلمان بودی، ایمانت از همه کامل‌تر و یقینت از همه راسخ‌تر بود، بیش از دیگران از خدا می‌ترسیدی. اخلاق، رفتار، بزرگواری و کردارت بیش از همه با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شباهت داشت و جانب احتیاط را در این باره بیش از دیگران مراعات می‌نمودی و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گرامی‌ترین و مورد اعتمادترین فرد بودی. خداوند تو را از جانب اسلام، نیکوترین پاداش عنایت فرماید! تو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زمانی تصدیق نمودی که مردم او را تکذیب کردند. به همین دلیل، خداوند تو را در کتاب آسمانی‌اش به لقب «صدیق» یاد کرده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۳۳].

«کسی که سخن صدق را آورد (پیامبر) و [کسی که] آن را تصدیق کرد (ابوبکر)، آنان پرهیزگاران واقعی هستند.»

۱- محب طبری در کتاب خود «الریاض النضرة» خطبه‌ای طولانی نقل کرده که علی رضی الله عنه بعد از وفات ابوبکر رضی الله عنه ایراد نموده، ولی در مورد نقل یکایک الفاظ آن تردید وجود دارد، بنابر این به آنچه در کتاب «الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة» آمده، اکتفا می‌کنیم.

تو زمانی غمخوار پیامبر بودی که مردم عقب نشستند، زمانی با او به پا خاستی که دیگران نشستند و در سخت‌ترین لحظات، آن‌گاه که دیگران متفرق شدند، او را یاری کردی تو گرامی‌ترین همراهی بودی که مدال افتخار «ثانی اثنین» را به خود اختصاص دادی. یاورش در غار و رفیقش در هجرت و تسکین‌دهنده‌ی خاطرش تو بودی.

جانشینی ایشان را در امتش به نیکوترین وجه انجام دادی، قوی و نیرومند بودی زمانی که یاران ضعیف بودند، دلیر بودی هنگامی که آنان سست بودند، کار دین را پیش بردی زمانی که دیگران ناکام شدند، با قدرت تمام، به پیش تاختی زمانی که دیگران ایستادند، تو از همه ساکت‌تر و به هنگام سخن بلیغ‌تر بودی، از همه دلیرتر و نیکوکارتر بودی و همان گونه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود، از نظر جسم ضعیف، ولی در کار خدایت بسیار توانا بودی. در پیش خودت فروتن و نزد الله بزرگ و در آسمان‌ها و زمین محبوب بودی. خدا تو را از سوی ما و از جانب اسلام بهترین پاداش عنایت فرماید!^(۱)



۱- التلمسانی معروف به البری، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۱۲۶.

بخش چهارم:

علی رضی الله عنه در زمان خلافت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

نقش انتخاب حضرت عمر رضی الله عنه برای خلافت، در مرحله‌ی انتقالی حساسی از تاریخ اسلام - حضرت عمر رضی الله عنه و حفظ زندگی ساده و سلحشوری فاتحان عرب - گسترش قلمرو اسلام در زمان حضرت عمر رضی الله عنه - همکاری و تعاون علی رضی الله عنه با عمر رضی الله عنه - دلیلی روشن بر صمیمیت و خلوص علی رضی الله عنه برای عمر رضی الله عنه و مصالح اسلام و مسلمانان - سفر تاریخی حضرت عمر رضی الله عنه به بیت المقدس - موضع حضرت عمر رضی الله عنه در برابر اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله - پایه‌گذاری تقویم اسلامی - شهادت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه - تأثر و اندوه علی رضی الله عنه از شهادت عمر رضی الله عنه - وصف صحابه‌ی کرام و چگونگی تعاون و اختلاف آنها با یکدیگر.

علی رضی الله عنه در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه

نقش انتخاب حضرت عمر رضی الله عنه برای خلافت، در مرحله‌ی انتقالی حساسی از تاریخ اسلام

حضرت ابوبکر رضی الله عنه در روزهای آخر عمر خود (با همه‌پرسی و مراجعه به آرای عمومی) حضرت عمر رضی الله عنه^(۱) را برای جانشینی خود پیشنهاد کرد^(۲)؛ زیرا به خوبی می‌دانست که فاروق اعظم رضی الله عنه مردی قوی، قاطع و صبور است که توانایی گرداندن چرخ عظیم خلافت و تحمل مشقت‌های آن را دارد و می‌تواند در یکی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین برهه‌های تاریخ، دین جدید و ملت نوپا را در سپیده دم فتوحات بزرگ و بی‌سابقه، رهبری کند.

۱- حضرت عمر رضی الله عنه در آن هنگام ۵۲ سال و شش ماه سن داشت و حضرت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه سی و پنجمین بهار عمر خود را می‌گذراند.

۲- حضرت ابوبکر رضی الله عنه گرچه به لیاقت و شایستگی عمر اطمینان داشت و او را به خوبی می‌شناخت، باز هم او را به مقام خلافت انتصاب نکرد، بلکه به خاطر احترام به افکار عمومی، به آرای مردم مراجعه نمود و پس از آنکه از بزرگان مهاجر و انصار نظرخواهی کرد، به جانشینی حضرت عمر وصیت کرد و متن وصیت‌نامه را در ملاء عام برای مردم خواند و حتی به مسجد رفت و خطاب به مردم چنین گفت: من کسی را از میان بستگان و خویشان خود برای به دست گرفتن زمام رهبری شما انتخاب نکرده‌ام، بلکه منتخب من عمر است. مردم یک صدا جواب دادند: **سمعنا وأطعنا** (شنیدیم و اطاعت کردیم). در کتاب اخبار عمر، ص ۶۱ آمده که حضرت علی مرتضی رضی الله عنه فرمود: ما جز به عمر به کسی دیگر راضی نیستیم. (رجوع شود به کتاب‌های شرح زندگانی خلیفه دوم، اثر شبلی و سیمای صادق فاروق اعظم، اثر ملا عبدالله، و فاروق اعظم، اثر هیکل، و ابن اثیر و ابن جوزی و دیگر کتاب‌های تاریخ. نویسندگان معروف شیعه، سید امیرعلی در کتاب روح اسلام می‌نویسد: ابوبکر قبل از فوت، عمر را به جانشینی انتخاب کرد و این مطلب را عامه‌ی مردم از جمله اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفتند. (روح اسلام، ص ۱۲۳، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶). (مترجم)

در آن زمان، دو ابر قدرت بزرگ تاریخ - بیزانس روم و فارس ساسانی - در آستانه‌ی سر تسلیم فرود آوردن در برابر حکومت اسلامی بودند و ثروت و گنج‌های آنها و اسباب رفاه این دو جامعه‌ی متکبر و افراطی در شرف انتقال، به ملتی بود که از قرن‌ها با زندگی صحرائی و چادرنشینی عادت کرده بودند و با زندگی شهری و تمدن مدرن و افراط در خوشگذرانی و خوش‌پوشی آشنایی نداشتند، تا جایی که وقتی در عراق برای اولین بار کافور را دیدند، فکر کردند که نمک است و شاید بعضی‌ها آن را به جای نمک در خمیر آرد به کار برده‌اند^(۱). از سوی دیگر، این ملت فاتح، مشکلی دیگر پیش روی داشت و آن اینکه چگونه می‌تواند هم زندگی الگویی دینی و سلحشوری عربی و حفظ ارزش‌های اسلامی و سنت‌های پیامبر ﷺ را داشته باشد و هم اداره‌ی شهرهای پهناور فتح شده و رهبری ملت‌های متمدن را که در فرهنگ و تمدن مدرن، به اوج خود رسیده‌اند، انجام دهد؟

با در نظر گرفتن همه‌ی این شرایط، به این نتیجه می‌رسیم که انتخاب عمر رضی الله عنه انتخابی به موقع و موفق و الهام شده از جانب الله بوده است و بدین وسیله خداوند، این دین را مورد لطف خود قرار داده و خواسته است آن را بر تمام ادیان، غالب گرداند و بر جهان پهناور و جامعه‌های بیمار و در حال سقوط و قدرت‌هایی که زمام بشریت را به دست گرفته بودند و با سرنوشت آنها بازی می‌کردند و آزادی آنان را سلب کرده بودند، پیروز بگرداند.

حضرت عمر رضی الله عنه همتای شایسته و امینی بود که در تحقق بخشیدن به اهداف اسلامی و پاسخگویی به مقتضیات نوین خلافت راشده‌ی نبوی توانایی داشت.

حضرت عمر رضی الله عنه از تسلط و نفوذ کامل و ابّتهی برخوردار بود که جلوی هرگونه خودسری را می‌گرفت. بارزترین دلیل تسلط او، برکناری حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه از سمت فرماندهی سپاه اسلام در اوج شهرت او بود. آری، همان خالد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

۱- ابن کثیر، البدایة والنهائة، ج ۷، ص ۶۷.

او را شمشیر خدا لقب داده بود و حضور او در جنگ‌ها، نشانه‌ی پیروزی محسوب می‌شد و وجودش را موجی از حسّ سرفرازی فرا گرفته بود، فرمان برکناری او روزی نافذ شد که مسلمانان بیش از هر روز دیگر به او نیاز داشتند. آری، حکم برکناری وی درست هنگامی به او ابلاغ شد که سپاه اسلام در برابر رومیان، در روز جنگ «یرموک» صف کشیده بودند. حضرت عمر رضی الله عنه این فرمانده با نفوذ و متهور را برکنار کرد و به جایش ابو عبیده رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر اسلام برگزید. خالد رضی الله عنه بدون هیچ گونه واکنشی در برابر این فرمان، خاضعانه گفت:

«سَمِعَا وَطَاعَةً لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»

«فرمان امیر المومنین را از دل و جان پذیرا هستم»^(۱)

هنگامی که یکی از لشکریان، به وقوع فتنه و بلوا بر اثر این تغییر اشاره کرد، خالد در پاسخ گفت:

«تا زمانی که عمر زنده است، مجالی برای فتنه و آشوب، وجود نخواهد داشت»^(۲). این واقعۀ از یک سو نشان می‌دهد که خالد (با آنکه فرماندهی محبوب و پیروزمند بود)

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۹ - ۱۸. ابن اسحاق، فرماندهی ابو عبیده را مربوط به حادثه‌ی محاصره‌ی دمشق دانسته است. هر کدام که صحیح باشد دلالت بر حساس بودن اوضاع دارد.

۲- قاضی ابویوسف، کتاب الخراج، ص ۸۷ و تاریخ طبری، ص ۲۵۲.

شاید هم در عزل خالد بعضی از تصرفات او که حضرت عمر رضی الله عنه راضی نبوده، نیز دخیل بوده است به هر حال جای هرگونه اجتهاد وجود دارد. در روایات آمده است که حضرت عمر رضی الله عنه پس از این ماجرا به همه مسئولان و کارگزاران شهرها نوشت: من خالد را بر اساس هیچ گونه رنجش، اینکه به امانت خیانت کرده باشد، برکنار نکرده‌ام، بلکه برکناری او به این دلیل است که وجود او موجب ابتلای مردم شده است و از این بابت نگران شدم که مردم به وجود او اتکا کنند و در عقیده‌شان سستی راه یابد؛ بنابراین خواستم مسلمانان در معرض فتنه قرار نگیرند و بدانند که عامل پیروزی‌ها خداوند است. (تاریخ طبری، ص ۲۵۲۸. برای تحلیل مفصل این رویداد، به کتاب «خالد بن الولید»، نوشته‌ی استاد صادق عرجون، چاپ سوم، دارسعودی، ۱۹۸۱ م مراجعه کنید).

چگونه در برابر فرمان خلیفه سر تسلیم فرود آورد و از سمت فرماندهی دست بردار شد؟ حَقًّا که این اطاعت و ایثار در تاریخ فرماندهی نظامی نظیری ندارد و از سویی دیگر قدرت و نفوذ حضرت عمر رضی الله عنه و تسلط او بر اوضاع را به نمایش می‌گذارد.

همچنین ماجرای محمد، فرزند عمرو بن عاص، فاتح و فرمانروای مصر، قابل اهمیت است؛ عمرو بن عاص زمانی که استاندار مصر بود یک بار مسابقه‌ی اسب دوانی برگزار کرد، در این مسابقه، اسب یکی از مصری‌ها جلو افتاد، محمد (که در جمع تماشاچیان قرار داشت و اسبش در دست یکی از سوارکاران بود)، فکر کرد که اسب او برنده شده است، بنابراین فریاد برآورد که: به پروردگار کعبه سوگند که اسب من جلو افتاد. مرد مصری نیز گفت: به خدای کعبه سوگند که اسب من برنده شده است. محمد بن عمرو خشمگین شد و یک تازیانه به آن مرد زد و گفت: بگیر! من از فرزندان اشراف هستم. آن مرد به حضرت عمر رضی الله عنه شکایت برد، وی عمرو بن عاص و فرزندش را به مدینه احضار کرد و پس از محاکمه، به مرد مصری گفت: این تازیانه را بگیر و اشراف‌زاده را بزن! و سپس به عمرو گفت: ای عمرو! از کی مردم را برده قرار داده‌اید؟ حال آنکه از مادر، آزاد متولد شده‌اند؟^(۱)

حضرت عمر رضی الله عنه و حفظ زندگی ساده و سلحشوری فاتحان عرب

امت اسلامی - عربی یکی از دشوارترین مراحل انتقالی و دوره‌های موقت را که ملت‌ها در طول تاریخ سپری می‌کنند، پشت سر می‌گذاشت و مسلمانان رفته رفته از صحرای خشک عربستان و زندگی چادرنشینی و چوپانی و گوشت خشک خوردن، خارج شده و در دنیای جدید و تمدن پیشرفته‌ی ایران و روم قدم می‌گذاشتند. عرب‌ها بدون تجربه‌ی قبلی با چنین زندگی نوینی رو به رو شدند، و طبیعی بود که در برابر آن، تا حدی سر تسلیم فرود آورند و تحت تأثیر آن قرار گیرند و رفاه‌طلبی و بهره‌گیری از

۱- ابن جوزی، سیره عمر بن الخطاب، ص ۸۶، چاپ مصر، ۱۳۳۱ ه. ق.

مظاهر دنیا را، از آنان بیاموزند، اما حضرت عمر رضی الله عنه، برای مسلمانان، در ساده زیستی و بی‌رغبتی به مظاهر دنیا، بهترین نمونه و الگو بود؛ او با تیزی، هرگونه تغییر در زندگی آنان را، در حالی که در معرض سیل خروشان فتوحات و غنایم قرار گرفته بودند، زیر نظر داشت و مورد محاسبه‌ی دقیق قرار می‌داد.

در کتاب «البدایة والنهایة» درباره‌ی سفر تاریخی حضرت عمر رضی الله عنه به بیت المقدس آمده است:

«اصحاب و فرماندهانی که در بیت المقدس به ملاقات ایشان آمده بودند، عباهای ابریشمی (ضحیم) پوشیده بودند. حضرت عمر با دیدن این منظره به شدت برآشفته و خواست که آنان را تنبیه کند؛ اما آنان عذر آوردند و گفتند: زیر لباس‌های ابریشمی پوشش‌های زرهی بر تن دارند و برای حفظ روح نظامی و سلحشوری به آن نیاز دارند؛ زیرا تنها لباس تجمل نیستند، بلکه لباس رزم نیز هستند. با شنیدن این سخنان، عمر رضی الله عنه آرام گرفت و سکوت کرد»^(۱). طارق بن شهاب می‌گوید:

«یکبار حضرت عمر رضی الله عنه در سفر شام، می‌خواست از نهر آبی عبور کند، بدین منظور از مرکب پایین آمد و بدون تکلف کفش‌های خود را بیرون آورد و به دست گرفت و مهار شتر را گرفت و از آب عبور کرد. ابوعبیده رضی الله عنه به او گفت: ای امیر مؤمنان! شما امروز از نظر مردم این منطقه مرتکب کار شگفت‌انگیزی شدید. حضرت عمر رضی الله عنه دست بر سینه‌ی او زد و گفت: کاش کسی دیگر این سخن را می‌گفت نه تو، ای ابوعبیده! شما اعراب، کمترین و حقیرترین اقوام بودید، خداوند با اسلام شما را عزت بخشید و هرگاه جز اسلام با چیزی دیگر طلب عزت کنید، ذلیل خواهید شد»^(۲). حضرت عمر رضی الله عنه به بعضی از کارگزاران عرب خود که در شهرهای عجمی‌ها بودند، نوشت: «از تن‌پروری و تقلید از شیوه‌ی پوشاک عجم اجتناب کنید، خود را با آفتاب سوزان عادت دهید، سخت

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۵۶ و طبری، ص ۲۴۰۲.

۲- همان، ج ۷، ص ۶۰.

کوش و مقاوم باشید، با لباس درشت و ساده، عاذی باشید، و تیراندازی و اسب‌دوانی و سلحشوری را لازم بگیرید!»^(۱) نیز این گفته (که مبین عزم آهنین و نظارت اخلاقی دقیق ایشان است) از وی نقل شده است:

«همانا غنچه‌ی اسلام شکفته شد و قریشیان می‌خواهند مال خدا به عنوان کمک و مساعدت، به آنان اختصاص یابد. آگاه باشید تا عمر زنده است، چنین چیزی ممکن نیست، من گردن و کمر مردم قریش را می‌گیرم و مانع افتادن آنها در آتش می‌شوم.»

نمونه‌ی دیگر از سیاست‌های حکیمانه و روان‌شناختی و مردم‌شناسی او این بود که بزرگان صحابه را در مدینه نگه داشت و از پراکنده شدن آنان جلوگیری کرد و به آنان گفت: «خطرناک‌ترین ضربه بر پیکره‌ی این امت، پراکنده شدن شما در شهرهای دیگر است.» او معتقد بود اگر در این باره تساهل شود، در کشورهای فتح شده، فتنه و آشوب به پا می‌شود، و مردم گرد شخصیت‌های برجسته و متفاوت جمع می‌شوند و سپس درباره‌ی آنان شک و شبهاتی ایجاد می‌شود و در نتیجه، گروه‌ها و احزاب گوناگونی پدید می‌آید و این موجب هرج و مرج و بی‌نظمی و چند دستگی خواهد شد.

حقوقدان و نویسنده‌ی معروف شیعه، سید امیر علی - یکی از تواناترین نویسندگان شیعه به زبان انگلیسی - در وصف حضرت عمر رضی الله عنه راست گفته است:

«حکومت کوتاه ابوبکر بیش از آن درگیر آرام کردن قبایل بیابان‌نشین بود تا بتواند فرصتی برای تدوین آیین‌نامه‌ی منظمی جهت ایالات داشته باشد. اما در زمان زمامداری عمر رضی الله عنه که مردی واقعا بزرگ بود، بی‌وقفه رفاه ملت‌های تابع، که مشخص‌کننده‌ی حکومت‌های مسلمانان صدر اسلام بود، آغاز شد»^(۲). در کتاب دیگرش می‌نویسد:

«نشستن عمر به خلافت، منافع بی‌شماری برای اسلام داشته است؛ او پایه‌ی اخلاقش بر اصول محکم غیر قابل‌تزلزلی قرار داشته، در عدل و داد شدید و سخت‌گیر، فعالیت و

۱- بغوی از ابوعثمان النهدی روایت کرده است.

۲- امیر علی، روح اسلام، ص ۲۵۶ - ۲۵۷، انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۶.

پشتکارش خستگی ناپذیر و بالاخره ساختمان روحی وی قوی و محکم بوده است»^(۱). سپس می‌افزاید:

«او شدید و سخت ولی ناشر عدل و داد بود. دوران‌دیش، به روحیات مردم کاملاً آشنا و به ویژه برای ریاست و ساختن ملتی که با زندگی در سایه‌ی قانون عادت نداشت، بسیار مناسب و شایسته بوده است. این مرد زمام امور را سخت و محکم به دست گرفته، در آن موقع که یک مشت اعراب صحرانورد و مردم نیم وحشی مواجه با تجمل و تفنّن و هوسرانی‌های اهالی بلاد و شهرستان‌های پیشرفته شده بودند، از اشاعه‌ی فساد اخلاق و نشر ملامهی و مناهی در میان آنها شدیداً جلوگیری نمود. همیشه خود را در دسترس حتی پست‌ترین رعایای خود می‌گذاشت. شب‌ها برای اطلاع از حال بینوایان بدون هیچ نگهبان و پاسبانی از منزل بیرون می‌رفت و اطراف و جوانب را می‌گشت. این بود وضع بزرگ‌ترین و مقتدرترین فرمانروای زمانی که گفتیم»^(۲). سر ویلیام میور (SIR WILIAM MUIR) می‌نویسد:

«عمر بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ‌ترین فرد در مملکت اسلامی به شمار می‌آمد. او با ذکاوت و استقامت خود توانست در مدت این ده سال، مناطق شام، مصر و فارس را در برابر قدرت اسلام خاضع گرداند، و از آن زمان تا کنون جزو قلمرو اسلام هستند. به رغم این که فرمانروای مقتدر مملکت پهناوری بود، هرگز فراست، متانت و اجرای عدالت در امور کلی و جزئی را از دست نداد. او دوست نداشت خود را با لقب‌های بزرگ ملقب کند، غیر از لقب ساده و عادی که «رئیس عرب»^(۳) بود. مردم از ولایات دور دست برای ملاقات خلیفه و امیرمؤمنان می‌آمدند و از او سراغ می‌گرفتند و از اهل مسجد

۱- امیر علی، تاریخ عرب و اسلام، ص ۳۲، ترجمه‌ی فخر داعی گیلانی، انتشارات گنجینه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.

۲- همان، ص ۴۹ - ۴۸، انتشارات گنجینه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.

۳- تعبیر واژه‌ی «امیرالمؤمنین»، «خلیفه» است. (مؤلف)

سؤال می‌کردند، حال آنکه امیر مؤمنان در مسجد با لباس‌های ساده در میان مردم نشسته بود»^(۱). [دانشمند معاصر شیعه، پروفیسور مهرین می‌نویسد:

«عمر شهنشاهی بود که به جای تخت مرصع و جواهر آگین، بر روی خاک می‌نشست و به جای لباس فاخر که از شرق و غرب به بیت المال سرازیر بود، به جامه‌ی وصله‌دار که پوشاک مفلس‌ترین رعیت او بود، بدنش را مستور می‌نمود. به جای تاج زرین و پر از جواهر پر بها که از ایران و روم می‌آوردند، عمامه‌ی خشن، رعب و جلالش را می‌افزود. با پایین‌ترین رعیت با درجه‌ی مساوی می‌نشست و یک بنده‌ی حبشی را برادر مسلمان خود می‌دانست. شهنشاه بود، ولی رنج رعیت را داشت و شب‌ها در کوچه‌های مدینه می‌گشت تا ضعیفی را حمایت کند و بیوه زنی را سرپرستی و یاری نماید. می‌خواست که رعیتش به جای این که به او سرفرود آورند، به آئین اسلام زندگی کنند. مربی یتیمان و غمخوار بیچارگان و مروج عدل و فاتح روم و ایران بود.»]

گسترش قلمرو اسلام در زمان عمر فاروق رضی الله عنه

برای نویسنده - هر چند به اختصار و اجمال - ممکن نیست، تحلیلی در مورد فتوحات بزرگ عصر حضرت عمر رضی الله عنه در عمق خاک دو امپراتور بزرگ که جهان متمدن را بین خود تقسیم کرده و اداره‌ی سیاسی و زندگی مدنی و جهت دادن افکار عمومی را در انحصار خود در آورده بودند، داشته باشد. در این مختصر، نمی‌توان به حدود پیشرفت دولت اسلامی (یا به تعبیر صحیح‌تر خلافت راشدیه نبوی) اشاره کرد و به بیان گشودن کشورهای جدیدی که فاتحان قبلی موفق به فتح آنها نشده بودند و چگونگی تأسیس شهرهای جدید پرداخت؛ زیرا محلّ تفصیل این وقایع، کتاب‌های تاریخ عمومی اسلام و

کتاب‌هایی است که پیرامون سیره‌ی حضرت عمر فاروق و خلفای راشدین رضی الله عنهم نوشته شده‌اند^(۱).

همکاری و تعاون علی علیه السلام با عمر رضی الله عنه

در اینجا با رعایت اختصار به گوشه‌ای از روابط حضرت علی علیه السلام و حضرت عمر رضی الله عنه و دوستی مخلصانه و اعتماد متقابل و تبادل نظر آنها با یکدیگر، اشاره‌ای کوتاه خواهیم داشت: و همکاری در کارهای خیر و پیشبرد اهداف خلافت و خیرخواهی آنها می‌پردازیم:

نافع عیشی می‌گوید: یکبار همراه عمر بن خطاب رضی الله عنه و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه به محل نگهداری شتران زکات رفتم، عثمان رضی الله عنه به منظور نوشتن گفته‌های عمر، زیر سایه نشست و علی رضی الله عنه در کنار او ایستاد و آنچه را عمر رضی الله عنه می‌گفت برای عثمان رضی الله عنه دیکته می‌کرد، اما عمر رضی الله عنه در حالی که دو ردای سیاه بر تن داشت و یکی از آنها را بر سرش پیچیده بود زیر آفتاب سوزان، ایستاده و از شتران زکاتی آمارگیری می‌کرد و رنگ و دندان و مشخصات آنها را پیدا می‌کرد و به علی رضی الله عنه می‌گفت. علی رضی الله عنه (در حالی که از دقت، امانت و سخت‌کوشی عمر رضی الله عنه به شگفت آمده بود) به عثمان رضی الله عنه گفت: در کتاب خدا از زبان دختران شعیب آمده است:

﴿يَتَأْتِبَ اسْتَعْرَجُهُ إِنَّ حَيْرَ مَنْ اسْتَعَجَرَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ (القصص: ۲۶)

«ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی، کسی است که قوی و امین باشد».

۱- رک: البداية والنهاية، ج ۷؛ تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۳؛ فتوح البلدان، بلاذری و کتاب عمر بن خطاب اثر استاد علی طنطاوی و ناجی طنطاوی. قوی‌ترین کتاب در این موضوع کتاب «الفاروق» نوشته‌ی علامه شبلی نعمانی متوفای ۱۳۳۲ هـ ش. است که به فارسی نیز ترجمه شده است.

سپس علی علیه السلام با دست خود به سوی عمر رضی الله عنه اشاره کرد و گفت: این است مرد نیرومند و امین^(۱). علی مرتضی رضی الله عنه بهترین مشاور و خیرخواه صمیمی عمر فاروق رضی الله عنه و قاضی حکیمی برای مسایل پیچیده بود. حتی از حضرت عمر رضی الله عنه نقل شده که: «اگر علی نبود عمر به هلاکت می‌رسید»^(۲). همچنین در کتاب‌های تاریخ و ادبیات، این جمله ضرب‌المثل شده است که می‌گویند: «فَضِيَّةٌ وَلَا أَبَا الْحَسَنِ لَهَا» «مشکلی است که برای حل آن فردی چون ابوالحسن (علی) وجود ندارد».

نقل شده است که پیامبر فرمودند: «شایسته‌ترین فرد برای قضاوت، علی است». زمانی که حضرت عمر رضی الله عنه به سفر قدس رفت، علی مرتضی رضی الله عنه را به جانشینی خود مقرر فرمود و حضرت علی رضی الله عنه دخترش، ام کلثوم بنت فاطمه را به ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه در آورد^(۳). این بزرگ‌ترین دلیل صمیمیت آنها و احترام عمر رضی الله عنه در نگاه حضرت علی رضی الله عنه است.

۱- ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۳، ص ۵۶ - ۵۵.

۲- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ص ۲۰۱۵. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ص ۲۰۱۵. صحت این گفتار به اثبات نرسیده است و روایت آن ضعیف است: در سند آن شخصی به نام مؤمل بن إسماعیل وجود دارد که ضعیف است. الاستیعاب (۱۱۰۳/۳). به فرض صحت این روایت، دلالت بر این می‌کند که هیچ عداوتی بین عمر و علی نبوده زیرا هیچ کسی تعریف دشمنش نمی‌کند و اگر کسی تعریف دشمن خود کند دلالت بر این می‌کند که انسان بسیار خوب و با انصافی هست که حتی حاضر نیست در حق دشمنانش جفا کند! ثانیاً: اگر فرضاً هم درست باشد دلالت بر این می‌کند که عمر انسان بسیار صادقی هست و بدون واهمه حقیقت را می‌گوید و به فضل و بزرگواری دیگران اعتراف می‌کند و این خودش دلالت می‌کند که خود آن شخص اینقدر قوی هست که از ذکر این مسائل واهمه ای ندارد!

۳- قاضی نورالله شوستری، مجالس المؤمنین و ابوالقاسم قمی، المسالک شرح الشرایع. (هر دو از دانشمندان معروف شیعه هستند).

دلیلی روشن بر صمیمیت و خلوص علی رضی الله عنه برای عمر رضی الله عنه و مصالح اسلام و مسلمانان

آشکارترین دلیل بر خلوص و پاکدلی حضرت علی رضی الله عنه نسبت به حضرت عمر رضی الله عنه و خیرخواهی صادقانه‌ی او برای اسلام و مسلمانان، موضع قاطعانه و نظر صادقانه‌ی او به مناسبت جنگ سرنوشت‌ساز نهاوند^(۱) است؛ اینک تفصیل داستان از نظر خوانندگان می‌گذرد: در سال هیجدهم و بنابر روایتی نوزدهم هجری واقعه‌ی نهاوند روی داد. انگیزه‌ی این واقعه آن بود که بعد از سقوط جولای و فتح اهواز به دست مسلمانان، ایرانیان با پادشاه (شکست خورده‌ی) خود، یزدگرد که آن وقت در مرو بود، مکاتبه کردند و او را تحریک نمودند. یزدگرد به فرماندهان مناطقی که میان خراسان و حلوان و باب و سند بودند در این خصوص نامه نوشت. در نتیجه سپاهی مرکب از یکصد و پنجاه هزار مرد جنگی به سپهسالاری فیروزان در نهاوند گرد آمد. یزدگرد، شور دفاع از وطن ساسانی و حسّ ناسیونالیستی آنها را برانگیخت. پرچم «درفش کاویانی» که از نظر ایرانیان پیام آور فتح و پیروزی بود و آتش مقدس که آن را پرستش می‌کردند، به همراه آنها بود^(۲). یزدگرد، مردان شاه، پسر هرمز را فرمانده کل این سپاه قرار داد و به نهاوند گسیل داشت^(۳). سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه (فرمانده لشکر اسلام) نامه‌ای به حضرت عمر رضی الله عنه نوشت و جریان را به اطلاع وی رساند و پس از آنکه در محضر ایشان حاضر شد به طور شفاهی هم توضیح داد و گفت: مردم کوفه اجازه می‌خواهند که پیش از آنکه ایرانیان، حمله را آغاز کنند با آنان بجنگند، تا بدین وسیله در دل دشمن، بیم و ترس بیفکنند.

حضرت عمر رضی الله عنه اصحاب را گرد آورد و با آنان در این باره مشورت کرد و گفت: سرنوشت آینده‌ی ما در گرو این جنگ قرار دارد، تصمیم گرفته‌ام با تمام نیروهایی که در

۱- شهرستان نهاوند واقع در جنوب همدان.

۲- عده‌ای از مورخان مانند بلاذری در فتوح البلدان این موضوع را آورده‌اند، اما عده‌ای دیگر تصریح می‌دارند که درفش کاویانی، پیش از این، در جنگ قادسیه به دست مسلمانان افتاده بود. (مترجم)

۳- دینوری، اخبار الطوال، ترجمه‌ی فارسی، ص ۱۶۸ و کتاب‌های دیگر. (مترجم)

اختیار دارم از مدینه خارج شوم و در مکانی وسط این دو شهر اردو زنم و سپاه اسلام را پشتیبانی کنم، اگر خداوند آنها را پیروز گردانید فرمان دهم تا به قلب شهرهای دشمن بتازند.

طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه گفت: یا امیرالمؤمنین، اختیار به دست شماست، هر آنچه فرمان دهی اطاعت خواهیم کرد و به فرمانت لبیک خواهیم گفت. سپس حضرت عمر رضی الله عنه رأی حضرت عثمان رضی الله عنه را جویا شد، وی برخاست و گفت: به عقیده من به مردم شام و یمن بنویسید تا به سوی عراق حرکت کنند و خود نیز همراه با مردم حرمین حرکت کنید. سپس حضرت عمر رضی الله عنه از حضرت علی رضی الله عنه نظر خواست، وی برخاست و با رأی آن دو مخالفت کرد و گفت: صلاح نیست شما مدینه را ترک کنید؛ زیرا وجود شما سبب یکپارچگی و خروج شما از مدینه موجب آشفتگی و تفرق خواهد بود. شما در مدینه بمانید و این کار را به اهل بصره و سایر لشکریان اسلام بسپارید. حضرت عمر رضی الله عنه نظر صمیمانه‌ی حضرت علی مرتضی رضی الله عنه را پذیرفت و سپس درباره‌ی تعیین فرمانده این جنگ نظر خواست، همگان گفتند: شما در این باره بیش از دیگران صاحب نظر هستید. آنگاه نعمان بن مقرن مزنی را به فرماندهی کل منصوب کرد^(۱). متن سخنان حضرت علی رضی الله عنه در کتاب نهج البلاغه (مجموعه سخنان و خطبه‌های منسوب به حضرت علی رضی الله عنه) به طور مفصل آمده است؛ در آنجا می‌خوانیم: عمر در مورد خروج از مدینه برای جنگ با ایرانیان، با علی رضی الله عنه مشورت کرد، او فرمود:

«پیروزی و شکست این دین به سبب زیادی یا کم بودن لشکر نیست. این دین خدا است که آن را (برسایر ادیان) پیروز گردانیده و سربازان خدا هستند که آنها را مهیا ساخته و کمک کرده است. تا آنکه اسلام رشد پیدا کرد و در خیلی از سرزمین‌ها نفوذ نمود. خدا به ما وعده‌ی پیروزی داده و به وعده‌اش عمل می‌کند و لشکرش را یاری می‌نماید. مکان و موضع رهبر، همانند نخ تسبیح است که دانه‌ها را به هم ربط می‌دهد و

۱- تلخیص از کتاب‌های تاریخ.

ضمیمه‌ی یکدیگر می‌نماید، وقتی نخ پاره شود، دانه‌ها پراکنده می‌شوند و هیچ گاه در کنار یکدیگر متمرکز نخواهند شد. عرب در عین این که اکنون از نظر تعداد کم هستند اما بر اثر وجود اسلام، زیاد و بر اثر اتحاد، غالب و بزرگوارند. پس تو قطب آسیا باش و (آسیای جنگ) را به وسیله‌ی عرب‌ها بچرخان و آنان را به آتش جنگ در آور و خودت بمان؛ زیرا اگر تو از این سرزمین (مدینه) بیرون روی این خطر وجود دارد که عرب‌های اطراف مملکت علیه تو قیام کنند و آنگاه کار به جایی می‌رسد که حفظ و حراست درون مرزها از رفتن به کارزار ایرانیان مهم‌تر می‌گردد.

دیگر آنکه اگر ایرانیان فردا تو را در میدان جنگ ببینند، می‌گویند: این رهبر عرب‌ها است، اگر او را از بین ببرید آسوده خواهید شد، در چنین حالتی احتمال تقویت حمله‌ی آنان و هدف قرار دادن تو بیشتر می‌گردد؛ اما آنچه گفتی که ایرانیان به قصد حمله به مسلمانان حرکت کرده‌اند و از این بابت ناراحتی، باید در پاسخ آن بگویم خدای عزیز از حرکت آنها بیش از تو ناراحت است و چنین خدایی بیش از تو قدرت دارد که آنچه را دوست ندارد تغییر دهد. اما آنچه درباره‌ی تعداد ایرانیان گفتی باید درباره‌ی آن یادآور شوم که ما پیش از این نیز با کثرت سرباز جنگ نمی‌کردیم، بلکه بر اثر یاری و کمک خدا نبرد می‌کردیم^(۱). همچنین هنگامی که حضرت عمر رضی الله عنه برای رفتن به جنگ رومیان (قبل از جنگ یرموک که بزرگ‌ترین معرکه‌های شام و تعیین کننده‌ی سرنوشت فتوحات آن سامان بود) با حضرت علی رضی الله عنه مشورت نمود، رأی حاکمی از اخلاص و خیرخواهی ارایه داد، آنگاه که ابو عبیده رضی الله عنه یکی به سوی حضرت عمر رضی الله عنه فرستاد و او را آگاه کرد که نیروهای رومیان، دریا و خشکی را فرا گرفته و همانند سیلی خروشان در حرکت‌اند. حضرت عمر رضی الله عنه مهاجران و انصار را جمع کرد و نامه‌ی ابو عبیده را برای‌شان خواند. آنان نتوانستند احساسات خود را کنترل کنند و با گریه و شور و هیجان از حضرت عمر رضی الله عنه اجازه خواستند و گفتند: شما را به خدا اجازه دهید تا به جبهه‌ی شام برویم و با نثار خون

۱- نهج البلاغه شرح فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۴۶.

خویش به یاری برادران خود بشتاییم. آتش شوق و حماسه‌ی مهاجران و انصار در حال فزونی بود که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه پیشنهاد کرد که شخص امیرالمؤمنین به خاطر حمایت و دلگرمی مجاهدان شام، فرماندهی سپاه را به عهده گیرد. در این هنگام حضرت علی رضی الله عنه به مخالفت برخاست و گفت:

«خدا عزت مسلمانان و پوشاندن عیب‌ها را تعهد کرده است؛ خدایی که مسلمانان را در حالی که کم بودند و کسی از آنان حمایت نمی‌کرد، پیروز گردانید، زنده است و هرگز نمی‌میرد. اگر تو خود به جنگ دشمن بروی و با آنان به نبرد بپردازی و شکست بخوری، پناهگاهی برای مسلمانان، در نقاط دور دست باقی نخواهد ماند. بعد از تو مرجعی نخواهد بود که به او مراجعه کنند؛ بنابراین مردی جنگ دیده و دلیر برای نبرد آنان اعزام کن و به همراهی او کسانی را روانه کن که توانایی سختی جنگ را داشته و مخلص باشند. اگر خدا پیروزش گردانید، همان خواسته‌ی توست و اگر شکست خورد، تو پناهگاه مردم و گرداننده‌ی کارهای آنها خواهی بود!»^(۱) پیداست که اگر حضرت علی رضی الله عنه نسبت به حضرت عمر رضی الله عنه سوء قصدی می‌داشت یا قلباً از او ناراضی بود و او را غاصب حق خود می‌دانست، همواره منتظر فرصتی برای اعاده‌ی حق خود می‌شد و برای از بین بردن غاصب حق خود، از این فرصت طلایی استفاده می‌کرد و به او نظر می‌داد تا شخصا به میدان نبرد برود و در آنجا کشته شود، یا این که کسی را برای کشتن او مأموریت می‌داد تا هیچ گونه مسؤولیتی متوجه او نگردد و زمینه برای خلافت وی فراهم گردد؛ اما می‌بینیم که چگونه با دلسوزی و صمیمیت فوق‌العاده در راستای خیرخواهی عمر و سایر مسلمانان می‌کوشد. به راستی مشورت او از عمق جان برخاسته بود و حقا که چنین پیشنهادی جز از قلب پاک و بی‌غرض و مرد بلند همت و دوراندیشی همچون علی، از کسی دیگر بر نمی‌آید. خداوند او را از سوی اسلام و مسلمانان شایسته‌ترین پاداش که

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۳۴.

به دوستان مخلص خود می دهد، عنایت فرماید! «والشیء من معدنه لا یستغرب» «از کوزه همان برون تراود که در اوست.»

ولی بر عکس، هنگامی که مسیحیان از حضرت عمر رضی الله عنه خواستند تا به بیت المقدس برود و قرارداد صلح را امضا کند و کلیدهای مسجد اقصی را تحویل بگیرد و ابو عبیده رضی الله عنه به امیر مؤمنان نوشت که فتح قدس به آمدن او وابسته است، ایشان بزرگان اصحاب را فرا خواند و در این باره با آنان مشورت نمود؛ عثمان رضی الله عنه گفت: بهتر است امیرالمومنین نزد آنها نرود تا بیشتر تحقیر شوند؛ اما علی رضی الله عنه مصلحت دانست تا خلیفه‌ی مسلمانان به قدس برود و چنین گفت:

«این یک شرف و افتخار تاریخی جاودان است که در هر زمان برای همه کس پیش نمی آید و از طرف دیگر باعث سبکدوشی مسلمانان خواهد شد.» حضرت عمر رضی الله عنه نظر او را تأیید کرد و خود را برای سفر به بیت المقدس آماده نمود و در غیاب خود، علی رضی الله عنه را به جانشینی خویش برگزید و همه‌ی اختیارات خلافت را به او سپرد و خود در ماه رجب سال شانزدهم هجری به سوی سرزمین شام حرکت کرد^(۱).

سفر تاریخی حضرت عمر رضی الله عنه به بیت المقدس

شاید خوانندگان دوست دارند بدانند امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه که امپراتور روم و ایران از نامش می لرزیدند، با چه شکوه و چه تشریفاتی به بیت المقدس سفر کرده است؟ موقعیت نیز چنین چیزی را ایجاب می کرد تا ابهت خلیفه‌ی مسلمانان در قلوب، تثبیت شود؛ اینک به گوشه‌ای از شرح این سفر توجه کنید:

۱- برای تفصیل بیشتر رک: تاریخ کامل، ج ۳، ص ۴۰۲ - ۳۹۹، تاریخ طبری، ص ۲۴۰۲، یعقوبی، ص

۱۶۷ و البدایة والنهائة، ج ۷، ص ۵۵.

«امیر المؤمنین در حالی که بر شتر خاکستری رنگی سوار بود، وارد شهر جابیه^(۱) شد، پیشانی و جلوی سر او زیر آفتاب می‌درخشید، نه تاجی بر سر داشت نه کلاه و نه عمامه‌ای. زین سواری‌اش چادری پشمی بود که هرگاه سوار می‌شد زین مرکب و هرگاه پیاده می‌شد زیرانداز و بستر او بود. چمدان یا ساک دستی او پوستین یا پارچه‌ای بود که کناره‌هایش از لیف درخت خرما انباشته شده بود که هم چمدان مسافرتش بود و هم به هنگام استراحت، بالشش به حساب می‌آمد. پیراهنی پنبه‌ای به تن داشت که [بر اثر شتاب در راه] پاره شده بود»^(۲). امیر المؤمنین ترمیم و شستن پیراهن خود را به کشیش آن محل سپرد و یک پیراهن از جنس کتان به عاریه گرفت و پس از آنکه پیراهنش آماده شد پیراهن عاریه گرفته را پس داد و پیراهن خود را پوشید. کشیش به وی گفت: تو پادشاه عرب هستی، سواری شتر در این سرزمین پسندیده نیست، اگر بر اسب یا قاطر سوار شوی و لباسی فاخر بپوشی، در چشم رومیان ابهت بیشتری خواهید یافت. امیر مؤمنان این پیشنهاد را رد کرد و گفت: «ما ملتی هستیم که خداوند ما را به وسیله‌ی اسلام عزت بخشیده است؛ (نه به لباس فاخر و زر و زیور)، و ما این افتخار را با هیچ چیزی معاوضه نخواهیم کرد»^(۳). همچنین دوّمین سفرش به شام در سال هیجدهم هجری با همین سادگی بود. این بار نیز حضرت علی علیه السلام را در مدینه، به طور رسمی جانشین خود کرد و زمام حکومت را به وی سپرد و خود با گروهی از صحابه، راه «ایله» را در پیش گرفت. آنگاه که به ایله^(۴) نزدیک شد، شترش را به غلام خود داد و خود بر مرکب او سوار شد. وقتی مردم در مسیر حرکتش سراغ امیرالمؤمنین را گرفتند گفت: او جلوی شماست (یعنی

۱- نام شهری است در شام، جنوب دمشق.

۲- اقتباس از کتاب سیرت عمر بن الخطاب، اثر ابن جوزی.

۳- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۶۰ - ۵۹.

۴- شهری است در کنار دری احمر در آخرین مرز حجاز و نقطه مرزی شام واقع است (معجم البلدان،

خود اوست). اما آنان منظور او را نفهمیدند و جلو رفتند بدین گونه حضرت عمر رضی الله عنه وارد شهر آیله شد^(۱).

موضع حضرت عمر رضی الله عنه در برابر اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

حضرت عمر رضی الله عنه با آنکه دارای نفوذ و قدرت بود و به رغم اجرای عدالت بین مردم و اشتغال دائم به امور خلافت، اهل بیت رسول الله را بسیار مورد اکرام قرار داده و آنان را بر فرزندان و خانواده‌ی خویش ترجیح می‌داد؛ در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود:

حسین بن علی رضی الله عنه می‌گوید: روزی عمر رضی الله عنه به من گفت: فرزندم! چه خوب بود همواره نزد ما می‌آمدی. من نیز روزی نزد ایشان رفتم، اما او جلسه داشت و فرزند عمر نیز بیرون در، بود و اجازه‌ی ورود به او داده نمی‌شد، بنابراین از همانجا بازگشتم. بعد از آن، وقتی عمر رضی الله عنه مرا دید گفت: فرزندم! چرا پیش من نیامدی؟ گفتم: من آمدم، ولی شما جلسه داشتید و فرزندت را دیدم که برگشت، من نیز برگشتم. حضرت عمر رضی الله عنه گفت: تو از عبدالله فرزند عمر، به ورود سزاوارتری؛ زیرا وجود ما مرهون شما (اهل بیت) است^(۲).

ابن سعد از جعفر صادق رحمه الله فرزند محمد باقر رحمه الله از پدرش، علی بن حسین رضی الله عنه نقل می‌کند که وی گفت: پوشاک‌هایی از یمن نزد عمر رضی الله عنه آوردند، آنها را میان مردم تقسیم کرد. مردم این لباس‌های جدید را پوشیدند و به مسجد آمدند. عمر رضی الله عنه بین منبر و قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، مردم می‌آمدند و سلام می‌گفتند و برای او دعای خیر می‌کردند. در این هنگام حسن و حسین از خانه‌ی مادرشان، فاطمه رضی الله عنها بیرون آمدند و از کنار جمعیت رد شدند، در حالی که لباس جدیدی به تن نداشتند، عمر با دیدن آنها افسرده و غمگین شد. پرسیدند علت ناراحتی‌ات چیست؟ جواب داد: من از بابت این دو پسر ناراحت هستم که به اندازه‌ی قد آنها پوشاکی وجود نداشت. سپس نامه‌ای به

۱- طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۲۰۴ - ۲۰۳.

۲- هندی، کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۵ و الإصابه، ج ۱، ص ۱۳۳.

کارگزاران خود در یمن نوشت تا هر چه سریع‌تر، دو دست لباس برای حسن و حسین بفرستند. چون لباس‌ها را به آنان پوشاند، آنگاه آرام گرفت^(۱). ابو جعفر می‌گوید: هنگامی که دروازه‌ی فتوحات به روی مسلمانان گشوده شد، عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت که برای تمام شهروندان مستمری مقرر کند. بدین منظور عده‌ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مشورت فرا خواند؛ عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت: اول از خودت آغاز کن! فرمود: هرگز؛ به خدا سوگند، خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله را بر همه مقدم می‌دارم. سپس سهم سایر بنی‌هاشم را معین می‌کنم که قبیله‌ی رسول خدایند. نخست سهم عباس، سپس سهم علی را مقرر نمود، تا این که شهریه‌ی پنج قبیله را تنظیم نمود که آخرین آنها قبیله‌ی بنی عدی بن کعب (قبیله خود او) بود. روش تنظیم بدین گونه بود که نخست از بنی‌هاشم نام کسانی را ثبت می‌کرد که در جنگ بدر شرکت داشتند. سپس بدریان بنی‌امیه سپس به ترتیب قرابت با رسول الله، و برای حضرت حسن و حسین رضی الله عنهما سهمی جداگانه مقرر کرد^(۲). در کتاب طبقات ابن سعد آمده (و حافظ ابن عساکر نیز در تاریخ خود روایت کرده است) که وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه لیست مستمری بگیران را تهیه می‌کرد، برای حسن و حسین رضی الله عنهما (گرچه از اصحاب بدر نبودند)، به سبب قرابتشان با رسول الله صلی الله علیه و آله سهمی معادل سهم پدرشان که از اهل بدر بود، مقرر نمود و به هر یک پنج هزار درهم می‌داد^(۳). علامه شبلی نعمانی در کتاب «الفاروق» تحت عنوان «پاسداشت خاطر خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله» می‌نویسد:

«فاروق اعظم رضی الله عنه امور مهم را بدون مشورت با حضرت علی رضی الله عنه انجام نمی‌داد. و مشورت علی مرتضی رضی الله عنه نیز مبنی بر نهایت اخلاص و خیرخواهی بود. هنگامی که فاروق اعظم رضی الله عنه به بیت المقدس سفر کرد، همه‌ی امور خلافت را به جناب امیر تفویض

۱- ابن حجر، الإصابه، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- ابویوسف، کتاب الخراج، ص ۲۵ - ۲۴، مصر چاپ اول، ۱۳۰۲ هـ ق.

۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، بخش خطی.

نمود^(۱). رابطه‌ی دوستی و اتحاد بین آن دو، به حدی محکم بود که حضرت علی رضی الله عنه، دخترش ام کلثوم را که از فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بود، به نکاح فاروق اعظم رضی الله عنه در آورد^(۲). حضرت علی یکی از فرزندان خود را به نام عمر نامگذاری کرد، همان گونه که یکی را به نام ابوبکر و دیگری را به نام عثمان نامید^(۳). پر واضح است که انسان فرزند خود را به نام‌های محبوب و پسندیده و با نام‌های کسانی که آنها را الگو و نمونه می‌داند، نامگذاری می‌کند^(۴).

۱- امیر علی مورخ معروف شیعه می‌نویسد: آن زمامدار بزرگ یعنی عمر اعتمادی که در خلافت خود به شخص حضرت علی داشت تا این حد بود که هر وقت به خارج سفر می‌کرد او را در مدینه کفیل، قائم مقام خودش تعیین می‌نمود. (تاریخ عرب و اسلام، ص ۵۴) (مترجم)

۲- نعمانی؛ شبلی، ترجمه‌ی فارسی الفاروق، ج ۲، ص ۳۷۴ - ۳۷۲، چاپ پاکستان. بحث علمی و کلامی مفصلی در مورد ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم در کتاب «آیات بینات» اثر محسن الملک آمده است. برای تفصیل بیشتر به این کتاب، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۲۷، چاپ مرزپور ۱۹۸۷ مراجعه شود.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۳۲ - ۳۳۱، مروج الذهب فارسی، ج ۲، ص ۶۷، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ هـ. ش. و کتاب «شیعه کیست؟ تشیع چیست؟»، تألیف محمد جواد مغنیه، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۱ هـ. ش. اعلام الوری، طبرسی ص ۲۰۳، ارشاد مفید، ص ۱۸۶، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳، مقاتل الطالیین ابی الفرج اصفهانی، ص ۴۲، کشف الغمه، اردبیلی ج ۲، ص ۶۴ و جلاء العیون، مجلسی، ص ۵۸۲. همچنین حضرت حسن و حسین و زین العابدین و موسی کاظم فرزندان خود را به نام عمر نامگذاری کردند. به کتاب‌های فوق که معروف‌ترین کتاب‌های شیعه هستند، مراجعه کنید. (مترجم)

۴- امامان شیعه از گذاشتن نام دشمن بر فرزندان خود نهی کرده‌اند و دستور داده‌اند که این چنین نام‌ها را عوض کنند. (وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۳ و تولی و تبری، ص ۵۶ نوشته‌ی هیات تحریریه موسسه‌ی در راه حق) (مترجم)

پایه‌گذاری تقویم اسلامی

[مردم عرب، قبل از اسلام و صدر اسلام، تاریخ معینی نداشتند تا برای تدوین حوادث تاریخی قید کنند]. در زمان حضرت عمر رضی الله عنه در مورد تعیین تاریخ، برای ثبت رویدادها نظرهای متفاوتی وجود داشت، حضرت عمر اهل شوری را جمع کرد و از آنان نظرخواهی نمود؛ عده‌ای گفتند: شیوه‌ی ایرانیان را عملی کنید که تولد یا تاج‌گذاری شاه را مبدأ تاریخ قرار می‌دهند. عده‌ای به تقلید از رومیان رأی دادند. برخی گفتند روز تولد رسول الله صلی الله علیه و آله و عده‌ای دیگر گفتند سالروز بعثت آن حضرت مبدأ تاریخ قرار گیرد. حضرت عمر رضی الله عنه تمام این آراء را با ذکر دلیل رد کرد. آنگاه حضرت علی رضی الله عنه پیشنهاد کرد که سال هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه مبدأ تاریخ اسلام قرار گیرد. حضرت عمر رضی الله عنه رأی او را مورد تأیید قرار داد و پس از اتفاق نظر صحابه فرمان داد که تاریخ اسلام بر مبنای هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله تنظیم شود^(۱). بدین ترتیب تقویم اسلامی با حادثه‌ای پیوند داده شد که معنی و مفهوم خود را دارد و رسالت خاص خود را ایفا می‌کند و مانند تقویم سایر ادیان، مربوط به هیچ شخصیتی نیست، حتی به شخصیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که برجسته‌ترین شخصیت بشری و محبوب‌ترین آنها نزد خدا و مسلمانان است، بستگی ندارد.

همچنین وابسته به فتوحات و کشورگشایی‌ها و جنگ‌ها و غزوه‌ها نیست و ارتباط آن با هجرت، بر اساس اندیشه‌ای عمیق و فلسفه‌ای بزرگ استوار است؛ زیرا بدین وسیله برای همیشه مهر یک دعوت و یک پیغام بر پیشانی این تقویم، نقش بسته و هر فرد مسلمان و غیرمسلمان که در مورد راز این تعیین فکر کند، درمی‌یابد که نقطه‌ی شروع عظمت و شکوفایی، همانا عقیده و ایمان است و این دو عامل را باید از تمام اشیا محبوب‌تر و از اهل و وطن عزیزتر دانست. و نیز در این پایه‌گذاری، جنبه‌ی مژده و نیک‌فالی هم وجود دارد زیرا سرآغاز و سرفصل عصر جدیدی در تاریخ بشری و مسیر

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۷۴.

انسانی بوده است و از سوی دیگر این پیام را می‌رساند که چنگ زدن به عقیده و اصول اعتقادی و شهادت و از خودگذشتگی، رمز پیروزی است و جنبه‌ی عقیدتی و اصولی، همیشه بر جنبه‌ی عرفی و طبیعی مقدم است و ترجیح دارد^(۱).

شهادت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به هیچ فرد ذمی^(۲) بالغ اجازه‌ی ورود به مدینه نمی‌داد، تا آنکه یک‌بار مغیره بن شعبه که استاندار کوفه بود، در مورد نوکری صنعتگر به نام فیروز که معروف به ابولؤلؤ بود، از وی اجازه‌ی ورود خواست. فیروز برده‌ای مجوسی و ایرانی بود و بعضی گفته‌اند نصرانی بوده و اصلیت او از «نہاوند» بوده است، رومیان او را اسیر کرده و از طریق آنان به دست مسلمانان رسیده بود. هنگامی که در سال بیست و یکم هجری، اسیران نہاوند به مدینه وارد شدند، ابولؤلؤ با هر کودکی که برخورد می‌کرد، دست بر سر او می‌کشید و در حال گریه می‌گفت: «عمر جگرم را آب کرد.»

مغیره، ابولؤلؤ را - که هم نجار و نقاش و هم آهنگر بود - برای کار آزاد گذاشت و هر روز از او دو درهم^(۳) می‌گرفت؛ زیرا او به صنعت آسپاسازی مشغول بود. روزی نزد حضرت عمر رفت و ضمن شکایت از مغیره گفت: مغیره مالیات سنگینی بر ذمه‌ام گذاشته است، از او بخواهید تا نسبت به تخفیف آن اقدام کند. حضرت عمر رضی الله عنه پرسید به چه حرفه‌ای مهارت داری؟ جواب داد: نجاری، نقاشی و آهنگری. ایشان فرمود: به نظر من در برابر این سه شغل پر درآمد مالیات تو زیاد نیست، از خدا بترس و با کارفرمای

۱- برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به رساله‌ی دیگر مؤلف «القرن الخامس عشر الهجری الجدید فی ضوء التاريخ والواقع» ص ۷۱۰، چاپ ندوة العلماء ہند.

۲- ذمی: فرد غیرمسلمان که در سایه‌ی دولت اسلامی زندگی می‌کند.

۳- در اغلب روایات دو درهم آمده است. ر.ک: البداية و النہایة، ج ۷، ص ۱۳۷، ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۴۹ و طبری، ج ۵، ص ۲۰۲۶. (مترجم)

خود به نکویی رفتار کن! حضرت عمر رضی الله عنه اراده داشت که مغیره را در حق او سفارش کند. ابولؤلؤ با قلبی پر از کینه و خشم از آن جا بازگشت و خنجرى دو سره ساخت و با زهر آلوده کرد. سپس آن را نزد «هرمزان»، یکی از سرداران قدیم ایرانی برد و به او گفت: به نظرت این خنجر چطور است؟ هرمزان گفت: هر کس را با آن بزنی خواهد مرد. بدین ترتیب توطئه‌ای ننگین به دست مجوسیان [و یهودیان] در حال شکل‌گیری بود که بر اساس خشم و کین ملی و میهنی و انتقام‌جویی شخصی، طرح‌ریزی شده بود.

عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنه روز شهادت حضرت عمر رضی الله عنه گفت: دیشب، هرمزان و ابولؤلؤ و جفینه را دیدم که در گوشه‌ای با هم بسیار محرمانه گفت و گو می‌کردند، وقتی برخاستند دیدم که همین خنجر که با آن حضرت عمر رضی الله عنه به شهادت رسیده است از دست یکی از آنها به زمین افتاد.

به همین دلیل بسیاری از محققان می‌گویند: قتل عمر رضی الله عنه براساس برنامه‌ای از پیش طرح شده و دسیسه‌ای سازمان یافته صورت گرفته که مجوسیان ایرانی و یهودیان، با هم شریک بودند. این گونه حوادث از ملت‌های مغلوب که کشورشان فتح شده و آزادی و سلطه‌ی خود را که در راه اغراض شخصی و نژادی به کار می‌گرفتند، از دست داده‌اند، تازگی ندارد و جای شگفتی نیست.

داستان شهادت حضرت عمر رضی الله عنه از این قرار بود که چندی بعد از این ماجرا وقتی حضرت عمر رضی الله عنه مشغول اقامه‌ی نماز صبح بود، لحظه‌ای پس از آنکه نخستین تکبیر را گفت، ناگاه فریاد برآورد که سگی مرا از پا درآورد، مسلمانان به سوی او شتافتند، دیدند که فیروز شش ضربه‌ی خنجر بر او وارد کرده است و از چپ و راست، مسلمانانی را که در مسیر او هستند با خنجر دو سره^(۱) خود مجروح می‌کند. بدین وسیله وی توانست

۱- در روایات آمده است که خنجر او دو سر داشت و دستگیره‌اش در وسط بود و هر دو سر آن دو لبه بودند. رک: طبری، حوادث سال ۲۳، بحث مقتل عمر. در کتاب «الفتوحات الاسلامیه» جلد دوم آمده

است: «خنجر له رأسان محدّد الطرفین نصابه فی وسطه». (مترجم)

سیزده نفر را مجروح کند. عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه با دیدن این حالت «برئس»^(۱) خود را بر سر آن مجوسی انداخت. وقتی کافر بدجنس یقین کرد که دستگیر شده است بلافاصله خودکشی کرد، حضرت عمر رضی الله عنه روی کف مسجد افتاد، در حالی که این آیهی قرآنی بر زبانش جاری بود:

«وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مُقْدُورًا»

«کار خدا همواره حساب شده و روی برنامه‌ی دقیقی است»^(۲). حضرت عمر رضی الله عنه پرسید قاتلم چه کسی است؟ جواب دادند: غلام مغیره بن شعبه. فرمود: خدا را سپاس که قاتلم کسی نیست که یک بار برای خدا سجده کرده باشد و بتواند با آن یک سجده، به پیشگاه خدا اقامه‌ی دلیل کند. یقین می‌دانستم که هیچ فرد عرب به قتل من اقدام نخواهد کرد^(۳). سپس به پسرش، عبدالله گفت: سلام مرا به امّ المؤمنین، عایشه رضی الله عنها برسان و بگو عمر کسب اجازه می‌کند تا در کنار دو یارش (پیامبر و ابوبکر) دفن گردد. هنگام اجازه خواستن کلمه‌ی امیر المؤمنین را به کار نبر؛ زیرا من از امروز به بعد امیر مؤمنان نیستم. عبدالله رضی الله عنه وقتی به حضور عایشه رضی الله عنها رسید متوجه شد که ایشان نشسته و گریه می‌کند، آنگاه عبدالله رضی الله عنه سلام و خواسته‌ی عمر رضی الله عنه را ابلاغ کرد و گفت: عمر اجازه می‌خواهد تا در کنار دو یارش به خاک سپرده شود. عایشه رضی الله عنها گفت: من این جایگاه را برای خودم می‌خواستم، ولی امروز عمر را بر خود ترجیح خواهم داد. وقتی عبدالله رضی الله عنه بازگشت، عمر رضی الله عنه پرسید: چه خبر آوردی؟ عبدالله عرض کرد: خبری که شما دوست دارید. عمر رضی الله عنه گفت: الحمدلله، هیچ چیز برایم مهم‌تر از این جایگاه نبود. بعد به عبدالله توصیه کرد که بعد از وفات، مرا در تابوتم بر دوش کشید و سپس مقابل حجره‌ی ام‌المؤمنین بایست و بار دیگر از او کسب اجازه کن و بگو عمر اجازه می‌خواهد، اگر

۱- لباس کلاه دار از قبیل جبه و عبا و بارانی و غیره. (مترجم)

۲- ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۲۵۳ - ۲۵۲ و کتاب‌های دیگر تاریخ.

۳- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۴، ص ۴۷.

اجازه داد مرا در حجره ببر و گرنه به گورستان مسلمانان برگردان؛ زیرا می ترسم اجازه‌ی او به خاطر رعایت مقام و خلافت من بوده باشد. وقتی جنازه‌ی وی را برای دفن به دوش کشیدند مسلمانان چنان دچار اندوه شدند که گویا هرگز قبلاً به مصیبتی گرفتار نشده‌اند. چون به حجره رسیدند و ام‌المؤمنین اجازه‌ی ورود داد، در محل مذکور به خاک سپرده شد و خداوند او را به همجواری پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ مفتخر گردانید^(۱). نویسنده‌ی محترم شیعه، دکتر امیر علی در کتاب معروفش «تاریخ عرب و اسلام» در این مورد می‌نویسد:

«كَانَتْ وَفَاةٌ عُمَرَ خَسَارَةً فَادِحَةً وَحَادِنًا كَبِيرًا لِلْإِسْلَامِ»^(۲) «وفات عمر، صدمه و فاجعه‌ی

بزرگی برای اسلام بود.»

[همچنین در کتاب دیگرش «روح اسلام» می‌نویسد: عمر بعد از اسلام آوردن، یکی از سنگرهای ایمان شد^(۳) و مرگ این مرد بزرگ، به دست یک قاتل، بدون شک فقدانی برای حکومت (اسلامی) بود^(۴)]. دومین جانشین رسول الله ﷺ در بیست و ششم ذی الحجّه سال ۲۳ هجری قمری در سن شصت و سه سالگی ضربت خورد و سه روز بعد از سوء قصد درگذشت و در روز شنبه، اول محرم پیکر پاکش به خاک سپرده شده. دوره‌ی خلافت پربارش ده سال و شش ماه و چهار روز بود.

۱- ابن سعد، الطبقات، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲- A SHORT HISTORY OF THE SARACENS.P.P 43-44

معلم پطرس بستانی، نویسنده‌ی مسیحی می‌نویسد: علت شهادت عمر آن نیست که عموم مورخان نوشته‌اند، بلکه غیر مسلمانان این غلام را به قتل وی گماشته بودند، به گمان این که بعد از مرگ وی قدرت اسلام تضعیف می‌شود و حکومت اسلام پایان می‌یابد. (دائرة المعارف، ج ۲، ص ۲۳۰ در شرح زندگی ابولؤلؤ).

۳- امیر علی، روح اسلام، ص ۴۶، انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۶ هـ ش.

۴- همان منبع، ص ۲۵۹. عبارت داخل کروشه از سوی مترجم افزوده شده است.

تأثر و اندوه علی علیه السلام از شهادت عمر رضی الله عنه

ابوجحیفه می‌گوید: من شاهد بودم که حضرت علی علیه السلام بعد از شهادت حضرت عمر رضی الله عنه آمد و پارچه را از چهره‌اش برداشت و گفت: «رحمت خدا بر تو باد ای ابوحفص! به خدا سوگند، اینک بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز تو ای عمر کسی باقی نمانده که من از خدا بخواهم نامه‌ی اعمالم مثل نامه‌ی اعمال او باشد»^(۱). حضرت علی علیه السلام هنگام وفات عمر رضی الله عنه می‌گریست، پرسیدند: به چه جهت این همه گریه می‌کنید؟ جواب دادند: «به خاطر رحلت عمر گریه می‌کنم، همانا رحلت او شکاف و خلائی در اسلام ایجاد کرد که تا ابد پر نخواهد شد»^(۲). [همچنین حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در وصف حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: «چه شخص عجیبی بود! کجی‌ها را راست و بیماری‌های اجتماعی را مداوا کرد، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به پا داشت و فتنه و آشوب را به عقب انداخت، پاکدامن و بدون عیب از جهان رفت، نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت، خدای بزرگ را اطاعت نمود و آن طور که لازم بود از خدا می‌ترسید. افسوس که او از دنیا کوچ کرد و مردم را در راه‌های مختلف باز گذاشت، و حالا نه بی‌خبران در آن راه‌ها می‌توانند راه یابند و نه هدایت شدگان می‌توانند در آنها یقین داشته باشند»^(۳)].

وصف صحابه‌ی کرام و چگونگی تعاون و اختلاف آنها با یکدیگر

قبل از آنکه این فصل را به پایان ببریم مناسب است چند فراز از نوشته‌های دوست دانشمند، مرحوم دکتر مصطفی السباعی رحمه الله را که در مورد توصیف صحابه و بزرگ منشی و اتحاد فکری و عملی بی‌نظیر آنان نگاشته است، در اینجا نقل کنم. این گفتار

۱- مسند امام احمد بن حنبل، مسند علی ابن ابی طالب رضی الله عنه.

۲- سید احمد زینی دحلان، الفتوحات الإسلامیه، ج ۲، ص ۴۲۹، چاپ دوم، ۱۳۱۱ ه. ق.، مکه مکرمه.

۳- نهج البلاغه شرح فیض الإسلام، ص ۷۲، خطبه‌ی ۲۱۹ و شرح مصطفی زمانی، ص ۵۵۱، خطبه‌ی ۲۲۱، صبحی صالح. عبارت داخل کروه از سوی مترجم افزوده شده است.

تصویری است دقیق که با رعایت امانت، با عبارتی شیوا که نشان دهنده‌ی بلاغت عربی است، ارائه شده است. وی می‌نویسد:

«تعاون و همکاری آنان با یکدیگر در کارهای خیر، در بالاترین سطح ممکن بود. خیرخواهی آنان نسبت به یکدیگر، از شگفت‌آورترین نمونه‌های خیرخواهی بود. در بیان احکام شرع، اختلاف نظر خود را در باریک‌ترین مسایل با بهترین شیوه، ابراز می‌داشتند و در این‌باره طرفداری از حق و حقیقت، شعار آنان بود. اگر امری را خلاف حق تشخیص می‌دادند، هیچ‌گاه دوستی و محافظه‌کاری، رعایت پست و مقام و فضیلت و موقعیت اشخاص، مانع از آشکار ساختن حق نبود.

مردمی پاکدل و آراسته به تقوا بودند. رک‌گویی و بی‌ریایی که از صفات یک مرد عرب است، در آنها آشکار بود. در وجودشان نه نفاق و دورویی بود، نه حيله‌گری و کلاه‌برداری. انسان‌هایی با فرهنگ و مؤدب بودند که در اخلاق و رفتار آنها، خشونت و سنگدلی یافت نمی‌شد. با یکدیگر به سان برادر حقیقی بودند، تکبر و خودخواهی در وجودشان راه نداشت، در اطاعت امیر، همچون سربازی مطیع و فداکار بودند و سرکشی و نافرمانی نمی‌کردند، در تشکیل حکومت جدید، قوانین و ضوابط جدید و جامعه‌ی صالح و نوپا بهترین و چیره‌دست‌ترین استاد و سازنده بودند و از دقت نظر و دانش وسیع و اندیشه‌ی عمیق بهره‌ی بسزایی داشتند و تلاشگر و زحمت‌کش بودند که در راه رسیدن به هدف از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند»^(۱). [مناسب است در اینجا وصف اصحاب را از زبان شیرین حضرت علی رضی الله عنه نیز بشنویم؛ ایشان خطاب به سپاهیان خود می‌فرمایند:

«من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیده‌ام، در میان شما یکی را نمی‌بینم که مانند ایشان باشد. اصحاب محمد صلی الله علیه و آله چون شب را با سجده و نماز به پایان می‌رساندند، صبح، رنجور و ژولیده موی و غبار آلود بودند، یا پیشانی‌شان روی سجده بود و یا صورت‌شان برای گریه روی خاک. از ترس قیامت، مثل آتش شعله‌ور بودند، بر اثر سجده‌های طولانی

۱- مصطفی السباعی، السنة ومكانتها فی التشريع الإسلامی، ص ۱۴۷.

پیشانی‌هایشان پینه بسته بود، وقتی نام خدا به میان می‌آمد آن قدر گریه می‌کردند که دامن آنان تر می‌شد و از ترس عذاب و کیفر و امید ثواب و پاداش، مانند درختی که در بادهای شدید می‌لرزد، می‌لرزیدند»^(۱).



۱- نهج البلاغه شرح فیض الإسلام و صبحی صالح، خطبه‌ی ۹۶ و همچنین به خطبه‌ی شماره: ۱۲۰ مراجعه شود. (افزوده‌ی مترجم)

بخش پنجم:

علي رضي الله عنه در زمان خلافت حضرت عثمان رضي الله عنه ذي النورين رضي الله عنه

بيعت با حضرت عثمان رضي الله عنه - جایگاه دینی و اجتماعی حضرت عثمان رضي الله عنه - فتوحات و گسترش دولت اسلامی در زمان عثمان رضي الله عنه - نگاهی به خلافت راشده‌ی حضرت عثمان رضي الله عنه - مفاخر بزرگ و جاودان عثمان رضي الله عنه - توسعه‌ی مسجد نبوی - مشکلات دوران خلافت حضرت عثمان رضي الله عنه - اوج فتنه - محاصره و شهادت حضرت عثمان رضي الله عنه و نقش قهرمانانه‌ی حضرت علی رضي الله عنه در حمایت از ایشان - رسوخ عقیده در وجود حضرت عثمان رضي الله عنه و مقام بلند وی در اسلام.

علیؑ در زمان خلافت حضرت عثمان ذی النورینؓ

بیعت با حضرت عثمانؓ

حضرت عمر فاروقؓ در آخرین لحظات زندگی خود [بنا بر اصرار شدید اصحاب پیامبر] امر خلافت را به شورای شش نفره واگذار کرد که آنان از میان خود، یکی را به جانشینی او برگزینند. این شش نفر عبارت بودند از: عثمان ذی النورینؓ، علی بن ابی طالبؓ، طلحه بن عبیداللهؓ، زبیر بن عوامؓ، سعد بن ابی وقاصؓ و عبدالرحمن بن عوفؓ^(۱). و از این که به طور معین کسی از اینها را به جانشینی خود انتصاب کند، اجتناب کرد و گفت: نمی‌خواهم بار خلافت را هم در حال حیات و هم بعد از مرگ به دوش بکشم. اگر خدا به شما اراده‌ی خیری داشته باشد، شما را به بهترین آنها متفق خواهد نمود، همان گونه که بعد از وفات پیامبر ﷺ بر بهترینتان متفق گردانید^(۲).
تقوا و خداترسی بی‌شائبه‌ی او، وی را وا داشت که سعید بن زید بن عمرو بن نفیل را - هر چند او نیز از جمله‌ی ده نفر بشارت یافته به بهشت (عشره‌ی مبشره) بود - از اعضای شورا قرار ندهد؛ زیرا او پسر عمویش بود و می‌ترسید که مبادا به خاطر مراعات نسبتش با امیرالمؤمنین او را انتخاب کنند، بنابراین نام او را به میان نیاورد، همچنین اعضای شورا را سفارش کرد که پسرش، عبدالله - که از فقهای صحابه بود - در شورا حضور یابد، ولی حق انتخاب نداشته باشد، و وصیت کرد که صهیب رومی تا سه روزی که شورای انتخابی به پایان می‌رسد، امام جماعت مسلمانان باشد و گروهی از مردم، اعضای شورا را در

۱- این هر شش نفر از جمله ده نفری هستند که رسول الله ﷺ مژده‌ی بهشت به آنها داده بود.

۲- مورخ و محقق معروف شیعه، امیر علی می‌نویسد: «عمر خیلی خوب می‌توانست که حضرت علی، پسر پرهیزگارش، عبدالله، معروف به ابن عمر را جانشین کند، لیکن روی اصل پیروی از وجدان که از خصایص او بود مسأله‌ی انتخاب خلیفه‌ی بعد از خود را به نظر شش نفر از سرشناسان مدینه وا گذاشت.» (تاریخ عرب و اسلام، ص ۵۰)

تحقق این امر یاری کنند و بر عملیات اجرایی انتخابات ناظر باشند. همچنین فرمود: گمان نمی‌کنم مردم کسی را بر عثمان و علی ترجیح دهند.

پس از پایان مراسم تشییع و تدفین حضرت عمر رضی الله عنه، مقداد بن اسود رضی الله عنه، اعضای شورا را در خانه‌ای فراخواند. آنها پس از بحث و تبادل نظر به این نتیجه رسیدند که سه نفر از آنان به نفع سه نفر دیگر کنار رود؛ زبیر رضی الله عنه به نفع علی رضی الله عنه، سعد رضی الله عنه به نفع عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه و طلحه رضی الله عنه به نفع عثمان رضی الله عنه کنار رفتند و حق خود را به آنها بخشیدند. سپس عبدالرحمن رضی الله عنه به علی رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه گفت: کدام یک از شما نیز حق خود را فروگذار می‌کند تا حق انتخاب از میان دو نفر باقی مانده را به او بسپاریم؟ و او نیز با در نظر گرفتن خدا و مصلحت دین، برترین را انتخاب کند. علی رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه هر دو بزرگوار سکوت کردند، آنگاه عبدالرحمن رضی الله عنه گفت: من از حق خود می‌گذرم و خداوند را بر عملکرد خود ناظر خواهم دانست و با رعایت مصلحت اسلام در انتخاب بهترین شما تلاش خواهم کرد. سپس با هر یک جداگانه صحبت کرد و فضایل آنها را برشمرد و از آنان عهد گرفت که اگر به خلافت انتخاب شدند عدل را پیشه کنند و اگر دیگری انتخاب شد از او اطاعت کند و بر این امر راضی باشد، هر دو پذیرفتند.

سپس عبدالرحمن رضی الله عنه برخاست و در مورد این دو نامزد به مدت سه شبانه روز به مشورت و همه‌پرسی پرداخت و از سرشناسان و بزرگان اصحاب و اقشار مختلف مردم به طور انفرادی و گروهی، مخفیانه و آشکارا نظر خواهی کرد حتی از برخی از زنان خانه‌دار و نوجوانان و شاگردان مدرسه و مسافرانی که از اطراف به شهر مدینه می‌آمدند، نیز نظرخواست و بیشترین اوقات این سه شبانه‌روز را در نماز و دعا و استخاره و مشورت با صاحب نظران صرف کرد و کمتر به استراحت می‌پرداخت.

چهارمین روز شهادت حضرت عمر رضی الله عنه، عبدالرحمن رضی الله عنه بار دیگر عثمان و علی رضی الله عنه را در همان خانه که اعضای شورا روز اول گرد آمده بودند فرا خواند و خطاب به آنها گفت: من در مورد شما از مردم نظرخواهی کرده‌ام آنها هیچ کس را با شما برابر نمی‌دانند.

سپس همانند روز قبل از آنان عهد گرفت که هر کدام از آنان را انتخاب کرد عدل پیشه کند و در صورت انتخاب نشدن باید راضی باشد و از فرد منتخب اطاعت کند.

آنگاه همراه آنان به سوی مسجد رهسپار شد، در حالی که عمامه‌ای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او داده بود، بر سر داشت و شمشیرش را به دوش انداخته بود. سپس سران مهاجر و انصار و تمام مردم را برای اعلام نتیجه‌ی همه‌پرسی به مسجد دعوت کرد. مسجد آکنده از جمعیت شد، عبدالرحمن رضی الله عنه بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفت و پس از توقّف و خواندن دعای طولانی که مردم آن را نمی‌شنیدند، گفت:

«ای مردم! من در این مدت هم به طور خصوصی و هم به طور علنی، درباره‌ی این دو مرد، از همه‌ی شما نظرخواهی کرده‌ام، دیدم شما هیچ کس را با علی و عثمان برابر نمی‌دانید، اینک وقت آن است که یکی از آنها انتخاب شود.» سپس علی رضی الله عنه را نزد خود فرا خواند، علی رضی الله عنه پیش رفت و کنار منبر ایستاد. عبدالرحمن رضی الله عنه دست او را گرفت و خطاب به او گفت: آیا تعهد می‌کنی که طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی؟ علی رضی الله عنه در جواب گفت: خیر، بلکه به اندازه‌ی توانایی و تلاش خودم عمل می‌کنم. عبدالرحمن رضی الله عنه دست او را رها کرد و عثمان رضی الله عنه را صدا کرد. وقتی او آمد، عبدالرحمن رضی الله عنه دستش را گرفت و گفت: آیا با من تعهد می‌کنی اگر به زمامداری انتخاب شدی، به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش ابوبکر و عمر عمل کنی؟ عثمان رضی الله عنه گفت: آری^(۱). عبدالرحمن رضی الله عنه در حالی که هنوز دست عثمان رضی الله عنه را گرفته بود، سرش را به سوی آسمان بلند کرد و سه مرتبه گفت:

۱- مردم شیوه‌ی خلافت ابوبکر و عمر را پسندیده و قلباً دوست داشتند و یقین نموده بودند روشی که بتوان آن را خلافت بر شیوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله نامید همین است و در سایه‌ی آن از ظلم و جور و از هر خطری محفوظ می‌ماند، به همین دلیل وقتی عثمان اطمینان داد که بر کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کند و شیوه‌ی ابوبکر و عمر را ادامه می‌دهد، عبدالرحمن و تمام حاضران جلسه با اطمینان قلب ابراز خوشحالی نمودند. از سوی دیگر حضرت علی رضی الله عنه - که عالم به کتاب و سنت بود و از

«خدايا! بشنو و گواه باش. خدايا! مسؤوليتي که بر عهده‌ی من بود، اکنون به عهده‌ی عثمان واگذار نمودم».

در این هنگام مردم به منظور بیعت با عثمان رضی الله عنه به سوی منبر روی آوردند و پیرامون او را در زیر منبر فرا گرفتند. آنگاه عبدالرحمن رضی الله عنه بالای منبر در جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و عثمان رضی الله عنه را پایین‌تر بر پله‌ی دوم نشانید و مردم با طیب خاطر با او بیعت می‌کردند. علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه نخست با او بیعت کرد و برخی گویند در آخر همان جلسه بیعت کرد^(۱).

جایگاه دینی و اجتماعی حضرت عثمان رضی الله عنه

انتخاب حضرت عثمان رضی الله عنه متناسب با سن و فضایل و جایگاه عرفی و اجتماعی والی او در جامعه‌ی اسلامی - عربی بود. زیرا او در سال ششم عام الفیل به دنیا آمد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدود پنج سال کوچک‌تر بود و قبل از این که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به «دار ارقم» برود او مسلمان شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل از هجرت، دخترش، رقیه را در مکه به نکاح او درآورد. هنگامی که آزار قریش بر مسلمانان شدت گرفت، عثمان رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست تا به حبشه هجرت کند، بنابراین با اجازه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، با همسرش،

حق اجتهاد برخوردار بود - کاملاً حق داشت که چنین سخنی به زبان ب‌ورد، ولی این برای اطمینان دادن مردم کافی نبود؛ زیرا آنان شیفته‌ی برنامه‌ی خداپسندانه‌ی دو خلیفه قبلی بودند، لذا عثمان را که خود را متعهد به کتاب و سنت و شیوه‌ی آنان کرده بود، ترجیح دادند. (مؤلف) (به همین دلیل هنگامی که حضرت حسن رضی الله عنه خلافت را به حضرت معاویه رضی الله عنه واگذار کرد، یکی از شرایطش این بود که به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سیره‌ی خلفای راشدین عمل کند. (ملا باقر مجلسی، جلاء العیون، ج ۱، ص ۳۹۳، چاپ تهران، ۱۳۹۸ هـ ق، الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة، ص ۱۶۳ و منتهی الآمال، عباس قمی، ص ۳۱۴) (مترجم)

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۴۷ - ۱۴۴. این روایت را بدان جهت ترجیح دادیم که جامع‌ترین روایات است و برگرفته از صحاح و اخبار معتبر است.

رقیبه به حبشه هجرت کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی آنان فرمود: «این دو همسر، نخستین کسانی هستند که بعد از آل ابراهیم و لوط علیهم السلام در راه خدا هجرت کردند.» عثمان، بعد از مدتی از حبشه بازگشت و دوّمین بار پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش به مدینه هجرت کرد. هنگامی که رقیبه وفات کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دختر دیگرش، «امّ کلثوم» را به ازدواج عثمان رضی الله عنه درآورد. این فضیلت و خصوصیتی است که نصیب کسی جز عثمان نشده است و به همین دلیل به لقب «ذوالنورین» یاد می‌شد.

حضرت عثمان رضی الله عنه نزد قریش نفوذ و احترام زیادی داشت، به همین دلیل وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست در صلح حدیبیه پیکی نزد قریش بفرستد، عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: آیا کسی را که بیش از من نزد قریش مورد احترام است معرفی نکنم؟ او عثمان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عثمان رضی الله عنه را خواست و به سوی ابوسفیان و اشراف قریش فرستاد. عثمان رضی الله عنه به شهر مکه وارد شد و پیام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به اطلاع سران قریش رسانید. قریش به او گفتند: اگر مایل باشد می‌تواند کعبه را طواف کند، ولی عثمان رضی الله عنه گفت: «تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طواف نکند، هرگز امکان ندارد من طواف کنم»^(۱). وقتی حضرت عثمان رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت، مسلمانان گفتند: ای ابو عبدالله! خوشا به حال تو که از لذت طواف خانه‌ی خدا بهره‌مند شدی. عثمان رضی الله عنه بر آشفت و گفت: «چه گمان بدی! سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، اگر من یک سال تمام هم می‌ماندم بدون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طواف نمی‌کردم. قریش، پیشنهاد طواف دادند، اما من نپذیرفتم»^(۲). هنگامی که

۱- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲- زادالمعاد، ج ۱، ص ۳۸۲. کلینی در روضه نقل می‌کند که مسلمانان گفتند: خوش به حال عثمان که خانه‌ی خدا را طواف می‌کند، رسول خدا فرمود: عثمان هرگز چنین کاری نخواهد کرد. وقتی عثمان بازگشت، پیامبر از او پرسید که آیا طواف کرده است؟ عثمان گفت: بدون حضور پیامبر چگونه طواف می‌کردم؟ (روضه کافی، ج ۸، ص ۳۲۶، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۲).

حضرت عثمان رضی اللہ عنہ در مکه بود شایع شد که ایشان به دست کفار به شهادت رسیده است، بنابراین رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم (به منظور انتقام خون او از یاران خود) بیعت گرفت. مسلمانان پروانه وار به سوی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که زیر سایه‌ی درختی نشسته بود، شتافتند و با او بیعت نمودند که تا پای جان بجنگند و فرار نکنند. آن حضرت رضی اللہ عنہ دست راست خود را در دست دیگرش گذاشت و به جای عثمان نیز بیعت کرد و فرمود: «هذه عن عثمان» «این دست از طرف عثمان است»^(۱)، بدین ترتیب بیعت رضوان انجام شد^(۲). عثمان رضی اللہ عنہ در نگاه عمر فاروق رضی اللہ عنہ نیز محترم بود. هرگاه مردم از عمر رضی اللہ عنہ چیزی می‌خواستند از عثمان و عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ عنہما کمک می‌گرفتند. عثمان را «ردیف» می‌نامیدند، (ردیف در زبان عرب به جانشین و معاون رییس گفته می‌شود). اگر از دست این دو نفر نیز کاری ساخته نبود آنگاه مردم به عباس مراجعه می‌نمودند^(۳). عثمان رضی اللہ عنہ کسی است که لشکر اسلام را در جنگ تبوک مجهز کرد و چاه رومه را خریداری کرد و برای مسلمانان وقف نمود^(۴). امام ترمذی نقل کرده است که عبدالرحمن بن خباب رضی اللہ عنہ گفت:

من در محضر پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حاضر بودم که مردم را برای تجهیز سپاه عسره^(۵) فراخواند، عثمان رضی اللہ عنہ گفت: یا رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم من حاضرم صد شتر با جهاز و مهار کمک کنم. سپس رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مردم را تشویق کرد، بار دیگر عثمان رضی اللہ عنہ گفت: یا رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم من ۲۰۰

۱- روضه کافی، ج ۸، ص ۳۲۵. (مترجم)

۲- ابن قیم، زادالمعاد، ج ۱، ص ۳۸۲.

۳- طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۸۳.

۴- جعفر صادق رضی اللہ عنہ می‌فرماید: در اول روز، یک منادی اعلام می‌دارد که علی و شیعه‌ی او رستگارانند و در آخر روز، یک منادی اعلام می‌دارد که عثمان و شیعه‌ی او رستگارانند. (فروع کافی، ج ۸، ص ۲۰۹) (مترجم)

۵- هنگامی که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دستور داد تا مسلمانان آماده‌ی جنگ با رومیان شوند، مردم، روزگار سختی را می‌گذراندند، هوا بسیار گرم بود و خشکسالی تمام شهرهای آنها را فراگرفته بود؛ به همین دلیل این سپاه را «جیش عسره» نامیدند. (مترجم)

شتر با جهاز و مهار در راه خدا کمک می‌کنم. بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را فرا خواند، این بار نیز عثمان رضی الله عنه گفت: یا رسول خدا صلی الله علیه و آله من سیصد شتر با جهاز و مهار در راه خدا کمک می‌کنم. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که از منبر پایین می‌آمد فرمود:

«اگر عثمان عملی دیگر انجام ندهد، همین برای او کافی است.»

همچنین ترمذی از انس و حاکم از عبدالرحمن بن سمره نقل می‌کنند که: حضرت عثمان رضی الله عنه در آن روز هزار دینار (سکه طلا) در دامان حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذاشت، آن حضرت در حالی که سکه‌ها را زیر و رو می‌کرد، فرمود:

«ما ضرَّ عثمان ما عمل بعد الیوم.»

«از این پس هر کاری که عثمان انجام دهد، به او آسیبی نخواهد رساند.»

این جمله را دوبار تکرار کرد.

حاکم روایت کرده که ابوهریره رضی الله عنه گفت: عثمان دوبار، بهشت را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خریداری نمود؛ اول زمانی که چاه رومه را خرید و دوم زمانی که سپاه معروف به «عسره» را مجهز کرد^(۱). چاه «رومه» از آن یک یهودی بود، و مسلمانان به آب شیرین نیاز شدید داشتند، بنابر این رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس چاه رومه^(۲) را بخرد و وقف

۱- در جریان تجهیز این سپاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس جیش عسره را تجهیز کند، خداوند او را

خواهد آمرزید و فرمود: پروردگارا! من از عثمان راضی هستم تو هم از او راضی باش. (البدایة

والنهاية، ج ۵، ص ۴). (مترجم)

۲- این چاه واقع در میدان بزرگ «العقیق» در نزدیکی محل جمع شدن آب رودخانه‌ها (زغابه) در شمال

غربی مدینه است. آب این چاه بسیار شیرین، سبک و گوارا بود. به همین سبب رسول اکرم صلی الله علیه و آله

بھیارانش فرمود تا آن را بخرند و وقف کنند. حضرت عثمان رضی الله عنه این آرزوی پیامبر صلی الله علیه و آله را تحقق

بخشید. صاحب این چاه یک یهودی بسیار طمع‌کار و حریص، سودجو و فرصت‌طلب، بود و آنگاه

که فرصت خوبی برای فروش چاه به دست آورده بود، بسیار ناز می‌کرد. بالآخره حضرت عثمان رضی الله عنه

پس از چون و چرای زیاد توانست آن را به مبلغ (۲۰۰۰۰) درهم بخرد و وقف کند. (آثار المدینة

المنورة، عبدالقدوس انصاری، ص ۲۴۵، چاپ مدینه)

کند و دلوی بر آن بگذارد تا عموم مردم از آب آن به صورت رایگان استفاده کنند، خداوند از، درهای بهشت، چشمه‌ای به او اختصاص خواهد داد.»

حضرت عثمان رضی الله عنه آن چاه را به بیست هزار درهم خرید و برای استفاده‌ی مسلمانان وقف کرد^(۱). زمانی که حضرت عثمان رضی الله عنه مسئولیت خلافت را بر عهده گرفت، مطابق با سال شمسی ۶۸ سال و مطابق با سال قمری ۷۰ سال از عمر وی می‌گذشت.

فتوحات و گسترش دولت اسلامی در زمان عثمان رضی الله عنه

در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه، فتوحات اسلامی به اوج خود رسید؛ زیرا محبت جهاد در راه خدا و شوق شهادت و رسیدن به بهشت، دل نبستن به دنیا و تکیه نکردن به تعداد افراد و امکانات جنگی؛ و شجاعت و دلیری فوق‌العاده و مشاهده‌ی نصرت‌های آشکار خداوندی و عوامل دیگری که اسلام در ده‌های مسلمانان پدید آورده بود، سبب شد تا (مسلمانان) جان بر کف نهند و برای سربلندی دین خدا، سرزمین‌های دور دست را زیر پا بگذارند. امواج خروشان فتوحات به سرعت، ممالک فارس، روم و شمال افریقا را فرا گرفت. شهرها و کشورها یکی پس از دیگری به دست توانای نیروهای اسلام فرو می‌پاشید و همانند دانه‌های تسییح، که نخ آنها کنده شود، پراکنده می‌شدند.

شاید حکمت الهی و اراده‌ی خیری که خداوند نسبت به مسلمانان داشت، موجب شد تا حضرت عثمان رضی الله عنه به جانشینی حضرت عمر رضی الله عنه برگزیده شود و فتوحات آغاز شده از زمان او را، تکامل بخشد و گسترش دهد؛ زیرا اغلب کارگزاران شهرهای تازه فتح شده و اکثر فرماندهان لشکرهای فاتح (برون مرزی) پیوند نزدیک و محکمی با حضرت عثمان رضی الله عنه داشتند؛ همچون معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن عاص، عبدالله بن سعد بن ابی سرح و ولید بن عقبه. همین عامل سبب شد تا میلیون‌ها انسان به آغوش پر مهر اسلام درآیند،

۱- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۱۷۳.

ازیرا آنان با دل و جان در راه پیشبرد اهداف خلیفه‌ی محبوب خود می‌کوشیدند و این خود نعمت و خیر بسیار بزرگی بود^(۱).

۱- مشهور است که حضرت عثمان رضی الله عنه خویشان خود را در دستگاه دولت انتصاب نمود، حال آنکه چنین نیست، بلکه (همان‌گونه که مؤلف اشاره فرموده است) واقعیت این است که کارگزاران برخی از شهرهای تازه فتح شده که خودشان به قلمرو حکومت اسلامی افزوده بودند و فرماندهان لشکرهای جهادی که کارشان بسیار دشوار و پرخطر بود، از میان خویشان او بودند، ولی بخش عمده‌ی پست‌های مهم و پردرآمد کشور را از میان خویشان خود انتخاب نکرد. این طبیعی بود که فاتح یک کشور، یک شهر به عنوان تشویق بیشتر مجاهدان اسلامی، سمتی در آن شهر داشته باشد. بنابر گواهی تاریخی، پست‌های مهم و مسؤولان آنها در زمان عثمان رضی الله عنه عبارت بودند از:

۱- دادگستری، که رییس آن زید بن ثابت انصاری بود که هیچ‌گونه قرابتی با عثمان رضی الله عنه نداشت. ۲- بیت المال، که عقبه بن عامر مسؤولیت آن را به عهده داشت. ۳- سرپرستی امور حجاج، که بر عهده‌ی عبدالله بن عباس بود. ۴- اداره‌ی دارایی، که مسئول آن جابر مزنی و سماک انصاری بود. ۵- ارتش، که فرمانده آن قعقاع بن عمرو بود. ۶- ریاست اداره‌ی پلیس (یا فرماندهی نیروی انتظامی)، که بنا به گفته‌ی بعضی از مورّخین به عهده‌ی عبدالله بن قنفذ، از بنی تمیم بود.

از این شش پست مهم دستگاه دولت، هیچ کدام به عهده‌ی بنی‌امیه و خویشان حضرت عثمان رضی الله عنه نبود.

۲- اما از میان استانداران، به رغم آنکه حدود سی استان وجود داشت و همواره عزل و نصب‌هایی نیز صورت می‌گرفت، فقط استاندار چهار استان از بنی‌امیه بود که یکی از آنها (امیر معاویه) قبل از خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه منصوب شده بود. و عبدالله بن سعد بن ابی سرح، هم از بنی‌امیه نبود، بلکه از طایفه‌ی بنی عامر بود، ولی عثمان رضی الله عنه از مادر رضاعی عبدالله شیر خورده بود. این است واقعیت خویشاوندی عثمان با مسؤولان کشور. از نظر شرع نیز خلیفه، مسئول حکومت مجاز است که بستگان خود را بنابر کردانی و شایستگی به کار گیرد، همان‌گونه که حضرت علی رضی الله عنه در زمان خلافت خود به این شیوه عمل کرد و از میان پسرعموهای خود قُثم، فرزند عباس را به استانداری مکه گماشت و ولایت یمن را به پسر عموی دیگرش، عبیدالله بن عباس سپرد و بصره را به عبدالله، فرزند عباس و فرمانداری مدینه را به تمام بن عباس سپرد و مصر را به پسر خوانده‌اش، محمد داد و داماد خود و پسر خواهرش (ام هانی) را که جعده بن هبیره نام داشت بر خراسان گماشت و عون بن

در زمان عثمان ذوالنورین رضی الله عنه آذربایجان و طبرستان فتح شد و عبدالرحمن بن ربیع‌ی باهلی، فاتحانه به سرزمین خزر وارد شد. خزر سرزمینی است وسیع در ساحل دریای خزر (بحر قزوین، GASPIAN -SEA) که بلاد دیلم و الجبل در آن واقع است. سپاه اسلام از آنجا به بلنجر و قهستان تا نیشابور و از طخارستان تا مرورود و بلخ و خوارزم و ارمنستان و تالیقلا پیش رفت، و فتوحات همچنان ادامه یافت تا به تفلیس رسید. در زمان وی حضرت معاویه، جزیره‌ی قبرص ciprus را فتح کرد و سواحل شمالی قاره‌ی آفریقا از طرابلس تا طنجه در قلمرو حکومت اسلامی قرار گرفت.

در زمان عثمان رضی الله عنه دولت اسلامی دارای ناوگان دریایی شد، تعدادی کشتی از رومیان به دست آورد و تعدادی دیگر را معاویه و عبدالله بن سعد ساختند؛ زیرا دولت اسلامی جهت حفاظت مرزها که همواره مورد تهدید حملات رومیان بود، به نیروی دریایی

جعه‌ه را کارگزار سیستان قرار داد و فرزندش، محمد بن حنفیه را به فرماندهی ارتش منصوب کرد، و سرپرستی حجاج نیز به عهده‌ی پسرعموهایش بود. بدین ترتیب که در سال ۳۶ هجری عبدالله، در سال ۳۷ قُتْم و در سال ۳۸ عبیدالله، فرزندان عباس این مسئولیت را به عهده داشتند. (رجوع شود به تاریخ یعقوبی، ج ۲، تاریخ طبری، ج ۴ و ۵، البدایة، ج ۷، مروج الذهب و تاریخ ابن اثیر، ج ۳، سیمای کارگزاران علی و دیگر کتاب‌های تاریخ) پس همان طور که این اقدامات در حق حضرت علی رضی الله عنه عیب به شمار نمی‌آیند، در حق حضرت عثمان رضی الله عنه نیز موجب طعن نخواهند بود. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خویش اغلب مسؤولان و کارگزاران را از میان بنی‌امیه انتخاب کرده‌اند؛ به عنوان مثال کارگزار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه عتّاب بن اسید بن ابی العاص بن امیه بود. فرماندار نجران، ابوسفیان بن حرب، عامل صدقات بنی مذحج و کارگزار صنعاء یمن، خالد بن سعید بن العاص، کارگزار تیماء و خیبر و مناطق عربیه، عثمان فرزند سعید بن عاص بود و فرمانده بعضی از سپاهیان و همچنین عامل بحرین، ابان بن سعید بن عاص بود. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به کتاب‌های طبری و الإدارة الإسلامية، تألیف کُرد علی. (مترجم)

سخت نیاز داشت^(۱). سپاه اسلام در زمان حضرت عمر رضی الله عنه تمام سرزمین‌های فارس، سوریه و مصر را فتح کرده بودند. اما در بعضی مناطق، پایه‌های دولت اسلامی کاملاً محکم نشده بود و مردم آن سامان به هر ندایی لَبیک می‌گفتند و علیه حکومت اسلامی می‌شوریدند. سپاه اسلام در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه آنان را تحت فرمان و اطاعت خود درآورد و پایه‌های حکومت اسلامی را مستحکم ساخت. از این رو مطیع گردانیدن این اقوام شورشگر در حقیقت فتح مهمی به شمار می‌آمد. همچنین مسلمانان در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه مناطقی را فتح کردند که سپاه اسلام پیش از آنان به آنجا گام نهاده بود^(۲). همچنین در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه مسلمانان، بلخ، هرات، کابل و بدخشان را زیر پرچم اسلام درآوردند. شورش در جنوب ایران باعث شد تا بر کرمان و سیستان دست یابند. در اداره‌ی امور این شهرستان‌ها و مرزهای تحت تصرف، همان خط مشی و سیاست عمر رضی الله عنه را پیروی کردند؛ یعنی بعد از تسخیر این مناطق، بلافاصله اقدامات سریع و مؤثری برای رفاه اجتماعی و افزایش محصولات طبیعی به عمل آمد؛ کاریزها کنده شد، جاده‌ها احداث گردید، درختان میوه‌دار کاشته شد، راه‌های بازرگانی را با نیروهای امنیتی کاملاً امن و آرام کردند، تاخت و تازهای روم شرقی سبب شد تا به آسیای صغیر و دریای سیاه پیش بروند، طرابلس غرب، برقه در قاره آفریقا و جزیره‌ی قبرس در مدیترانه را گرفتند و نیروی دریایی نیرومندی را که از طرف رومیان برای تصرف دوباره‌ی مصر فرستاده شده بود، در سواحل اسکندریه منهدم کردند^(۳).

نگاهی به خلافت راشده‌ی حضرت عثمان رضی الله عنه

۱- تلخیص از کتاب تاریخ الامم الإسلامیة، شیخ محمد خضری بک، ج ۲، ص ۲۷-۳۰، المکتبۃ التجاریة الکبری، ۱۹۶۹.

۲- النجار، عبدالوهاب، الخلفاء الراشدون، ص ۲۷۰.

۳- امیر علی، تاریخ عرب و اسلام، ص ۵۲.

خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه بر همان پایه‌های خلافت دو خلیفه‌ی قبلی استوار بود. از نظر عدل و مساوات، اجرای احکام شریعت، امر به معروف و نهی از منکر و برقراری نظم و امنیت همانند گذشته بود.

در تاریخ طبری از سالم بن عبدالله نقل شده که:

«حضرت عثمان رضی الله عنه بعد از زمامداری، هر سال به زیارت خانه‌ی خدا می‌رفت، جز آخرین سال عمرش ...، امنیت را در شهرها برقرار کرد. در تمام مناطق اعلام می‌کرد که در موسم حج، عمال و کارگزاران و همچنین دادخواهان و کسانی که از دست آنها شاکی هستند، در محضر ایشان حاضر شوند. مردم به کارهای نیک عامل باشند و از بدی‌ها دست بردارند، مؤمنان خود را ضعیف و ناتوان احساس نکنند؛ زیرا من مددکار مظلوم هستم و ان شاء الله حق آنان را از ظالم خواهم گرفت.

مردم نیز همواره چنین می‌کردند تا آنکه گروهی از این عمل سوء استفاده کردند و آن را وسیله‌ی تفرقه و ایجاد دودستگی میان امت اسلام قرار دادند»^(۱). ابن کثیر در «البدایة والنهایة» نوشته است:

«حضرت عثمان رضی الله عنه تمام استانداران را موظف کرده بود تا در موسم حج حضور یابند. و در میان مردم اعلام می‌شد که هر کس از دست مسؤولان حکومتی شکایتی دارد، مراجعه کند تا حقش گرفته و به او داده شود»^(۲).

مفاخر بزرگ و جاودان عثمان رضی الله عنه

بزرگ‌ترین کارنامه‌ی ماندگار حضرت عثمان رضی الله عنه این بود که جهان اسلام را بر یک مصحف و یک قرائت متحد گردانید. فرمان او به نوشتن نسخه‌های قرآن و توزیع آنها در

۱- طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۴۲۷، چاپ مصر، ۳۵۷.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۱۸.

تمام نقاط اسلامی به عنوان نسخه‌ی رسمی و جمع گردانیدن بر یک قرائت مشهور و متواتر، بزرگ‌ترین کارنامه‌ی خلافت عثمانی است.

امام بدرالدین محمد بن عبدالله الزرکشی (متوفی ۷۹۴ هـ) می‌گوید:

«مردم تا پیش از زمان عثمان رضی الله عنه، مختار و آزاد بودند که آنچه را از قرآن یاد دارند به قرائت‌ها و لهجه‌های مختلف بخوانند، تا آنکه بیم هرج و مرج پیش آمد. آنگاه بر قرائتی که هم اکنون رایج است متحد شدند. بین مردم چنین مشهور است که عثمان رضی الله عنه قرآن را جمع کرد، ولی چنین نیست، بلکه عثمان رضی الله عنه مردم را پس از آنکه احساس نگرانی کرد با مشورت و اتفاق نظر مهاجران و انصار، بر یک قرائت هماهنگ کرد؛ زیرا لهجه‌ی اهل عراق و اهل شام با هم تفاوت داشت و در تلفظ حروف و قرائت قرآن نیز با هم متفاوت بودند. عثمان جهت ریشه‌کن کردن اختلاف قرائت و رسم الخط قرآن، اقدام به چنین کاری نمود، حال آنکه پیش از این، قرآن با قرائت‌های هفتگانه که مطابق آن نازل شده است خوانده می‌شد. اما نخستین کسی که قرآن را در مصاحف جمع کرد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود. از علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «خدا رحمت کند ابوبکر را او نخستین کسی است که قرآن را بین دو لوح جمع کرد». صحابه در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیازی به اتفاق بر یک قرائت پیدا نکردند؛ زیرا در زمان آنها اختلافی مانند زمان عثمان رضی الله عنه پیش نیامد. همانا عثمان رضی الله عنه به انجام کار بزرگی توفیق یافت که وحدت کلمه و ریشه‌کن شدن اختلاف قرائت و رسم الخط قرآن را تضمین کرد و امت اسلام را از این بابت آسوده ساخت»^(۱). حضرت علی رضی الله عنه می‌گوید: «اگر من هم به جای عثمان بودم [درباره‌ی نسخه‌های قرآن و تهیه‌ی مصاحف رسمی،] همان کاری را می‌کردم که عثمان کرد.» (لؤلؤیت ما ولی عثمان لعملت بالمصاحف ما عمل)^(۲) در «البدایة و النهایة» به نقل از سوید بن غفله آمده که علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه گفت: «در حق عثمان افراط و بی‌انصافی

۱- الزرکشی، البرهان، ص ۲۹۳، چاپ دار احیاء الکتب العربیة.

۲- ابن کثیر، همان منبع، ص ۲۴۰.

نکنید؛ می‌گویید عثمان قرآن‌ها را سوخت، به خدا سوگند! هر چه با مصاحف انجام داد در حضور اصحاب محمد ﷺ انجام داد. اگر من هم به جای او بودم همین کار را می‌کردم»^(۱).

توسعه‌ی مسجد نبوی

یکی دیگر از مفاخر حضرت عثمان رضی الله عنه، توسعه‌ی مسجد نبوی^(۲) است که در زمان رسول خدا با خشت خام و سقفی از شاخه‌ی درخت خرما و ستون‌های چوبی بنا شده بود. حضرت ابوبکر رضی الله عنه چیزی به آن نیفزود، حضرت عمر رضی الله عنه آن را وسیع‌تر کرد و دوباره با همان خشت خام و سقف و ستون چوبی ساخت، حضرت عثمان رضی الله عنه مساحت بسیار زیادی را به آن افزود و دیوارهایش را با سنگ‌های تزئینی ساخت و گچ کرد و ستون‌های آن را نیز با سنگ‌های منقش و حجاری شده تجدید بنا کرد و تیرهای سقف آن را که از چوب درخت خرما بود، از چوب‌های درخت کاج قرار داد.

مشکلات دوره‌ی خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه

[چنان که قبلاً اشاره شد مسلمانان در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه به پیروزی‌های چشمگیر و فتوحات بزرگ دست یافتند و ملت‌هایی جدید با طرز تفکر و فرهنگ متفاوت به جامعه‌ی اسلامی پیوستند. در نتیجه، تمدن شهری و وسایل جدید رفاهی در زندگی مردم راه یافت. بدون شک این همه ترقی و پیشرفت باید آثار و نتایج روانی و اخلاقی داشته باشد. و در واقع این نوعی مالیات یا عوارض طبیعی است که ملت‌ها و جوامع بشری و حکومت‌ها در طول تاریخ، آن را پرداخته و خواهند پرداخت. در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه گرایش‌های جامعه‌ی بزرگ اسلامی و رویکرد نخستین، در حال تحول و دگرگونی بود و به تدریج از شیوه‌ی زاهدانه‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب و شاگردانش

۱- ابن کثیر البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۱۸.

۲- حضرت عثمان رضی الله عنه مسجد الحرام را نیز توسعه داد. البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۵۱. (مترجم)

را بدان تربیت کرده بود، فاصله می گرفت. رسول الله صلی الله علیه و آله یاران خود را به گونه‌ای تربیت کرده بود که دنیا و مظاهر آن را با ترازوی نفع اخروی وزن می کردند، به همین سبب هیچ گونه دلبستگی به دنیا که موجب رقابت باشد نداشتند.

حضرت عمر رضی الله عنه در زمان خود توانست در برابر این تحول، سدّی آهنین قرار دهد و با قدرت تمام جلوی آن را بگیرد؛ اما در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه به دلیل وسعت فتوحات و کثرت غنایم و فراوانی اموال، این دگرگونی از مدار، خارج شد؛ به طوری که دیگر قابل کنترل نبود. این امر در صورتی که مانعی قوی در برابر آن نباشد و کسی همانند عمر فاروق قاطعانه در برابر آن ایستادگی نکند و جوشش این سیلِ خروشان را فرو نزنند، با اقتضای طبیعت اشیا و منطق حقایق مطابقت دارد.

افراد جامعه‌ی اسلامی در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه همانند پنجره و روزنه‌ی بزرگی بودند که در ساختمان آن جامعه قرار داشت و از طریق آنان تندبادهای اهداف گوناگون به داخل راه می یافت. گرچه در عزم و اراده‌ی حضرت عثمان رضی الله عنه هیچ گونه سستی راه نیافته بود و در سیره‌ی خود، سرمویی از جاده‌ی حق منحرف نشده بود و در سیاست خود از قوانین عدالت تخلف نکرده بود، ولی (مردمی که عثمان رضی الله عنه با آنها سر و کار داشت، آن عرب ساده و سخت کوش بدوی قبلی نبودند، بلکه اکنون مردمی غرق در ناز و نعمت بودند) طبیعی است که هرگاه نفس انسانی در تنعم، آزاد باشد و به نحو صحیح تربیت نشود و در خطر انقلاب قرار بگیرد، بصیرتش را از دست می دهد و زمام عقل از کف او بیرون می رود و کورکورانه راه ضلالت را در پیش می گیرد^(۱). استاد عباس محمود عقّاد، این حقیقت را به خوبی بیان کرده می گوید:

«بزرگ‌ترین مشکل، همان‌گونه که در صفحات آینده واضح خواهد شد، این بود که او جز در رویارویی با شرایط و مقتضیات زمان هرگز کاری نکرد که پیش از وی نظیر و

۱- تلخیص و اقتباس از کتاب «عثمان بن عفان»، اثر استاد صادق ابراهیم عرجون، ص ۹۳،

سابقه نداشته باشد، بلکه محیط و شرایط تغییر کرده بود و اوضاع، مانند سابق نبود. خلفای قبلی برای عثمان رضی الله عنه الگو و نمونه بودند و اتباع از روش آنان هدف اصلی وی بود و در این باره آمادگی کامل داشت و تربیت سیاسی او بزرگترین آمادگی و ابزار کار به حساب می‌آمد؛ اما زمان و محیطی که می‌خواست روش آنان را به اجرا در آورد، آن زمان سابق نبود و مردم نیز آن مردم پیشین نبودند و این خود بزرگ‌ترین مشکل بود که چگونه در شرایط جدید، با در نظر گرفتن مقتضیات زمان، روش آنان را اجرا کند»^(۱). سپس می‌افزاید:

«از زمانی که عثمان رضی الله عنه مسلمان شد تا زمانی که زمام امور را به دست گرفت، جامعه‌ی عربی در سطح بسیار گسترده‌ای تغییر کرده بود و روش زندگی اسلامی یکی از روش‌های زندگی جهانی قرار گرفته بود که تقریباً با شیوه‌ی زندگی دیگر ملت‌های متمدن شرق و غرب، نزدیکی و شباهت داشت»^(۲). از اینجا بود که معترضان و منتقدان از عثمان بن عفان رضی الله عنه فرصت یافتند و عملکرد او را با عملکرد شیخین مقایسه کردند و مورد محاسبه‌ی دقیق قرار دادند.

عقّاد می‌گوید:

«مردم، مطابق میل خود، همانند ملت‌های دیگر زندگی می‌کردند؛ اما از ولیّ امر خویش می‌خواستند که سیاست خلافت را در پیش گیرد (نه حکومت را). از خلیفه‌ی سوم انتظار داشتند که در تمام امور، از روش و سیره‌ی دو خلیفه‌ی قبلی، سرموایی تجاوز نکند، حال آنکه خودشان از روش و سیره‌ی رعیت خلیفه‌ی اوّل و دوّم، بسیار منحرف شده بودند.

مسلم است که حضرت عثمان رضی الله عنه از قدرت و نیروی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برخوردار نبود، اما خود حضرت عمر رضی الله عنه با قدرت و هیبتی که داشت، در روزهای آخر خلافت

۱- عقّاد، العبقریات الإسلامية، ص ۷۶۱.

۲- همان منبع، ص ۷۷۰.

خویش احساس می‌کرد که زمان، با گذشته فرق کرده است، از اینجا بود که در دعاهای خود می‌گفت: خدایا! سنم بالا رفته و نیرویم ضعیف گشته و رعیتم در جهان پراکنده شده است، مرا در حالی به سوی خویش فراخوان که حق کسی از دستم ضایع نشده و در انجام وظیفه کوتاهی نکرده باشم»^(۱). حضرت عثمان رضی الله عنه نیز این تفاوت بزرگ بین دو زمان را احساس کرده بود و می‌ترسید که این بیماری فراگیر شود، بنابراین مردم را از آن هشدار می‌داد و همواره در مجالس و سخنرانی‌های خود می‌گفت: «آزمونی که امروزه دامنگیر امت اسلام است، سرنوشتی است که نمی‌توان آن را بازگرداند. همانا فتنه‌ی دنیا، آن چنان بر دل‌ها چیره گشته که هیچ تدبیر و کوششی کارساز نیست»^(۲). با این حال استاد عقاد می‌گوید:

«همانا راهکار و تدبیر عثمان رضی الله عنه برای حل مشکل (خارجی) دولت، که ناگهان بعد از خلافت با آن مواجه شد، بهترین چاره و حکیمانه‌ترین راه حلی بود که یک خلیفه در چنان موقعیتی می‌اندیشید؛ این راه حل عبارت بود از راستی و درستکاری، استقامت و عزم راسخ، سرعت عمل توأم با احتیاط و سیاست «با دوستان مروّت با دشمنان مدارا»^(۳). نخستین انتقاد بر حضرت عثمان رضی الله عنه این بود که چرا در میان کارگزاران دولت، کسانی را راه داده که در جامعه، دارای سوابق درخشان و جایگاه بلند دینی نبودند»^(۴). یا از آنان اعمالی سرزده که در نگاه مردمی که اولیای امور را با دیدی می‌نگریستند که کارگزاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را می‌نگریستند، جای نقد و اعتراض وجود داشت. بنابراین مردم به مذمت و شایعه پراکنی در حق آنان پرداختند، حال آنکه یک

۱- همان منبع، ص ۷۱۷.

۲- همان منبع، ص ۷۹۹.

۳- همان منبع، ص ۸۰۴.

۴- استاد احسان الهی ظهیر در کتاب «الشیعة والتشیع» اعتراضات منسوب به حضرت عثمان رضی الله عنه و پاسخ آنها را به طور مفصل آورده است. (مترجم)

خلیفه یا زمامدار مملکت، دارای اختیارات اداری و سیاسی ویژه‌ای است که هنگام تشکیل کابینه‌ی دولت و انتخاب مسؤولان اداری از آنها استفاده می‌کند و نمی‌تواند برای یکایک مردم در مورد انتخاب تک تک آنان توضیح دهد و همه را قانع کند، یا این که در انتخاب، فقط جنبه‌ی دینی و اخلاقی را ترجیح دهد. (گرچه شخصی از کاردانی و وجدان کاری بی‌بهره باشد).

استاد کرد علی در مجموعه‌ی سخنرانی‌های خود موسوم به «الإدارة الإسلامية» به نقل از تاریخ طبری می‌گوید:

«سه چهارم عمال و کارگزاران پیامبر ﷺ از بنی امیه بودند؛ زیرا آن حضرت ﷺ مسؤولان را براساس کاردانی و قدرت در انجام وظیفه، انتخاب می‌کردند و کسانی را که از مدیریت قوی برخوردار نبودند و از انجام وظیفه عاجز بودند (هر چند دارای فضایل اخلاقی و دینی بودند) برای اداره‌ی امور انتخاب نمی‌کردند^(۱) و این خود بزرگ‌ترین دلیل است که فرماندهی ارتش، سرپرستی نظام اداری و سیاسی کشور، وظیفه‌ی امام یا زمامدار است و او در این مورد، ثروت، نژاد، رفاقت و سن را در نظر نمی‌گیرد، بلکه دانایی، شایستگی و قدرت در کار مورد نظر و درک موقعیت سیاسی نظام را در نظر می‌گیرد و افرادی را برای احراز این مقام‌ها برمی‌گزیند»^(۲). ابن ابی الحدید سخن عبدالجبار، قاضی القضاة (رییس دیوان عالی) را در دفاع از حضرت عثمان رضی الله عنه نقل کرده که می‌گوید:

۱- چنان که عمرو بن عاص و خالد بن ولید و عده‌ای دیگر را به سمت استانداری و کارگزاری منصوب فرمود اما به ابوذر گفت: «به نظرم تو ضعیف هستی و برای تو همان چیزی را می‌پسندم که برای خودم دوست دارم، هرگز امیری و سرپرستی دو نفر را نیز قبول نکن و هیچ‌گاه تولیت مال یتیم را بر عهده نگیر» و سپس او را به روزه گرفتن توصیه نمود. (احمد نصیب المحامید، الحب بین العبد والرب، دارالفکر، چاپ سوم ۱۴۱۱ هـ مترجم).

۲- کرد علی، الإدارة الإسلامية، ص ۸۰۲.

«نمی‌توان ادعا کرد که حضرت عثمان رضی الله عنه هنگام انتصاب این عمال، به عدم صلاحیت آنها آگاه بوده است. ممکن است او از اسرار آنها مطلع نبوده و براساس شاخص‌هایی که دال بر صلاحیت آنان بوده است، به چنین کاری اقدام کرده است، یا در واقع احوال آنان برای عموم پوشیده بوده است؛ زیرا آنچه از آنان سر زد، به زمان بعد از احراز این پست‌ها مربوط است»^(۱). استاد کرد علی می‌گوید:

«آیا حکمت سیاسی مقتضی نبود که عثمان رضی الله عنه بر قوم و خویشان خود که مورد اطمینان او بودند، اعتماد کند؟^(۲) حال آنکه آنان از دیگر افراد برای او دلسوزتر و برای موفقیت دولت او فداکارتر و خیرخواه‌تر بودند؟»^(۳) گذشته از وجود دلایل قوی در مورد دفاع از عثمان و معذور دانستن او در انتخاب امراء، باید دانست که ما او را معصوم و مبراً از خطا نمی‌دانیم، بلکه او را مجتهدی می‌دانیم که گاه راه صواب را می‌پیماید و ممکن است گاهی از او خطایی سرزند. ما کسی را بر خدا تزکیه نمی‌کنیم (ولا نرکّی علی الله أحدًا) و افرادی همچون مروان بن حکم، ولید بن عقبه و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را در رفتار و سلوک و سوء استفاده از خویشاوندی و موقعیت ویژه یا شایستگی‌هایی که در اداره‌ی امور داشتند، تبرئه نمی‌کنیم، اما معتقدیم که اغلب معترضان و شورشیان در کار خود مخلص نبوده و از اغراض شخصی و انگیزه‌های سیاسی، پاک نبودند. استاد عباس محمود عقّاد، در مورد تحلیل این نارضایتی بسیار به جا گفته است:

«در مورد استیضاح خلیفه، بسیار غلوّ و افراط شده و از حق آزادی اندیشه که اسلام به افراد امت اسلام داده، سوء استفاده شده و بی‌مورد به کار گرفته شده است؛ زیرا برخی از کسانی که خواهان استیضاح حضرت عثمان رضی الله عنه بودند افرادی مغرض بودند که آنچه

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲.

۲- آن گونه که حضرت علی رضی الله عنه اعتماد نمود و فرزند و داماد و پسر عموهای خود را به کار گماشت.
(مترجم)

۳- کرد علی، الادارة الإسلامية، ص ۱۰۳.

خود می‌گفتند بدان عامل نبودند. و عملشان با قولشان مطابقت نداشت. در میان آنان کسانی دیده می‌شد که حضرت عثمان رضی الله عنه بر آنان حد شرعی را اجرا کرده بود و یا بر اثر جرمی، پدر یا خویشان‌شان را مجازات کرده بود، و کسانی نیز بودند که به صورت غیر قانونی با زنی ازدواج کرده و ایشان حکم جدایی آنها را صادر نموده بود. همچنین کسانی نیز بودند که طالب پست و مقامی بودند که با خواسته‌ی آنان موافقت نشده بود و عده‌ای دیگر نیز بودند که این موارد در حقیقتان صدق نمی‌کرد، ولی به دنبال فساد و هرج و مرج بودند. هر یک از این اهداف و عوامل را می‌توان انگیزه‌ای برای قیام علیه خلیفه به شمار آورد»^(۱).

اوج فتنه

در اینجا داستان اوج‌گیری فتنه و شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه را در حالی که در خانه‌اش محاصره شده بود، با اعتماد بر کتاب «البدایة والنهایة» ابن کثیر با اختصار می‌آوریم:

«در مصر گروهی بودند که با حضرت عثمان رضی الله عنه دشمنی داشتند و در مورد او سخنان ناشایست می‌گفتند و از او خرده می‌گرفتند که گروهی از بزرگان صحابه را بر کنار کرده و کسانی را روی کار آورده که در درجه‌ای پایین‌تر قرار دارند، یا صلاحیت این مقام‌ها را ندارند. اهل مصر، ولایت عبدالله بن سعد بن ابی سرح را بعد از برکناری عمرو بن عاص نمی‌پسندیدند، بنابر این عبدالله بن سعد، دست بردار شد و به جهاد با اهل مغرب و فتح بلاد بربر و اندلس و آفریقا پرداخت. از سوی دیگر در مصر گروهی از منتسبین صحابه، مردم را علیه عثمان رضی الله عنه تحریک کرده و به جنگ با وی تشویق می‌کردند که معروف‌ترین آنها محمد بن ابی‌بکر و محمد بن ابی حذیفه بودند. این دو نفر لشکری آماده کردند و در ماه رجب، ظاهراً برای انجام عمره، ولی در حقیقت برای ایجاد آشوب و اعتراض بر

۱- عقاد، العبقریات الإسلامية، ص ۷۰۶.

عثمان رضی الله عنه به سوی مدینه حرکت کردند. عبدالله بن سعد بن ابی سرح به عثمان رضی الله عنه اطلاع داد که این گروه، به ظاهر برای انجام عمره ولی در باطن برای شورش به مدینه می آیند. هنگامی که این گروه به مدینه نزدیک شدند، عثمان رضی الله عنه، علی بن ابی طالب رضی الله عنه را مأموریت داد تا نزد آنان بشتابد و پیش از آن که وارد مدینه شوند، از همانجا آنانرا برگرداند. بنابر روایتی دیگر حضرت عثمان رضی الله عنه گروهی از مردم را برای این کار مأموریت داده بود. اما حضرت علی رضی الله عنه داوطلبانه اعلام آمادگی کرد؛ بنابراین حضرت عثمان رضی الله عنه او را نمایندگی داد و به سوی آنها فرستاد و عدّه‌ای از معتمدین نیز او را همراهی کردند، حضرت علی رضی الله عنه با آنها در مقام جحفه ملاقات کرد، آنان حضرت علی رضی الله عنه را بسیار محترم می شمردند و در این مورد غلو و افراط می کردند. حضرت علی رضی الله عنه آنان را توبیخ و نکوهش کرد، آنها در حالی که یکدیگر را سرزنش می کردند به سوی حضرت علی رضی الله عنه اشاره کردند و گفتند: آیا همین است کسی که به سبب او علیه امیر می جنگید و به وسیله‌ی او علیه امیر احتجاج می کنید؟ حضرت علی رضی الله عنه علت شورش آنان را پرسید، مواردی نام بردند که حضرت علی رضی الله عنه از سوی حضرت عثمان رضی الله عنه به آنها پاسخ گفت و دلیل آن کارها را برای شان توضیح داد^(۱) و سپس آنها را به خاطر این اقدام ناشایست سرزنش کرد و از همانجا برگردانید. بدین ترتیب از آنجا ناکام مراجعت نمودند و به هدف سوء خود نرسیدند. علی رضی الله عنه نزد عثمان رضی الله عنه برگشت و خبر بازگشت آنها را به او داد. بعد از آن حضرت علی رضی الله عنه چند پیشنهاد به او عرضه داشت و حضرت عثمان رضی الله عنه پیشنهادهای خیرخواهانه‌ی او را با جان و دل پذیرفت.

مدتی گذشت و بار دیگر سران گروه‌های مخالف از مصر، بصره و کوفه، برای شورش و حرکت به سوی مدینه با هم مکاتبه کردند و برای آنکه دعوتشان در میان مردم ناآگاه بیشتر مؤثر باشد، نامه‌هایی از پیش خود جعل می کردند و به نام اصحاب بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در مدینه بودند پخش می کردند و جلوه می دادند که آنان خواستار قیام علیه

۱- برای تفصیل بیشتر به تاریخ، البدایه، ج ۷، ص ۱۷۱ - ۱۷۰ مراجعه نمایید.

خلیفه و حرکت به سوی مدینه هستند^(۱). سرانجام مصریان در شوال سال ۳۵ هجری در حالی که به ظاهر وانمود می‌کردند که برای مراسم حج می‌روند به شهر مدینه یورش بردند و آن را محاصره کردند^(۲). اهل مدینه و صحابه آنها را نکوهش کردند و مانع ورودشان به مدینه شدند و کوشیدند آنها را برگردانند. آنان چون از ورود مأیوس شدند دست به حيله زدند و به ظاهر، شروع به عقب‌نشینی کردند. مردم مدینه با اطمینان کامل به خانه‌های خود بازگشتند و یقین نمودند که آنها به راستی برگشته و از اراده‌ی خود منصرف شده‌اند، ولی دیری نگذشت که شورشیان دوباره برگشته آنان را غافلگیر کردند، حتی حضرت علی رضی الله عنه به اهل مصر گفت: شما پس از آنکه از اینجا رفتید و از رأی خود منصرف شدید چه شد که دوباره برگشتید؟ جواب دادند در راه نامه‌ای از دست قاصدی به دست آوردیم که در آن نامه دستور قتل ما صادر شده است و وقتی از اهل بصره و کوفه سؤال شد آنان نیز همین جواب را دادند، و اهالی شهرهای دیگر گفتند: آمده‌ایم تا به کمک یاران خود بشتابیم. صحابه به آنها گفتند: شما چگونه از حال یارانمان اطلاع یافتید، حال آنکه شما از یکدیگر جدا شده بودید و در راه چندین فرسخ از آنها فاصله داشتید؟ همانا این توطئه‌ای است که با یکدیگر از قبل توافق کرده‌اید.

۱- بسیاری از محققان بر آنند که عبدالله بن سبای یهودی که اهل صنعای یمن بود و تظاهر به اسلام می‌کرد، محور اصلی فتنه بود و نقش فعالی در شوراندن مردم علیه امیرالمؤمنین عثمان و جعل نامه‌های دروغین داشت. در صفحات آینده در بخش خلافت حضرت علی، در مورد او سخن خواهیم گفت. دکتر جمیل عبدالله مصری می‌نویسد: هنگامی که فتنه‌ها در بصره و کوفه به اوج خود رسیده بود، ابن سبأ در مصر با جدیت تمام به شعله‌ور ساختن فتنه و ایجاد اختلاف بین زمامداران و ملت مشغول بود. او می‌کوشید عقاید پوچ و پندارهای باطل را در اندیشه‌ی اسلامی وارد کند (اثر اهل کتاب فی الفتن والحروب الأهلیة فی القرن الأول الهجری، ص ۲۵۸). وی می‌افزاید: «گروه سبایی شهرهای بزرگ را برای مرکز فعالیت و تبلیغات خود انتخاب کرده بود؛ زیرا بزرگ‌ترین نیروی انسانی و مالی حکومت اسلامی در همین شهرها بود.» همان منبع، ص ۲۶۶.

۲- برخی آورده‌اند که: خود عبدالله بن سبأ نیز با این گروه همراه بود. (رک: کتاب صهرین)

گویند چون مصری‌ها به شهر خود بازمی‌گشتند، در بین راه با شتر سواری برخورد کردند که گاهی خود را به آنان نشان می‌داد و گاهی تظاهر به فرار می‌کرد. او را بازرسی کردند و از او نامه‌ای به دست آوردند که در آن نامه دستور داده شده بود که بعضی از مصریان را بکشند و گروهی را به دار آویزند و دست و پای عده‌ای دیگر را قطع کنند. نامه به نام حضرت عثمان رضی الله عنه و با مهر او بود و شتر سوار، یکی از غلامان عثمان و شتر هم از آن او بود. نامه‌ی او را به مدینه آوردند و به مردم نشان دادند، مردم جریان نامه را از امیرالمؤمنین پرسیدند، او سوگند یاد کرد که چنین نامه‌ای ننوشته و از آن آگاهی ندارد و ساختن مهر تقلبی کار مشکلی نیست. حضرت علی رضی الله عنه و گروهی از مردم راستباز او را تصدیق کردند و گروهی دیگر از کاذبان او را تکذیب نمودند.

حافظ ابن کثیر می‌گوید:

«این نامه به نام حضرت عثمان جعل شده بود و او چنین دستوری نداده بود و از آن آگاهی نداشت.»

ابن جریر در تاریخ خود با سند خویش می‌گوید: «مصریان از دست شترسواری نامه‌ای یافتند که در آن به والی مصر دستور قتل و قطع دست و پای گروهی صادر شده بود. عده‌ای معتقدند این نامه را مروان بن حکم به نام عثمان جعل نموده و آیه‌ی زیر را دست‌آویز خود قرار داده بود که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [المائدة: ۳۳].

«همانا کیفر آنها که با خدا و پیامبر به جنگ برمی‌خیزند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند، این است که کشته شوند یا به دار آویخته گردند، یا دست و پای آنها بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند»^(۱).

بدون شک، شورشیان مصداق این آیه بودند، ولی او حق نداشت از سوی عثمان رضی الله عنه چنین نامه‌ای تزویر کند و بدون اطلاع او به دست غلامش بسپارد و او را بر شتر وی سوار کند و بفرستد^(۲). و بیشتر نویسندگان و محققان معتقدند که قضیه‌ی نامه، یک برنامه‌ی خود ساخته و طرّاحی شده، بوده است که به عثمان رضی الله عنه نسبت داده شده است. چنان که از این عبارت کتاب «موارد الظمان إلی زوائد ابن حبان» که در ذیل نقل می‌شود، چنین بر می‌آید و در تاریخ طبری نیز روایتی با همین مضمون آمده است، راوی می‌گوید: «سپس مصری‌ها بازگشتند، در بین راه مرد سواره‌ای را دیدند که گاهی به آنان نزدیک می‌شد و گاهی فاصله می‌گرفت و گویی آنها را شناسایی می‌کرد. مردم به او گفتند: تو را چه شده؟ از جانب ما در امان هستی، چه هدفی داری؟ او گفت، من قاصد امیرالمؤمنین به عاملش در مصر هستم. وقتی او را تفتیش کردند، نامه‌ای به دست آوردند که از زبان عثمان و با مهر خودش بود. در این نامه به عامل مصر دستور داده شده بود که آنان را به دار آویزد و یا دست و پای آنها را قطع کند. مصریان بعد از این ماجرا به مدینه برگشتند. نزد علی رضی الله عنه آمدند و گفتند: آیا می‌بینی که عثمان در حق ما چه نوشته؟ حال خداوند خون او را برای ما حلال گردانیده است، همراه ما بیا تا نزد او برویم. علی رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند که با شما نخواهم آمد، گفتند: پس چرا به ما نامه نوشتی؟ علی رضی الله عنه گفت: من

۱- برای تفصیل بیشتر رک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۰۵ - ۱۰۴.

۲- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۸۶.

هرگز برای شما چیزی ننوشته‌ام. آنگاه رو به یکدیگر کردند و گفتند: آیا به امید این [مرد] می‌جنگید؟»^(۱) روایت شده که حضرت علی رضی الله عنه خطاب به اهل بصره گفت:

«شما با آنکه چندین مرحله از آنها فاصله گرفته و دور شده بودید، چگونه اطلاع یافتید که چنین نامه‌ای به دست آنها افتاده تا دوباره برگردید؟ به خدا سوگند! این یک نقشه و توطئه‌ای است که همین جا در مدینه طراحی کرده‌اید»^(۲).

[آری، شورشیان وقتی در مرحله‌ی اول، با مقاومت مردم مدینه روبه رو شدند، دست به حيله زدند و به ظاهر به شهرهای خود برگشتند و سپس طبق برنامه‌ی از قبل طرح شده جعل نامه را بهانه‌ای برای بازگشت دوباره‌ی خود قرار دادند. (مترجم)]

محاصره و شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه و نقش قهرمانانه‌ی حضرت علی رضی الله عنه در حمایت از ایشان

سرانجام، خلیفه‌ی مسلمانان حضرت عثمان رضی الله عنه، مورد تهاجم قرار گرفت و فتنه‌ای رخ داد که سزاوار جایگاه خلافت و لایق دوره‌ای نبود که با عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نزدیک بود؛ اما به گفته‌ی استاد عقّاد: «آشوب و بلوایی بود که امثال این گونه شاهکارها برای افراد آشوبگر و غوغاسالار مشکل نیست.»

۱- هیشمی؛ علی بن ابی‌بکر، موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، اثر حافظ نورالدین علی بن ابی‌بکر الهیشمی، ص ۵۳۲، دارالکتب العلمیة.

۲- طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۰۵، دلیل دیگری که جعلی بودن این نامه را اثبات می‌کند این است که نامه خطاب به عبدالله بن سعد بن ابی سرح، استاندار مصر نوشته شده است و حال آنکه امیرالمؤمنین عثمان و مروان هر دو می‌دانستند که عبدالله در این هنگام در مصر نیست، بلکه به او دستور رسیده تا خود را به مدینه برساند. آنها مطلع بودند که او از مصر خارج شده و راه مدینه را در پیش گرفته است. (طبری، ج ۵، ص ۱۲۲). در آن هنگام حکومت فسطاط مصر را محمد بن حذیفه به دست گرفته بود. (حاشیه‌ی کتاب العواصم من القواصم، اثر قاضی ابی‌بکر بن العربی، ص

آشوبگران، عثمان رضی الله عنه را در خانه‌اش محاصره کردند و نگذاشتند از خانه خارج شود و به مسجد برود. بسیاری از صحابه در خانه‌های خود ماندند و خارج نشدند. گروهی از فرزندان صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله به دستور پدران‌شان به حمایت و حفاظت عثمان رضی الله عنه شتافتند و مانع ورود آشوبگران به داخل خانه شدند. حسن، حسین، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر از جمله‌ی آنان بودند. این محاصره از اواخر ماه ذی القعدة تا روز جمعه هیجدهم ذی الحجه ادامه داشت. یک روز قبل از این تاریخ، حضرت عثمان رضی الله عنه خطاب به مهاجران و انصار و کسانی که در خانه‌ی او بودند و تعدادشان به هفتصد تن می‌رسید و در جمع آنان عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، حسن، حسین، مروان، ابوهریره و عده‌ی زیادی از خدمتگزاران او نیز حضور داشتند، چنین گفت: «من همه‌ی کسانی را که برگردن آنها حقّی دارم، سوگند می‌دهم که مکان را ترک گویند و به خانه‌های خود بازگردند»^(۱). عده‌ی زیادی از بزرگان صحابه و فرزندان‌شان در آن جمع حضور داشتند. این جمعیت هفتصد نفری اگر اجازه‌ی مبارزه و دفاع داشت، برای منع این عده‌ی آشوبگر کافی بود. حضرت عثمان رضی الله عنه حتی به غلامان خود گفت: هر کس شمشیرش را در غلاف کند، آزاد است.

۱- همین مطلب را شاعر بزرگ، خواجه‌ی کرمانی این گونه به نظم آورده است:

بعد از عمر مقام خلافت بدو حلال	او خون حلال کرده و خون خواستن حرام
آن منبع حیا که شد از شرم حق چو آب	چشمش نظر نکرده در آب از حیا تمام
و آن جامع کلام الهی که ذات او	در ملک شرع قلب کلام آمد از کلام
او غرق خون بسان شفق و ز قفای او	مانند صبح تیغ زده خون‌بیان شام
سنگین‌دلان نگر که از آن گونه کرده‌اند	از خون لعل او لب خنجر عقیق فام

(مترجم به نقل از منظومه‌ی عشق)

روایت شده که بعد از آنکه عثمان رضی الله عنه مردم را برای خروج وادار نمود، آخرین کسی که از نزد او بیرون رفت، حسن بن علی رضی الله عنهما بود^(۱). هنگامی که حضرت علی رضی الله عنه از حضرت عثمان رضی الله عنه اجازه خواست تا از طرف او دفاع کند و با آشوبگران بجنگد، در جواب گفت: من همه‌ی کسانی را که بر ذمه‌ی خود حقی از خدا می‌بینند و معترفند که من نیز بر آنها حقی دارم، سوگند می‌دهم که قطره‌ای از خون خود یا دیگران را به خاطر من بر زمین نریزند. حضرت علی رضی الله عنه دوباره همان خواسته‌ی خود را تکرار کرد، اما باز هم همان جواب سابق را شنید. هنگامی که حضرت علی رضی الله عنه به مسجد رفت، هنگام نماز فرا رسید، مردم از او خواستند که پیش رود و با آنان نماز جماعت بخواند، اما وی در جواب گفت: چگونه با شما نماز بخوانم در حالی که امام، در محاصره است، من تنها نماز می‌خوانم. سپس جداگانه نماز خواند و به خانه‌اش بازگشت^(۲). حلقه‌ی محاصره تنگ‌تر و حالت بر حضرت عثمان رضی الله عنه سخت گشت، آب آشامیدنی تمام شد، ناچار از مسلمانان در این زمینه یاری خواست. آنگاه خود حضرت علی رضی الله عنه بر مرکبش سوار شد و چند مشک آب با خود گرفت و به خانه‌ی عثمان رضی الله عنه رسید. بعد از این که سخنانی رکیک و توهین‌آمیز از آن قوم جاهل شنید و سواری‌اش را فراری دادند، سرانجام آب را به داخل خانه رسانید^(۳). بلاذری در «انساب الاشراف» می‌گوید:

علی رضی الله عنه چون از ماجرا آگاه شد، سه مشک آب فرستاد، عده‌ی زیادی از موالی بنی‌هاشم و بنی‌امیه در راه رساندن این آب‌ها مجروح گشتند، وگرنه ممکن نبود آب به

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۸۲ - ۱۸۱ با اختصار.

۲- عرجون، صادق، عثمان بن عفان ذوالنورین، ص ۲۱۹ - ۲۱۸.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۸۷.

آسانی به داخل خانه برسد^(۱). آورده‌اند که امیر معاویه رضی الله عنه به حضرت عثمان رضی الله عنه گفت: قبل از آنکه با خطری مواجه شوی همراه من به شام بیا! حضرت عثمان رضی الله عنه در جواب گفت: من جوار و همسایگی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به هیچ قیمتی از دست نخواهم داد، حتی اگر رگ‌های گردنم پاره پاره گردد. معاویه گفت: پس لشکری از آنجا برایت می‌فرستم تا اگر حادثه‌ای رخ داد از شما محافظت کنند. حضرت عثمان رضی الله عنه گفت: آیا می‌خواهی به سبب اسکان چنین سپاهی، رزق و آذوقه را بر همسایگان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تنگ کنم و اهل هجرت و نصرت در مضیقه قرار گیرند؟ آنگاه امیر معاویه رضی الله عنه گفت: به خدا ای امیر المؤمنین! مورد سوء قصد و یا تهاجم قرار می‌گیری. حضرت عثمان رضی الله عنه جواب داد: **حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** «خداوند که بهترین کارساز است برای من کافی است»^(۲). بلاذری در کتاب «انساب الاشراف» نوشته است:

«شورشیان به سوی حضرت عثمان رضی الله عنه تیراندازی نمودند که در نتیجه، حضرت حسن رضی الله عنه که بر در خانه ایستاده بود و همچنین قنبر، غلام حضرت علی رضی الله عنه مجروح شدند.»
ابومحمد انصاری می‌گوید:

«روز حادثه، عثمان رضی الله عنه را در خانه‌اش، در حالی دیدم که حسین بن علی رضی الله عنه از او دفاع می‌کرد. پس از لحظاتی حضرت حسن رضی الله عنه مجروح شد و خودم از جمله کسانی بودم که او را در حالت جراحت از خانه بیرون آوردیم»^(۳). همچنین تعدادی از کسانی که داخل منزل بودند و عده‌ای از یاغیان فاجر کشته شدند عبدالله بن زبیر رضی الله عنه جراحات زیادی برداشت و حضرت حسن بن علی رضی الله عنه نیز مجروح شد.

۱- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۹ - ۶۸. کتاب‌های شیعه نیز این روایت را تأیید می‌کنند؛ به عنوان مثال به کتاب: «ناسخ التواریخ» و «الفوائد الرضویه» چاپ ایران و کتاب‌های دیگر (مانند تاریخ عرب و اسلام، اثر امیر علی) مراجعه کنید.

۲- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۱۰۱.

۳- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۹۶ - ۹۵، چاپ جدید.

یاغیان از حضرت عثمان رضی الله عنه خواستند تا از مقام خلافت دست بردارد، او در پاسخ گفت: شما اختیار دارید هر کسی را که می‌خواهید به ولایت امر خود انتخاب کنید، اما این که من از مقام خلافت کناره‌گیری کنم، شخصا چنین کاری نخواهم کرد و جامه‌ای را که خدا به من پوشانده از تن بیرون نخواهم آورد^(۱). این اصرار او برای ماندن در مقام خلافت، بنابر وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله بود که فرموده بود: «ای عثمان! به زودی خداوند به تو جامه‌ای خواهد پوشاند، اگر خواستند آن را از تنت بیرون کنند، نپذیر!»^(۲) نائله، همسر حضرت عثمان رضی الله عنه می‌گوید: روزی که عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید، روزه‌دار بود^(۳). حضرت نافع از ابن عمر نقل می‌کند که عثمان رضی الله عنه صبح روزی که شهید شد، گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم، فرمود: ای عثمان! امروز نزد ما افطار کن! به همین سبب امروز، روزه گرفته‌ام.» چنان که در همان روز به شهادت رسید^(۴). در حالی که قرآن را پیش رویش گذاشته و مشغول تلاوت بود^(۵). این فاجعه در روز جمعه هیجدهم ذی الحجه‌ی سال ۳۵ هجری به وقوع پیوست^(۶).

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۸۴.

۲- ترمذی، الجامع الصحیح، کتاب المناقب، باب فی مناقب عثمان، حدیث شماره ۲۷۰۵، ابن ماجه ۱۴۱/۱.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۸۳.

۴- همان منبع، ج ۷، ص ۱۸۲.

۵- همان کتاب، ج ۷، ص ۱۸۵ - ۱۸۴.

۶- در مورد تاریخ شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه روایات دیگری نیز نقل شده است، چنان که در صفحات آینده خواهد آمد. محققان معاصر معتقدند که یهود و نصاری در توطئه علیه حضرت عثمان رضی الله عنه دست داشتند، حتی (بنابر گفته‌ی نویسنده‌گان) خود کعب الاحبار یهودی نیز در این فتنه سهیم بود. دکتر جمیل عبدالله مصری در کتاب «اثر اهل کتاب» می‌نویسد: «فتنه‌ای که امت اسلامی در زمان عثمان رضی الله عنه با آن مواجه گشت، نقشه‌ای بود که یهود و نصاری و سایر دشمنان حکومت اسلامی در طرح آن شریک بودند. (ص ۲۴۷). همچنین می‌افزاید: چون کعب در مدینه و شام، زمینه را آماده

رسوخ عقیده در وجود حضرت عثمان رضی الله عنه و مقام والای او در اسلام

این بخش سنگین را که مشتمل بر حوادث تلخ و ناگوار و خجالت آور برای مسلمانان است با توضیحات استاد عباس محمود عقاد درباره سیره‌ی حضرت عثمان رضی الله عنه و موضع او در برابر این فتنه به پایان می‌بریم. او می‌نویسد:

«رسوخ و تأثیر عقیده در وجود عثمان رضی الله عنه با آنکه یک فرد بود، آشکارتر و نمایان‌تر بود از تأثیر آن در کسانی که از اطراف، برای مناظره و محاسبه‌ی او گرد آمده بودند. او از جمله افراد معدودی بود که عقل بشر نمی‌تواند حالات پیش از اسلام و پیشرفت‌های معنوی بعد از اسلام آنها را مقایسه کند»^(۱).

«حضرت عثمان رضی الله عنه به بلندترین قلّه‌های محاسبه‌ی نفس و پرهیز از آسیب رساندن به زندگی یک انسان (اگرچه در راه دفاع از خود یا نزدیک‌ترین بستگان خود باشد)، رسیده بود؛ زیرا وقتی یقین کرد که کشته می‌شود، اجازه نداد در خانه‌اش کسی بماند و به یاغیانی که تشنه‌ی خون او بودند، آسیبی وارد کند. و هنگامی که از او خواسته شد تا از خلافت کناره‌گیری کند، این خواسته را نپذیرفت. این انکار او برای حفظ جاه و مقام و تملک مال و منال نبود؛ زیرا با ارزش‌ترین چیز برای انسان، حیات و زندگی اوست و با از دست دادن آن ثروت و مقام دیگر مفهومی نداشت. هیچ انسان عاقلی نمی‌گوید که خلافت برای او مال و ثروتی همراه داشت؛ زیرا همه‌ی مورخان، اتفاق نظر دارند که ثروت و دارایی او هنگام رحلت از دنیا، بسیار کمتر از زمان پیش از خلافت بود، بلکه انکار او فقط برای پرهیز از عواقب ناگوار این کار بود؛ زیرا می‌دانست در صورت

کرد، عبدالله بن سبأ به کمک دیگر دشمنان، سرگرم اجرای نقشه شد، او تبلیغات گسترده و سازمان‌یافته‌ای برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمانان به راه انداخت و تعدادی از افراد از خدا بی‌خبر را به مناطق مسلمانان فرستاد و این دعوت در بصره و کوفه و مصر طرفدارانی پیدا کرد.» ص ۲۴۹.

استعفاء، خطری عظیم و نزاع و شکاف جبران ناپذیری اسلام را تهدید می‌کند^(۱)، چنان که بارها در گفتار خود به این مطلب تصریح نموده و گفته بود: «می‌ترسم کسانی که امروز از ماندن من به تنگ آمده‌اند، فردا تمنا کنند که کاش زمان خلافت این مرد صد سال طول می‌کشید!» بنابراین او نمی‌خواست به اختیار خود اقدام به کاری کند که عواقب سوء و فرجام بدی را به دنبال داشته باشد.

اگر چند لحظه‌ای حوادث را کنار بگذاریم و تاریخ صدر اسلام را با این دید بنگریم که تاریخ ارزش‌ها و معیارهاست، می‌توانیم بگوییم یک پژوهشگر، هنگامی که در مورد آثار روانی عقیده و تحولات آن تحقیق می‌کند (وقتی فداکاری حضرت عثمان رضی الله عنه در راه عقیده را می‌بیند) با شوک فکری مواجه می‌شود، اما اگر حوادث و رویدادها را با ترازوی ارزش‌ها بسنجیم و بدانیم که تاریخ از حوادث خالی نخواهد بود و حوادث اختلاف‌آمیز، بزرگ‌ترین فاجعه نیست که وجدان انسان به آن مبتلا می‌شود، آنگاه در خواهیم یافت که نباید از این حادثه دچار صدمه‌ی فکری شد^(۲).

سپس در آخر کتاب «عبریة عثمان» می‌نویسد:

«گرچه فاجعه‌ی قتل عثمان رضی الله عنه شرّ مطلق بود، اما مانند سایر فاجعه‌ها، خیر و درسی در برداشت که عموماً بعد از گذشت روزهای سیاه، در زندگی فرد یا جامعه به ظهور می‌پیوندد؛ خیر و نفع این فاجعه در آن بود که برای کسانی که یقین نداشتند، این حقیقت ثابت شد که می‌توانند خلیفه را استیضاح و محاسبه کنند، آن هم حاکمی را که حدود حکومتش از مرز چین تا اقیانوس اطلس ادامه داشت.

۱- زیرا اگر او کناره‌گیری می‌کرد بر اثر بروز اختلافات (بین حامیان و مخالفان) تا زنده بود، جانشینی برای وی تعیین نمی‌شد و اگر معین هم می‌شد به دست طرفداران وی به قتل می‌رسید، مجبور به کناره‌گیری و استعفا می‌شد و این حدس وی مقرون به صحت بود. (مترجم)

۲- عقاد، العبریات الإسلامية، ص ۷۰۹ - ۷۰۸.

خیر و درس دیگر، تبلور و آشکار گشتن ایمان راسخ و صادقانه‌ی پیرمرد نود ساله‌ای بود که در حالت تشنگی و محاصره‌ی شدید و سخت‌ترین شرایط، حاضر به آسیب دیدن کسی نیست، حال آنکه اگر می‌خواست هزاران سرباز فداکار، در جایی که قطره‌ای آب برای آشامیدن نایاب بود، دریایی از خون جاری می‌ساختند»^(۱). حافظ تقی الدین سبکی متوفای ۷۵۶ هجری می‌گوید:

«ما عقیده داریم که حضرت عثمان رضی الله عنه امام بر حق و شهید مظلوم بود، خداوند صحابه را از ارتکاب قتل وی محفوظ نگه داشت، متولّی قتل وی شیطانی رانده شده بود. در حق هیچ یک از صحابه ثابت نیست که به قتل وی راضی باشد، بلکه آنچه به ثبوت رسیده این است که همه‌ی آنان مخالف این کار بودند»^(۲).



۱- همان منبع، ص ۸۳۸. در روایات آمده است که ایشان خطاب به شورشیان گفتند: «به جان خودم! اگر قصد جنگ داشتم به ولایات می‌نوشتم که سپاهیان بفرستند، به یکی از ولایات مصر، عراق می‌رفتم.» (تاریخ طبری، مقتل عثمان)

۲- علامه ابن امیر الحاج، التقرير والتحجیر شرح التحریر، ج ۲، ص ۲۶۰، چاپ بولاق مصر، ۱۳۱۶ هـ. ق.

بخش ششم: علی مرتضیٰ علیه السلام در زمان خلافتش

بیعت با علی علیه السلام - اولین خطبه‌ی حضرت علی علیه السلام بعد از خلافت - دوره‌ی خلافت علی علیه السلام و مشکلات آن دوره - انتقال مرکز خلافت از مدینه به کوفه - آغاز اختلاف و جنگ جمل - احترام علی علیه السلام برای عایشه رضی الله عنها - نگاهی کوتاه به اختلافات و مناقشات صحابه - اختلاف نظر بین علی علیه السلام و معاویه رضی الله عنه - جنگ صفین - داستان حکمیت و داوری - ظهور خوارج - قبول حکمیت از جانب علی علیه السلام و ظلم خوارج در حق وی - خوارج و سبائیه - علی علیه السلام الگوی روزگار سختی و اضطراب.

علی علیه السلام در زمان خلافتش

بیعت با علی علیه السلام

مردم مدینه بعد از شهادت غم‌انگیز حضرت عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه - در حالی که غافقی بن حرب بر شهر مسلط بود - تا چند روز^(۱) منتظر ماندند که چه کسی برای به دست گرفتن زمام امور پیش قدم می‌شود. مصریان اصرار داشتند علی رضی الله عنه این مسئولیت را به عهده گیرد. اما او غالباً خود را از چشم مردم پنهان می‌کرد. مردم مات و حیران مانده بودند و نمی‌دانستند این مشکل را چگونه حل نمایند. نزد حضرت علی رضی الله عنه آمدند و اصرار ورزیدند، وی بعد از چندین بار مراجعه بیعت آنان را پذیرفت. آنان همگی می‌گفتند: کسی جز علی شایستگی این کار را ندارد. در واقع در جامعه‌ی اسلامی آن روز، بعد از ابوبکر و عمر و عثمان کسی نبود که برای امر خلافت از علی رضی الله عنه شایسته‌تر و با کفایت‌تر باشد.

راوی می‌گوید:

«حضرت علی رضی الله عنه در حالی که لباس و عمامه‌ای پشمین بر سر داشت و بر کمانش تکیه می‌زد^(۲) و کفش‌های خود را به دست گرفته بود، وارد مسجد شد و سپس بالای منبر رفت. آنگاه عموم مردم با او بیعت کردند. این بیعت در تاریخ ۲۴ ذی‌الحجه سال ۳۵ هـ انجام گرفت و صحیح‌ترین قول همین است؛ زیرا اگر شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه در ۱۸

۱- روایات در مورد تاریخ شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه متفاوت است؛ بعضی می‌گویند: هیجدهم ذی‌الحجه این حادثه به وقوع پیوست و مشهور هم همین است. عده‌ای مانند ابن جریر معتقدند که وقوع حادثه در آیام تشریق بوده است. برخی می‌گویند: روز جمعه سه روز گذشته از ذی‌الحجه بود. بعضی دهم ذی‌الحجه گفته‌اند؛ مانند ابن عساکر. (البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۹۰)

۲- تلخیص از البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۲۷ - ۲۲۶. همان گونه که در تاریخ شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه اختلاف نظر وجود دارد، در تاریخ بیعت با حضرت علی رضی الله عنه نیز روایات مختلف است. (مترجم)

ذی الحجّه واقع شده بود و بیعت با حضرت علی علیه السلام پس از پنج روز انجام شده (آن گونه که در برخی روایات آمده است)، پس اولین بیعت با ایشان باید در روز ۲۴ باشد^(۱).

اولین خطبه‌ی حضرت علی علیه السلام بعد از خلافت

چون روز جمعه فرا رسید حضرت علی علیه السلام برفراز منبر نشست و کسانی که تا آن زمان بیعت نکرده بودند با او بیعت کردند، این بیعت [مجدّد] روز بیست و پنجم ذی الحجّه صورت گرفت. وی اولین خطبه‌ی خود را بعد از حمد و صلوات، این گونه آغاز نمود:

«همانا خداوند برای راهنمایی بشر کتابی فرود آورده و نیک و بد را در آن بیان نموده است، پس شما خیر و نکویی را بگیرید و شرّ و بدی را رها کنید! خداوند اموری را حرام قرار داده که ناشناخته نیستند و از همه‌ی آنها هتک حرمت مسلمانان را حرام‌تر قرار داده است و حفظ حقوق مسلمانان را به اخلاص و توحید وابسته نموده است. مسلمان کسی است که دیگران از آسیب زبان و دستش سالم باشند، جز در مواردی که به حق باشد. برای هیچ مسلمانی جایز نیست که مسلمانی دیگر را مورد آزار و اذیت قرار دهد مگر در موردی که به حکم شرع لازم شود. به ادای حقوق اقشار مختلف مردم بشتابید و بدانید که مردانی پیش از شما از جهان رفته‌اند و قیامت، شما را نیز از پشت سر، به سرای جاودانی سوق می‌دهد، پس سبک بار به آنها ملحق شوید! در مورد بندگان و سرزمین خدا، از او بترسید؛ زیرا شما حتی از حیوانات و بقعه‌های زمین بازخواست خواهید شد خدا را اطاعت کنید و از فرمانش سرپیچی نکنید، اگر [از جانب ما] نکویی دیدید آن را بگیرید و اگر بدی دیدید از آن اجتناب کنید. سپس در پایان، آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی انفال را تلاوت کرد که خداوند می‌فرماید: «به خاطر آورید هنگامی را که شما در روی زمین گروهی کوچک و اندک و ضعیف بودید، آن چنان که می‌ترسیدید مردم شما را برابیند،

۱- تلخیص از کتاب البدایة والنہایة، ج ۷، ص ۲۲۷ - ۲۲۶.

ولی خدا شما را پناه داد و یاری کرد و از روزی‌های پاکیزه بهره‌مندتان ساخت تا شکر نعمتش را به جا آورید»^(۱). این خطبه، به موقع و مناسب حال و روز شنوندگان بود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام درست موضع حساس را هدف گرفته و انگشت را بر محل درد گذاشته است؛ زیرا در آن برهه از زمان، مهم‌ترین چیزی که مسلمانان به آن مبتلا بودند، هتک حرمت مسلمان و جرأت نمودن به ریختن خون او و زیر پا گذاشتن کرامت او بود و خلیفه‌ی مسلمانان حضرت عثمان رضی الله عنه، هدف همین فتنه‌ی کورکورانه قرار گرفته بود و این فاجعه‌ی جانکاه در برابر انظار مردم، در شهر پیامبر و در جوار مسجد و مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انجام شده بود. بنابراین خلیفه‌ای که امور مسلمانان را بعد از وی به دست می‌گرفت وظیفه داشت که توجه مردم را نسبت به رعایت حقوق مسلمانان و ترس از خدا در مورد آزار بندگان و حتی حیوانات متمرکز سازد.

ایشان با حکمت و بلاغت تمام، برنامه و شعار دوره‌ی جدید خلافت را در این جمله بیان نمود که: «اگر نکویی دیدید آن را بگیرید و اگر بدی دیدید آن را رها کنید». سپس خطبه‌ی خود را با آیه‌ای از قرآن به پایان برد که در آن برهه، نیاز به استحضار آن داشتند، تا به وسیله‌ی آن حالات قبل از اسلام و دوره‌ی آغازین اسلام را با اوضاع کنونی مقایسه کنند؛ زمانی را به یاد آورند که بسیار اندک و ضعیف و سرخورده بودند تا جایی که همانند قطعه گوشتی بودند که بر کف دست قرار دارد و پرندگان آن را می‌ربایند و هم اکنون دارای قدرت، ثروت، مقام، سلامت و امنیت هستند، دنیا برای‌شان حساب باز کرده و در برابرشان سر تسلیم فرود آورده است و خداوند نعمت‌های فراوان به آنان داده است. بنابراین لازم است گذشته را به یاد آورند و با داشتن این نعمت‌ها خدا را فراموش نکنند.

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۲۸ - ۲۲۷ و نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۶۶.

دوره‌ی خلافت علی علیه السلام و مشکلات آن دوره

گزینش حضرت علی برای خلافت در یکی از حساس‌ترین و پیچیده‌ترین مراحل تاریخ، انجام گرفت، در مقطعی که انجام وظیفه برای رییس حکومت و رهبر جامعه یا خلیفه‌ی مسلمانان، بزرگ‌ترین آزمون به حساب می‌آمد. در برهه‌ای که فاجعه‌ی شهادت خلیفه‌ی مسلمانان، عثمان بن عفان رضی الله عنه با بدترین و وحشیانه‌ترین شکل و با قساوت و سنگدلی تمام به وقوع پیوسته بود. در این حادثه از یک سو عوامل تنفر و انزجار (از عاملان این فاجعه) و از سوی دیگر برانگیختن عواطف و احساسات یک جا جمع شده بود، شایعات و حدس و گمان‌ها قوت گرفته و سؤال‌ها و شبهات بی‌شماری برخاسته بود و خواسته‌ها و انتظارات زیادی پیدا شده بود، خبر شهادت عثمان رضی الله عنه موضوع محافل و زبانزد خاص و عام بود؛ و حتی عده‌ای از صحرانشینان و اهل مصر و عراق فریاد خونخواهی سر داده بودند که هنگام وقوع این حادثه‌ی ناگوار دست به سیاه و سفید نزنند و یک قطره عرق هم نریخته بودند، چه رسد به قطره‌ای خون!

آری، هرگاه جوامع بشری در زمان‌ها و مکان‌های مختلف بعد از حوادث غیر عادی، آرامش و ثبات روحی - روانی خویش را از دست بدهند و به کارهایی اشتغال نداشته باشند که نیروی فکری و جسمی آنها را به کار گیرد و ذهن‌شان را به خود مشغول دارد و سرگرمی‌هایی همچون جنگ و فتح یا کارهای اساسی و زیر بنایی مثل آبادانی و سازندگی یا تلاش برای رونق اقتصادی و ... وجود نداشته باشد، ناچار به چنین سرنوشتی دچار خواهند شد. مسلم است که در آن زمان (پس از شهادت حضرت عثمان) هیچ یک از این عوامل وجود نداشت؛ زیرا خلیفه‌ی قبلی به شهادت رسیده و پایه‌های خلافت خلیفه‌ی جدید مستحکم نشده بود، بنابر این جامعه‌ی اسلامی در خلاء و شکاف بزرگی به سر می‌برد و چیزی خطرناک‌تر و زیانبارتر از خلاء و فراغت در زندگی یک جامعه‌ی آشوب زده یا مملکت نوپا که دشمنان بزرگی آن را احاطه کرده‌اند وجود ندارد.

استاد بزرگوار، عباس محمود عقّاد، تصویر روشنی از این بحران و آزمون سخت ترسیم کرده است، آزمایشی که حضرت علی علیه السلام در مقام خلیفه و ولیّ امر مسلمانان با آن مواجه گشت، در حالی که او از پیامدها و مسئولیت این حادثه از هر کس دیگر بی‌گناه‌تر و پاک‌تر بود؛ زیرا علی علیه السلام و فرزندش، حسن علیه السلام در دفاع از عثمان رضی الله عنه بیش از سایر بزرگان صحابه و فرزندان جوانشان نقش داشتند.

عقّاد می‌گوید:

«علی وظیفه داشت که از یک سو اسب خود را از سرکشی باز دارد و از سوی دیگر موانع را نیز از سر راه آن بردارد تا به سیر خود ادامه دهد»^(۱). مشکل دوّم این بود که عاملان قتل عثمان رضی الله عنه کاملاً مشخص نبودند که براساس مشاهده یا شهادت شرعی بتوان از آنان قصاص گرفت؛ حتّی خود همسر حضرت عثمان رضی الله عنه نمی‌توانست آنها را به طور مشخص شناسایی کند. در واقع بیش از یک مشکل وجود داشت.

عقّاد می‌افزاید:

«یک بار حضرت علی علیه السلام موضوع قصاص از قاتلان حضرت عثمان رضی الله عنه را عنوان کرد و فرمود: باید قاتلان عثمان قصاص شوند، یک مرتبه تمام لشکریان او نیزه‌ها را بالا گرفتند و هم صدا گفتند: ما همه قاتلان عثمان هستیم، هر کس می‌خواهد خون او را بگیرد همه‌ی ما را قصاص کند»^(۲). سپس می‌نویسد:

«حضرت علی علیه السلام خطاب به آنان که خواستار مجازات قاتلان عثمان رضی الله عنه بودند می‌گفت: برادران! آنچه را شما می‌دانید من نیز به آن آگاهم، ولی با جماعتی که فعلاً بر ما تسلط دارند و ما بر آنان مسلط نیستیم، چه می‌توانم بکنم؟ وانگهی، غلامان شما و افراد بادیه‌نشین نیز به همراه آنان به شورش برخاسته‌اند و حال، همان مردم هم میان شمایند و هر کاری بخواهند درباره‌ی شما می‌کنند، به نظر شما آیا اکنون موضع قدرتی وجود دارد

۱- عقّاد، العبقریات الإسلامية، ص ۸۸۵.

۲- همان منبع، ص ۹۲۴ و طبری، ج ۵، ص ۱۵۸.

که خواسته‌ی شما را عملی کند؟^(۱) اگر خونخواهان عثمان نزدیک‌ترین راه را برای رسیدن به مقصد انتخاب می‌کردند، می‌بایست ابتدا ولیّ امر را تأیید نموده و او را یاری می‌کردند تا بر اقامه‌ی حدود شرعی قدرت حاصل کند، آنگاه با حقّ و انصاف از او می‌خواستند تا حکم شریعت را نافذ کند»^(۲). حافظ ابن حجر در «الإصابة» می‌گوید:

«رأى حضرت علیؑ این بود که اول، آنان از ولیّ امر اطاعت کنند، سپس اولیای خون عثمانؓ ادعای خونخواهی کنند و آنگاه او آنچه را حکم شریعت مطهر است، در حق قاتلان اعمال دارد، اما گروه مخالف می‌گفتند باید نخست قاتلان را دستگیر کنی و به قتل برسانی. ولی حضرت علیؑ معتقد بود که قصاص بدون دعوی و بدون اقامه‌ی بیّنه ممکن نیست و هر دو گروه مجتهد بودند»^(۳). «در میان صحابه گروهی بودند که بی‌طرفی خود را حفظ کردند و از سوی هیچ یک از طرفین، وارد میدان جنگ نشدند»^(۴). اهل سنت اتفاق نظر دارند که رأی حضرت علیؑ درست بوده است»^(۵).

۱- همان، ص ۹۲۴ (نهج البلاغه، خطبه‌ی شماره: ۱۶۷) (مترجم)

۲- همان، ص ۹۲۴.

۳- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۲، ص ۵۰۸. استاد محمد صالح احمد الغرسی در کتاب «فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب» می‌نویسد: «خود امیر معاویهؓ هنگامی که به قدرت رسید به شیوه‌ای عمل نمود که علیؑ در آغاز معتقد بود و نتوانست کسی از قاتلان عثمان را بدون ثبوت شرعی به قتل برساند.» (ص ۱۲۳)

۴- زیرا حق بر فریقین مشتهب شده بود و هر دو گروه، خود را بر حق می‌دانستند، چنان که امام فقه و حدیث، اسحاق بن راهویه نقل می‌کند که روز صفین یکی از یاران حضرت علیؑ نسبت به گروه مخالف سخنان تندی بر زبان آورد، ایشان فرمود: «در حق آنان جز به نکویی زبان مگشایید؛ زیرا آنان پنداشته‌اند که ما علیه آنها بغاوت و ستم کرده‌ایم و ما پنداشته‌ایم که آنان علیه ما بغاوت کرده‌اند.» (زعموا أنا بغینا علیهم وزعمنا أنهم بغوا علینا) - شیخ الإسلام ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۳، ص ۶۱، مصر ۱۳۲۲ هـ. ق. (مترجم)

۵- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۲، ص ۵۰۸، دارصادر، بیروت.

انتقال مرکز خلافت از مدینه به کوفه^(۱)

حضرت علی علیه السلام کوفه را - در عراق - پایتخت و مرکز خلافت خویش قرار داد. کوفه مرکز تمام فعالیت‌های نظامی و انتظامی و اداری ایشان بود. شاید در ذهن خواننده این سؤال مطرح شود که چرا حضرت علی علیه السلام کوفه را اقامتگاه و پایتخت خلافت جهانی اسلام قرار داد، حال آنکه از زمان هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله تا شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه این جایگاه به مدینه‌ی منوره (شهر پیامبر) اختصاص داشته است؟

به نظر این جانب، حضرت علی علیه السلام به این دلیل به این کار اقدام نمود که نمی‌خواست شهر مدینه، شهر محبوب و پسندیده‌ی او و دارالهجرت و مدفن رسول الله صلی الله علیه و آله، محل جنگ‌های داخلی و تاخت و تازهای نظامی گردد؛ زیرا ایشان با بروز اختلافات داخلی وقوع جنگ را پیش‌بینی می‌کرد، بنابر این ادب مسجد نبوی و حرم دوم و آرامگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله اقتضا می‌کرد که مدینه‌ی منوره مرکز هیچ گونه فتنه‌ای قرار نگیرد. به راستی، فردی چون علی می‌بایست در این مورد، حساس و غیور می‌بود، چنان که چند سال بعد از این اقدام، در زمان یزید، واقعه‌ی «حره» پیش آمد که احساسات مسلمانان را سخت جریحه‌دار کرد و حرمت شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و ساکنان آن زیر پا نهاده شد. وقوع این گونه عملیات هنگام جنگ و اختلاف بعید نیست.

اما استاد عقاد دلیل این کار را مصلحت جغرافیایی و اداری و فرهنگی می‌داند، او می‌نویسد:

«در آن زمان کوفه مناسب‌ترین پایتخت برای امامت جهانی بود؛ زیرا این شهر محل اجتماع اقوام و ملیت‌های گوناگون و گذرگاه بازرگانان هند، فارس، یمن، عراق و شام بود و از طرفی دیگر پایتخت فرهنگی هم بود و مرکز دانش‌ها و زبان‌های مختلف و علم

۱- این شهر را سعد بن ابی وقاص پس از جنگ قادسیه آباد نمود. فقها، محدثان و دانشمندان زیادی از این شهر برخاسته‌اند. بصره و کوفه مرکز فرهنگ عربی بودند. عباسیان قبل از بغداد، همین شهر را دارالخلافه‌ی خود قرار داده بودند.

انساب و فنون شعر و داستان‌نویسی تلقی می‌شد، به همین سبب این شهر از نظر موقعیت زمانی آن روز مناسب‌ترین مکان برای حکومت یک پیشوا بود»^(۱).

آغاز اختلاف و جنگ جمل

حافظ ابن کثیر می‌گوید:

«پس از آنکه کار بیعت با علی به پایان رسید، طلحه و زبیر رضی الله عنهما و دیگر سران صحابه نزد وی آمدند و از او خواستند تا اقامه‌ی حدود کند و قصاص خون عثمان را بگیرد، علی رضی الله عنه عذر آورد و گفت: قاتلان یاوران و همدستان زیادی دارند و گرفتن قصاص هم اکنون برای من ممکن نیست»^(۲). ابن سعد در کتاب «الطبقات الکبری» بعد از ذکر نام بزرگان صحابه که با علی رضی الله عنه بیعت کردند و جمیع کسانی که در مدینه بودند، اعم از صحابه و غیر صحابه، می‌گوید:

«طلحه و زبیر رضی الله عنهما به مکه رفتند و عایشه رضی الله عنها نیز آنجا بود^(۳). سپس به همراهی عایشه رضی الله عنها برای خونخواهی عثمان رضی الله عنه عازم بصره شدند، این جریان به اطلاع علی رضی الله عنه رسید، او نیز از مدینه به سوی عراق حرکت کرد و ابتدا سهل بن حنیف رضی الله عنه^(۴) را به

۱- عقاد، العبقریات الإسلامیة، ص ۹۵۲.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۲۸.

۳- حضرت عایشه رضی الله عنها به سفر حج رفته بود و شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه در هیجدهم ذی الحجه به وقوع پیوست.

۴- ابوسعید سهل بن حنیف بن وهب الانصاری الاوسی، یکی از اصحاب نخستین بود که در جنگ بدر شرکت داشت و در جنگ احد جزو کسانی بود که پایداری نمودند. او در تمام غزوات شرکت داشته است. طبق روایتی رسول خدا بین او و علی رضی الله عنه عقد مواخاة (برادری) بست. حضرت علی او را بعد از واقعه‌ی جمل جانشین خود کرد و به جای معاویه رضی الله عنه او را والی شام مقرر کرد، در جنگ صفین با علی رضی الله عنه حضور داشت، در سال ۳۸ هـ ق. در کوفه رحلت کرد و حضرت علی رضی الله عنه بر او نماز خواند، چهل حدیث به روایت او در کتاب‌های حدیث ثبت شده است. (الاعلام، زرکلی، ج ۳، چاپ سوم، ۱۹۶۹، بیروت)

جانشینی خود برگزید، ولی سپس برایش نامه نوشت تا به او بپیوندد و به جای او ابوالحسن مازنی را به جانشینی خویش در مدینه منصوب کرد و خود در محل «ذوقار» اردو زد و عمار بن یاسر رضی الله عنه و حسن بن علی رضی الله عنه را به کوفه فرستاد تا مردم را به همکاری و خروج با وی دعوت کنند، اهل کوفه نیز اجابت کردند و به او پیوستند. آنگاه با لشکر خود به بصره رفت و آنجا با طلحه و زبیر و عایشه و همراهان آنان از اهل بصره و دیگران، در روز «جمل»^(۱) ماه جمادی الآخر سال ۳۶ هجری برخورد کرد و بر آنان

۱- روز جمل و واقعه‌ی جمل به این علت نامگذاری شده است که روز معرکه، ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها در هودج بر شتر سوار بود. عده‌ی زیادی از علما و محققان نوشته‌اند که حضرت عایشه رضی الله عنها به منظور ایجاد صلح بین فریقین خارج شده بود، اما دیگران بر او چیره شدند. علامه عبدالقاهر بغدادی (متوفای ۴۲۹ هـ ق) در کتاب «اصول الدین» چاپ استانبول ص ۲۸۹ می‌نویسد: «منظور عایشه‌ی صدیقه ایجاد صلح بین فریقین بود، اما دو قبیله‌ی «بنوضبه» و «بنی ازد» بر رأی او غالب شدند و پای او را به جنگ کشانیدند. در حقیقت مقصر آنها هستند نه ایشان.» همین مطلب را ذهبی در جلد دوم صفحه‌ی ۱۹۳ کتاب خود و ابن کثیر در ج ۷، ص ۲۳۹، کتاب البدایة آورده‌اند. ابن کثیر می‌گوید: حضرت علی رضی الله عنه قعقاع را (جهت مذاکره) به بصره فرستاد، او ابتدا نزد حضرت عایشه ام‌المؤمنین رضی الله عنها رفت و گفت و گوی خود را چنین آغاز نمود: مادرم! هدف شما از این سفر چیست؟ ایشان در پاسخ گفتند: فرزندم! هدفی جز اصلاح بین مردم ندارم. قعقاع از او خواست تا طلحه و زبیر رضی الله عنهما را به حضور بطلبد، وقتی آنان حاضر شدند، قعقاع خطاب به آنها گفت: من از ام المؤمنین پرسیدم، به چه منظوری تشریف آورده‌اند؟ ایشان پاسخ دادند: به منظور صلح و آشتی بین مردم، آن دو گفتند: «ما هم جز این هدفی دیگر نداریم.» قعقاع گفت: به نظر شما راه رسیدن به این هدف چیست؟ گفتند: رسیدگی به موضوع قاتلان عثمان...

قعقاع ضمن توضیح موانع دستگیری قاتلان گفت: مصلحت در این است که شما به علی بپیونددید و قدرت او را تحکیم بخشید، وقتی فتنه خاموش شد به قصاص از قاتلان مبادرت خواهیم کرد ... در نهایت آنان بر این امر راضی شدند و گفتند: رأی بسیار خوبی است. اگر علی با رای شما موافق باشد کار به اصلاح خواهد انجامید. قعقاع نزد علی رضی الله عنه بازگشت و قضیه را به اطلاع وی رسانید و خود ام‌المؤمنین رضی الله عنها نیز جداگانه به علی رضی الله عنه پیام فرستاد که به قصد صلح و آشتی آمده

است نه به قصد جنگ. بدین ترتیب نزدیک بود صلح بین دو گروه برقرار گردد، بنابر این بسیار خوشحال بودند.» (البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۶۸، چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ ق.)

از کاوش در اخبار و شواهد تاریخی ثابت می‌شود که اشتعال جنگ در معرکه‌ی جمل از سوی سبائیه طرح‌ریزی شده است و مسئولیت آن به عهده‌ی آنهاست.

شیخ محمد خضری بک در کتاب «تاریخ الامم الإسلامیة» می‌نویسد: (وقتی قاتلان دیدند که اوضاع به سوی صلح و آرامش پیش می‌رود، احساس خطر کردند) و با استفاده از تاریکی شب به اردوگاه مردم بصره (طلحه و زبیر) حمله بردند، طلحه و زبیر رضی الله عنهما پرسیدند چه شده؟ گفتند: مردم کوفه (لشکریان حضرت علی رضی الله عنه) شبانگاه به ما هجوم آوردند، گفتند: می‌دانستیم که علی بدون جنگ و حرمت شکنی دست بر نمی‌دارد، او با ما آشتی نخواهد کرد.

آن سوی دیگر نیز وقتی حضرت علی سر و صدا را شنید، پرسید چه خبر است؟ سبائیان شخصی را در نزدیکی حضرت علی رضی الله عنه گماشته بودند تا آنچه را می‌خواهند به او بگویند. وقتی علی جویا احوال شد، همان شخص در پاسخ گفت: جمعی از مخالفان به ما شیخون زدند که آنان را به عقب راندیم. علی رضی الله عنه گفت: می‌دانستم که طلحه و زبیر تا خونریزی و حرمت‌شکنی نکنند باز نخواهند آمد. (ج ۲، ص ۵۸ - ۵۷)

مؤلف «البدایة و النهایة» علامه ابن کثیر قریشی می‌نویسد: «مردم پس از شنیدن خبر صلح، شب خوشی داشتند؛ اما قاتلان، آن شب، در پریشانی و دلهره به سر می‌بردند و تمام شب به مشورت پرداختند. در نهایت تصمیم گرفتند که قبل از برقراری صلح، شبانه به نحوی که هیچ کس مطلع نشود، آتش جنگ را برافروزند، لذا قبل از بامداد وارد عمل شدند ... آنگاه جنگ در گرفت و هر دو گروه به مبارزه پرداختند، در حالی که از حقیقت ماجرا بی‌خبر بودند. (ج ۷، ص ۱۷۰ - ۱۶۹) ترجمه‌ی فارسی تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۱۷ و ۲۴۳۲، انتشارات اساطیر. علامه خضری بک می‌نویسد: «سبائیان، یاران ابن سوداء (که نفرین بر او باد) پیوسته آتش جنگ را شعله‌ور می‌کردند. منادی علی رضی الله عنه فریاد می‌زد که ای مردم! دست نگه دارید! اما کسی به گفته‌ی او توجه نمی‌کرد. کعب بن سوار، قاضی بصره، نزد عایشه آمد و گفت: ای ام المؤمنین! مردم را دریاب، شاید خداوند به وسیله‌ی شما بین آنها آشتی برقرار کند. ایشان در کجاوه‌ی خویش که بالای شتر بود نشست و اطراف کجاوه را با نیزه پوشاندند، وقتی در نزدیکی معرکه رسید، آنجا توقف نمود... با این حال

پیروز گشت. این جنگ (طبق روایتی) سیزده هزار کشته به جای گذاشت^(۱) حضرت علی علیه السلام پانزده شب در بصره اقامت گزید و سپس به کوفه مراجعت نمود^(۲). ناگفته نماند که جنگ [به طور رسمی] از سوی حضرت علی علیه السلام آغاز نشد، بلکه [بعد از آن که عده‌ای از کوفیان به لشکر اصحاب جمل شیخون زدند] اصحاب جمل به نبرد پرداختند و جنگ رسماً آغاز شد^(۳). طحاوی با سند خود از زید بن وهب نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام به محل ذی قار فرود آمد و حضرت عبدالله بن عباس را نزد کوفیان فرستاد، آنان در اجابت، ضعف نشان دادند. سپس عمار را فرستاد، آنگاه بیرون آمدند. حضرت زید می‌گوید: من نیز از جمله کسانی بودم که همراه او خارج شدند. راوی می‌گوید حضرت علی علیه السلام اول دست به حمله نزد، بلکه بعد از آنکه اهل جمل [به قصد انتقام] جنگ را آغاز کردند، علی علیه السلام دست به حمله زد^(۴). عده‌ای از یاران علی علیه السلام از وی خواستند که اموال یاران طلحه و زبیر رضی الله عنهما را بین آنان تقسیم کند، ولی علی علیه السلام این پیشنهاد را رد کرد، اینجا بود که سبائیان اعتراض کرده و گفتند: چگونه ریختن خون آنان برای ما حلال

عده‌ی زیادی کشته شدند، حتی حضرت علی علیه السلام به فرزندش، حسن گفت: کاش پدرت بیست سال قبل از این حادثه از دنیا می‌رفت! حسن در جواب گفت: پدرم! من همواره تو را از این کار باز می‌داشتم. علی گفت: فرزندم! من گمان نمی‌کردم که کار به اینجا بکشد. (ج ۲، ص ۳۴۰ - ۳۳۹) برای اطلاع بیشتر به البدایة، ج ۷، ص ۱۷۰ مراجعه کنید.

۱- کمتر از این تعداد نیز گفته شده‌است، چنان که در البدایة والنهایة تعداد کشته شدگان ده‌هزار آمده است.

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲ - ۳۱.

۳- در ابتدا، رأی هر دو گروه بر این بود که تا زمانی که طرف مقابل، جنگ را آغاز نکند، دست از جنگ بردارند تا حجت تمام گردد؛ اما وقتی آشوبگران سبایی به لشکر بصریان یورش بردند، آتش جنگ مشتعل شد و مجالی برای کنترل آن نماند. (ر.ک: تاریخ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۸۶ و ترجمه‌ی تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۳۳ - مترجم)

۴- شرح معانی الآثار، ج ۱۰۲، کتاب السیر، مکتبه رحیمیه دیوبند، هند.

است، ولی اموالشان حلال نیست؟ علی علیه السلام گفت: چه کسی از شما دوست دارد که ام‌المؤمنین سهم او باشد؟ همه سکوت کردند^(۱).

احترام علی علیه السلام برای عایشه رضی الله عنها

علی علیه السلام عایشه رضی الله عنها را بی‌نهایت مورد احترام و اکرام قرار داد، مورخان می‌گویند: «علی علیه السلام عایشه رضی الله عنها را بدرقه نمود و گروهی از نگهبانان را همراه وی فرستاد و چهل نفر از زنان سرشناس بصره را برای همراهی او انتخاب نمود و دستور داد تا دوازده هزار (درهم) به او بدهند. اما عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب این مبلغ را کم دانست و برای وی مال بزرگی در نظر گرفت و گفت: اگر امیرالمؤمنین موافقت نکرد به ذمه‌ی خودم خواهد بود. حضرت عایشه رضی الله عنها جز این که خراشی جزئی به سبب اصابت تیری برداشته بود هیچ‌گونه جراحت دیگری نداشت. هنگامی که روز حرکت فرا رسید، علی علیه السلام و سایر مردم برای بدرقه‌ی ام‌المؤمنین حضور یافتند، او ضمن خداحفاظی گفت: ای فرزندانم! هیچ‌یک از ما دسته‌ی دیگر را نکوهش و سرزنش نکند، به خدا سوگند! آنچه بین من و علی در گذشته صورت گرفت، چیزی نبود جز آنچه میان یک زن و خویشاوندان شوهرش پیش می‌آید و او به رغم این ماجرا از نیکان و صالحان است. آنگاه حضرت علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند! او راست می‌گوید، آنچه میان من و او رخ داد این چنین بود. همانا او در دنیا و آخرت، همسر پیامبر شماست. علی علیه السلام برای بدرقه‌ی او چندین فرسنگ همراه او رفت و تمام آن روز او را همراهی کرد. این واقعه روز شنبه اول رجب سال ۳۶ هجری به وقوع پیوست^(۲). در روایات به طور متواتر آمده است که عایشه‌ی صدیقه بعد از این واقعه اظهار ندامت می‌کرد و می‌گفت:

۱- البدایة والنهاية، ج ۷، ص ۲۴۵.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهاية، ج ۷، ص ۲۴۷ - ۲۴۶.

«کاش قبل از رسیدن روز جمل از دنیا می‌رفتم!» و هرگاه از آن روز یاد می‌شد تا جایی می‌گریست که روسری‌اش از اشک تر می‌شد^(۱). بعد از پایان جنگ، حضرت علی علیه السلام از میان مقتولان می‌گذشت، هرگاه یکی از اهل بصره را می‌دید و می‌شناخت می‌گفت: مردم پنداشته‌اند که افراد سفیه و گمنام در این جنگ با وی شرکت کرده‌اند، ولی این فلانی فرزند فلانی (از سرشناسان قوم) است. سپس خود بر مقتولان نماز می‌خواند و دستور دفن همگی را صادر می‌کرد^(۲). حضرت زبیر رضی الله عنه روز جمل از معرکه برگشت و در رودخانه‌ای به نام وادی سباع فرود آمد. شخصی به نام عمرو بن جرموز او را دنبال کرد و در حالت خواب، به طور ناگهانی او را به قتل رسانید. اما حضرت طلحه رضی الله عنه، پس از آنکه در معرکه تیری از سوی فردی نامعلوم به او اصابت کرد. از آنجا به خانه‌ای در بصره رفت و بر اثر خونریزی در گذشت^(۳). در روایتی دیگر آمده که طلحه رضی الله عنه در میدان جنگ جان سپرد، هنگامی که حضرت علی علیه السلام میان مقتولان می‌گذشت او را دید، خاک از چهره‌اش پاک کرد و گفت: رحمت خدا بر تو باد ای ابومحمد! برایم بسیار سخت و ناگوار است که تو را با اندام‌های خوش‌ریخت زیر ستاره‌های آسمان، افتاده بر خاک ببینم. سپس گفت:

«از کاستی‌ها به خدا شکوه می‌نمایم، به خدا سوگند! دوست داشتم بیست سال قبل از این روز از دنیا می‌رفتم»^(۴). عمرو بن جرموز حضرت زبیر رضی الله عنه را به شهادت رسانید و سرش را از تن جدا کرد و پیش علی علیه السلام برد، به امید آنکه پاداش و مقامی کسب کند، اما

۱- برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به «سیره‌ی عایشه»، اثر سید سلیمان ندوی که بهترین کتاب در این موضوع است.

۲- خضری بک، محاضرات تاریخ الامم الإسلامية، ج ۲، ص ۵۸.

۳- ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۷، ص ۲۴۲.

۴- همان منبع، ج ۷، ص ۲۴۸.

وقتی اجازه‌ی ورود خواست، علی علیه السلام گفت: به او اجازه ندهید و او را به آتش مژده دهید. در روایت دیگر آمده که علی علیه السلام گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: «قاتل فرزند صفیه (زبیر) را به آتش جهنم مژده دهید»^(۱).

نگاهی کوتاه به اختلافات و مناقشات صحابه

لازم است در اینجا توقفی کوتاه و نگاهی گذرا و بی‌طرفانه داشته باشیم به اختلافات صحابه که گاه به جنگ و خونریزی منجر شد:

تجربه‌های تاریخی و پژوهش‌های علمی و تحلیل‌های مثبت و دقیق حوادث و تحقیق در مورد عاملان آنها، ثابت کرده است که قضاوت عجولانه و فیصله‌ی قاطع و خشونت‌آمیز که مجالی برای تحقیق و بررسی عادلانه و جستن عذر برای متهمان نگذاشته باشد، صحیح نیست. همچنین بدون آگاهی از محیط آشوب زده و شرایط حساس و بحرانی زمان وقوع حوادث، نمی‌توان در صدور حکم، تعجیل نمود و درباره‌ی کسانی که مسئول این وقایع، شناخته می‌شوند بی‌محابا داوری کرد که آنها مردمی گمراه، جاه طلب و بدخواه بوده‌اند؛ زیرا بارها اتفاق افتاده است که در فهم علل حوادث و مناقشاتی که از نظر زمانی و مکانی چندان فاصله‌ای با ما نداشته‌اند، دچار اشتباه شده‌ایم و در حق یکی از دو طرف [ناخواسته] غیر منصفانه قضاوت نموده‌ایم؛ به دلیل این که ما از شرایط زمان و محیطی که محل وقوع این حوادث بوده کاملاً آگاه نبوده‌ایم و انگیزه‌ی بروز این اختلافات برای ما روشن نبوده است. از طرف دیگر جایگاه رهبران دو گروه درگیر و سوابق دینی و جهادی و فضیلت و تقوای آنها را مد نظر نداشته و از اهداف آنها نیز مطلع نبوده‌ایم. قضیه‌ی جنگ جمل نیز چنین است. در این جنگ گروهی خواستار اجرای حد شرعی بر قاتلان حضرت عثمان رضی الله عنه بودند و گروه دیگر خود را از انجام این کار، عاجز می‌دانستند، در نتیجه، این جنگ و اختلاف بین آنان در گرفت. بنابراین باید شرایط آن

روزگار، هدف و انگیزه، تمایلات دینی و سوابق خدمات طرفین درگیر را کنار هم قرار داد و آنگاه به قضاوت پرداخت. در غیر این صورت بسیار مشکل است که بتوانیم در مورد حوادثی که چند قرن پیش رخ داده است، آن هم در محیطی که کاملاً با محیط ما متفاوت بوده است، راه عدل و انصاف را بیماییم.

(قاضی) ابوبکر از ابوالبختری نقل کرده که از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: آیا اصحاب جمل، مشرک‌اند؟ در پاسخ فرمود: از شرک گریزان و بیزار هستند.

- آیا منافق هستند؟

- فرمود: منافقان، خدا را بسیار کم یاد می‌کنند.

- پس به نظر شما چکاره‌اند؟

فرمود: برادرانم هستند که علیه من شورش کرده‌اند و امیدوارم من و آنان از گروهی باشیم که خداوند درباره‌ی آنها فرموده است:

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَبِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷]. «هرگونه

غل (حسد و کینه و عداوت) را از سینه‌ی آنها می‌شوئیم، در حالی که همه برادرند و بر تخت‌های (بهشت) رو به روی یکدیگر قرار دارند.»

روایات متعددی نقل شده که شرکت‌کنندگان در جنگ جمل، بعداً از موضع خود پشیمان شده و اظهار تأسف کرده‌اند؛ از خود ام‌المؤمنین علیها السلام آن گونه که قبلاً آوردیم و از حضرت زبیر رضی الله عنه چنین روایتی نقل شده است. حاکم از ثور بن مجزاة روایت کرده که حضرت طلحه رضی الله عنه را در آخرین لحظات زندگی دیدم، از من پرسید: از کدام گروه هستی؟ گفتم از یاران امیرالمؤمنین، علی رضی الله عنه، آنگاه گفت: دستت را بگشا تا بیعت کنم، من دست خود را به سوی او دراز کردم، بیعت کرد و روحش پرواز نمود، سپس نزد حضرت علی رضی الله عنه آمدم و ماجرا را برایش تعریف نمودم، فرمود: الله اکبر! پیامبر صلی الله علیه و آله راست

فرموده‌اند، خداوند نمی‌پسندد که طلحه بدون بیعت با من وارد بهشت شود^(۱). علامه ابن خلدون، مورخ و فیلسوف اسلام، با دید وسیعی در مقدمه‌ی معروف خود گفتاری عادلانه در این مورد دارد، او می‌نویسد:

«مبادا خواننده، اندیشه یا زبان خود را به خرده‌گیری نسبت به یکی از آنان عادت دهد و دل خود را در اموری که برای آنان روی داده است، با شک در آمیزد و آن را پریشان سازد، بلکه آنچه می‌تواند باید شیوه‌ها و راه‌های حق ایشان را جستجو کند؛ زیرا آنان در این باره شایسته‌ترین مردم‌اند و به هیچ‌رو اختلاف نکردند، مگر با حجّت و دلیل، و نجنگیدند و کشته نشدند جز در راه جهاد یا پدیدار ساختن حق و حقیقت. و با این همه، باید معتقد بود که اختلاف ایشان مهربانی و تفضلی برای آیندگان بوده است تا هر کس به یکی از آنان که او را می‌پسندد اقتدا کند و وی را امام و رهبر و دلیل راه خود سازد. پس این نکات را بفهم و حکمت خدا را در آفرینش و موجودات او دریاب!»^(۲) علامه ابن خلدون می‌افزاید:

«دروازه‌ی فتنه بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه به روی مردم باز شد، پس کلیه‌ی کسانی که در این وقایع شرکت جسته‌اند معذورند و همه‌ی آنان به امر دین اهتمام داشته‌اند و چیزی از علایق دینی را تباه نساخته‌اند، آنگاه پس از این (اصل یعنی اهتمام به امر دین) اندیشیده و اجتهاد کرده‌اند و خدا به احوال ایشان آگاه است و آن را می‌داند و ما درباره‌ی آنان جز گمان نیک چیزی نمی‌اندیشیم؛ چرا که از یک‌سو احوال خود ایشان و از سوی

۱- حکیم الاسلام امام احمد بن عبدالرحیم، معروف به شاه ولی الله دهلوی، إزالة الخفاء، مقصد دوم، ص ۲۸۰.

۲- ترجمه‌ی فارسی مقدمه‌ی ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۱۹. چاپ هفتم ۱۳۶۹، انتشارات علمی فرهنگی وزارت فرهنگ.

دیگر گفتارهای حضرت رسول که صادق و امین است درباره‌ی آنها گواه بر مدعای ما است»^(۱) سپس می‌افزاید:

«مبارزه‌ای که (علی و معاویه) با یکدیگر آغاز کرده بودند، برای مقصود و غرض دنیوی یا برگزیدن باطل و کینه‌ورزی نبود، چنان که گاهی ممکن است کسی به غلط چنین توهمی کند و ملحدی هم بدان بگراید، بلکه آنها از روی اجتهاد در راه حق اختلاف پیدا کردند و نظر یکی مخالف نظر دیگری بود و در نتیجه به جنگ و کشتار دست یازیدند.

هر چند علی علیه السلام حق به جانب بود ولی معاویه هم در این باره قصد باطل نداشت، بلکه او آهنگ حق نمود ولی در اصابت به حق خطا کرد و همه در مقاصدی که داشتند بر حق بودند. آنگاه طبیعت و خاصیت کشورداری، اقتضای فرمانروایی مطلق می‌کرد و ناچار باید فرد واحدی زمام حکومت را در دست می‌گرفت و ممکن نبود معاویه این را از خود و طایفه‌اش رد کند؛ چه این وضع از امور طبیعی به شمار می‌رفت»^(۲). سپس می‌افزاید:

«از علی علیه السلام درباره‌ی کشتگان دو جنگ جمل و صفین پرسیدند فرمود: سوگند به کسی که جان من در دست قدرت اوست! هر یک از آن گروه که با دل پاک جان سپرده باشند، به بهشت رفته‌اند»^(۳). شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید:

«از کتاب و سنت و اجماع سلف، ثابت است که هر دو گروه مؤمن و مسلمان بودند و حضرت علی علیه السلام و کسانی که با او بودند، به حق نزدیک‌تر بودند، واللّه اعلم»^(۴). جنگ جمل مانند فواره‌ای بود که به جوش آمد و سپس فرو نشست، اما جنگ صفین نبرد بین

۱- همان منبع، ص ۴۱۵ (متن عربی: ص ۱۷۱).

۲- همان، ج ۱، ص ۳۹۴ - ۳۹۳.

۳- همان منبع، ص ۴۱۲ - ۴۱۱. (مترجم)

۴- شیخ الإسلام احمد بن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۳۳.

دو نظام متوازی^(۱) و جنگ بین دو لشکر نیرومند بود که تفصیل آن به طول می انجامد، بنابر این با اختصار به بیان آن می پردازیم:

اختلاف نظر بین علی علیه السلام و معاویه رضی الله عنه

سال سی و شش هجری در حالی آغاز شد که امیر المؤمنین علی علیه السلام بر مسند خلافت نشسته و نمایندگان و کارگزارانی برای هر شهر تعیین نموده بود. وی سهل بن حنیف رضی الله عنه را به جای امیر معاویه رضی الله عنه به ولایت شام منصوب کرد، سهل تا تبوک رفته بود که با سپاه معاویه رضی الله عنه برخورد کرد. از او خواستند که خود را معرفی کند، او گفت: من امیر و نماینده هستم، گفتند: امیر کدام ولایت؟ گفت: امیر شام، به او گفتند: اگر عثمان تو را فرستاده پس خوش آمدی و اگر کسی دیگر فرستاده از همین جا برگرد. سهل گفت مگر اطلاع ندارید که در مدینه چه حادثه‌ای رخ داده است؟ گفتند: آری، از همه چیز مطلع هستیم. سهل پس از این ماجرا از همان جا نزد حضرت علی علیه السلام بازگشت.

معاویه رضی الله عنه پیکی به سوی علی علیه السلام فرستاد، چون قاصد نزد علی علیه السلام رسید آن حضرت پرسید چه خبر داری؟ گفت: از نزد قومی می آیم که هدفی جز قصاص ندارند و خواهان انتقام از قاتلان ستمگر هستند، هفتاد هزار شیخ را دیدم که زیر پیراهن عثمان رضی الله عنه که بر منبر دمشق آویزان است گریه می کردند. علی علیه السلام گفت: خدایا! من برائت خود را از خون عثمان اعلام می کنم و به تو پناه می برم.

علی علیه السلام تصمیم گرفت با اهل شام بجنگد، به همین منظور خطبه‌ای ایراد نمود و مردم را برای جنگ فرا خواند و به قصد جنگ از مدینه خارج گشت و پسر عموی خود، قثم بن عباس را به جانشینی خویش برگزید. او مصمم بود که به کمک حامیان و طرفداران خود با مخالفان و کسانی که از دستور او سرباز زده و اطاعت نکرده اند، بجنگد. فرزندش، حسن رضی الله عنه نزد پدر آمد و گفت: ای پدر! از این تصمیم منصرف شوید؛ زیرا خون عده‌ی

۱- در مورد اختلاف بین این دو نظام و اسباب و نتایج آن در بخش هفتم همین کتاب بحث خواهد شد.

زیادی از مسلمانان ریخته خواهد شد و میان آنان اختلاف و تفرقه پدید خواهد آمد. اما حضرت علی علیه السلام رأی او را نپذیرفت و لشکر را مجهر کرد^(۱). هنوز از مدینه خارج نشده بود که به علت پیش آمدی از تصمیم خود منصرف شد و راه دیگری در پیش گرفت^(۲). حضرت علی علیه السلام پس از آنکه از واقعه‌ی جمل فراغت یافت و در بصره، ام المؤمنین، عایشه رضی الله عنها را به هنگام بازگشت به مکه بدرقه کرد، از آنجا رهسپار کوفه شد و در تاریخ دوازدهم رجب سال ۳۶ هـ.ق. روز دوشنبه در کوفه وارد شد. به او گفتند در کاخ سفید^(۳) منزل بگیری، اما او امتناع ورزید و گفت: چون عمر بن خطاب فرود آمدن در این قصر را ناپسند داشته من نیز به همین دلیل دوست ندارم در آنجا فرود آیم. پس در یک میدان منزل گرفت و در مسجد بزرگ شهر دو رکعت نماز خواند و سپس خطبه‌ای ایراد نمود و مردم را به نکویی تشویق و از بدی بازداشت و جریر بن عبدالله را با نامه‌ای به سوی معاویه رضی الله عنه فرستاد. قسمتی از آن نامه بدین شرح است:

«همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من هم با همان شرایطی که با آنان بیعت کردند بیعت نموده‌اند. بنابراین نمی‌توان گفت: هر کس حاضر بوده انتخاب کرده و هر کس خارج از مدینه بوده می‌تواند مخالفت کند. شورا مخصوص مهاجرین و انصار است، اگر آنان روی فردی توافق کردند و او را به امامت برگزیدند، خدا هم می‌پذیرد و رضای او در همین کار است و اگر امام به مخالفت با مردم از طریق ایجاد

۱- موضع حضرت علی علیه السلام درباره‌ی خلافت و محافظت از کرامت و حرمت آن، همان موضع حضرت عثمان رضی الله عنه بود که از رها نمودن عنان خلافت انکار نمود. اگر هر خلیفه به هنگام خطر و بروز اختلاف از مسئولیتی که مسلمانان به عهده‌ی او سپرده‌اند کناره‌گیری می‌کرد، آنگاه خلافت بازبچه‌ی بازیگران و شورشیان قرار می‌گرفت.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۳۰ - ۲۲۹. حادثه‌ای که موجب انصراف وی گردید، همان جنگ جمل بود که داستان آن پیش‌تر گذشت.

۳- کاخ سفید قصری بود که شاهان ایرانی بنا کرده بودند.

اختلاف و بدعت‌گذاری در دین برخاست، او را از انحراف باز می‌گردانند و اگر زیر بار نرفت و تسلیم نشد، با او جنگ می‌کنند که چرا راه مؤمنان را نرفته است و دیگری را به جای او می‌نشانند»^(۱).

جنگ صفین^(۲)

امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام به قصد سرزمین شام از کوفه خارج شد، از آن سو به معاویه رضی الله عنه خبر رسید که علی رضی الله عنه شخصا همراه سپاه خارج شده است، بنابراین طی حکمی به لشکرهای شام فرمان داد تا حضور یابند، پرچم‌ها و بیرق‌ها برای فرماندهان بسته شد، مردم شام نیز آمادگی خود را اعلام کردند و همگی به سوی فرات از ناحیه‌ی صفین - جایی که توقفگاه علی رضی الله عنه بود - حرکت نمودند. حضرت علی رضی الله عنه نیز که با یاران خود رهسپار سرزمین شام بود «مالک اشتر نخعی» را به فرماندهی آنان، تعیین نمود و پیش فرستاد و به او گفت: تا زمانی که اهل شام جنگ را آغاز نکرده‌اند، تو نیز آغاز مکن، بلکه آنان را بار بار به بیعت فراخوان، اگر امتناع ورزیدند باز هم تا زمانی که جنگ از ناحیه‌ی آنان آغاز نگشته، از حمله خودداری کن و نه چندان به آنان نزدیک شو که گویند قصد حمله داری و نه چنان دور شو که گویند از پیکار می‌ترسی، در بردباری و شکیبایی از آنان پیشی بگیر تا این که خودم برسم؛ زیرا من به خواست خداوند پشت سر تو به سرعت حرکت خواهم کرد.

۱- نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ششم، ص ۶۴۲، ترجمه‌ی مصطفی زمانی، انتشارات نبوی، چاپ ششم ۱۳۷۱. از ظاهر و سبک نگارش نامه چنین بر می‌آید که از نامه‌های واقعی امیرالمؤمنین است و در کتاب‌های دیگر تاریخ نیز آمده است.

۲- صفین به کسر حرف اوّل و دوّم با تشدید، جایی است نزدیک «رقّه» بر ساحل غربی و بعضی گفته‌اند شرقی فرات، حادثه‌ی جنگ در آنجا رخ داد. (صفی الدین بغدادی، مرآة الإطلاع علی أسماء الأمکنة والبقاع، ج ۲، ص ۸۴۶)

اشتر بدان سو رهسپار شد تا به صف مقدم رسید و آنچه را علی به او فرمان داده بود به اجرا گذاشت. هر دو لشکر در برابر هم ایستادند تا شب فرا رسید، اهل شام به اردوگاه خود بازگشتند، روز بعد نیز در برابر هم ایستادند، اندک درگیری و مشاجره‌ای رخ داد، ولی فرا رسیدن شب دوم مانع جنگ شد. صبح روز سوم علی با سپاهش از راه رسید و معاویه نیز با لشکرش به میدان آمد، دو لشکر رو در روی هم قرار گرفتند، جنگ با شدت بیشتر در گرفت، اهل عراق همواره شامیان را از آب کنار می‌زدند؛ زیرا شامیان بر آب مسلط شده بودند و عراقیان را از آن جلوگیری می‌کردند. سرانجام با هم به توافق رسیدند که هیچ یک از دو گروه، حقّ جلوگیری از آب را نداشته باشد، علی علیه السلام دستور داد تا آب را به روی شامیان نیندند، بنابر این با هم از آب استفاده می‌کردند.

علی علیه السلام عده‌ای از یاران خود را فراخواند و به آنان گفت: «نزد این مرد بروید و او را به اطاعت و همراهی با جماعت مسلمانان فراخوانید و بشنوید که چه پاسخ می‌دهد.» [امیر معاویه رضی الله عنه در پاسخ گفت: «ما علی را به قتل عثمان متهم نمی‌کنیم، اما او باید قاتلان را مجازات کند یا آنها را به ما تحویل دهد، آنگاه من اولین فرد از اهل شام خواهم بود که با او بیعت می‌کنم»^(۱)]. امیر معاویه رضی الله عنه قاطعانه خواستار مجازات قاتلان بود، بنابراین جنگ بین دو گروه در گرفت، حتی بعضی روزها دوبار، به نبرد می‌پرداختند، چون ذوالحجّه به پایان رسید و محرّم آغاز گشت، آتش بس اعلام شد، تا شاید به صلحی دست یابند که موجب حفظ خونشان گردد.

در طول ماه، مذاکره ادامه داشت و نمایندگان دو گروه نزد یکدیگر رفت و آمد داشتند و سرانجام تا پایان محرّم آن سال از جنگ باز آمدند و به توافق نرسیدند. معاویه و عمرو بن عاص رضی الله عنهما سپاه خود را به یگان‌های رزمی تقسیم نمودند، علی علیه السلام نیز ارتش خود را برای نبرد آماده کرد و به آنها دستور داد که در آغاز کردن جنگ از شامیان پیشی نگیرند و

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۸۲، چاپ داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.

در جنگ هیچ مجروحی را نکشند و فراریان را تعقیب نکنند و زنان را مورد بی حرمتی و اهانت قرار ندهند، گرچه به سران ملت و نیکانشان بد گفته باشند.

(در روز اول ماه صفر) دو لشکر سخت با هم جنگیدند و آخر روز به قرارگاه‌های خود برگشتند، هر دو طرف به طور مساوی تلفاتی متحمل شده بودند، روز دوم نیز چنین شد، روز سوم بار دیگر جنگیدند و شب بازگشتند روز چهارم و پنجم نیز نبرد ادامه یافت. چون روز هفتم فرا رسید و هیچ یک از دو گروه به پیروزی دست نیافتند، شامیان تا سر حد مرگ با معاویه رضی الله عنه پیمان بستند و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز مردم را به صبر و استقامت و جدیت تشویق نمود، اشتر نخعی حمله‌ی سختی انجام داد و تا صفوف پنجگانه‌ای پیش رفت. که گرد معاویه رضی الله عنه را گرفته و عهد کرده بودند که معرکه را ترک نخواهند کرد، عراقیان برگشتند و گروه خود را تقویت نمودند، آسیای جنگ با گردشی سریع‌تر به حرکت درآمد، عمار بن یاسر رضی الله عنه کشته شد^(۱) و بدین وسیله به گفته‌ی ابن کثیر آشکار شد که علی رضی الله عنه حق به جانب است^(۲). این حالت تا صبح روز جمعه ادامه داشت، نماز صبح آن روز با اشاره به صورت نماز خوف خوانده شد و تا روز، روشن گردید جنگ ادامه داشت، نزدیک بود که جنگ به نفع عراقیان تمام شود که از طرف مردم شام

۱- علامه ابن حجر می‌گوید: این حدیث به تواتر ثابت است که عمار به دست گروه باغی کشته خواهد شد و مورخان اتفاق نظر دارند که عمار در صفین در سپاه علی در سال ۳۷ به قتل رسید (الإصابة فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۵۱۳)

علامه ظفر احمد عثمانی می‌نویسد: «منظور از گروه باغی آشوبگرانی بودند که در سپاه شام راه یافته بودند؛ زیرا در حدیث آمده است که: «یا عمار لا یقتلک أصحابی تقتلک الفئنة الباغية» (ای عمار تو را اصحاب من قتل نخواهند کرد بلکه به دست گروه باغی کشته خواهی شد) (ر.ک: برائت عثمان بن عفان ص ۴۹).

۲- شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «از کتاب و سنت و اجماع سلف ثابت است که همه‌ی آنان (طرفین درگیر) مؤمن و مسلمان بودند و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه و کسانی که با او بودند، از طرف مقابل، به حق نزدیک‌تر بودند، والله اعلم.» (مجموعه فتاوی شیخ الإسلام) ابن تیمیه، ج ۴، ص ۴۳۳

قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها بلند شد^(۱) و گفتند: این کتاب خداست که میان ما و شما داور خواهد بود، مردم دارند نابود می‌شوند پس چه کسی مرزها را حفاظت می‌کند؟ و چه کسی با کفار و مشرکان جهاد و مبارزه می‌کند؟

چون قرآن‌ها برافراشته شد^(۲) عراقیان گفتند: قرآن خدا را قبول داریم و به سوی آن رجوع می‌کنیم. مسعربن فدکی تمیمی و زید بن حصین طائی سبائی و گروهی از قاریان که بعداً جزء خوارج گشتند به علی علیه السلام گفتند: ای علی! چون به کتاب خدا خوانده شدی آن را بپذیر و گرنه تو و افرادت را به شامیان می‌سپاریم، یا بلایی بر سرت می‌آوریم که بر سر عثمان بن عفان آوردیم. علی علیه السلام گفت: این گفته‌ی مرا که شما را بازداشتیم و این گفتار خود را به یاد بسپارید؛ اگر از فرمان من اطاعت می‌کنید پس بجنگید و اگر از من فرمان نمی‌برید هر چه می‌خواهید بکنید! اشتر آمد و با آنها به مباحثه و نصیحت پرداخت، اما باز نیامدند. اکثر عراقیان و تمام شامیان متمایل به صلح و مسالمت بودند، از این رو جنگ متوقف شد و هر دو گروه پس از مکاتبات و مذاکراتی که شرح آنها به طول می‌انجامد، سرانجام به «تحکیم» موافقت کردند؛ تحکیم، یعنی این که هر یک از دو امیر (علی و معاویه) از طرف خود یکی را انتخاب کنند، آنگاه دو نفر پس از شور و مشورت، به مصلحت مسلمانان داوری نمایند، بدین منظور معاویه رضی الله عنه از طرف خود عمرو بن عاص رضی الله عنه را انتخاب نمود، علی رضی الله عنه خواست که عبدالله بن عباس رضی الله عنه را تعیین کند، اما همراهان او مخالفت کردند و گفتند: ما جز به ابوموسی اشعری رضایت نخواهیم داد.

۱- ابن جریر و دیگر مورخان نوشته‌اند که این پیشنهاد را عمرو بن عاص مطرح کرد.

۲- حضرت علی رضی الله عنه نیز در جنگ جمل قرآن را به یکی از جوانان کوفه داد و گفت که در میان دو سپاه بایستد و آنها را به دستور قرآن دعوت کند. نویسنده‌ی کتاب «علی، اولین مظلوم تاریخ» می‌نویسد: بالا بردن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها ابتکار عمرو بن عاص نبود، بلکه از علی یاد گرفته بود؛ زیرا پیش از جنگ بصره علی قرآن‌ها را بالا برد ... (صفحه‌ی ۳۰۶ و ۲۹۹، چاپ اول، ۱۳۷۲، انتشارات ندای

داستان حکمیت و داوری

قاصدی سوی ابوموسی اشعری رضی الله عنه - که از طرفین درگیر، کناره‌گیری کرده بود - رفت و به او مژده‌ی صلح داد. با شنیدن این خبر گفت: الحمد لله، سپس وقتی او را خبر دادند که به داوری انتخاب شده‌است، گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بعد او را نزد علی رضی الله عنه آوردند. او صلحنامه‌ای نوشت^(۱) و دو داور، از علی و معاویه رضی الله عنهما و از هر دولشکر عهد گرفتند که جان و مال و آبروی‌شان حفظ باشد و کسی به آن دو تعرض نکند و هر چه آنان فیصله کردند، مورد تأیید همگان باشد.

ظهور خوارج

اشعث بن قیس از کنار گروهی از بنی تمیم گذشت و قرارداد را برای آنها خواند، عروة بن اذینه بلند شد و گفت: «أَتَحْكُمُونَ فِي دِينِ اللَّهِ الرَّجَالِ» (آیا مردم را در دین خدا به داوری انتخاب می‌کنید؟) چون گروهی از قاریان و همراهان علی رضی الله عنه این سخن را از زبان عروه شنیدند، همگی گفتند: داوری برای کسی دیگر جز خدا شایسته نیست؛ «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ». این نخستین ظهور خوارج و خشت بنیاد آنها بود. سپس این جمله را عقیده و شعار خود ساختند.

علی رضی الله عنه به کوفه بازگشت، چون به نزدیکی شهر رسید حدود دوازده هزار نفر از لشکریانش از او جدا شدند و به محلی به نام حروراء^(۲) فرود آمدند، این گروه خوارج بودند. علی رضی الله عنه، عبدالله بن عباس رضی الله عنه را نزد خارجیان فرستاد. او با آنان به مباحثه پرداخت، در نتیجه، عدّه‌ی زیادی برگشتند و عدّه‌ای همچنان بر موضع خود پافشاری نمودند و بعدها با یکدیگر معاهده نمودند که از امر به معروف و نهی از منکر دست نکشند. ایشان علی رضی الله عنه را مورد نکوهش قرار می‌دادند که چرا در دین خدا مردم را حاکم و داور قرار داده، حال آنکه کسی جز خدا شایسته‌ی داوری نیست؟

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۷۷.

۲- خوارج به همین شهر منسوب هستند و به همین دلیل خارجی را حروری نیز می‌نامند.

ابن جریر آورده است که وقتی علی علیه السلام بر منبر مشغول ایراد خطبه بود، یکی از خارجیان بلند شد و گفت: ای علی! در دین خدا مردان را شریک ساختی، حال آنکه حکم و داوری مخصوص الله است؟ بعد از آن همگی از هر سو شعار دادند که: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، حضرت علی علیه السلام می‌گفت: کلمه‌ی حقی است که آن را به منظور باطلی به کار می‌برند. سپس خارجیان همگی از کوفه خارج شدند و در نهروان اقامت گزیدند.

حضرت علی علیه السلام جمله‌ی «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را با حکمت و بلاغت ویژه‌ای مورد نقد و بررسی قرار داد که به درک عمیق و فراست ایمانی خاص وی دلالت دارد، وی فرمود:

«سخن حقی است که به منظور باطلی به کار برده می‌شود؛ آری من هم قبول دارم که حکم (حکومت یا داوری) مخصوص خداست، ولی خوارج می‌گویند: امارت و ریاست (در بین خلق) مخصوص خداست، حال آنکه ناچار برای مردم، امیر و زمامداری لازم است، خواه نیکوکار باشد یا بدکار، مؤمن در زمامداری او به طاعت مشغول است و کافر نیز (از حق خود) بهره‌مند می‌گردد و خداوند در زمان او هر کس را به اجل مقدر می‌رساند و توسط او مالیات جمع می‌گردد و با دشمن مبارزه می‌شود و راه‌ها امن می‌گردد و حق ضعیف و ناتوان از نیرومند ستمکار گرفته می‌شود و سرانجام نیکوکار در رفاه خواهد بوده و ستمگر هم ظلم نمی‌کند»^(۱). دو داور - ابوموسی و عمرو بن عاص رضی الله عنهما - در ماه رمضان به محل «دومة الجندل» گردآمدند و هر دو با در نظر داشتن اوضاع، در مورد مصلحت مسلمانان به سخن پرداختند، عمرو بن عاص رضی الله عنه کوشید تا ابوموسی رضی الله عنه را به خلع علی رضی الله عنه و ابقای معاویه رضی الله عنه قانع کند ولی او راضی نشد، سرانجام به اتفاق رسیدند که علی و معاویه رضی الله عنهما را برکنار کنند و فیصله‌ی نهایی را به عهده‌ی شورا بگذارند تا شورا در انتخاب بهترین فرد تصمیم بگیرد.

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی شماره‌ی چهل، تلبیس ابلیس، ابن جوزی، ص ۹۳ و الکامل للمبرّد، ج ۲، ص

بعد از آن، دو داور در جمع مردم آمدند و خواستند نتیجه را اعلام نمایند. عمرو رضی الله عنه به ابوموسی رضی الله عنه گفت: برخیز و آنچه را به آن توافق کردیم برای مردم بازگو، ابوموسی به ایراد سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای مردم! ما در کار این امت نظر کردیم و راهی شایسته‌تر برای سرنوشت آن و گرد آورنده‌تر برای پراکندگی‌اش از آنچه من و عمرو به توافق رسیدیم، ندیدیم. آن این است که علی و معاویه را برکنار کنیم تا مردم توسط شورا هر که را دوست دارند انتخاب کنند، اینک من علی و معاویه را برکنار می‌کنم. این را گفت و کنار رفت.

عمرو برخاست و جای او ایستاد و پس از حمد و ثنای خدا چنین گفت: همانا آنچه را این مرد گفت شنیدید. او موکل خود را برکنار کرد من نیز او را مانند او برکنار می‌کنم و موکل خود، معاویه را ابقا می‌کنم؛ زیرا او ولی عثمان بن عفان و خواستار انتقام خون اوست و از همه سزاوارتر است که جای او بنشیند. گویند ابوموسی با او با درشتی سخن گفت و عمرو نیز با خشونت پاسخ داد. ابوموسی رضی الله عنه پس از این ماجرا از علی رضی الله عنه شرمنده شد و به مکه رفت^(۱).

کار خوارج فزونی گرفت و در نکوهش علی رضی الله عنه مبالغه کردند، تا جایی که علنا او را کافر دانستند. یکی از رهبران خوارج به او گفت: «به خدا سوگند! اگر از داوری مردم در کتاب خدا باز نیامدی، با تو خواهیم جنگید و هدف ما از جنگ، کسب رضایت و رحمت خداست!!»

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۸۷ با اختصار. قاضی ابوبکر بن عربی این روایت را رد نموده و می‌گوید: طبق روایت امامان و راویان معتبر فقط این مقدار صحیح است که چون دو داور به منظور رأی‌زنی در این مورد، در حضور جمعی از بزرگان و سرشناسان مانند ابن عمر و دیگران گرد آمدند، ابوموسی، علی را و عمرو، معاویه را برکنار نمود و فیصله‌ی نهایی را به چند نفری واگذاشتند که رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظه‌ی زندگی از آنها راضی بود تا آنها دوباره در این مورد بیندیشند و کسی را انتخاب کنند. (العواصم من القواصم، ص ۱۸۰ - ۱۷۲ با اختصار)

خارجیان در خانه‌ی عبدالله بن وهب راسبی گرد آمدند، او برایشان خطبه‌ای بلیغ ایراد نمود و از آنان خواست که دلبستگی خود را به این دنیا کم کنند و به آخرت و بهشت دل ببندند و مردم را به نیکی دعوت کنند و از بدی باز دارند. سپس گفت: بیایید از این شهر که مردمانش ظالم‌اند بیرون رویم و به روستاها یا مناطق کوهستانی پناه بریم یا به شهری دیگر برویم. بنابر این تصمیم گرفتند به شهر مداین بروند و آن را تصرف کنند و پایگاه خود قرار دهند. به همین منظور از دوستان و خانواده‌ی خود جدا شدند و معتقد بودند که خدا از این کارشان خشنود خواهد شد^(۱).

قبول حکمیت از جانب علی علیه السلام و ظلم خوارج در حق وی

قبل از آنکه در مورد خوارج سخن بگوییم وحالات روحی و معتقدات افراطی آنها را تجزیه و تحلیل کنیم و از دیدگاه تاریخ به محک نقد و بررسی بگذاریم، گزیده‌ای از گفتار استاد عقّاد را درباره‌ی موضع حضرت علی علیه السلام و مشکلی که در پیش داشت از کتاب «العقبریات الإسلامية»، نقل می‌کنیم، عقّاد می‌گوید:

«به نظر من، آنان که حضرت علی علیه السلام را به سبب قبول حکمیت سرزنش می‌کردند، از شتابزدگی آنان پیداست که اگر او حکمیت را نمی‌پذیرفت باز هم اینان نخستین کسانی بودند که او را به شدت مورد نکوهش قرار می‌دادند که چرا زمانی که چاره‌ای داشت حکمیت را نپذیرفت؛ زیرا حضرت علی علیه السلام زمانی حکمیت را پذیرفت که لشکریانش از جنگیدن سرباز زدند و نزدیک بود در سپاه او بین موافقان و مخالفان حکمیت، جنگ در گیرد.

مورّخانی که نظر حضرت علی علیه السلام را در مورد حکمیت درست می‌دانند، اما رأی او را در مورد تعیین ابوموسی رضی الله عنه با وجود اطلاع از ضعف و تردید وی تأیید نمی‌کنند، فراموش کرده‌اند ابوموسی بر او تحمیل شده بود، همان گونه که در یک لحظه حکمیت بر

۱- البدایة والنهائة، ج ۷، ص ۲۸۷ - ۲۷۶.

وی تحمیل گردید. همچنین نکته‌یی را که از این مهم‌تر است به باد فراموشی می‌سپارند و آن این که اگر به جای ابوموسی، مالک اشتر یا عبدالله بن عباس رضی الله عنهما یا هر کس دیگری از جانب علی رضی الله عنه تعیین می‌شد، باز هم نتیجه یکی بود؛ زیرا عمرو بن عاص رضی الله عنه هرگز علی را به خلافت برنمی‌گزید، در نتیجه هر دو داور در حالی از یکدیگر جدا می‌شدند که هر یک پیشوای خود را تأیید می‌نمود. بنابراین کار به جایی می‌رسید که اکنون رسیده است. بنابراین تاریخ نویسانی که از این کار انتقاد کرده‌اند، نمی‌توانند راه حلی بهتر از آنچه حضرت علی ناچار انتخاب کرد ارایه دهند، اعم از اینکه وی به خطا بودن آن آگاهی داشت یا اینکه می‌دانست داوری غیر ابوموسی در حصول نتیجه فرقی نمی‌کند»^(۱).

خوارج و سبائیه

لازم است در این باب، ضمن سخن از آزمون‌های سخت حضرت علی، اشاره‌ای به دو فرقه‌ی خوارج و سبائیه که در زمان خلافت ایشان ظهور کردند، داشته باشیم. حضرت علی رضی الله عنه مصایب و آزمایش‌های سختی از دست این دو گروه متحمل شد. خداوند راز این کار را بهتر می‌داند و در واقع شاید این رنج‌ها زکات مناقب و فضایل و ویژگی‌هایی بود که خداوند به او عنایت کرده بود.

خوارج

در وجود خوارج سرشت «سطحی‌نگری»، «منفی‌بافی»، «غلو و افراط» و «تضاد و دوگانگی» به صورت برجسته‌ای نمایان بود؛ به گونه‌ای که در هیچ فرقه‌ای از فرق ادیان گذشته یا فرقه‌هایی که در تاریخ اسلام پدید آمدند تا این حد نمایان نبوده است. خوارج در اصل از لشکریان حضرت علی علیه السلام و بیشتر از قبیله‌ی تمیم بودند. علت کناره‌گیری آنها این بود که می‌گفتند: «چرا در مورد کتاب خدا انسان‌ها داور قرار داده شونند؟» آنان معتقد بودند که حکمیت، اشتباه و گناه است؛ زیرا فرمان خدا در مورد همه‌ی امور واضح و آشکار است و معنی حکمیت این است که هر یک از دو گروه متخاصم شک دارند که چه کسی بر حق است. همین مفهوم را یکی از آنان در قالب جمله‌ی «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» بیان نمود. سپس این جمله، مثل برق در میان حامیان این عقیده منتشر شد و شعار این طایفه قرار گرفت. خوارج به نام «شِراة» نیز موسوم شده‌اند؛ شِراة یعنی کسانی که جان خود را به خدا فروختند. این کلمه از این آیه‌ی قرآنی گرفته شده است که:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۰۷].

«بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی الله می‌فروشند.»

حضرت علی علیه السلام در واقعه‌ی مشهور نهروان با آنها جنگید و آنان را شکست داد و عده‌ی زیادی از آنها را به قتل رسانید، ولی به کلی ریشه‌کن نشدند و از عقیده‌ی خود باز نیامدند، بلکه این شکست، موجب شد تا بیشتر او را دشمن بدانند، تا جایی که توطئه‌ی قتل او را چیدند و سرانجام، عبدالرحمن بن ملجم خارجی او را به شهادت رسانید. مذهب خارجی با دخول موالی، از نظر خوبی‌ها و زشتی‌هایش رنگ بدوی گونه‌ای به خود گرفته بود. آنان با رؤسای خود بسیار مخالفت می‌کردند و همواره متفرق بودند و گروه‌های پارتیزانی تشکیل می‌دادند، بسیار کوتاه‌بین و کم فکر بودند^(۱)، در برخورد با

۱- این مفهوم را ما به «سطحی‌نگری» تعبیر کرده‌ایم.

مخالفان خود تنگ‌نظر^(۱) بودند، ولی با این همه، بسیار شجاع و رک‌گو بودند. آسان‌ترین چیز برای‌شان جان دادن در راه عقیده بود. از یک سو چنان اظهار پرهیزگاری می‌کردند که یک دانه‌ی خرما را که از درخت افتاده بدون اجازه‌ی صاحبش نمی‌خوردند و از دهان بیرون می‌کردند و دور می‌انداختند (و در این صورت بهای آن را می‌پرداختند) اما از سوی دیگر، دست‌هایشان با خون مسلمانان آغشته بود و از کشتن مسلمانان بی‌گناهی که با عقیده‌ی آنان موافق نبودند، باکی نداشتند^(۲). ابن ملجم حضرت علی علیه السلام را به شهادت می‌رساند و آنگاه قرآن هم می‌خواند. وقتی می‌خواهند زبانش را ببرند فریاد می‌زند، می‌پرسند چرا چنین می‌کنی؟ می‌گوید: «نمی‌خواهم که در دنیا (به علت نخواندن قرآن) به سان مردگان باشم.» یکی از یارانشان^(۳) آنان را چنین توصیف کرده است: «به خدا! آنان جوانانی هستند که در جوانی همانند سالخورده‌گان هستند، نگاهشان در برابر گناه پست است، پیشان در رفتن به سوی باطل سست است، از کثرت عبادت لاغر اندام و به علت شب بیداری خشک و باریک‌اند»^(۴).

سبائیه

عقّاد می‌گوید: «سبائیه پیروان عبدالله بن سبأ، مشهور به ابن سوداء هستند»^(۵). او در یمن از زنی زنگی (حبشی) متولد شد و آیین یهودی داشت. مذهبی که وی بدان شهرت یافت، مذهب رجعت بود، این مذهب مجموعه‌ی چند عقیده بود؛ هم شامل قول یهود می‌شد که می‌گفتند: از اولاد حضرت داود، یک نجات‌دهنده‌ای پیدا خواهد شد و

۱- از این خصلت تحت عنوان «منفی بافی» یاد نموده‌ایم.

۲- این همان صفتی است که به «دوگانگی» تعبیر نمودیم.

۳- منظور، ابوحمزه خارجی است.

۴- الکامل، ج ۲، ص ۱۳۶.

۵- دکتر محمد جواد مشکور می‌نویسد: سبائیه از فرق «غلاة» شیعه و پیروان عبدالله بن سبأ هستند.

(فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۲۴، چاپ دوم ۱۳۷۲، آستان قدس رضوی) (مترجم)

هم قول اهل هند را در برمی گرفت که می گفتند: خدا در جسم انسان حلول و ظهور می کند. همچنین قول مسیحیان را که قایل به ظهور مسیح بودند و قول ایرانیان را که به تقدیس اوصیا و نزدیکان امرا و پادشاهان عقیده داشتند، شامل می شد»^(۱). وی می افزاید:

«این فرقه در یمن رشد کرد - و در گذشته های دور حکومت آن را نیز در دست داشته اند - آنان در حق حضرت علی علیه السلام بسیار غلو می کردند، او را تامرتبه ی تقدس بالا می بردند. بذر نفاق و غلو در مصر و ایران به دست همین گروه پاشیده شد و چند نسل بعد به ثمر نشست.»

در کتاب «رجال کشی» که از معتبرترین کتب اسماء الرجال شیعه است، درباره ی عبدالله بن سبا^(۲) آمده است:

«او اولین کسی بود که عقیده ی واجب بودن امامت علی علیه السلام را اختراع نمود و از دشمنان وی بیزاری جست و مخالفان او را کافر دانست. از اینجاست که مخالفان شیعه برآند که بنیاد این مذهب، از یهودیت آمده است»^(۳). عبدالله بن سبا و پیروانش درباره ی حضرت علی علیه السلام غلو کردند. نخست پنداشتند که او پیامبر است، سپس گفتند: او خداست. گروهی از اهل کوفه را نیز به این عقیده فرا خواندند، وقتی حضرت علی علیه السلام

۱- عقاد، العبقریات الإسلامية، ص ۹۷۱.

۲- نویسنده ی فرهنگ فرق اسلامی می نویسد: ماجرای عبدالله بن سبا و غلو او درباره ی حضرت علی علیه السلام در احادیث شیعه مکرر آمده است و مورخان اسلام مانند طبری و مسعودی و دیگران به اختلاف راویان آن را آورده اند از بزرگان شیعه که قصه ی او را روایت کرده اند محمد بن قولویه و شیخ طوسی و کشی و دیگران هستند که غالب آن روایات به امام محمد باقر و امام جعفر صادق می رسد، بنابراین عبدالله بن سبا برخلاف زعم کسانی گمان کرده اند که چنین شخصی وجود نداشته و منشأ قصه او از طریق سیف بن عمرو تمیمی بوده است، شخصی تاریخی است زیرا چنان که گفتیم شیعه اخبار مربوط به او را از روایات خود مانند کشی و شیخ طوسی و آنان نیز از ائمه نقل کرده اند. (فرهنگ فرق اسلامی، صفحه ۲۲۵-۲۲۶) (مترجم).

۳- رجال کشی، ص ۷۷۱.

مطلع شد، عده‌ای از آنها را در گودال‌هایی پر از آتش انداخت و سوخت^(۱). و عده‌ای دیگر را از ترس ملامت رها کرد و ابن سبأ را به سبابا مدائن تبعید کرد. زمانی که حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید، ابن سبأ گفت: مقتول، علی نیست، بلکه علی به آسمان‌ها رفته همان‌گونه که عیسی، فرزند مریم به آسمان‌ها رفت. بعضی از سبائیه معتقدند که علی در ابرها زندگی می‌کند و رعد، آواز اوست، به همین دلیل هرگاه آواز رعد را بشنوند می‌گویند: السلام عليك يا امير المؤمنين. وقتی خبر شهادت حضرت علی علیه السلام در مدائن به عبدالله بن سبأ رسید گفت: اگر مغز او را در انبانی پیش من می‌آوردید باز هم مرگ او را باور نمی‌کردم، او نخواهد مرد تا که از آسمان فرود آید و سراسر زمین از آن او شود^(۲). تا جایی که در زمینه‌ی تاریخ، تحقیق و بررسی نموده‌ایم هیچ جنبش توطئه گرانه‌ای مانند جنبش ابن سبأ موفق نبوده و به بار نشسته است. در شکل‌گیری تفکر و جنبش عبدالله بن سبأ چند عامل دخیل بود؛ از جمله عامل ارثی و ژنتیکی، عامل روانی و عامل مذهبی. بعضی از عوامل، خصوصیات قوم سبا هستند که ذکر آنها در قرآن آمده است؛ مثل ترجیح دادن تنگی و سختی در برابر رفاه و آسانی و پسندیدن کجی و پیچیدگی در برابر راستی و وضاحت. قرآن از قول آنان می‌گوید:

﴿رَبَّنَا بَعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا﴾ [السبأ: ۱۹]. «پروردگارا! از سفرهای راحت و نزدیک خسته شدیم، میان سفرهای ما فاصله بیفکن.»

۱- در مناقب و رجال‌کشی روایت شده که هفتاد مرد از قوم زط از سبائیه پیش حضرت علی آمدند و او را به زبان خود خدا خواندند و بر وی سجده کردند، حضرت فرمود: وای بر شما! این کار را نکنید که من مثل شما آفریده‌ای بیش نیستم، چون از این عمل خودداری نکردند بنا به دستور حضرت علی علیه السلام گودال‌هایی دراز کردند و در آن آتش ریختند و قنبر را گفت که ایشان را بگیرد و به آتش اندازد و بدین ترتیب ایشان را هلاک کرد. (فرهنگ فرق اسلامی، اثر دکتر محمد جواد مشکور، ص ۲۲۴، چاپ دوم، ۱۳۷۲، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی) (مترجم)

۲- دائرة المعارف قرن بیستم، محمد فرید وجدی، بیروت، چاپ سوم ۱۹۷۱ م.

این عامل موروثی عبدالله بن سبأ بود؛ زیرا ژن‌ها و صفات ارثی مسری هستند، اما عامل روانی او احساس حقارت و پستی بود؛ زیرا وی فرزند زنی حبشی بود. از اینجاست که به ابن سوداء (فرزند زن سیاه) مشهور گردید، اما عامل دینی و مذهبی وی تفکر یهودی بود، همان تفکر ضد انسانی که در هر دور از ادوار تاریخ به تخریب جوامع بشری و نابودی آداب و فرهنگ و اخلاق و از بین بردن گرایش‌های انسانی معروف بوده و در پدید آوردن هرج و مرج و شورش و پرورش افکار عصیانگر ممتاز بوده است^(۱). تمام این عوامل، دست در دست هم داده و عبدالله بن سبأ را در ایجاد هرج و مرج و افکار افراطی و مقدس شمردن شخصیت‌ها تا سر حد خدایی، کمک کرد. او توانست افکار عمومی را نسبت به شخصیت‌هایی که در آنها مجالی برای فریب مردم ساده‌اندیش و غلوپسند وجود داشت، منحرف کند. حضرت علی علیه السلام آسان‌ترین هدف این حرکت سرّی و توطئه‌ی زیرزمینی بود؛ زیرا وی از خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و رابطه‌ی نزدیکی با آن حضرت داشت و بسیاری از مظاهر بزرگی و نبوغ در او موجود بود، به همین دلیل این حرکت توانست حامیان و طرفداران زیادی را به سوی خود جلب کند.

کسانی که تاریخ ملت‌هایی را مطالعه کرده‌اند که مدت زمان طولانی حکومت منطقه‌ی وسیعی از دنیا را در اختیار داشته‌اند و نخوت و کبر، احساس برتری و تفاخر در وجود آنان ریشه دوانیده و پنداشته‌اند فقط آنان شایسته‌ی حکومت و فرمانروایی هستند، هرگاه حکومت موروثی و ویژه‌ی خاندان آنها از آنان گرفته شده و به جای آن حکومتی اصول‌گرا برقرار شده که براساس یک عقیده و نظریه مبتنی بوده است و آن فرمانروایان سابق توانایی نداشته‌اند که از طریق قدرت نظامی حکومت خود را باز ستانند، (همه‌ی کسانی که به این حقیقت تاریخی و عقده‌ی روانی آگاهی دارند اعتراف می‌کنند که) این اقوام محروم از قدرت، به عملیات خرابکارانه و ایجاد هرج و مرج دست زده و قانون

۱- برای مثال رجوع کنید به کتاب «پروتکل‌های دانشوران صهیون» ترجمه‌ی فارسی حمیدرضا شیخی، نشر آستان قدس رضوی.

شکنی و ایجاد اختلاف، پیشه‌ی آنها بوده است و هرگاه فرصتی یافته‌اند در برنامه‌های تخریبی، توطئه‌های زیرزمینی و مشتعل ساختن فتنه‌های داخلی سهیم شده‌اند. مقریزی می‌گوید:

«بدان‌که عجمیان در گذشته (قبل از اسلام) صاحب قدرت و حکومت بودند، زبردستی و غرور آنان به حدی بود که خود را خواجه و آزاد و دیگران را بنده و غلام خویش تصور می‌کردند، وقتی به‌زوال نعمت مبتلا شدند و حکومت آنها به‌دست عرب‌ها که حقیرترین ملل در نظر ایرانیان بودند، از بین رفت، این امر برای آنها بسیار ناگوار آمد و آن را در حق خود مصیبتی بسیار بزرگ پنداشتند، بنابراین با راه‌اندازی جنگ‌ها به ویرانی بنیاد اسلام کوشیدند، اما خداوند همواره حق را پیروز گردانید، آنگاه به این نتیجه رسیدند که از راه حيله و نیرنگ بهتر پیروز می‌شوند. به همین منظور عده‌ای از آنان ظاهراً در لباس اسلام درآمدند و با اظهار محبت با اهل بیت و مظلوم‌نمایی علی برخی از فرق غلاة را به خود نزدیک کردند و به راه‌های مختلف کشاندند»^(۱). به هر حال، وجود این دو فرقه‌ی متضاد [خوارج و سبائیه] نشانه‌ای بود برای صدق گفتار و پیشگویی رسول اللّه ﷺ؛ زیرا راویان متعددی از حارث بن حصیره از ابوصادق از ربیعہ بن ناجد روایت کرده‌اند که حضرت علی علیه السلام گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا نزد خود فرا خواند و گفت:

«ای علی! در وجود تو نمونه‌ای از عیسی بن مریم وجود دارد؛ زیرا یهود تا جایی با او دشمنی ورزیدند که مادرش را به ناپاکی متهم ساختند و مسیحیان به حدی با او دوستی کردند که او را به مقامی رسانیدند که از آن او نبود.»

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«دو دسته به سبب من به هلاکت می‌رسند، آن که در دوستی با من افراط کند به طوری که محبت بی‌اندازه، او را به راه باطل بکشاند و آن که در دشمنی زیاده‌روی کند و

۱- احمد امین، فجر الإسلام، ص ۲۷۷ به نقل از مقریزی، ج ۱، ص ۳۶۲ با اختصار.

دشمنی، او را به غیر حق وادار کند. بدانید که من نه پیغمبرم و نه به سوی من وحی می‌آید، بلکه در حد استطاعت به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می‌کنم، هر عملی که شما را به خاطر اطاعت خدا به آنان فرمان می‌دهم، بر شما واجب است که اطاعت کنید، خواه بخواهید یا نخواهید»^(۱).

علی علیه السلام الگوی روزگار سختی و اضطرار

خدای دانا و آگاه می‌دانست امت اسلام که بار سرپرستی تمام جهان بر دوش او گذاشته شده و مأموریت دارد که نظارت دینی و اخلاقی و رهبری ملل را به عهده گیرد، برایش ناگزیر، حالات و دوره‌های گوناگونی پیش خواهد آمد که برخی از آنها مظهر اطاعت و فرمانبرداری و برخی مظهر نافرمانی و سرپیچی است، گاهی با حملات خارجی و گاهی با سازش‌های درونی مواجه خواهد شد؛ زیرا فطرت انسانی چنین است. بنابراین برای هر دور و حالتی احکام خاصی تعیین نمود و برای چنین مواقعی پیشوایان و رهبرانی آماده نمود که آنها با سیره‌ی عملی خود برای همه‌ی دوره‌ها الگوهایی به جای گذاشتند که برای آیندگان سرمشق باشند و هرگاه امت اسلام با آن احوال مواجه شود، راه حلّی داشته باشد. بنابراین همان گونه که جهاد در راه خدا، مبارزه با مشرکان و اهل کتاب، جنگ با مرتدان و باغیان لازم بود، به همان نسبت اختلافات بین گروهی از اهل قبله و قیام بر ضدّ امام بر حق، از مراحل طبیعی بود - هر چند برای انسان بسیار دشوار و رنج‌آور است -؛ زیرا لازم بود تا در چنین مواقع اضطراری، نمونه و الگویی از پیشوایان خیرالقرون (بهترین دوره‌ها) و از امامان بزرگ موجود باشد تا به آن اقتدا شود.

سفیان بن عیینه رحمه‌الله که یکی از بزرگان تابعین است، این حقیقت را در قالب این الفاظ بیان نموده که: خداوند رسول گرامی‌اش را چهار نوع شمشیر عنایت فرموده بود؛

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۵۶. (نهج البلاغه فیض الاسلام، سخن شماره: ۴۶۱ و ۱۱۳ و

نخست، شمشیری بود که خود رسول الله ﷺ با آن در برابر بت پرستان به مبارزه پرداخت، دوم، شمشیری بود که حضرت ابوبکر ؓ با مرتدین جنگید، خداوند می فرماید:

﴿تَقْتُلُوهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ [الفتح: ۱۶]. «با آنها پیکار کنید تا مسلمان شوند.»

سوم، شمشیری بود که حضرت عمر ؓ به وسیلهی آن با مجوسیان و اهل کتاب جنگید، خداوند می فرماید:

﴿فَقْتَلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...﴾ [التوبة: ۲۹]. «با کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند پیکار کنید...»

چهارم، شمشیری بود که حضرت علی ؓ به وسیلهی آن با مارقین، ناکثین و قاسطین جنگید، خداوند می فرماید:

﴿فَقَاتِلُوا آلِيَّ الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: ۹]. «با طائفه‌ی باغی پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد و گردن نهد»^(۱). از امام ابوحنیفه نقل شده که فرمود:
«مَا قَاتَلَ أَحَدٌ عَلِيًّا إِلَّا وَعَلِيٌّ أَوْلَىٰ بِالْحَقِّ مِنْهُ وَلَوْلَا مَا سَارَ عَلِيٌّ فِيهِمْ مَا عَلِمَ أَحَدٌ كَيْفَ السَّيْرَةِ فِي الْمُسْلِمِينَ».

«علی با هیچ گروهی نجنگید مگر این که او از آنان حق به جانب تر بود. اگر عملکرد حضرت علی ؓ با آنان الگو نبود (از نظر سیره‌ی عملی) کسی نمی دانست که در موقع بروز اختلاف بین مسلمین چه طرز عملی اختیار نماید»^(۲).



۱- سرخسی، المبسوط، ج ۱۰، ص ۲.

۲- مناقب امام اعظم، اثر صدرالدین موفق بن احمد المکی، ج ۲، ص ۳۸، چاپ هند، ۱۳۲۱ هـ ق.

بخش هفتم: حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه از رویارویی با خوارج و اهل شام تا شهادت

مقایسه‌ای بین اهل عراق و اهل شام - حرکت به سوی شام و بهانه‌جویی‌های عراقیان - شهادت حضرت علی رضی الله عنه - حضرت علی رضی الله عنه در آینه‌ی اخبار و روایات، علی رضی الله عنه - شایسته‌ترین فقیه و قاضی - عالم به کتاب و سنت - علی رضی الله عنه کانون محبت و مهربانی - علی رضی الله عنه آغازگر بسیاری از علوم و فنون - روان‌شناسی شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله - زوایای ناشناخته‌ی سیره‌ی علی رضی الله عنه - سبب کثرت احادیث درباره‌ی فضیلت علی رضی الله عنه - فرزندان علی رضی الله عنه - حکمت و بلاغت علی رضی الله عنه - شعر علی رضی الله عنه - اسلوب منحصر به فرد طنز و نکوهش.

از رویارویی با خوارج و اهل شام تا شهادت

مقایسه‌ای بین اهل عراق و اهل شام

حضرت علی علیه السلام با دو مشکل بزرگ مواجه شد:

از یک سو، می‌بایست با اهل شام می‌جنگید و از سوی دیگر انصار و یاران وی فاقد آن گونه نشاط و فرمانبرداری بودند که در اهل شام یافت می‌شد؛ زیرا طبیعت و سابقه‌ی تاریخی این دو منطقه (شام و عراق) و ویژگی‌های روحی دو گروه با هم متفاوت بود.

سوابق تاریخی این دو شهر به طور گسترده و عمیقی در آنها تأثیر گذاشته بود. منطقه‌ی شام قبل از استقرار حکومت اسلامی، تابع و مطیع حکومت بیزانس بود و در آنجا نظم و آرامش در امور اداری و سیاسی برقرار بود و بنی‌امیه از قدیم با شام رابطه داشتند؛ زیرا وقتی امیه بر سر ریاست با هاشم اختلاف پیدا کرد و به نفع هاشم قضاوت شد، از مکه به شام مهاجرت نمود و ده سال در آنجا ماند. مقام سر لشکری به بنی‌امیه اختصاص داشت و این شغلی بود که حراست از کاروان‌های تجاری شام و یمن را نیز شامل می‌شد و از این طریق روابط دوستانه‌ای بین کاروانیان و سرلشکر و اطرافیانش ایجاد می‌شد. ابوسفیان در زمان خود به این مقام دست یافته بود، بنابراین بارها منطقه‌ی شام را دیده بود و با مردم و حکام آنجا به خوبی آشنایی داشت؛ به همین دلیل هنگامی که هرقل، پادشاه روم خواست که در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که طی نامه‌ای او را به اسلام فراخوانده بود، از یک قریشی حجازی تحقیقاتی به عمل آورد، به ابوسفیان که در آن هنگام در شام به سر می‌برد، روی آورد. گفت و گوی تاریخی او را کتاب‌های سیره از صحیح بخاری نقل کرده‌اند و گوشه‌ای از آن در این کتاب نیز گذشت.

علاوه بر آن، منطقه‌ی شام تا مدّت درازی تحت فرمانروایی یزید بن ابی‌سفیان بود و امیر معاویه رضی الله عنه نیز بیست سال تمام فرمانروای بدون رقیب آنجا بود و نزدیک بود که

سرزمین شام به کشوری مستقل تبدیل شود و زمامدار مستقلی داشته باشد^(۱). امیر معاویه رضی الله عنه در بین معاصرانش به حسن تدبیر و انتظام امور، زیرکی، مدارا و سخاوت معروف بود. رضایت ملت را با سخاوتمندی و اجرای دستورات حکومتی و کاردانی و مدیریت صحیح و چاره‌اندیشی جلب می‌نمود.

اما عراق، طی چندین قرن، تحت حکومت پادشاهان ساسانی و کیانی ایرانی بود. در آنجا هیچ گاه برای مدتی طولانی نظم و آرامش برقرار نبوده است. در مدت کوتاهی، چندین پادشاه، تخت و تاج ایران را یکی پس از دیگری به دست گرفتند؛ خسرو پرویز (۶۲۸ - ۵۹۰ م.) (پس از پدرش، هرمز) تاج و تخت جدش، انوشیروان (۵۷۹ - ۵۳۱ م.) را به ارث برد، هرقل (هراکلیوس) امپراتور روم شرقی، خسرو پرویز را شکست داد. از سال ۶۲۸ م. تا سال ۶۳۲ امور ایران آشفته و دستخوش هرج و مرج بود. تخت و تاج خسرو پرویز را پسرش، قباد، ملقب به شیرویه وارث شد. پرویز با همکاری پسرش، شیرویه در سال ۶۲۸ م. با ذلت و خواری کشته شد و حکومت ایران هر روز بازیچه‌ی شخصی از خاندان شاهی قرار می‌گرفت. شیرویه نیز بیش از شش ماه (و بنابر یک قول، بیشتر) زنده نماند و در مدت چهار سال، ده تن بر تخت سلطنت ساسانی نشستند. زمام امور از هم گسست تا آنکه تاج شاهی بر سر یزدگرد (سوم) گذاشته شد. یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی بود (که پس از وی سلسله‌ی ساسانیان منقرض گردید). بر اثر ضعف و اضطراب، کار به جایی رسید که بعد از شهر بُراز، پوران، دختر خسرو پرویز بن هرمز (و پس از اندکی خواهرش، آرمیدخت) به حکومت رسیدند در حالی که در آن زمان حکومت زنان در خانواده‌های شاهی مرسوم نبود؛ و هر یک از آنان بیش از یک سال و نیم پادشاهی نکردند.

همچنین طبیعت قبایلی که شام، عراق و ایران را فتح کردند و در آنجا اقامت گزیدند نیز در این تفاوت، سهم به‌سزایی داشت. فاتحان شام، اغلب از ساکنان غربی و شمالی

۱- برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب «معاویه»، اثر استاد عباس محمود عقّاد، ص ۲۱ - ۱۸.

جزیره العرب بودند که با طبیعت خضوع در برابر نظام و احترام به قانون عادت داشتند و فاتحان عراق از مردم شرقی جزیره بودند که اضطراب و پراکندگی و اظهار نارضایتی از نظام و پریشانی فکری، سرشت آنها بود و بر اثر همین صفات بود که پدیده‌ی «ارتداد» و حرکت منع زکات در آنجا انتشار یافت و در کنار این صفات از سلحشوری و شجاعت عربی و دیگر ویژگی‌های قومی برخوردار بودند.

دکتر احمد امین می‌گوید:

«عراق از قدیم، مرکز ادیان مختلف و مذاهب عجیب بوده است، مبادی مانی و مزدک و ابن دیصان و عقاید مسیحی و یهودی در آن سرزمین شیوع داشت و عده‌ای معتقد بودند که خداوند در بعضی از انسان‌ها حلول کرده است»^(۱). احمد حسن زیات می‌گوید:

«عرب‌هایی که در عراق آمدند، عصیّت یمنی و نزاری را به همراه آوردند و ساکنان جزیره‌ی فراتیه، یا مسیحی بودند یا خارجی؛ زیرا این سرزمین محل سکونت قبایل ربیعه بود که به قول اصمعی، منبع فساد بودند»^(۲). استاد عقّاد با بلاغت تمام به فرق اساسی دو سپاه حضرت علی علیه السلام و معاویه رضی الله عنه اشاره کرده و می‌گوید:

«به راستی شگفت اینجاست که دو لشکر به دو بخش متضاد تقسیم شده بودند و در بخشی که سهم حضرت علی علیه السلام در جزیره‌ی عربی بود، عوامل نفرت از نظام اجتماعی و کوشش برای تغییر آن یافت می‌شد و در بخشی دیگر که سهم امیر معاویه رضی الله عنه در شام و اطراف آن بود، عوامل رضایت و حمایت از نظام اجتماعی کاملاً حکمفرما بود»^(۳).



۱- احمد امین، فجر الإسلام، ص ۳۳۲، چاپ قاهره، چاپ سوم، ۱۹۳۵ م.

۲- زیات، تاریخ الأدب العربی، ص ۱۰۲، قاهره، چاپ یازدهم.

۳- عقّاد، العبقریات الإسلامیة، ص ۸۶۹.

علی علیه السلام تصمیم گرفت به شام برود، ولی خوارج موافقت نکردند. وی با لشکری بزرگ از کوفه خارج شد، وقتی به مقام «نخیله» رسید، خطبه‌ای ایراد فرمود و مردم را به پایداری در برابر دشمن فراخواند، در همین حال به او خبر رسید که خوارج، آشوب راه انداخته و به قتل و غارت پرداخته‌اند و مرتکب جرائم زیادی شده‌اند، بنابراین نماینده‌ای به سوی آنان فرستاد، چون نماینده نزد آنها رسید قبل از این که فرصت سخن بیابد او را کشتند. حضرت علی علیه السلام وقتی از جریان مطلع شد تصمیم گرفت که قبل از رفتن به شام با خوارج بجنگد. امیرالمومنین قبل از هر چیز آنها را نصیحت کرد و از فرجام این کار ترسانید و به آنان گفت: شما چیزی را رد کردید که خودتان خواهان آن بودید (یعنی قبول حکمیت) من شما را باز داشتم ولی قبول نکردید. خوارج از سخنان حضرت علی علیه السلام متأثر نشده و گفتند:

«لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، الرُّوْحُ، الرُّوْحُ إِلَى الْجَنَّةِ»

«حکم (حکومت یا داوری) فقط از آن خداست، پیش به سوی بهشت.»

سپس عده‌ای از آنان با نیزه و شمشیر به حمله پرداختند که از سوی سپاهیان علی علیه السلام سرکوب شدند. این حادثه در سال سی و هفتم هجری رخ داد^(۱).

حرکت به سوی شام و بهانه‌جویی‌های عراقیان

حضرت علی علیه السلام بعد از سرکوبی خوارج، وقتی از نهروان بازگشت، در جمع مردم خطبه‌ای ایراد کرد که در آن خطبه بعد از ستایش و سپاس خدا و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند شما را پیروز گردانید، اینک بدون وقفه به مبارزه با حریفان شامی بشتابید! لشکریانش بلند شدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! تیرهای ما تمام شده و شمشیرها کند شده و سرنیزه‌ها شکسته است، ما را به شهر و دیارمان بازگردان تا خود را کاملاً آماده‌ی نبرد

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۸۹ - ۲۸۸. ابن جریر و اکثر سیره نویسان بر آنند که این حادثه

در سال سی و هشت هجری روی داده است.

کنیم^(۱). این عذر و بهانه، عادت همیشگی عراقیان بود. این جریر می‌گوید: هنگامی که مردم عراق از رفتن به شام سرباز زدند، حضرت علی علیه السلام طی خطبه‌ای آنان را توییح و نکوهش کرد و از عواقب کارشان ترسانید و آیه‌های جهاد را از سوره‌های مختلف قرآن برای شان قرائت کرد و برای رفتن به سوی شام ترغیب نمود، اما کسی به حرفش گوش نداد و همگی متفرق شدند. حضرت علی علیه السلام ناچار به کوفه بازگشت.



با فرا رسیدن سال سی و نه، معاویه رضی الله عنه لشکرهای زیادی آماده کرد و به اطراف شهرهایی که تحت سیطره‌ی علی علیه السلام بود پراکنده کرد؛ زیرا او می‌دانست که عراقیان در بسیاری از امور از علی علیه السلام اطاعت نمی‌کنند. سپاهیان معاویه رضی الله عنه به عین التمر، انبار، تیماء و تدمر حمله کردند و یاران علی و اهل عراق از خود ضعف و بزدلی نشان دادند. موضع ضعیف عراقیان و بهانه‌جویی و اراده‌ی سست آنها و شدت اندوه علی علیه السلام از این وضع، از خطبه‌ای که حضرت علی علیه السلام به مناسبت ورود سربازان معاویه رضی الله عنه به شهر انبار و کشته شدن فرماندار شهر، ایراد نموده است کاملاً آشکار می‌گردد. این خطبه از مهم‌ترین خطبه‌های تاریخی است که از یک رهبر شکسته دل و رنجیده خاطر در مورد نکوهش یاران خویش ایراد شده است. حضرت علی علیه السلام در این خطبه، یقین کامل خویش را نسبت به صحیح بودن موضع خود، ابراز داشته است. این خطبه نمونه‌ای است از بلاغت عربی و شاهکار ادبیات علوی که ادیب و خطیب بزرگ کمتر به آن دسترسی می‌یابد. ایشان در این خطبه پس از ستایش و سپاس خدا و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید:

«همانا جهاد دری است از درهای بهشت، هر کس که جهاد را از روی بی‌اعتنایی ترک کند، خداوند به او لباس ذلت می‌پوشاند و به بلا و نکبت گرفتار می‌شود. شما آگاهید که من شما را روز و شب، نهان و آشکار برای پیکار با این قوم دعوت کرده‌ام و به شما

گفته‌ام قبل از این که با شما بجنگند، با آنها بجنگید. به خدا سوگند! هر ملتی که در خانه‌اش مورد حمله قرار گرفت، به طور حتم ذلیل خواهد شد. شما جنگ را به یکدیگر محوّل کردید و همدیگر را خوار ساختید و به گفته‌ی من گوش فرا ندادید، تا آن که از هر طرف مورد حمله و غارت قرار گرفتید.

این مرد غامدی (سفیان بن عوف از قبیله‌ی بنی غامد) است که با سواران خود به شهر انبار وارد شده و حسان بن حسان را به قتل رسانیده است. به من خبر رسیده که یکی از لشکریانش بر زن مسلمان یا غیر مسلمان ذمی تاخته و طلاهای او را بیرون آورده است و سپس آنان بدون ریختن یک قطره خون و زخم دیدن، با دست پر، باز گشته‌اند. اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از تأسف و غصّه بمیرد، سزاوار است و سرزنش نمی‌شود. بسیار جای تعجب است! پراکندگی شما از حقتان قلب را ریشه‌کن می‌کند و غم را افزایش می‌دهد. روی شما زشت باد! هدف دشمن شده‌اید، به شما حمله می‌کنند، شما تکان نمی‌خورید.

به هنگام تابستان می‌گویم به جنگ آنها برویم، می‌گویید هوا گرم است مهلت بده هوا خنک شود، وقتی در هوای خنک فرمان جنگ می‌دهم، می‌گویید هوا سرد است صبر کن تا سردی تمام شود. شما که جهت فرار از گرما و سرما این همه عذر و بهانه می‌آورید به خدا سوگند از شمشیر بیشتر فرار می‌کنید.

ای نامردهایی که آثار مردانگی در شما نیست و ای کسانی که عقل شما مانند بچه‌ها و زن‌های تازه به حجله رفته است! ای کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم! مرگ بر شما، قلبم را خون کردید، سینه‌ام را از خشم انباشته ساختید و رأی و نظرم را با مخالفت و کارشکنی نابود کردید، تا آنجا که قریش گفتند: فرزند ابی‌طالب مرد شجاعی است ولی فنون جنگ را نمی‌داند. خدا پدران‌شان را بیامرزد! آیا کسی جنگ‌جو تر، باتجربه‌تر و پیشقدم‌تر از من می‌شناسید؟ هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که برای جنگ آماده

شدم و اکنون بیش از شصت سال از عمرم می‌گذرد، اما وقتی به سخن کسی گوش نمی‌دهند، رأی و نظری نخواهد داشت»^(۱).

شهادت حضرت علی علیه السلام

علامه ابن کثیر می‌گوید:

«شرایط دشواری برای امیرالمؤمنین پیش آمده بود، لشکریانش پراکنده شدند، اهل عراق به مخالفت پرداخته و از قیام به همراهی وی سر باز زدند و نیروی اهل شام رو به فزونی بود و از هر طرف حمله می‌کردند. این در حالی بود که علی علیه السلام در آن زمان، برترین، عابدترین، پارساترین و داناترین فرد روی زمین بود. اما با این همه، او را تنها گذاشتند تا آنجا که از زندگی خسته شد و آرزوی مرگ کرد، می‌گفت: «به خدا سوگند! محاسنم از خون سرم رنگین خواهد شد»^(۲). و سرانجام چنین شد. داستان شهادت وی بدین قرار بود که سه نفر از خوارج به نام‌های عبدالرحمن بن عمرو، معروف به ابن ملجم حمیری کندی، بُرک بن عبدالله التمیمی و عمرو بن بکر تیممی گرد هم آمدند و از برادران و همراهان‌شان که توسط علی در نهروان کشته شده بودند سخن به میان آوردند و به حال آنها افسوس خوردند و گفتند: خوب است ما خود را به خدا بفروشیم و به سراغ فرمانروایان گمراه برویم و با کشتن آنها مملکت را از شر آنان راحت کنیم و نیز انتقام خون برادران خود را از آنها بگیریم. براساس این پیشنهاد، ابن ملجم گفت: کشتن علی به عهده‌ی من. بُرک گفت: کشتن معاویه به عهده‌ی من. عمرو بن بکر گفت: کشتن عمرو بن عاص به عهده‌ی من. بنابراین، این سه تن با هم پیمان بستند که هیچ یک از آنها برنگردد، مگر آنکه مأموریت خود را انجام داده باشد، یا اینکه خود در این راه کشته شود.

۱- رک: مبرد، الکامل، ج ۱، ص ۳۰، چاپ مؤسسه‌ی رسالت، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷ با اندک تفاوت.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۲۴. (با اختصار)

آنها شمشیرهای خود را زهرآلود کردند و با هم وعده گذاشتند که شب هفدهم رمضان، در محلّ مأموریت خود حضور یابند.

ابن ملجم به کوفه رفت و تصمیم خود را حتّی از یاران خارجی خود مخفی نگهداشت. چون شب جمعه هفدهم رمضان فرا رسید، مقابل دری که علی رضی الله عنه از آنجا خارج می شد نشست. علی رضی الله عنه بیرون آمد و مردم را برای نماز صبح بیدار می کرد و می گفت: «الصلاة، الصلاة». در این هنگام ابن ملجم با شمشیر، ضربتی به پیشانی او زد، که خون بر محاسنش جاری گشت. او هنگامی که شمشیر را می زد گفت: «حکم از آن خداست؛ نه از آن تو و یارانت.» علی رضی الله عنه فریاد برآورد که نگذارید این مرد فرار کند. مردم او را دستگیر کردند، سپس حضرت علی رضی الله عنه جعه بن هبیره بن ابی وهب را برگزید تا با مردم نماز صبح را بخواند. وقتی حضرت علی رضی الله عنه را به منزل آوردند گفت: اگر من از دنیا رفتم ابن ملجم را در عوض بکشید و اگر زنده ماندم خودم می دانم با او چگونه رفتار کنم^(۱). وقتی ابن ملجم را نزد حضرت علی رضی الله عنه آوردند، فرمود: با او به خوبی رفتار کنید، اگر زنده ماندم رأی خود را در مورد قصاص یا بخشش بیان خواهم کرد و اگر مُردم او را در عوض بکشید و اعضای بدن او را قطع نکنید^(۲). حضرت علی رضی الله عنه به فرزندان، حسن و حسین طی گفتاری طولانی وصیت فرمود و در آخر گفت:

«ای فرزندان عبدالمطلب! خون مسلمانان را نیزید به بهانه‌ی این که امیرالمؤمنین کشته شده است، متوجه باشید! در عوض من جز قاتلم کسی دیگر را نکشید، صبر کنید اگر من بر اثر این ضربت از دنیا رفتم او را با یک ضربت بکشید و مثله^(۳) نکنید؛ زیرا از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَالْمُثَلَّةَ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعُقُورِ»

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۲۸.

۲- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه و آله وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۲۷۴.

۳- مثله یعنی بریدن گوش، بینی و دیگر اعضای بدن. (مترجم)

«از مثله و بریدن اعضای بدن بپرهیزید، حتی در مورد سگ هار»^(۱). جندب بن عبدالله گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر تو را از دست دادیم با حسن بیعت کنیم؟ فرمود: نه شما را امر می‌کنم و نه باز می‌دارم، شما بهتر می‌دانید. علی علیه السلام در آخرین لحظات زندگی جز لا اله الا الله چیزی نمی‌گفت. گویند آخرین کلمه‌ای که بر زبان راند، این آیه بود:

﴿مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾

[الزلزلة: ۷-۸].

«هر کس ذره‌ای نیکی انجام دهد پاداشش را خواهد دید و هر کس ذره‌ای بدی انجام دهد به کیفر آن خواهد رسید.»

حضرت علی علیه السلام فرزندان خود را به رعایت تقوا و انجام اعمال نیکو توصیه کرد و وصیت خود را نوشت^(۲). ابن ملجم بعد از مجروح کردن امیرالمؤمنین گفت:

«چنان ضربتی به او زدم که اگر بر تمام مردم شهر تقسیم شود همگی هلاک خواهند شد. به خدا سوگند! این شمشیر را یک ماه تمام زهر داده‌ام، آن را به هزار درهم خریداری کرده و با هزار درهم زهر داده‌ام.»

حضرت علی علیه السلام بنا بر قول صحیح، سحرگاه روز جمعه هفدهم ماه رمضان سال چهارم هجری در سن شصت و سه سالگی به شهادت رسید (ضربت خورد)^(۳). مدت خلافت وی چهار سال و نه ماه بود. فرزندش، حسن علیه السلام بر (جنازه‌ی) او نماز خواند و سپس در

۱- طبری؛ محب الرياض النضرة فی مناقب العشرة، ج ۳، ص ۳۳۸، نهج البلاغه صبحی صالح، نامه‌ی شماره: ۴۷.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۲۹ - ۳۲۸.

۳- سرگذشت معاویه و عمرو بن عاص و چگونگی جان سالم به در بردن آنها را در کتاب «البدایة والنهاية»، ج ۷، ص ۳۳۰ بخوانید.

دارالإمارة كوفه به خاک سپرده شد، از ترس این كه مبادا خوارچ جسدش را بیرون بیاورند^(۱).



۱- ابن كثير، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۳۱ - ۳۳۰. ابن كثير روایاتی را كه دلالت دارند بر این كه حضرت علی به مكانی دیگر منتقل شده و آنجا دفن گردیده، مشكوك دانسته است.

سیمای علی علیه السلام در آینه‌ی اخبار و روایات

در اینجا مناسب است - قبل از آنکه به ذکر فرزندان علی علیه السلام بپردازیم - نگاهی گذرا به صفات و ویژگی‌های وی در آینه‌ی اخبار و روایات بیندازیم.

مأموریت از سوی رسول‌الله صلی الله علیه و آله برای نابود ساختن آثار جاهلی و بت‌پرستی

حکم از ابومحمد الهذلی نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه‌ای شرکت نمود، آنگاه فرمود: چه کسی از شما به مدینه می‌رود تا بتان و مجسمه‌هایی را که در آنجا وجود دارد نابود کند و مقبره‌ها را با زمین هموار سازد و تصاویر را لکه‌دار کند؟ حضرت علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! من حاضریم. فرمود: پس حرکت کن، حضرت علی علیه السلام پس از انجام مأموریت نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بازگشت و گزارش کار را به ایشان داد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله هر بتی که دیدم منهدم ساختم و همه‌ی قبرهای مرتفع را با زمین هموار کردم و به عکس‌ها لطمه وارد کردم، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس دوباره این بتان و مجسمه‌ها و قبور را مرمت و بازسازی کند، به احکامی که از جانب خدا بر محمد نازل شده، کفر ورزیده است»^(۱). جریر بن حبان رضی الله عنه از پدرش نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام به او گفت: تو را به انجام کاری مأموریت می‌دهم که رسول الله صلی الله علیه و آله مرا مأموریت داده بود، ایشان به من فرموده بودند که تمام قبرها را با زمین، برابر و همه‌ی بت‌ها را نابود کنم^(۲). ابوالهیاج اسدی می‌گوید: علی علیه السلام به من گفت: ای ابوالهیاج! تو را به کاری امر می‌کنم که رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرموده

۱- مسند امام احمد بن حنبل (مسند علی بن ابی طالب)، ج ۱، ص ۸۷.

۲- همان منبع، ج ۱، ص ۸۹.

بود؛ هر جا مجسمه‌ای دیدی آن را بشکن و هر جا قبری مرتفع دیدی، آن را با زمین برابر کن!^(۱)

علی علیه السلام شایسته‌ترین فقیه و قاضی

از روایات متعدد ثابت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«أفضاكم علی» (شایسته‌ترین قاضی در میان شما، علی است).

از علی علیه السلام نقل شده که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد، سنم کم بود، گفتم: یا رسول الله! من تجربه‌ی قضاوت و داوری ندارم، اگر اختلافی پیش آمد چگونه فیصله و داوری کنم؟ فرمود: «خداوند سخن حق را بر زبانت جاری می‌سازد و قلبت را ثابت و مطمئن می‌گرداند.» از آن پس هیچ گاه در مورد قضاوتی که انجام می‌دادم، تردیدی به دلم خطور نمی‌کرد^(۲). حضرت عمر رضی الله عنه از مشکلی که برای حل آن شخصی چون ابوالحسن، علی، وجود نداشته باشد به خدا پناه می‌برد، از وی نقل شده است که فرمود:

«اگر علی نبود عمر به هلاکت می‌رسید»^(۳). و هرگاه موضوعی به نظرش مشکل می‌آمد و از مسایل پیچیده بود، می‌گفت: «قضیه‌ای است که برای حل آن، فردی همچون

۱- همان منبع، ص ۹۶.

۲- مسند امام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۳.

۳- این روایت را ابو عمر از سعید بن مسیب نقل کرده است. «ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء»، اثر شیخ الاسلام شاه ولی الله دهلوی، ج ۲، ص ۲۶۸.

ابن عبدالبر، الاستیعاب، ص ۲۰۱۵. صحت این گفتار به اثبات نرسیده است و روایت آن ضعیف است: در سند آن شخصی به نام مؤمل بن اسماعیل وجود دارد که ضعیف است. الاستیعاب (۱۱۰۳/۳). به فرض صحت این روایت، دلالت بر این می‌کند که هیچ عداوتی بین عمر و علی نبوده زیرا هیچ کسی تعریف دشمنش نمی‌کند و اگر کسی تعریف دشمن خود کند دلالت بر این می‌کند که انسان بسیار خوب و با انصافی هست که حتی حاضر نیست در حق دشمنانش جفا کند! ثانیاً: اگر فرضاً هم

ابوالحسن وجود ندارد»^(۱). ابو عمر از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل کرده است که در میان اهل مدینه، علی شایسته‌ترین فرد برای قضاوت است.

یکی از نمونه‌های قضاوت دقیق و حکیمانه‌ی حضرت علی رضی الله عنه موضوعی است که امام احمد بن حنبل با سند خود در کتاب «مسند علی» از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرده است که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به نمایندگی خود به یمن فرستاد، با ماجرای شگفت‌آوری مواجه شد؛ در محلی مردم برای شکار شیر، گودال و کمین گاهی حفر کرده بودند، روزی عده‌ای از مردم که کنار همان گودال بودند بر همدیگر فشار آوردند ناگاه یکی از آنان که نزدیک بود در گودال بیفتد خود را با یکی دیگر که در کنار او بود گرفت، او نیز با شخص سومی خود را گرفت و او با فرد چهارمی خود را محکم گرفت، در نتیجه هر چهار نفر در گودال سقوط کردند و شیر آنها را مجروح کرد. در این هنگام یکی از آنها با کارد یا نیزه‌ای که همراه داشت شیر را از پا در آورد و سپس هر چهار نفر بر اثر شدت جراحات جان باختند. در مورد این قضیه بین مردم اختلاف و چند دستگی رخ داد و اولیای مقتولان، خود را برای نبردی خونین آماده ساختند. حضرت علی رضی الله عنه برای حل این اختلاف تشریف آورد و گفت: آیا در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قید حیات است، این گونه به جان هم افتاده‌اید؟ من بین شما قضاوت می‌کنم، اگر به قضاوت من راضی نشدید، جنگ و مخاصمه را ترک کنید و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بروید تا بین شما قضاوت کند، آنگاه هر کس سرپیچی کرد، حقش ساقط خواهد شد. سپس گفت: خویشاوندان کسانی که این گودال را حفر کرده‌اند، باید دیه‌ی چهار نفر را بدهند؛ به این ترتیب که به نفر، اول یک چهارم دیه، به دوم، یک سوم و به سومی، نصف دیه و به چهارمی، دیه‌ی

درست باشد دلالت بر این می‌کند که عمر انسان بسیار صادقی هست و بدون واهمه حقیقت را می‌گوید و به فضل و بزرگواری دیگران اعتراف می‌کند و این خودش دلالت می‌کند که خود آن شخص اینقدر قوی هست که از ذکر این مسائل واهمه‌ای ندارد!

کامل داده شود. مردم به این حکم راضی نشدند، وقتی به خدمت رسول الله ﷺ رسیدند آن حضرت، نزدیک مقام ابراهیم تشریف داشتند، وقتی ماجرا را برای وی تعریف کردند، پیامبر فرمود: اکنون بین شما فیصله خواهم کرد، در همین اثنا شخصی گفت: علی بین ما فیصله کرده است، آن حضرت پس از آنکه شرح داوری حضرت علی ﷺ را شنید، همان را تصویب فرمود^(۱).

عالم به کتاب و سنت

ابوعمر به نقل از ابوظفیل می گوید: علی ﷺ را دیدم که در خطبه‌ی خود می گفت: از (آیات و احکام) کتاب خدا هر چه می خواهید از من پرسید، به خدا سوگند! هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، مگر این که می دانم آیا به شب نازل شده یا روز، در دشت نازل شده یا در کوه؟^(۲) شریح بن هانی می گوید: از عایشه رضی الله عنها در مورد مسح موزه سؤال کردم، گفت: این مسأله را از علی پرس، او در این زمینه از من بیشتر علم دارد؛ زیرا در سفر همراه رسول الله ﷺ بوده است، وقتی خدمت علی ﷺ رسیدم، گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است که مسح موزه برای مسافر سه شبانه روز و برای مقیم یک شبانه روز است^(۳). از حضرت علی ﷺ ۵۸۶ حدیث روایت شده است^(۴).

-
- ۱- امام احمد، المسند، ج ۱، ص ۷۷. برای تفصیل بیشتر به کتاب «أخبار القضاة»، اثر وکیع محمد بن خلف بن حیان (م ۳۰۶ هـ ق) چاپ عالم الکتب، بیروت، ص ۹۷ - ۸۴ مراجعه کنید.
- ۲- دهلوی، إزالة الخفاء، ج ۲، ص ۲۶۸.
- ۳- احمد، المسند، ج ۱، ص ۹۶.
- ۴- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۷. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به کتاب «موسوعة فقه علی ابن ابی طالب»، اثر دکتر محمد رواس قلعه‌جی، ص ۸۴-۹۷، چاپ دمشق، ۱۴۰۳ هـ ق.

علی علیه السلام کانون محبت و مهربانی

حضرت علی علیه السلام به رغم شجاعت و دلیری کم نظیر و آگاهی از فنون رزمی، بسیار نرم دل و مهربان نیز بود. وی نرمخو، خوش اخلاق و دارای عواطف و احساسات رقیقی بود. این ویژگی‌های انسانی، زمانی بیشتر تجلی می‌کنند که انسان در برابر قاتل خود قرار گرفته باشد؛ ایشان نسبت به قاتل خود، ابن ملجم، به فرزندش، حسن علیه السلام سفارش کرد که غیر از ابن ملجم دیگری را به تهمت قتل یا شرکت در آن نکشند و فقط با یک ضربه بدون شکنجه از او قصاص بگیرند^(۱). حضرت علی علیه السلام وقتی در مقابل جسد حضرت طلحه رضی الله عنه ایستاد، سخت گریست و در حالی که خاک را از صورت او پاک می‌کرد فرمود: ای ابا محمد! برایم بسیار دشوار و ناگوار است که تو را زیر ستاره‌های آسمان، افتاده بر زمین بینم، سپس آرزو کرد که خداوند بیست سال پیش از این روز قبض روحش می‌کرد^(۲). ایشان گذشته از این که با بزرگسالان رفتاری دوستانه داشت، در شفقت با کودکان نیز معروف بودند. با کودکان، مهربان بود و با زبان کودکی با آنها سخن می‌گفت، ایشان می‌فرمود:

پدر بر فرزندان و همچنین فرزندان بر پدر حقوقی دارند؛ حق پدر بر فرزند این است که در همه‌ی امور از او اطاعت کند جز در معصیت خداوند، و حق فرزند بر پدر این است که نام خوبی برایش انتخاب کند و به خوبی تربیت نماید و قرآن را به او بیاموزد^(۳). ابوالقاسم بغوی با سندی که به جده‌اش منتهی می‌گردد نقل می‌کند که: روزی علی علیه السلام را دیدم که مقداری خرما به یک درهم خرید و آنها را در پارچه‌ای گذاشت تا به خانه ببرد، شخصی گفت: ای امیرالمؤمنین! اجازه دهید من این خرماها را حمل کنم، فرمود: پدر و

۱- به داستان شهادت حضرت علی علیه السلام در همین بخش مراجعه شود.

۲- عقاد، العبقریات، ص ۹۵۹.

۳- همان، ص ۹۸۲.

سرپرست خانواده، به حمل آنها سزاوارتر است^(۱). شخصی به خدمت او عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من نیازی دارم، می‌خواهم آن را با شما در میان بگذارم، گفت: حاجت خود را بر روی زمین بنویس؛ زیرا دوست ندارم آثار ذلّت سؤال را بر چهره‌ات بخوانم. او حاجت خود را نوشت و علی علیه السلام بیش از طلب او حاجتش را برآورد^(۲).

علی علیه السلام آغازگر بسیاری از علوم و فنون

علی علیه السلام آغازگر بسیاری از علوم و آثار جاودانی است که تا زبان عرب و دستور زبان آن باقی است فراموش نخواهد شد. در کتاب امالی ابوالقاسم زجاجی از ابوالاسود دوئلی نقل شده که او گفت: علی علیه السلام را دیدم که سر به جیب تفکر فرو برده و می‌اندیشد، گفتم: یا امیرالمؤمنین! در مورد چه موضوعی فکر می‌کنی؟ فرمود: می‌بینم مردم در شهر شما زبان عربی را نادرست تلفظ می‌کنند، بنابراین می‌خواهم نوشته‌ای درباره‌ی اصول و قواعد زبان عرب تهیه کنم، گفتم: اگر چنین کاری بکنی ما را زنده گردانده‌ای و زبان عرب در میان ما باقی خواهد ماند. بعد از سه روز که به خدمت ایشان رسیدم، نوشته‌ای به من داد که قواعد ابتدایی علم نحو در آن نوشته بود^(۳). استاد عقّاد می‌نویسد:

«می‌توانیم بگوییم حضرت علی علیه السلام در ترتیب علم نحو نیز بیشترین سهم را دارد؛ زیرا به اثبات رسیده است که ابوالاسود دوئلی به امام شکایت کرد که مردم [در مناطق تازه فتح شده] زبان عربی را صحیح تلفظ نمی‌کنند و غلط‌هایی بر سر زبان‌هاست. حضرت علی در پاسخ فرمود: هر چه می‌گویم بنویس، سپس اصول علم نحو عربی را به او املا کرد و به

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۵.

۲- همان منبع، ج ۸، ص ۹.

۳- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۱.

ابوالاسود گفت: به همین نحو عمل کن. از همان روز این علم به اصطلاح «نحو» معروف شد»^(۱).

همچنین عقّاد می گوید:

«اولین رهنمودها در زمینه‌ی علم توحید، قضا و فقه اسلامی و علم نحو عربی و رسم و کتابت آن از حضرت علی علیه السلام بوده است»^(۲). قبلاً بیان شد که تعیین هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه، برای سرآغاز تقویم اسلامی به تصویب حضرت عمر و پیشنهاد حضرت علی علیه السلام بود^(۳). بنابراین تا مسلمانی روی زمین وجود دارد، همین تقویم مورد استفاده قرار خواهد گرفت. انتخاب هجرت نبوی برای سرآغاز تقویم اسلامی مبنی بر حکمت‌ها و مصلحت‌های اسلامی و دعوت‌گراانه و ارج نهادن به ارزش‌های انسانی بوده است و این عنوان اذهان دانشمندان و متفکران منصف را به عظمت اسلام جلب می‌کند و در عین حال فال نیک و مژده‌ی خوشی نیز هست؛ زیرا هجرت نقطه‌ی عطف و سرآغاز عصر جدیدی در تاریخ بشریت و چراغی فرا راه انسان‌های آزاده بوده است.

روان شناسی شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله

از آنجا که حضرت علی علیه السلام با رسول الله صلی الله علیه و آله پیوند نسبی داشت و مدت زیادی با پیامبر صلی الله علیه و آله زیسته و از نزدیک شاهد زندگی ایشان بوده است و به شناخت ویژگی‌های روانی، مکارم اخلاق و گرایش‌های آن حضرت علاقه داشته است، این امر موجب می‌شد که از شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و صفات اخلاقی وی شناخت دقیقی داشته باشد. ایشان در بیان کردن این صفات نیز توان و مهارت خاصی داشت و به نکات دقیقی از سیره و

۱- عقّاد، عبقرت، ص ۹۶۹.

۲- همان منبع، ص ۹۶۷.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۳۲ - ۳۳۱.

اخلاق رسول الله ﷺ اشاره می‌کرد^(۱). در اینجا به فرازی از گفتار وی در وصف پیامبر ﷺ اکتفا می‌کنیم، وی می‌گوید:

«رسول الله ﷺ از همگان با حوصله‌تر و دارای سعه‌ی صدر بیشتری بود، بیش از هر کس راستگو و نرم‌خو و خوش معاشرت بود، هر کس برای نخستین بار او را می‌دید از او هیبت می‌داشت و هر کس با او همنشین می‌شد او را دوست می‌داشت. یکی از مداحان وی می‌گوید: هرگز پیش از او و پس از او همانند ایشان را ندیده‌ام»^(۲).

آگاهی حضرت علی رضی الله عنه از طبیعت و اخلاق کریمانه و بردباری و گذشت حضرت رسول الله ﷺ از این واقعه به خوبی آشکار می‌شود که وقتی ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که پسر عموی رسول الله ﷺ بود و مدتی آن حضرت را مورد آزار و بدگویی قرار داده بود، در راه مکه با پیامبر برخورد کرد، آن حضرت به خاطر بدزبانی و آزار و اذیتی که از او دیده بود از او روی گرداند، ابوسفیان از این عمل پیامبر ﷺ با علی رضی الله عنه گلایه کرد، علی رضی الله عنه او را راهنمایی کرد و گفت:

«نزد پیامبر ﷺ برو و خود را روبه روی او قرار بده و همان مطلبی را بگو که برادران یوسف، به یوسف گفتند: ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ﴾ [یوسف: ۹۱]. «به خدا! الله تو را بر ما برتری داد و ما در حق تو مقصر و خطاکاریم.» آن حضرت نمی‌پذیرد که کسی از او نرم‌گفتارتر باشد، (لذا تو را می‌بخشد و گذشت می‌کند).»

ابوسفیان طبق رهنمایی حضرت علی رضی الله عنه عمل کرد، رسول الله ﷺ در جواب فرمود: «امروز هیچ نکوهشی بر شما نیست. من عفو کردم، خدا هم شما را ببخشد که او مهربان‌ترین مهربانان است.» ﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾

۱- در این مورد به کتاب «شمائل النبی» ترمذی، «السیرة النبویة» اثر نگارنده ص ۴۲۰ رجوع نمایید.

۲- این گفته از حضرت ابوهریره رضی الله عنه است. (مترجم)

﴿یوسف: ۹۲﴾ [یوسف: ۹۲]. ابوسفیان از آن روز به بعد بر اسلام پایدار ماند و همواره در برابر پیامبر از روی شرمندگی سر فرود می‌آورد^(۱).

زوایایی ناشناخته از خلافت حضرت علی علیه السلام

بسیاری از مورخان و محققانی که مطالعاتی پیرامون سیره و اخبار جنگهای دوره‌ی خلافت حضرت علی علیه السلام دارند معتقدند که توجه ایشان نه تنها به جنگ عراقیان و شامیان معطوف بود، که فقط درگیر جنگ با اهل قبله بود و ارتباطی با مناطقی که خلفای پیشین فتح کرده بودند نداشت و توجهی به انتظام امور و استحکام نظم و ثبات در آن مناطق و سرکوبی جدایی‌طلبان و مرتدان و فتنه‌جویان مبذول نداشت. در سیره‌ی او سراغی از گسترش قلمرو حکومت اسلامی و افزودن منطقه‌ی جدیدی در حوزه‌ی اسلام یافت نمی‌شود.

بدون شک، عموم مورخان در این زمینه به تفصیل سخن نگفته‌اند و این بُعد زندگی وی - تا حد زیادی - در شرح داستان جنگ‌های داخلی عراق و شام مخفی مانده است. در اینجا اندکی از مطالبی را که در برخی از کتاب‌های تاریخ در ضمن سخن از او بیان شده است، می‌آوریم؛ از جمله‌ی آنها وادار نمودن اهل فارس و کرمان به ادای مالیات و پایان دادن به فتنه‌ی منع خراج و شورش در برابر امام است.

ابن جریر طبری، ضمن بیان حوادث سال سی و نه هجری در کتاب «تاریخ الامم والملوک» می‌نویسد:

«وقتی ابن حزمی کشته شد و مردم درباره‌ی حضرت علی علیه السلام دچار اختلاف و چند دستگی شدند، اهل فارس و کرمان به طمع افتادند که اگر خلافت را نپذیرند از پرداخت مالیات آزاد می‌شوند، لذا اهل هر شهر و ناحیه، بر عامل خود شوریدند و آنها را از میان خود اخراج و طرد کردند.»

۱- ابن قیم، زاد المعاد، ج ۱، ص ۴۲۱.

علی بن کثیر می‌گوید: وقتی مردم فارس از دادن خراج ابا ورزیدند، علی درباره‌ی کسی که سرکوبی اهل فارس و استانداری آن را به عهده گیرد با مردم مشورت کرد، جاریه ابن قدامه گفت: ای امیر مؤمنان! می‌خواهی مردی قاطع، سیاست‌دان و با کفایت را به تو معرفی کنم؟ گفت: چه کسی است؟ پاسخ داد: زیاد، حضرت فرمود: آری، این کار، از او ساخته است.

سپس حضرت علی علیه السلام زیاد را با سپاهی مرکب از چهار هزار نفر به فارس و کرمان فرستاد و ولایت آنجا را به او سپرد. زیاد به منطقه رفت و مخالفان را سرکوب کرد.

عمر به روایت ابوالحسن از علی بن مجاهد به نقل از شعبی می‌گوید:

«وقتی اهل جبال پیمان‌شکنی کردند و خراج دهندگان از پرداخت خراج سرباز زدند و سهل بن حنیف را که استاندار فارس (از سوی علی) بود، اخراج کردند... حضرت علی علیه السلام زیاد را با سپاه بزرگی به فارس گسیل داشت، او فارس را تحت سیطره‌ی خود درآورد و آنان به پرداخت خراج تن در دادند»^(۱). همچنین در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام، گروهی از نظامیان به سرزمین «سند» رفتند و قسمتی را که قبلاً در تصرف حکومت اسلامی در نیامده بود، فتح کردند. بلاذری در کتاب «فتوح البلدان» می‌نویسد:

«در اواخر سال ۳۸ و ابتدای سال ۳۹ هـ. ق. حارث بن مره عبیدی به فرمان حضرت علی با یک گردان به سوی یکی از مرزها حرکت کرد، او در این جنگ پیروز شد و غنایمی به دست آورد، در یک روز از غنایم آنجا یک هزار غلام تقسیم شد. سپس در سال ۴۲ هـ. ق. او با اکثر سپاهیان در منطقه‌ی قیقان به شهادت رسیدند. قیقان از مناطق سند و در نوار مرزی خراسان واقع است»^(۲). همچنین حضرت علی علیه السلام با گروهی از

۱- تاریخ طبری - حوادث سال ۳۹ هـ. ق، ج ۶، ص ۷۹.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۸، چاپ قاهره، ۱۳۱۹ هـ. ق. قیقان آخرین ولایت خراسان آن زمان بود که در حاشیه‌ی سند قرار داشت. رجوع شود به «مراصد الاطلاع علی أسماء الأمکنه والبقاع»، اثر صفی الدین بغدادی، ج ۳، ص ۱۱۴۰، چاپ بیروت، ۱۹۵۵ م.

مسیحیان که بعد از مسلمان شدن از اسلام برگشتند جنگید و آنها را سرکوب کرد. عمار بن ابی معاویه دهنی به نقل از ابوظفیل می‌گوید: یک گروه که در اصل مسیحی بودند پس از مسلمان شدن مرتد شدند، حضرت علی علیه السلام معقل بن قیس تیمی را به سوی آنان فرستاد. وی با آنان جنگید و آنها را دستگیر کرد^(۱).

سبب کثرت احادیث درباره‌ی فضیلت علی علیه السلام

روایات زیادی در مورد فضیلت حضرت علی علیه السلام وارد شده است. شاید در مورد هیچ صحابی یا شخصیت بزرگ زمان پیامبر، این مقدار حدیث وارد نشده باشد. و این امر، طبیعی بود؛ زیرا از یک سو، حضرت علی بنابر تقدیر الهی - قبل از خلافت و بعد از آن نیز - مورد اختلاف و تنازع و هدف نقد و ملامت قرار گرفته بود و از سوی دیگر او دارای امتیازها و شایستگی‌هایی بود که در هر فردی که این ویژگی‌ها وجود داشته باشد، طبعاً مورد اختلاف و افراط و تفریط قرار می‌گیرد؛ گروهی با او دشمنی می‌ورزند و گروهی دیگر در وصف او مبالغه می‌کنند. این عوامل دست در دست هم داده و زبان پیامبر را به بیان فضایل او و دفاع از وی جاری گردانید. بخش بزرگی از این احادیث در کتاب‌های صحاح آمده و بعضی از محدثان و شرح حال‌نویسان، کتاب‌های مستقلاً درباره‌ی مناقب و فضایل ایشان تألیف کرده‌اند. شاید منصفانه‌ترین و معتبرترین کتاب در این باره، کتاب «الخصائص فی مناقب علی بن ابی طالب»، منسوب به امام ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسایی (متوفی ۳۰۳ هـ ق.) باشد که مؤلف (سنن نسائی) یکی از کتاب‌های ششگانه‌ی معتبر حدیث است. انگیزه‌ی تألیف این کتاب این بود که ایشان زمانی که در دمشق اقامت داشت مشاهده کردند که اغلب مردم از فضایل علی علیه السلام ناآگاهند و عده‌ای در مورد وی دچار سوء تفاهم شده‌اند و زبان طعن دراز نموده‌اند. وقتی

۱- برای تفصیل بیشتر رک: طحاوی، معانی الآثار، ج ۲، ص ۱۰۲ و کتاب السیر، باب «ما یكون الرجل به مسلماً».

این کتاب را تألیف کرد از سوی مخالفان افراطی امیرالمؤمنین مورد تهدید و نکوهش قرار گرفت، اما این کار او را از حق‌گویی باز نداشت^(۱). علامه ابن حجر عسقلانی در کتاب گران‌سنگ خود «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» در مورد اسباب کثرت احادیث، درباره‌ی فضایل حضرت علی علیه السلام، با تفصیل سخن گفته و در پایان می‌گوید:

«مردم در حقّ علی به سه دسته تقسیم شدند: اهل سنت. بدعت‌گذارانِ خوارج؛ و کسانی که با او جنگیدند، اعم از بنی‌امیه و دیگران. در این میان اهل سنت وظیفه‌ی خود دانستند که فضایل او را در سطح گسترده‌ای نشر کنند^(۲). و از آنجا که تعداد مخالفان زیاد بود طبعاً دوستداران وی با آب و تاب بیشتری به نشر این گونه روایات پرداختند و گرنه در واقع، هر یک از خلفای چهارگانه فضایی دارند که اگر در ترازوی عدل گذاشته شوند، صحت گفتار اهل سنت و جماعت ثابت خواهد شد^(۳)».

فرزندان علی علیه السلام

فرزندان حضرت علی علیه السلام از بطن فاطمه‌ی زهرا علیها السلام عبارتند از: حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و بنا به قولی، محسن که در کودکی درگذشت، و نیز زینب کبری و ام کلثوم که عمر بن خطاب رضی الله عنه با او ازدواج کرد.

۱- رک: ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۶۹۹.

۲- اهل سنت احادیثی را که مشتمل بر فضایل حضرت علی علیه السلام است در پاسخ و رد خوارج و نواصب که بر ایشان جسارت نموده و چیزهای ناروایی به او نسبت می‌دادند، استخراج و جمع‌آوری نموده‌اند و دیگران از همین کتاب‌ها نقل کرده‌اند. اما نکته‌ی قابل توجه و تأسف آور این است که امروزه برخی از نویسندگان، همین احادیث را برای اثبات خلافت بلافضل حضرت امیر مورد استناد قرار می‌دهند و به عنوان اعتراف، مرتب به کتاب‌های اهل سنت ارجاع می‌دهند! (رک: مختصر تحفه‌ی اثنا عشریه، ص ۱۳۸). (مترجم)

۳- ابن حجر، فتح الباری، باب مناقب علی ابن ابی طالب، ج ۷، ص ۷۱، مکتبه‌ی سلفیه، قاهره.

فرزندان وی از همسران دیگر که بعد از وفات فاطمه علیها السلام با آنها ازدواج کرد، به شرح زیرند:

از بطن ام البنین بنت حزام؛ عباس، جعفر، عبدالله و عثمان به دنیا آمدند که در کربلا همراه برادرشان، حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. از بطن لیلی بنت مسعود؛ عبیدالله و ابوبکر متولد شدند که هشام کلبی می گوید آنها نیز در کربلا شهید شدند. از صهباء بنت ربیعہ (ام ولد)؛ یک پسر به نام عمر و یک دختر به نام رقیه داشت. از اُمّامه بنت ابی العاص؛ یک فرزند به نام محمد اوسط داشت. از خوله بنت جعفر؛ یک فرزند به نام محمد اکبر و از امّ سعید بنت عروه؛ سه دختر به نام های ام الحسن، رملة الکبری و ام کلثوم متولد شدند. از اسماء بنت عمیس؛ یحیی و عون به دنیا آمدند^(۱). فرزندش، محمد اکبر که به ابن حنفیه مشهور است یکی از بزرگان مسلمانان بود؛ او مردی شجاع و نیرومند، فصیح و عالم به کتاب و سنت بود. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را بر سایرین برتری می داد و عثمان رضی الله عنه را می ستود. وی در سال ۸۱، در سن شصت و پنج سالگی درگذشت^(۲). ابن خلکان می گوید:

«محمد بسیار پرهیزگار، دانشمند و قوی بود، در جنگ جمل، پرچمدار پدرش بود. دو سال قبل از خلافت عمر به دنیا آمد و در اوّل محرم سال ۸۱ هجری دیده از جهان فرو بست. اقوال دیگری نیز در مورد تاریخ وفات او وجود دارد. وی در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد»^(۳). از ذریه ی او علما، مرئیان و مصلحان بزرگی پرورش یافت که کتاب های طبقات و زندگی نامه ها، شرح حال آنها را ذکر کرده اند. این خاندان در بسیاری از شهرهای هند پراکنده شدند که اغلب به نام علویان معروفند.

ابن جریر می گوید:

۱- ابن اثیر و ابوالفداء ابن کثیر.

۲- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۲۲۹.

۳- ابن خلکان، وفيات الأعیان، ج ۳، ص ۳۳۲ - ۳۳۱.

«حضرت علی علیه السلام مجموعاً چهارده پسر و هفده دختر داشت.»

واقدی می‌گوید:

«نسل وی از میان پسران، فقط از پنج فرزند ادامه یافت که عبارتند: از حسن، حسین، محمد بن حنفیه، عباس و عمر.»

حکمت و بلاغت علی علیه السلام

قبل از این که به ذکر مثال‌هایی از حکمت و ادبیات قوی و اقوال منقول از حضرت علی علیه السلام که در ادبیات زبان‌های دیگر یافتن نظیر آن مشکل است پردازیم، قطعه‌ای از کتاب «تاریخ ادبیات عرب»، اثر استاد احمد حسن زیات را می‌آوریم، او می‌نویسد:

«بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را سراغ نداریم که از علی علیه السلام سخنورتر و فصیح‌تر باشد. حکیمی بود که حکمت از سخنانش می‌تراوید؛ خطیبی بود که دریای بلاغت بر زبانش جاری بود. قدرتی فوق‌العاده بر سخنوری و مجادله داشت. همه اتفاق نظر دارند که علی علیه السلام، امام سخنوران و ادیبان است»^(۱). در اینجا گفته‌ی استاد عقاد را نیز می‌افزاییم که می‌گوید:

«سبک کلمات جامعی که از علی علیه السلام روایت شده ممتاز است، مثل‌ها و تعبیر زیبا به گونه‌ای است که انسان حیران می‌ماند که کدام یک از مزایای آن برتر و استوارتر است؟ راستی‌ای معنی، بلاغت در اداء، یا زیبایی فنون ادبی؟^(۲) بارزترین ویژگی این حکمت‌ها و سفارش‌ها و ضرب‌المثل‌ها این است که به وضوح دلالت دارند بر فکر سالم و نظر درست و بررسی کامل و شناخت دقیق از زندگی و طبیعت انسان‌ها. گویا چکیده‌ی مطالعات و تجربه‌های طولانی علمی و خلاصه‌ی ژرف‌اندیشی در مورد طبیعت و اعماق زندگی بشر هستند.»

۱- زیات، تاریخ الأدب العربی، ص ۱۷۴.

۲- عقاد، العبقریات الإسلامية، ص ۹۷۴ - ۹۷۳.

در اینجا مناسب است قبل از آوردن گزینه‌هایی از سخنان حضرت علی علیه السلام نگاهی نقد گونه به کتاب «نهج البلاغه» داشته باشیم: همچنان که می‌دانید، نهج البلاغه مجموعه‌ی خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان کوتاه منسوب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که شریف رضی (۴۰۴-۳۵۹ ه. ق.) آنها را گرد آورده است. ابن سیرین و علامه مقبلی در کتاب «العلم الشامخ» در مورد صحت مندرجات نهج البلاغه اظهار شک کرده‌اند^(۱). استاد حسن زیات که یکی از ادیبان برجسته‌ی عرب است می‌گوید:

«بعضی معتقدند که بیشترین قسمت نهج البلاغه کار خود شریف رضی است؛ زیرا شامل توهین و نکوهش صحابه است و نیز شامل اصطلاحات فلسفی مانند فلسفه‌ی اخلاق و جامعه‌شناسی و تکلف و تصنع در اوصاف اشیا و فنون جدید است که با طبیعت آن روزگار همخوانی ندارد. ظاهراً شریف رضی همه‌ی آنچه را به علی علیه السلام منسوب بوده گردآوری نموده که برخی صحیح و قسمتی مشکوک است»^(۲). اما محقق با بصیرت که با اسلوب و زبان آن عصر آشنایی کامل داشته باشد و از طرف دیگر بداند که خداوند چه استعداد‌های استثنایی به حضرت علی علیه السلام بخشیده بود و نیز علم داشته باشد که علی علیه السلام در مورد مردم‌شناسی و شناخت طبیعت‌های بشری چه تجربه‌هایی داشت و تا چه حد سرد و گرم روزگار را چشیده بود، چنین شخصی می‌تواند گفتار حضرت علی علیه السلام را از گفتار دیگران تشخیص دهد و می‌داند چه کلامی در خور شأن علی علیه السلام است و چه سخنی را دیگران به او منسوب کرده‌اند. در این کتاب فرا‌هایی از گفته‌های ایشان را به عنوان نمونه آورده‌ایم و در کتاب‌های قدیمی ادبیات، مانند «الکامل» نوشته‌ی مبرد،

۱- برخی از دانشمندان شیعه نیز بر همین باورند؛ به عنوان مثال دکتر عبدالحسین زرین کوب می‌نویسد:

«در سخنانی که به علی علیه‌السلام منسوب است چیزهای هست که به احتمال قوی از او نیست.»

بامداد اسلام، ص ۱۰۹، چاپ ششم، ۱۳۶۹ تهران. (مترجم)

۲- زیات، تاریخ الأدب العربی، ص ۲۳۰، قاهره.

«العقد الفرید» نگاشته‌ی ابن عبدربه و «البيان والتبيين» اثر جاحظ قسمت زیادی از سخنان وی نقل شده است.

ترجمه و شرح «نهج البلاغه» همواره مورد توجه و اهمیت بوده است به گونه‌ای که برای این کتاب بیش از پنجاه شرح نوشته‌اند؛ امام بیهقی و امام فخرالدین رازی از جمله شارحان نهج البلاغه هستند. شرح ابن ابی الحدید مدائنی، مفصل‌ترین شرح نهج البلاغه است که دارالفکر بیروت آن را در بیست جلد به چاپ رسانده است. شیخ محمد عبده نیز از شارحان معاصر است.

اینک فقط بیست جمله از دریای سخنان حکیمانه‌ی حضرت علی علیه السلام تقدیم خوانندگان می‌گردد:

۱- «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» «ارزش هر فرد به تخصص و هنر اوست.»

۲- «كَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»

«با مردم مطابق سطح فکرشان سخن بگویید، آیا می‌خواهید خدا و رسولش تکذیب شوند؟»

۳- «إِخْذَرْ صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ وَصَوْلَةَ اللَّئِيمِ إِذَا شَبِعَ.»

«از حمله‌ی جوانمرد آنگاه که گرسنه شود و از حمله‌ی شخص فرومایه هنگامی که سیر شود، بپرهیز!»

۴- «أَجْمُوا هَذِهِ الْقُلُوبَ وَالتَّمَسُّوا لَهَا طَرْفَ الْحِكْمَةِ فَإِنَّهَا تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ»

«دل‌ها را آرامش بخشید و برای آنها حکمت‌ها و دانش‌های تازه و جالب انتخاب کنید؛ زیرا دل‌ها نیز مانند بدن‌ها خسته می‌شوند.»

۵- «النَّفْسُ مُؤَثَّرَةٌ لِلْهَوَى، آخِذَةٌ بِالْهَوِينِ، جَامِحَةٌ إِلَى اللَّهْوِ، أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ، مُسْتَوِطِنَةٌ لِلْفُجُورِ،

طَالِبَةٌ لِلرَّاحَةِ، نَافِرَةٌ عَنِ الْعَمَلِ، فَإِنْ أَكْرَهَتْهَا أَنْضَيْتَهَا وَإِنْ أَهْمَلَتْهَا أَرْدَيْتَهَا»

«نفس، دنبال خواهشات و راه آسان است، لهو و تفریح را دوست دارد و به بدی امر می‌کند و فجور را در خود جای می‌دهد، راحت طلب است و از زیر بار مسئولیت فرار می‌کند، اگر آن را مجبور کنی لاغر و ضعیف می‌شود و اگر آزاد بگذاری هلاک می‌شود.»

۶- «أَلَا لَا يَرْجُونَ أَحَدَكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ وَلَا يَسْتَحْيِي أَحَدَكُمْ إِذَا لَمْ يَعْلَمُوا أَنْ يَتَعَلَّمُوا وَإِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ»

«امید شما فقط به پروردگارتان باشد و فقط از گناهان خویش بترسید، هرگاه چیزی را نمی‌دانید از آموختنش شرم نکنید و اگر مطلبی را از شما پرسیدند که نمی‌دانید، از گفتن «نمی‌دانم» خجالت نکنید.»

۷- «الْفَقْرُ يَخْرِسُ الْفِطْنَ عَنِ حُجَّتِهِ وَالْمَقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدِهِ»

«فقر، زیرک را از بیان دلیل خود گنگ و لال می‌کند و تنگدست در شهر خود غریب است.»

۸- «الْعِزُّ آفَةٌ وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ وَالزُّهْدُ ثَرْوَةٌ وَالْوَرَعُ جُنَّةٌ»

«واماندگی و عجز، بلاست. صبر، شجاعت است و پارسایی، ثروت است و پرهیز از گناه، سپر است.»

۹- «الْأَدَابُ حُلْمٌ مُجَدَّدَةٌ وَالْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ»

«عادت‌های پسندیده زیورهایی است تازه و نو که کهنه نمی‌شوند و فکر آینه‌ای پاک و صاف است.»

۱۰- «إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ»

«هرگاه دنیا به کسی روی آورد، امتیازات دیگران را هم برایش به عاریه می‌آورد و آنگاه که از او پشت گرداند، امتیازات خودش را هم از او می‌گیرد.»

۱۱- «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ»

«هر کس موضوعی را در دلش پنهان کند، به طور حتم در لابلای سخنان و رنگ رخسارش آشکار می‌گردد.»

۱۲- «لَا تُكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»

«برده‌ی مردم نباش حال آنکه خدا تو را آزاد آفریده.»

۱۳- «إِيَّاكَ وَالْإِتِّكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكَى»

«از اتکای بر آرزوها بپرهیز؛ زیرا تکیه بر آرزو سرمایه‌ی احمق است.»

۱۴- «أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِالْعَالِمِ، كُلُّ الْعَالِمِ مَنْ لَمْ يُزَيِّنْ لِعِبَادِ اللَّهِ مَعَاصِيَ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مَكْرَهُ وَلَمْ

يُؤْيِسَ مِنْ رَوْحِهِ»

«آیا شخص عالم را به شما معرفی کنم؟ عالم به تمام معنی کسی است که معاصی خدا

را در چشم مردم زیبا ننماید و آنان را از کیفر خدا ایمن و از رحمت او مأیوس نگرداند.»

۱۵- «الْأَنَاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا أَنْتَبَهُوا» «مردم در خوابند، هرگاه مُردند بیدار می‌شوند.»

۱۶- «الْأَنَاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا» «مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند.»

۱۷- «الْأَنَاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ»

«شباهت مردم با زمانه بیش از شباهتشان به پدرانشان است.»

۱۸- «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» «شخص در زیر زبانش مخفی است.»

۱۹- «مَا هَلَكَ أَمْرِيءٌ عَرَفَ قَدْرَهُ» «کسی که قدر و ارزش خود را شناخت، نابود

نمی‌گردد.»

۲۰- «رُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً» «چه بسا کلمه‌ای که نعمتی را از کف می‌رباید.»

شعر علی علیه السلام

دیوان شعر حضرت علی علیه السلام بسیار معروف است، برخی به اشعار آن استناد می‌جویند

اما محققان، همواره در مورد صحت بیشترین قسمت آن ابراز شک کرده‌اند. بعضی از

اشعار آن از مقام علمی و ادبی علی علیه السلام بسیار فروتر است.

در کتاب «معجم الادباء» آمده است:

در کتاب «التهذيب» به خط ابومنصور محمد بن احمد الازهری دیدم که نوشته بود:

ابو عثمان مازنی گفت: از نظر ما به صحت نرسیده که علی بن ابی طالب علیه السلام (با وجود قدرت بر شعر گویی) شعری سروده باشد، جز این دو بیت:

تِلْكُمْ فُرَيْشٌ تَمَّانِي لَتَقْتُلَنِي وَلَا وَجْدَكَ مَا بَرُّوا وَلَا ظَفَرُوا
فَإِنْ هَلَكْتُ فَرَهْنِي ذِمَّتِي لَهُمْ بِذَاتِ رَوْقَيْنِ لَا يَغْفُولُهَا أَثَرٌ^(۱)

ابن هشام در «سیره النبی صلی الله علیه و آله» اشعار حضرت علی را در مواضع متعدّد نقل کرده و در مورد صحت نسبت آنها به علی علیه السلام اظهار شک کرده است.

اسلوب منحصر به فرد طنز و نکوهش

قبل از آنکه این بخش دشوار و درد انگیز را به پایان ببریم نمونه‌های منحصر به فردی از روش طنز و نکوهش و گلایه را می‌آوریم که سزاوار است در بلندترین قله‌های جهانی این فن قرار داده شوند. وضعیت خاصّ اهل عراق و شیعیان علی علیه السلام که ظاهراً سنگ محبت و حمایت وی را بر سینه می‌زدند، در وجود و پیدایش این اسلوب ادبی، سهم به سزایی داشته است. قدرت بیان و بلاغت عربی علی علیه السلام به حدّی بود که تنها به زمان خودش محدود نمی‌گردد، بلکه در تاریخ دوره‌های ادبیّات عرب و سرمایه‌های جهانی ادبیّات، جایگاه خاصی دارد.

ایشان در نکوهش یاران و لشکریان خود می‌گویند:

«تا چه وقت با شما مدارا کنم، چنان که با شتری که نمی‌تواند سواری بدهد و یا لباس پاره‌ای که چون یک طرف آن دوخته می‌شود طرف دیگرش پاره می‌شود، مدارا می‌کنند. هرگاه خبری از پیشقراولان شام به شما می‌رسد، تمام شما در خانه‌هایتان را می‌بندید و همانند سوسمار یا کفتار در خانه‌های خود پنهان می‌شوید. به خدا سوگند! ذلیل کسی است که شما او را یاری کنید و کسی که با یاری شما تیراندازد با تیر بدون پیکان تیراندازی کرده است. به خدا سوگند! در میدان‌ها تعداد شما زیاد است اما زیر پرچم

۱- حموی؛ یاقوت، معجم الادباء، ۴۳/۱۴، بیروت.

جنگ، انگشت شمار می‌شوید. من به کاری که شما را اصلاح کند و انحراف شما را برطرف گرداند، آگاهم ولی اصلاح شما را با افساد و تباه ساختن خود جایز نمی‌دانم. خدا سر به زیرتان کند! روز خوش نبینید! آن طور که باطل را می‌شناسید و از آن اطلاع دارید، از حق آگاهی ندارید و آن طوری که حق را ریشه‌کن می‌کنید، باطل را نابود نمی‌سازید»^(۱).



«ای مردم عراق! شما همانند زن آبستنی هستید که پس از این که زحمت حمل را تحمّل می‌کند و وضع حملش نزدیک شود، بچه را سقط کند و شوهرش بمیرد و مدت‌ها بدون شوهر بماند و بیگانه‌ترین افراد میراثش را ببرند»^(۲). «سوگند به خدایی که جانم در قبضه‌ی اوست! اینها بر شما پیروز می‌شوند نه به این خاطر که به حق نزدیک‌ترند، بلکه به خاطر این که در کار خود سرعت عمل دارند و شما در طریق حق خود سستی می‌کنید. ملت‌ها از ستم زمامداران خود ترس دارند اما من از ظلم زبردستان و شیعیانم رنج می‌برم.

شما را برای جهاد دعوت می‌کنم، حرکت نمی‌کنید. مطالب را به گوش شما می‌خوانم، گوش نمی‌دهید. پنهان و آشکارا شما را در جریان حوادث می‌گذارم، پاسخ نمی‌دهید. پندتان می‌دهم، نمی‌پذیرید.

در جمع حاضرید، اما همانند غایبان خاصیت ندارید. اظهار بندگی می‌کنید، اما همانند اربابان ابراز وجود می‌نمایید. مطالب آموزنده می‌گوییم، بی‌اعتنایی می‌کنید. شما را با مطالب عمیق موعظه می‌کنم، گوش نمی‌دهید. شما را برای جهاد با باغیان تحریک می‌کنم، هنوز سخنم به آخر نرسیده که مانند فرزندان سبأ پراکنده می‌شوید. به انجمن‌های خود باز

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۸.

۲- همان منبع، خطبه‌ی ۷۰.

می‌گردید و یکدیگر را به پندهای خود گول می‌زنید. صبح شما را منظم می‌کنم و به جنگ می‌فرستم، شب بازگشته‌اید. شما مانند کمان هستید، کمانگر خسته شده و عاجز گردیده و کمان هم در فشار قرار گرفته است.»

ای مردمی که بدن‌هایتان اینجا حاضر است و عقل‌هایتان رفته است! افکارتان مختلف و زمامدارانتان را گرفتار کرده‌اید، امیر شما از خدا اطاعت می‌کند اما شما از او فرمان نمی‌برید. به خدا سوگند! دوست دارم معاویه با من داد و ستد کند مانند داد و ستد صراف، از من ده نفر از شماها را بگیرد و یکی از طرفداران خود را به من بدهد»^(۱). «خدا ذیلتان کند! شما مثل شترهای بی‌ساربان هستید؛ از یک طرف که شما را جمع می‌کنند از طرف دیگر متفرق می‌شوید. بدون تردید در صورتی که قلب‌های شما با هم نزدیک نیست، جمعیت و فزونی شما فایده و نتیجه ندارد. می‌خواهم با شما دردِ جامعه را مداوا کنم، حال آنکه شما خود درد و بیماری من هستید. کار من مانند کسی است که می‌خواهد با خار، خاری را که در پایش رفته، بیرون آورد و حال آنکه می‌داند میل خار با خار است.

می‌بینم که مانند پوست سوسمار که به هم می‌خورد هیاهو می‌کنید، نه حقی را پس می‌گیرید و نه از ظلم جلوگیری می‌کنید. آخ از دست شما! چه سختی‌ها که از دست شما کشیدم! نه موقع نیاز، مردان آزاده و راستگو هستید و نه موقع مشورت، افرادی مورد اعتماد. از همراهی با شما بیزارم، به خدا سوگند! دوست دارم خدا میان من و شما جدایی افکند و مرا به کسانی ملحق گرداند که رأی آنان صحیح و عقل آنان خوب و گفتارشان حق بود»^(۲). «ای مردمی که بدنتان جمع و افکار و آرزوهایتان مختلف است! سخنان شما سنگ‌های سخت را نرم می‌گرداند و روش شما سبب طمع به شما گردیده است. دعوت کسی که شما را دعوت کرد پذیرفته نشد. کسی که برای شما زحمت کشید راحت نیافت.

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۶.

۲- اقتباس از خطبه‌های نهج البلاغه با استفاده از ترجمه‌ی مصطفی زمانی.

با مطالب گمراه کننده، عذر می‌آورید. روش شما همانند بدهکاری است که برای پرداخت آن عذر می‌آورد. اگر از خانه‌ی خود دفاع نکنید، از چه خانه‌ای دفاع خواهید کرد؟ اگر همراه من جنگ نکنید، در رکاب کدام امام پس از من می‌جنگید؟ فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد، کسی که با نیروی شما پیروز شود، به خدا سوگند! با تیر بی‌اثر پیروز گشته است»^(۱).



بخش هشتم: حضرت علی رضی الله عنه پس از خلافت

روش اجمالی حضرت علی رضی الله عنه در خلافت - زهد و پرهیزگاری علی رضی الله عنه - علی رضی الله عنه
در برابر مسؤولان حکومتی و عموم مسلمانان - علی رضی الله عنه پیشوا و مصلح بزرگ - اصول
سیاست و حکومت علی رضی الله عنه - سیاست شایسته و بی نظیر علی رضی الله عنه - نگاهی کوتاه به
زندگی امیر معاویه رضی الله عنه - نگاهی به جامعه‌ی اسلامی آن روز.

علی علیه السلام پس از خلافت

روش اجمالی حضرت علی علیه السلام در خلافت

وصف علی علیه السلام از زبان یکی از یارانش، به نام ضراره بن ضمیره وصفی است که اندیشه‌ها، احساسات، تمایلات، جهت‌گیری‌ها و صفات اخلاقی و فطری انسان را به تصویر می‌کشد. در تاریخ اسلام به ندرت دیده شده که در مورد یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخی - بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله - چنین وصفی به ثبت رسیده باشد که دارای این امتیاز باشد. در این تعریف که به پیشنهاد امیر معاویه رضی الله عنه و در مجلس وی صورت گرفته است، محبت، صداقت در ادای شهادت، احساس مسئولیت و در نظر داشتن شرایط زمان و مکان جمع شده است. از این‌روی این وصف، قطعه‌ی ادبی بلیغ و صادقانه‌ای است که ترجمه‌ی آن بدین شرح است^(۱)؛ ابوصالح می‌گوید: معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه از ضراره بن ضمیره خواست که اوصاف شایسته‌ی علی علیه السلام را برایش بیان کند، ولی او عذر آورد. وقتی معاویه رضی الله عنه بسیار اصرار ورزید، ضراره لب به سخن گشود و گفت:

«به خدا سوگند! علی دور اندیش و بسیار نیرومند بود، گفتارش قاطع و داوری‌اش عادلانه بود، وجودش منبع علم و دانش بود، از دنیا و نعیم آن بیمناک بود، با شب و تاریکی آن انس داشت. به خدا سوگند! بسیار می‌گریست و مدت‌ها در اندیشه فرو می‌رفت و با خود رازها می‌گفت، غذای ساده و لباس زبر دوست داشت. او همانند افراد عادی بود، وقتی می‌پرسیدم، پاسخ می‌داد و وقتی به خدمتش حاضر می‌شدیم، نخست خودش لب به سخن می‌گشود و وقتی او را دعوت می‌کردیم می‌پذیرفت و به خانه‌های ما می‌آمد با آنکه ما را به خود نزدیک می‌کرد از هیبتش با او سخن نمی‌گفتم و از عظمتی

۱- ممکن نیست بتوان، بلاغت الفاظ و ظرافت معنی این قطعه‌ی ادبی را به زبان دیگری منعکس کرد.

که در دل‌های ما داشت با وی آغاز سخن نمی‌کردیم. وقتی لبخند می‌زد دندان‌هایش چون مروارید منظم نمودار می‌شد، مردم متدین را بزرگ می‌داشت، با مساکین مهربان بود و مظلوم را یاری می‌کرد.

گواهی می‌دهم که در شب تاریک او را دیدم که در محراب عبادت محاسن خود را به دست گرفته و مانند مارگزیده به خود می‌پیچید و همانند شخص داغدار گریه می‌کرد و می‌فرمود:

«ای دنیا! از من دور شو، آیا برای من نقشه داری؟ و یا به من علاقه پیدا کرده‌ای؟ افسوس! دیگری را فریب بده، من نیازی به تو ندارم، سه طلاقه‌ات کرده‌ام و حق رجوع ندارم. عمر تو کوتاه، شادکامیت، ناچیز و خطر تو بزرگ است. آه از کمبود توشه و دوری سفر و خطر راه!»

امیر معاویه رضی الله عنه با شنیدن این تعریف گریست و در حالی که با آستین خود اشک از چشمانش پاک می‌کرد، گفت: خدا ابوالحسن، علی رضی الله عنه را رحمت کند! به خدا سوگند! او چنین بود. ای ضاراه! اندوه تو نسبت به فقدان آن حضرت چگونه است؟ گفت: مانند اندوه زنی که فرزندش را در کنارش سر ببرند، نه از اشک ریختن باز می‌آید و نه غمش کاهش می‌یابد»^(۱).

زهد و پرهیزگاری علی رضی الله عنه

بارزترین صفت و امتیاز حضرت علی رضی الله عنه زهد بیش از حد و پرهیز از دنیا بود و این در حالی بود که به اسباب راحت و ثروت دسترسی داشت و اختیارات مملکت به دستش بود و بین مردم از جایگاه و احترام خاصی برخوردار بود و این امر، مانع از آن بود که کسی او را مورد اتهام یا انتقاد و محاسبه قرار دهد.

۱- ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۲۱، نهج البلاغه، سخن ۷۷.

یحیی بن معین از علی بن جعد از حسن بن صالح نقل می‌کند که یک بار در مجلس عمر بن عبدالعزیز^(۱) در مورد زاهدان بزرگ سخن به میان آمد، عمر گفت: زاهدترین افراد دنیا، علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است^(۲). در مورد زهد ایشان مطالب زیادی نقل شده است؛ اینک به چند نمونه توجه فرمایید:

ابوعبیده به نقل از عنتره می‌گوید:

«زمانی که حضرت علی علیه السلام در «خَوْرَنَق» تشریف داشت نزد او رفتم، دیدم در هوای سرد خود را با چادری پوشانده و از سرما می‌لرزد، گفتم: ای امیرالمؤمنین! خدا برای شما و خانواده‌ات در این مال (اموال دولت) حَقّی گذاشته است و شما از سرما می‌لرزید؟ فرمود: من از مال شما چیزی نمی‌گیرم، این همان چادری است که از مدینه با خود آورده‌ام»^(۳). ابونعیم از مردی ثقفی که حضرت علی علیه السلام او را به کارگزاری «عکبرا»^(۴) منصوب کرده بود، نقل می‌کند که گفت: «مردم آن منطقه اهل نماز نبودند، حضرت علی علیه السلام (هنگامی که به آن منطقه آمده بود) از من خواست که هنگام ظهر نزد او بروم، وقتی به او رسیدم، دربنای وجود نداشت که مرا از ورود منع کند، آنگاه که به محضر او شرفیاب شدم، دیدم نشسته است و کنار او یک کاسه و کوزه‌ای پر از آب گذاشته است، سپس یک ظرف سفالی را که سرش بسته و مهر شده بود، طلبید. فکر کردم آن ظرف پر از جواهر است و می‌خواهد گوهر گرانبهایی به من هدیه کند. وقتی مهر را شکست، دیدم «قاووت»^(۵) است. مقداری بیرون آورد و در کاسه‌ای ریخت و کمی آب اضافه کرد. خودش میل فرمود و به من نیز داد. من طاقت نیاوردم، پرسیدم: یا امیرالمؤمنین! شما در

۱- خود عمر بن عبدالعزیز از زاهدان بزرگ بود. به سیره‌ی عمر بن عبدالعزیز اثر ابن جوزی مراجعه شود.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۵.

۳- همان منبع، ج ۸، ص ۳ و حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۲.

۴- شهری است در نزدیکی موصل. (مترجم)

۵- آرد جو، یا نخودچی که آن را با شکر مخلوط می‌کنند (فرهنگ عمید).

عراق زندگی می‌کنید و غذایتان این است؟ حال آنکه غذای عموم مردم عراق خیلی بهتر از این است؟ فرمود: به خدا سوگند! به سبب بخیلی سر آن را مهر نکرده‌ام، بلکه به اندازه‌ی نیازم خریداری می‌کنم، ولی می‌ترسم اینها تمام شود و از اموالی «سویق» درست شود که نسبت به پاکی آن خبر نداشته باشم؛ به این دلیل از آن نگهداری می‌کنم؛ زیرا دوست ندارم چیزی را بخورم که به پاکی و حلال بودن آن اطمینان ندارم^(۱). یک بار برای وی حلوا آوردند، فرمود: ای حلوا! بویت خوش است، رنگت زیبا و طعمت گواراست، اما نمی‌خواهم نفسم را به چیزی عادت دهم که تا کنون با آن عادت نداشته است^(۲). زید بن وهب می‌گوید: «علی رضی الله عنه نزد ما آمد، در حالی که بدنش را با یک چادر پوشانده بود و ازارش^(۳) را با پارچه‌ای بسته بود، در مورد این لباس از او پرسیدند، گفت: این لباس را به این دلیل می‌پسندم که از خودنمایی به دور باشم و برای نماز بهتر و برای مومنان سنت باشد»^(۴). مجمع بن سمعان تیمی می‌گوید: «علی بن ابی طالب رضی الله عنه شمشیر خود را برای فروش به بازار برد و گفت: «اگر چهار درهم داشتم که برای خودم لباسی بخرم، شمشیرم را نمی‌فروختم»^(۵). امام احمد به روایت عبدالله بن رزین می‌گوید: نزد علی رضی الله عنه رفتم، برای ما خوراکی ساده آورد، گفتم: خدا خیرت دهد! کاش آن مرغابی را برای ما ذبح می‌کردی؛ زیرا خداوند نعمت فراوان داده است، فرمود: ای ابن رزین! از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «برای خلیفه فقط دو غذا از بیت‌المال حلال است: غذایی که خود و خانواده‌اش بخورند و غذایی که به مردم بخوراند»^(۶). ابو عبید در کتاب

۱- اصفهانی؛ ابونعیم، حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۲، چاپ سوم، ۱۹۸۰، بیروت.

۲- همان منبع، ج ۱، ص ۸۱.

۳- ازار: لنگ، چادری که به جای شلوار می‌پوشند.

۴- المنتخب، ج ۵، ص ۵۸.

۵- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۳.

۶- همان منبع و مسند امام احمد، ۷۸/۱.

«الاموال» آورده است که: «حضرت علی علیه السلام در یک سال، سه مرتبه حقوق و مستمری مردم را پرداخت کرد، سپس اموالی از اصفهان آوردند، فرمود: بیایید برای چهارمین بار مستمری خود را دریافت کنید؛ زیرا من خزانهدار شما نیستم و چیزی را پس‌انداز نمی‌کنم. عده‌ای گرفتند و عده‌ای صرف‌نظر کردند»^(۱). علی علیه السلام روزی در خطبه‌اش فرمود: ای مردم! سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست! من از مال شما چیزی بر نداشته‌ام جز این. سپس شیشه‌ی عطری از جیبش بیرون آورد و به مردم نشان داد و گفت: این را دهقانی به من هدیه داده است. سپس به بیت‌المال رفت و آن شیشه را جزو اموال بیت‌المال قرار داد و این شعر را سرود:

أَفْلَحَ مَنْ كَانَتْ لَهُ فُؤُصْرَةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا كُلَّ يَوْمٍ تَمْرَةً

«خوشبخت است کسی که سبدی خرما داشته باشد و هر روز یک عدد از آن بخورد.»
 هبیره بن مریم می‌گوید: شنیدم که حسن بن علی (پس از شهادت پدرش) در خطبه‌ی خود گفت: ای مردم! دیروز مردی از میان شما رفت که بعد از خود چیزی به جای نگذاشت، مگر هفتصد درهم که از حقوقش باقی مانده بود و می‌خواست با آن خادمی بخرد^(۲). آنچه برای یک فرمانروا از پرهیزگاری و احتیاط در مورد خوردنی‌ها دشوارتر است، این است که بدون سخن گفتن از موضع قدرت، به یک حکم شرعی و قضاوت قاضی راضی و تسلیم شود، به ویژه در صورتی که طرف مقابل مسلمان هم نباشد. این صفت را می‌توان از داستان زیر درک کرد:

«حاکم از شعبی روایت کرده است که در جنگ جمل زره علی علیه السلام گم شد، آن را دست یک یهودی دید، لذا نزد شریح، قاضی وقت طرح دعوی کرد. فرزندش، حسن و غلامش، قنبر برای وی گواهی دادند، ولی شریح گفت: به جای حسن شاهدهی دیگر

۱- هندی، کنز العمال، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲- ابن ابی شیبیه، مُصنّف کتاب الفضائل، ج ۱۲، ص ۷۴، چاپ پاکستان، ۱۹۸۷ م.

بیاور! علی علیه السلام گفت: آیا گواهی حسن را نمی‌پذیری؟ گفت: آری، اما از شما شنیده‌ام که گواهی فرزند برای پدر صحیح نیست. قاضی طبق مقررات قضایی اسلام به نفع یهودی حکم صادر کرد. یهودی با خود گفت: امیر المؤمنین همراه من نزد قاضی آمده و به حکم او راضی شده است؟ آنگاه به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد گواهی داد و مسلمان شد و اعتراف کرد که زره از مرکب علی علیه السلام افتاده و او آن را برداشته است. حضرت علی علیه السلام آن زره را به یهودی بخشید و هفتصد درهم به او انعام داد. آن مرد همواره همراه علی علیه السلام بود تا اینکه در جنگ صفین کشته شد^(۱). حضرت علی علیه السلام با آنکه تا این حد پرهیزگار و نسبت به دنیا بی‌میل بود، ولی تندخو، خشن و خشک نبود، بلکه خوش برخورد و مهربان بود. در وصف او آمده است که او زیبا چهره، خندان و فروتن بود^(۲).

علی علیه السلام در برابر مسؤولان حکومتی و عموم مسلمانان

حضرت علی علیه السلام (نه تنها در زندگی شخص خویش بلکه) با مسؤولان و کارگزاران حکومتی نیز به همین شیوه عمل می‌کرد. شاید این مرحله، برای یک خلیفه یا فرمانروا دشوارتر باشد، از این که خودش بر زهد و معیارهای عالی تقوا (عمل بر عزیمت) پایبند باشد.

یکی از سفارش‌های همیشگی‌اش به کارگزاران این بود که:

«با مردم به انصاف رفتار کنید و در برابر نیازهای‌شان بردبار باشید؛ زیرا شما خزانه‌داران ملت، وکلای مردم و نمایندگان رهبران هستید. هیچ کس را به سبب نیازش نرنجانید و او را از خواسته‌اش باز ندارید. برای گرفتن مالیات، مردم را به فروش لباس تابستانی و زمستانی، وسیله‌ی نقلیه و غلام مجبور نسازید و برای دریافت یک درهم

۱- هندی، کنز العمال، ج ۴، ص ۶. حاکم در «الکنی» و ابونعیم در «حلیة الأولیاء»، ج ۴، ص ۱۳۹ این

داستان را به طور مفصل آورده‌اند.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۲۳.

کسی را تازیانه نزنید»^(۱). به یکی از مأموران جمع‌آوری مالیات و زکات این گونه سفارش کرد:

«با کمال وقار و آرامش به سوی آنها برو تا میان مردم قرارگیری، آنگاه به آنها سلام کن و در سلام گفتن کوتاهی مکن، سپس بگو: بندگان خدا! خلیفه‌ی مسلمین مرا فرستاده است تا حقّ خدا را که در اموال شما وجود دارد بگیرم، آیا حقّ خدا در اموال شما هست که به ولیّ او پردازید؟»

اگر کسی گفت: حقّ خدا در مال من نیست، با او کاری نداشته باش و اگر کسی به تو لطف کرد، همراه او برو، بدون این که او را به وحشت اندازی یا تهدید کنی یا به زور بگیری یا تحت فشار قرار دهی، آنگاه آنچه از طلا و نقره به عنوان زکات می‌دهد، بگیر! اگر گوسفند یا شتر داشته باشد، بدون اجازه‌اش نزد آنها مرو؛ زیرا بیشتر آنها مال اوست. وقتی به چهارپایان رسیدی مثل افراد صاحب قدرت و خودخواه وارد نشو و حیوانات را رم مده و آنها را مترسان و صاحب آنها را ناراحت نکن، آنگاه مال را به دو قسمت تقسیم کن، سپس به صاحب مال اختیار بده تا هر بخشی را که می‌خواهد برای خویش برگزیند، وقتی انتخاب کرد با انتخابش مخالفت نکن. سپس باقی مانده را دو بخش کن و صاحب مال را آزاد بگذار تا سهم خود را انتخاب کند. پیوسته این تقسیم کردن را ادامه بده تا به اندازه‌ی حقّ خدا از مال وی باقی بماند، آنگاه آن را دریافت کن. اگر صاحب مال تقسیم را قبول نکرد، بار دیگر تقسیم را مثل اول شروع کن!»^(۲)

علی علیه السلام پیشوا و مصلح بزرگ

حضرت علی علیه السلام فقط یک فرمانروای اداری یا یک خلیفه (به معنای متداول) همانند خلفای اموی و عباسی نبود، بلکه او خلیفه‌ای در سطح ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود. ایشان ولیّ

۱- صبحی صالح، نهج البلاغه، نامه‌ی شماره: ۵۱.

۲- صبحی صالح، نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۲۵.

امر مسلمانان، معلّم، مرّبی و الگوی عملی و ناظر امور دینی و اخلاقی آنان بود. رفتار و گرایش‌های مردم را زیر نظر داشت که تا چه حد با شیوه‌ی رسول الله ﷺ موافق و تا چه حد از آن منحرف شده و از فرهنگ بیگانه و مناطق فتح شده تأثیر پذیرفته است؟ نماز جماعت را به امامت خودش اقامه می‌نمود، مردم را موعظه می‌کرد و احکام دین را به آنها می‌آموخت، راه‌های خشنودی و نارضایتی خدا را برای‌شان توضیح می‌داد، در مسجد می‌نشست و به سؤالات دینی و دنیوی مردم پاسخ می‌گفت، خودش شخصا به بازار می‌رفت و بر داد و ستد مردم و کنترل قیمت‌ها نظارت داشت و ضمن موعظه به بازرگانان می‌گفت: «از خدا بترسید، کیل و وزنتان را برابر کنید و کم‌فروشی و گران‌فروشی نکنید!»

در مورد شخص خویش بسیار احتیاط می‌کرد و از مقام و نسب والای خود هرگز سوء استفاده نمی‌کرد. هرگاه می‌خواست چیزی بخرد از کسی می‌خرید که او را شناسد و نداند که او امیرالمؤمنین است، تا مبادا فروشنده به پاس احترام و مقام وی جنس خود را ارزان‌تر به او بفروشد. بسیار علاقه داشت که عدل و مساوات را در گفتار، کردار و تقسیم مراعات کند و همین چیز را از عاملان و کارگزاران خود نیز می‌خواست و آنان را مورد محاسبه قرار می‌داد. گاهی (بدون اطلاع قبلی) بازرسانی را به شهرها می‌فرستاد تا در مورد رفتار کارگزاران تحقیق کنند و از آرای مردم نسبت به آنان آگاه شوند و سپس برای وی گزارش دهند. به همین دلیل مسؤولان از او می‌ترسیدند. اگر نیازی به توییح یا تفهیم احساس می‌نمود، از این کار دریغ نمی‌ورزید. نامه‌هایی که به عمّال خود نوشته است، بر این مطلب گواهند^(۱).

۱- بسیاری از نامه‌های ایشان در نهج‌البلاغه در بخش نامه‌ها گردآوری شده است. در این مجموعه، نامه‌هایی وجود دارد که اسلوب نگارش آنها با سبک حضرت علی علیه السلام و آن روزگار موافق است و نسبت آنها به آن حضرت صحیح است. ناقلدانی که از ذوق ادبی برخوردارند و پیوسته در مورد نامه‌نویسی آن عصر مطالعه داشته‌اند، از این حقیقت آگاهند.

امیرالمؤمنین تنها به نظارت عملکرد مدیران و مسؤولان در مورد حدود شرعی و احکام فقهی بسنده نمی‌کرد، بلکه سیره و زندگی آنان را نیز زیر نظر داشت و هرگاه مشاهده می‌کرد که عمل آنها با سیره‌ی والیان خداترس و پیروان رسول الله صلی الله علیه و آله و سیره‌ی خلفای راشدین مغایرت دارد، آنان را مجازات می‌کرد. از اینجا بود که وقتی اطلاع یافت عثمان بن حنیف انصاری (کارگزار وی در بصره) به یک مهمانی رفته که در آن مهمانی از او تجلیل شده و مساوات اسلامی رعایت نشده است به او نامه نوشت و خطاب به او گفت:

«ای فرزند حنیف! به من خبر رسیده که یکی از جوانان بصره تو را به مهمانی دعوت کرده و تو هم به آن مجلس شتافته‌ای، با غذاهای رنگارنگ و ظرف‌های گوناگون پر از طعام تو را پذیرایی کرده‌اند. گمان نمی‌کردم دعوت کسانی را بپذیری که فقیران را کنار می‌زنند و ثروتمندان را دعوت می‌نمایند. دقت کن که از این سفره چه غذایی می‌خوری، لقمه‌ای را که در حلال بودنش تردید داری، بیرون افکن و آنچه را یقین داری از طریق حلال به دست آمده، بخور!»^(۱)

اصول سیاست و حکومت علی علیه السلام

محوری که سیاست حضرت علی علیه السلام و نظام حکومت و مدیریت وی گرد آن می‌چرخید، مقدم داشتن اصول و ارزش‌های اسلامی بر مصالح سیاسی و اداری و حفظ روح خلافت انبیا و روش خلفای راشدین بود. او معتقد بود که خلیفه، قبل از آنکه فرمانروا و ولیّ امر مسلمانان باشد، یک مبلغ و پیشوای دینی و الگوی مذهبی به حساب می‌آید. او به هر قیمتی حاضر بود که این شیوه را عملی کند و این بُعد را بر سایر ابعاد سیاسی، اقتصادی و ... ترجیح دهد، چنان که وی با طیب خاطر، بهای سنگینی در راستای انتخاب این سیاست پرداخت.

۱- صبحی صالح، نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۴۵.

استاد عقّاد، تفاوت اساسی بین علی و معاویه رضی الله عنهما را به خوبی تشریح کرده و خاطرنشان ساخته است که تفاوت بین دو فرد نبود، بلکه در اصل تفاوت بین دو نظام یا به تعبیر امروزی بین دو مکتب فکری بود. می‌گوید:

«تضادی بود بین خلافت دینی که علی رضی الله عنه مظهر آن بود و بین کشور داری دنیوی که معاویه رضی الله عنه مظهر آن بود»^(۱). نتیجه‌ی طبیعی این دو روش متفاوت که هر یک از دو گروه به میل خود اختیار کرده بود آشکارا به ظهور پیوست. سبب پیدایش این تفاوت این بود که زمان، فرق کرده بود و دامنه‌ی فتوحات گسترش یافته و ثروت، فراوان شده و مسلمانان از جوامع و فرهنگ‌های مردم مناطق تازه فتح شده، متأثر شده بودند. از طرف دیگر فاصله‌ی زمانی با عصر نبوت و فقدان نخستین شاگردان مکتب نبوی که درس ساده زیستی و سخت‌کوشی را آموخته بودند، نیز دخیل بود. عقّاد با موشکافی و بلاغت به این حقیقت اشاره کرده است:

«عصر علی رضی الله عنه در مقایسه با دوره‌های پیشین و آینده، عصر عجیبی بود؛ اما از این نظر که مسیر شایسته‌ی خود را پیمود، تعجبی نداشت؛ زیرا نه کاملاً ثابت و استوار بود و نه کاملاً آشفته و بی‌ثبات، بلکه مانند ساختمان جدیدی بود که نزدیک به اتمام است، نه به طور کامل فرو ریخته و نه ساختمان تکمیل شده و ثابت و استوار است.»

تفاوت بین این دو روش بنا بر تأثیر زمان و تحولاتی بود که در جامعه‌ی اسلامی به حکم طبیعت بشری و قانون نظام آفرینش پدید آمده بود. این تفاوت به نفع امیر معاویه رضی الله عنه بود؛ زیرا او بر سپاه و منطقه‌ای حکومت می‌کرد که نظم و آرامش برقرار بود و فرمان امیر را با دل و جان می‌خریدند؛ اما در سپاه حضرت علی رضی الله عنه و محدوده‌ی حکومتش (بنا بر طبیعت دو منطقه و روحیه‌ی قبایلی ساکنان آنجا، چنان که قبلاً ذکر شد) تا حدّی اضطراب و هرج و مرج حکم‌فرما بود. اطرافیانش افرادی خودخواه و خیره سر بودند که به منافع مادی چشم دوخته و به امتیازات گروه مخالف طمع داشتند.

استاد عقّاد می گوید:

«خشنودی از نظام اجتماعی موجود، سهم معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه در منطقه ی شام و اطرافش بود و بیزاری و تنفر از نظام اجتماعی، سهم علی بن ابی طالب رضی الله عنه در سراسر جزیره العرب بود»^(۱). وی می افزاید:

«مسأله ی اختلاف بین علی و معاویه رضی الله عنه بر سر یک موضوع (خلافت) نبود که اگر یکی از آن دو به پیروزی می رسید، نزاع قطع می شد، بلکه اختلاف بین دو نظام رقیب و جهان بینی متقابل بود که یکی از آنها به ثبات و استقرار تن در نمی داد و دیگری پذیرای نظام نوین حکومت و مایل به بقا و استقرار بود»^(۲).

سیاست شایسته و بی نظیر علی رضی الله عنه

به رغم اینکه نتیجه ی تفاوت بین دو نظام به ظهور پیوست و در یک نظام، آرامش و اطاعت از فرمان زمامدار و در دیگری هرج و مرج و تمرّد وجود داشت و به رغم مواجه شدن حضرت علی رضی الله عنه با مشکلات و رنج های فراوان و برخورداری امیر معاویه رضی الله عنه از پیروان مطیع و امکانات ظاهری، باز هم سیاست علی رضی الله عنه بی نظیر و در خور شأن وی بود. عقّاد با رعایت انصاف و امانت تاریخی می گوید:

«علی رضی الله عنه از همان روز اوّل خلافت خود، بهترین سیاستی را که برایش شایسته بود در پیش گرفت و سیاست دیگری سراغ نداریم که انتقاد کنندگان یا مورّخان به آن اشاره کرده باشند و دلیلی ارائه دهند که این سیاست، بهتر و فرجامی مصون تر داشت یا ضامن نجات از تنگناها بود»^(۳). محققان و مورّخانی که انسان ها، عصرها، آثار تربیت، باورها و الگوها و اهداف زمامداران را با یک معیار می سنجند، همواره نسبت به حضرت علی رضی الله عنه

۱- عقّاد، العبریات الإسلامية، ص ۸۶۹

۲- همان منبع، ص ۸۹۲

۳- همان منبع، ص ۸۹۵

زبان اعتراض گشوده و می‌گویند: اگر ایشان در برکناری امیر معاویه رضی الله عنه از استانداری شام و برکناری قیس بن سعد از ولایت مصر شتاب نمی‌کردند و قاتلان حضرت عثمان رضی الله عنه را تحویل می‌دادند و حکمیت را نمی‌پذیرفتند، به جنگ‌های خونینی که با شجاعت و ایمان قوی پشت‌سر گذاشتند نیازی پیش نمی‌آمد و با مشکلات طاقت‌فرسا مواجه نمی‌شدند؛ اما استاد عقّاد با این نظریه مخالف است و می‌گوید:

«پس از بررسی عواقب تمام وجوه قضیه، به نظر می‌رسد که اگر حضرت علی رضی الله عنه به رأی خود عمل نمی‌کرد و نظر دیگران را به مرحله‌ی اجرا می‌گذاشت باز هم موفقیتش قطعی نبود و به طور حتم از خطر مصون نبود و شاید امید موفقیتش کمتر و خطرش بیشتر بود»^(۱). سپس با صراحت بیشتر می‌نویسد:

«آیا انتقادکنندگانی که در زمان حضرت علی رضی الله عنه یا بعد از وی زبان اعتراض گشوده‌اند، به فکرشان رسیده است که از خود بپرسند آیا حضرت علی رضی الله عنه توان این را داشت که روش دیگری انتخاب کند؟ و به فرض این که می‌توانست سیاستی دیگر در پیش گیرد، نتیجه‌اش چه بود؟ آیا قطعاً نتیجه‌ی بهتری به دست می‌آمد و فرجام نیکوتری حاصل می‌شد؟»^(۲) سپس می‌افزاید:

«اگر او از زیرکی و زرنگی کار نگرفته، زیاد ضرر نکرده است؛ زیرا در صورت حداکثر استفاده از آن، نفع زیادی هم نمی‌برد؛ برای این که یکی از دو امر لازم بود؛ یا خلافت یا کشورداری»^(۳). «در زمان علی رضی الله عنه سنگینی بار تفاوت‌ها و ناهمگونی‌هایی که در دوره‌های قبل از او پدید آمده بود و هیچ جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، از بروز آنها در امان نبود، جمع شده بود»^(۴). طبیعت این دو روش، مقتضی بود که در مورد ولیعهدی و

۱- همان، ص ۹۱۵.

۲- همان منبع.

۳- عقّاد، العبقريات الإسلامية، ص ۹۳۰.

۴- همان منبع، ص ۹۳۳.

انتخاب جانشین نیز نظری متفاوت داشته باشند؛ حضرت علی علیه السلام مسأله را به شورا واگذار کرد و حضرت حسن علیه السلام را که فرزند بزرگ‌تر وی و سبط اکبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود به جانشینی برنگزید؛ شخصیتی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی فرموده بود: **إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ** «این فرزند من، سید و آقا است.» هنگامی که حضرت علی علیه السلام ضربت خورده بود، به او گفتند: آیا کسی را برای جانشینی تعیین نمی‌کنی؟ گفت: نه، **(وَلَكِنْ أُنزِلُكُمْ كَمَا تَرَكُكُمْ رَسُولُ اللَّهِ)** «همان طور که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما را به خودتان وا گذاشت، من نیز به خودتان وا می‌گذارم»، گفتند: وقتی به پیشگاه خدایت بروی به او چه پاسخ می‌دهی؟ فرمود، می‌گویم: خدایا! تا وقتی که خواستی مرا میان آنها نگه داشتی، سپس مرا به سوی خودت برگرفتی و تو را در میان آنها گذاشتم، اگر خواهی اصلاحشان کن و اگر خواهی نابودشان کن!^(۱) اما معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه فرزندش را به جانشینی خود برگزید.^(۲)

نگاهی کوتاه به زندگی امیر معاویه رضی الله عنه

با بررسی حقایق تاریخی و با توجه به اوضاع نابسامان و دوره‌ی بحرانی‌ای که بعد از شهادت امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه پدید آمد و با در نظر گرفتن تحولات و واکنش‌های درونی و برونی که در جامعه‌ی اسلامی به ظهور پیوست، به نظر می‌رسد که حضرت معاویه رضی الله عنه بر اساس تجربه‌ی طولانی و مردم‌شناسی و آگاهی از موقعیت مناطقی که سال‌ها در آنجا حکومت کرده بود، به این نتیجه رسیده بود که مشکل است مملکت پهناور آن روز و جامعه‌ی اسلامی مرکب از طبایع و عناصر گوناگون را ملزم گرداند تا دقیقاً از نظام خلافت پیروی کنند؛ نظامی که سه خلیفه‌ی قبلی با قدرت تمام به آن چنگ زدند. بنابراین یقین نمود که در این شرایط حسّاس برای مبارزه با خطراتی که امنیت و

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۲۴ و ترجمه‌ی فارسی مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۷۴، چاپ

چهارم.

۲- برای تفصیل بیشتر رک: البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۴۶.

آرامش مملکت اسلامی را تهدید می‌کند و تا حد زیادی ادامه‌ی غزوات و فتوحات را تحت الشعاع قرار می‌دهد، اشکالی ندارد که یک حکومت فردی عادل و انعطاف‌پذیر تشکیل داد که در اصول، به عقاید و احکام اسلامی پایبند باشد و حدود و فرایض و شعارهای اسلامی را به طور کامل حفظ کند و در اداره‌ی حکومت و برخورد با مردم به حدّ ضرورت، از توسّع، کار گیرد؛ به گونه‌ای که دولت از دایره‌ی اسلام خارج نگردد. و ضرری ندارد که مملکت پهناور اسلامی که در آستانه‌ی تبدیل شدن به یک امپراتوری قرار دارد با نظام‌های مروج روز اداره شود و امور با کاردانی و نرمی حل و فصل گردد و با مشکلات، طبق اقتضای مصلحت عمومی و حکمت عملی و مطابق با مقتضیات زمان و مکان برخورد شود؛ بنابراین ایشان حکومت خود را به عنوان یک فرمانروا و مسؤول اداری مسلمان آغاز کرد.

رسول اکرم ﷺ نسبت به این موضوع خبر داده و چنین فرموده است:

«خِلَافَةُ النَّبِيِّ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُعْطَى اللَّهُ الْمُلْكَ أَوْ مُلْكُهُ مِنْ يَشَاءَ»^(۱).

«خلافت نبوت و جانشینی پیامبر سی سال خواهد بود، سپس خداوند مملکت را به هر که بخواهد می‌بخشد».

خود امیر معاویه نیز مدعی نبود که حکومت او مانند خلافت خلفای سه گانه «خلافت راشد» است. می‌گفت: او یک فرمانروای مسلمان است و قدر او زمانی شناخته می‌شود

۱- سنن ابی داود، کتاب السنة، باب الخلفاء. سعید بن جمهان از سفینه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: خلافت در امت من سی سال خواهد بود و بعد از آن دوره‌ی پادشاهی می‌رسد. سپس سفینه از آغاز خلافت ابوبکر تا پایان خلافت علی شمرد، دیدیم که سی سال شدند. (زیرا خلافت حضرت ابوبکر از سال ۱۱ هجری آغاز شد و مصالحه‌ی حضرت حسن در سال ۴۱ هجری واقع شد که بدین ترتیب سی سال کامل می‌شوند - مترجم -) این حدیث در جامع ترمذی، کتاب الفتن، باب «ما جاء فی الخلافة» نیز آمده است.

که به فرمانروایان بعد از وی مبتلا شوند^(۱). مسعودی، مورخ معروف (شیعه)، برنامه‌ی روزانه‌ی او را چنین بیان می‌کند:

«در شبانه روز پنج وقت برای ملاقات عمومی و رسیدگی به شکایات تعیین کرده بود، بعد از ادای نماز صبح به رویدادها و گزارش‌های روزانه گوش فرا می‌داد، سپس به تلاوت قرآن می‌پرداخت. آنگاه وارد منزل می‌شد و دستورات لازم را می‌داده بعد، چهار رکعت نماز می‌خواند و به مجلس می‌آمد، آنگاه وزیران و مستشاران برای مذاکره و شور در مسایل مملکتی و کارهای روزانه با او سخن می‌گفتند. سپس صبحانه آورده می‌شد که باقیمانده‌ی غذای شب بود. آنگاه مدتی سخن می‌گفت و برای کارهای لازم خود به منزل می‌رفت. پس از آن بیرون می‌شد و به مسجد می‌رفت و به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد. در این هنگام افراد ناتوان، روستاییان، زنان و کودکان و کسانی که پشتیبانی نداشتند پیش او می‌آمدند و شکایات و نیازهای خود را مطرح می‌کردند و او دستور می‌داد تا اقدام لازم به عمل آید. همین که کسی نمی‌ماند، داخل [دفتر کار خود] می‌شد و می‌گفت: مردم را به ترتیب مقاماتشان اجازه‌ی ورود بدهید و هیچ کس مرا از جواب سلام باز ندارد و چون همه می‌نشستند می‌گفت: ای حاضران! شما که به این مجلس راه یافته‌اید، حاجات کسانی را که به ما دست نمی‌یابند، به ما برسانید. آنها نیاز مردم را می‌گفتند و او اقدام می‌کرد. سپس سفره‌ی نهار پهن می‌شد و منشی برای ثبت شکایات حاضر می‌شد، هر یک از دادخواهان که به داخل راه می‌یافت به او می‌گفت: «بر سفره بنشین!» او نیز می‌نشست و منشی نامه‌ی او را می‌خواند و معاویه رضی الله عنه درباره‌ی او دستور می‌داد. به همین ترتیب تا به همه‌ی ارباب حاجات رسیدگی می‌کرد. بسا می‌شد چهل نفر از صاحبان حاجت در مدت صرف غذا به نزد او می‌رسیدند.

آنگاه به منزل می‌رفت. وقتی اذان ظهر گفته می‌شد، بیرون می‌آمد و نماز می‌خواند و به درون می‌رفت و آنجا نیز چهار رکعت می‌خواند. سپس خواصی از کارگزاران را

۱- البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۴۶ و ۱۵۳، دارالفکر العربی، مصر.

می‌پذیرفت و تا عصر آنجا بود. آنگاه برای نماز عصر بیرون می‌آمد و بعد از ادای نماز به منزل می‌رفت، نزدیک غروب بیرون می‌شد و مردم را به ترتیب مقاماتشان می‌پذیرفت. چون اذان مغرب گفته می‌شد، نماز مغرب را می‌خواند و به دنبال آن چهار رکعت نماز می‌خواند که در ضمن هر رکعت پنجاه آیه با صدای بلند یا آهسته می‌خواند. بعد از آن به منزل می‌رفت تا اذان عشا را می‌گفتند، آنگاه برای ادای نماز خارج می‌شد. سپس خواص و وزیران را می‌پذیرفت و تا یک سوم شب به مذاکره می‌پرداختند. پس از آن به درون می‌رفت و یک سوم شب را می‌خوابید، پس از آن برمی‌خاست و به مطالعه‌ی تاریخ گذشتگان می‌پرداخت. چون وقت نماز صبح فرا می‌رسید، بیرون می‌شد و نماز صبح را می‌خواند. و هر روز را به همان ترتیب که گفتیم به سر می‌برد»^(۱). بدون تردید شیوه‌ی حکومتی امیر معاویه رضی الله عنه نوعی اجتهاد و ابتکار بود که بنا بر مقتضیات زمان، به آن عمل کرد و گرنه روایات متعددی بر حفظ خلافت بر روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد و مسلمانان صدر اسلام و عالمان راسخ در علم که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌تر بودند و به پیروی از سنت‌ها و اجرای آرمان‌های ایشان علاقه‌ی فراوان داشتند، همین روش را پسندیده و بر همین عقیده بوده‌اند؛ مانند حضرات ابوبکر، عمر، عثمان رضی الله عنه و دیگر بزرگان و فقهای صحابه. و همین شیوه برای همیشه هدف مطلوب و الگوی تمام عیار، خواهد ماند و لازم است که مسلمانان برای تحقق آن بکوشند، هر چند زمان و مکان تغییر کرده باشد. اهل سنت و جماعت عقیده دارند که در این مورد، حق با حضرت علی رضی الله عنه بود^(۲). بدون شک، اسلام و مسلمانان از وجود امیر معاویه بهره بردند؛ زیرا در زمان او مسلمانان پیروز و

۱- مسعودی، ترجمه‌ی مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵ - ۳۳، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

۲- برای تفصیل بیشتر رک: إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۲، ص ۲۸۰ - ۲۷۸، اثر حکیم الاسلام،

شیخ احمد بن عبدالرحیم معروف به شاه ولی الله دهلوی، متوفی ۱۱۷۶ هـ ق.

غالب بودند^(۱)، قلمرو مملکت اسلامی بیش از پیش توسعه یافت، فاتحان اسلامی (در دریا و خشکی) به نقاطی قدم نهادند که قبل از آن قدم نهاده بودند. دامنه‌ی فتوحات تا اقیانوس آتلانتیک (اطلس) رسید. کارگزار وی در مصر، کشور سودان را به قلمرو حکومت اسلامی افزود. در زمان وی به ساخت کشتی‌های جنگی بسیار اهتمام می‌شد، تا جایی که ناوگان دریایی اسلام دارای ۱۷۰۰ کشتی مجهز به تمام وسایل دفاعی بود که به جهات مختلف اعزام می‌شدند و با غنایم فراوان باز می‌گشتند. بدین وسیله نقاط مختلفی را فتح نمودند؛ از جمله جزیره‌ی قبرس، قسمتی از جزایر یونان و داردانل و جزیره‌ی رودس. در قسمت خشکی دو نوع سپاه تشکیل داده بود؛ گروهی مخصوص زمستان که به آنها «الشواتی» می‌گفتند و گروهی مخصوص تابستان که به آنها «الصوائف» می‌گفتند. غزوات ادامه داشت و مرزها از تجاوز دشمنان محفوظ بود.

در سال ۴۸ هـ. ق. امیر معاویه رضی الله عنه سپاه بزرگی برای فتح قسطنطنیه از راه دریا و خشکی مجهز کرد، ولی این سپاه به دلیل برتری نظامی دشمن، موفق به فتح قسطنطنیه نشد. در این سپاه، ابن عباس، ابن عمر، ابن زبیر و ابویوب انصاری و یزید بن معاویه بن ابی سفیان شرکت داشتند. در اثنای محاصره‌ی قسطنطنیه، ابویوب انصاری، میزبان رسول الله صلی الله علیه و آله دارفانی را وداع گفت و خارج شهر در نزدیکی حصار قسطنطنیه به خاک سپرده شد.

همچنین در زمان حکومت وی، فرمانده اسلامی، عقبه بن نافع وارد آفریقا شد و به همراهی بربرانی که مسلمان شدند، قیروان را مرکز نظامی قرار داد و به نشر دعوت

۱- امیر علی، مورخ نامدار شیعه، در کتاب تاریخ عرب و اسلام، ص ۸۹ می‌نویسد: معاویه در تمام مدت سلطنت خود به طور کلی پیروز و کامیاب بود. اوضاع داخلی آرام و در خارج نیز همیشه پیروزی با او بوده است. (مترجم)

اسلام پرداختند که در نتیجه، عده‌ی زیادی از قبایل بربر به اسلام روی آوردند و به قلمرو اسلام افزوده شد^(۱).

دکتر فیلیپ حتی می‌گوید:

«قدرت و مدیریت معاویه در اداره‌ی امور بسیار قوی بود، او اوضاع نابسامان آن روز را بهبود بخشید و یک جامعه‌ی اسلامی منظم آفرید. او اولین سپاه مجهز و آموزش دیده‌ی اسلامی را تشکیل داد، در دولت اسلامی، اولین دیوان ثبتي را به وجود آورد، برای ساخت اداره‌ی پست تلاش نمود که بعداً همه‌ی نقاط مملکت را فرا گرفت و آنها را با هم متصل ساخت. او بسیار بردبار و خوش‌رفتار بود...»^(۲) مورخ معروف شیعه، ابن طقطقی می‌نویسد:

«معاویه رضی الله عنه، شخصی دانا و فصیح و بلیغ بود. طبق مقتضای احوال، گاهی از بردباری و گاهی از سختی کار می‌گرفت، اما جنبه‌ی بردباری‌اش غالب بود. در صفت سخاوت و جوانمردی معروف بود»^(۳). الفخری و طبری و دیگران داستان‌های زیادی در مورد حلم او نقل کرده‌اند، تا زمانی که برای سختگیری مجبور نمی‌شد، سختی نمی‌کرد. وی می‌گفت: جایی که زبانم مرا کفایت کند، دست به تازیانه نمی‌برم^(۴). امیر معاویه رضی الله عنه دارای صفات و

۱- برای تفصیل بیشتر رک: محمد خضری، تاریخ الامم الإسلامية، الدولة الامویة، ج ۱، ص ۱۱۵ - ۱۱۴، «الانتقاد علی تاریخ التمدن الإسلامي، لجرجی زیدان» اثر علامه شبلی نعمانی، لکنو ۱۹۱۲ م، و کتاب «الدولة الامویة»، اثر دکتر یوسف العث، چاپ دارالفکر، دمشق تحت عنوان: (نظرة عامة فی الحکم الاموی) ص ۳۵۵ - ۳۳۸.

۲- مختصر تاریخ عرب، ص ۸۰، دارالعلم ملابین، بیروت، ۱۹۴۶ م.

۳- الفخری، ص ۱۲۹، چاپ لاهور.

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۳ و تاریخ اسلام، معین الدین ندوی، ج ۲، ص ۳۵، چاپ دهم، (همچنین طبری نقل می‌کند که امیر معاویه می‌گفت: خودم را بالاتر از آن می‌دانم که خطایی بزرگ‌تر از بخشش من باشد، بدی‌ای بیشتر از نیکی من باشد، جهالتی فراتر از بردباری من باشد. همچنین

ویژگی‌های زیادی بود که دلالت بر محبت او به اسلام و مسلمانان و دفاع از حوزه‌ی دین دارند، و علاوه بر دوران‌دیشی، حکمت و مدیریت، دارای غیرت دینی نیز بود و هنگام ضرورت، مصلحت اسلام و مسلمانان را بر هر مصلحتی دیگر ترجیح می‌داد. در اینجا لازم است به همین مناسبت، یکی از کارهای افتخارآمیز وی را که دلالت بر بزرگ‌منشی و غیرت دینی ایشان دارد و بسیاری از مورخان در کتاب‌های خود آورده‌اند، ذکر کنیم. ابن کثیر می‌گوید:

«پادشاه روم به فکر افتاد تا امیر معاویه رضی الله عنه را به نحوی با خود نزدیک کند؛ زیرا قدرت وی را برای خود خطری جدی تلقی می‌کرد و ایشان سپاه روم را در هم کوبیده بود. به همین دلیل وقتی دید که معاویه رضی الله عنه سرگرم جنگ با علی رضی الله عنه است خواست که از موقعیت استفاده کند، لذا با لشکر بزرگی در یکی از مرزهای شام اردو زد و چشم طمع دوخت که معاویه رضی الله عنه با او از در دوستی وارد شود، (و در غیر این صورت با او بجنگد) معاویه رضی الله عنه به پادشاه روم نوشت:

«به خدا سوگند، ای لعین! اگر از تصمیم خود باز نیایی و به شهرهای خویش برنگردی، من با عمو زاده‌ام (علی) دست در دست هم داده و تو را از تمام سرزمینت خارج خواهیم ساخت و زمین را با وجود وسعتش برای تو تنگ خواهیم کرد.» وقتی نامه به پادشاه روم رسید، ترسید و از تصمیم خود منصرف شد^(۱). باید دانست که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه یکی از اصحاب بلند رتبه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود که در مناقب وی حدیث‌هایی وارد شده است، نباید بی‌باکانه زبان طعن به او دراز کرد و آنچه را سزاوار مقام او نیست به او نسبت داد. امام ابوداود از ابوسعید روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یاران مرا بد نگوئید، قسم به ذاتی که جانم در دست اوست! اگر کسی از شما

می‌گفت: برای من چیزی لذت بخش‌تر از این نیست که خشمی را فرو خورم، ترجمه‌ی تاریخ

طبری، ج ۷، ص ۲۹۰۲ - ۲۹۰۱. (مترجم)

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۱۹.

برابر کوه أحد، طلا در راه خدا خرج کند، ثواب آن به اندازه‌ی نیم «مُد» از صدقه‌ی آنها هم نخواهد رسید.»

ابوداود به نقل از ابوبکر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که نسبت به حسن بن علی رضی الله عنه فرمود: «این فرزند من، آقایی است که امیدوارم خداوند به وسیله‌ی او دو گروه بزرگ از امت مرا به صلح آورد.»

دیلمی نقل می‌کند که حسن بن علی رضی الله عنه گفت: از پدرم، علی شنیدم که می‌گفت: رسول الله فرموده است: «گردش شب و روز به پایان نخواهد رسید تا زمانی که معاویه به حکومت برسد.»

آجری در کتاب «الشریعة» از عبدالملک بن عمیر روایت می‌کند که امیر معاویه رضی الله عنه گفت: از زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای معاویه! اگر حکومت به تو رسید، عدل و انصاف پیشه کن!» همواره منتظر چنین روزی بودم.

از حدیث امّ حرامّ ثابت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نخستین لشکر از امت من که از طریق دریا (با دشمنان اسلام) خواهند جنگید، برای خود بهشت را واجب کردند.» در تاریخ اسلام نخستین کسی که از طریق دریا راه جهاد را پیش گرفت، همانا معاویه رضی الله عنه (در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه) بود و امّ حرامّ نیز در لشکر او شرکت داشت و بعد از عبور از دریا درگذشت.

به ثبوت رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله معاویه را کاتب خود قرار داد. ایشان کسی را به این سمت تعیین می‌کرد که متصف به صفت عدالت و امانت بود^(۱). حضرت معاویه رضی الله عنه چند تار مو از موهای رسول الله صلی الله علیه و آله را نزد خود نگهداری می‌کرد و وصیت کرده بود که آنها را در کفن او بگذارند. او به برخی از اصول و اهداف خلافت آشنایی داشت که نتوانست آنها را به اجرا گذارد؛ زیرا در امت اسلام تغییرات کلی پدید آمده بود و شرایط

۱- آجری به طرق متعدد روایت کرده است که این انتخاب بنا بر اشاره‌ی جبرئیل بوده است. (إزالة

زمان و محیط، وسعت کشور، وجود ملیت‌های مختلف و حساسیت مسئولیت و مشکلات روزمره به او اجازه‌ی این کار را نمی‌داد. کسانی که واقعیات را از نظر دور نمی‌دارند و برای آن اهمیت قایلند و از تغییرات گسترده و تفاوت عظیم آن زمان آگاهی دارند، تا حدودی او را معذور می‌دانند و نمی‌توانند این تغییرات را نادیده بگیرند^(۱).

نگاهی به جامعه‌ی اسلامی آن روز

بعد از بیان اختلافاتی که منجر به خونریزی بین مسلمانان شد و ما با افسردگی و تألم قلبی داستان آنها را ذکر کردیم، در اینجا بیان این حقیقت لازم است که این اختلافات و جنگ‌ها در حوزه‌ی حکومت و فرمانروایی و حکام و لشکریان آنها منحصر و محدود بود؛ اما جامعه‌ی اسلامی که از سرزمین وحی آغاز شده و تا آخرین نقطه‌ی شهرهای فتح شده پراکنده بود، جامعه‌ای بود که به دین چنگ می‌زد و پایبند واجبات و فرایض بود و انگیزه‌ی عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه از قرآن و حدیث ثابت است در وجود آنها زنده بود. به اهل دین، علما، محدثان، فقها و پیشوایان دینی احترام می‌گذاشتند و شعایر اسلام همواره برپا بود؛ جمعه و جماعات برگزار می‌شد، در مراسم و مناسک و ارکان و اوقات حج هیچ گونه تغییری پدید نیامده بود و هر ساله تحت سرپرستی امیری که از سوی خلیفه و ولی امر تعیین می‌شد، برگزار می‌گردید، جهاد با تمام قدرت جاری بود، حفظ قرآن با علاقه‌ی فراوان مرسوم بود، صدای تلاوت قرآن گوش‌ها را نوازش می‌داد و قلب‌ها را نرم و چشم‌ها را اشکبار می‌کرد و هیچ گونه تحریفی در دین و احکام شرعی پدید نیامده بود.

جامعه‌ی اسلامی آن روز - به رغم کاستی‌ها - مطلقاً از تمام جوامع مذهبی معاصر خود، در خشوع و کرنش در برابر خدا، آمادگی برای حساب آخرت، خودداری از فساد و منکرات، دوری از پرستش مادیات، برتر و ممتاز بود. به دنیا و مظاهر آن بیش از نیاز

۱- جهت اطلاع از تغییر زمان و اوضاع به کتاب إزالة الخفاء، ص ۱۵۲ - ۱۴۸ مراجعه کنید.

اهمیت نمی دادند، چنین نبود که هر چیز را فقط با معیار و ترازوی منافع شخصی و دنیوی وزن کنند. همه‌ی این صفات به برکت وجود کتابی بود که نه تحریف را قبول می‌کند و نه ضایع می‌شود و به برکت گفتار و سیره‌ی رسول الله ﷺ و داستان‌های زندگی صحابه و خلفای راشدین و شهدا و مجاهدان اسلامی بود که همواره تکرار می‌شد، و به برکت وجود دعوت‌گران به خدا و امرکنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر و وجود زاهدان و پرهیزگاران و رجالی بود که تسلط روحی و جایگاه خاصی در قلوب مردم داشتند. همه‌ی این برکات در سایه‌ی ضمانتی بود که خداوند نسبت به حفظ دین و بقای امت دعوت‌گر داده است و متکفل شده که تا قیام قیامت این دین و امت باقی بماند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] «ما قرآن را نازل کردیم و به طور قطع آن را پاسداری می‌کنیم.»

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] «و بدین سان شما را امت میانه‌ای قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد.»

خداوند ضامن بقای این دین و امت است؛ زیرا آخرین دین و آخرین امتی هستند که جایگزینی ندارند. از آنجا که مسلمانان همواره خلاء و شکاف در دعوت به خدا و جهاد در راه او را پر کرده‌اند^(۱) و در عقیده و عمل از سایر ملل برتر هستند، خداوند به دشمنان قسم خورده‌ی آنان مجال غالب شدن نداد. سلطه‌ی مسیحی که مرکز آن قسطنطنیه و قاره‌ی اروپای مسیحی بود کوشید تا فرصت را غنیمت شمارد و در حالی که مسلمانان

۱- رک: رجال الفكر والدعوة ج ۱، ص ۳۲ - ۳۱ تحت عنوان: «اعلام الدین و شخصیاتها...». برای اطلاع از احوال دعوت‌گران دینی آن عصر به کتاب صفة الصفة ابن جوزی و حلیة الأولیاء ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ۲ و ۳ مراجعه شود.

سرگرم اختلافات سیاسی و درگیری‌های داخلی هستند، سرزمین‌هایی را که مدت‌ها تحت سیطره‌ی آنان بود و مسلمانان فتح کرده بودند (مانند شام، مصر و بعضی از کشورهای آفریقایی) دوباره از چنگ آنان بیرون بیاورد و اعتبار سیاسی و نظامی خود را باز یابد، ولی موفق نشد.

مورخ معروف، حافظ ابن کثیر به نقل از ابن جریر طبری، حوادث سال سی و پنج هجری را ذکر کرده و می‌گوید:

«در همین سال، قسطنطین، پسر هرقل با هزار کشتی جنگی عازم سرزمین مسلمانان شد، خداوند طوفان سختی بر او مسلط گردانید که سپاهش را با تمام ساز و برگ غرق ساخت. جز پادشاه و عدّه‌ی کمی از سپاهیانش جان سالم به در نبردند. وقتی به صقلیه (سیسیل) رسید به حمام رفت، مردم او را همان جا به قتل رسانیدند و گفتند: تو موجب هلاکت مردم ما شده‌ای»^(۱).



۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۲۹، مطبعه‌ی سعادت، مصر.

بخش نهم:

حسن و حسین علیهما السلام سروران جوانان بهشت

حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام - اهمیت و تأثیر روانی پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله در حق حسن علیه السلام - خلافت حسن علیه السلام و صلح با امیر معاویه رضی الله عنه - شهادت حضرت حسن علیه السلام - موضع صحیح حضرت حسن علیه السلام - حسین بن علی علیه السلام - حکومت یزید - سیره و اخلاق یزید - فاجعه‌ی کربلا - دعوت اهل عراق از حسین علیه السلام و فرستادن مسلم به کوفه - رفتار کوفیان با مسلم - پیام مسلم به حسین علیه السلام - حسین بن علی علیه السلام در راه کوفه - در میدان کربلا - در حضور یزید - واقعه‌ی حرّه و مرگ یزید - فاجعه‌ی کربلا از دیدگاه علمای اهل سنت - فعالیت برای تغییر نظام فاسد و ارزش آن.

حسن و حسین رضی الله عنهما سروران جوانان بهشت

حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما

حسن بن علی، فرزند فاطمه‌ی زهرا دختر و ریحانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و مشابه‌ترین فرد از نظر شکل و صورت با آن حضرت صلی الله علیه و آله بود. حسن طبق روایات صحیح در نیمه‌ی شعبان سال سوّم هجری متولد شد و بعضی گفته‌اند در رمضان به دنیا آمد.

رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار او را دوست داشت و آن گاه که کودک بود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گاهی لب و صورت او را می‌بوسید و گاهی زبان او را در دهان گرفته می‌مکید و گاهی در آغوش می‌گرفت و بر سینه‌ی خود می‌گذاشت و با او بازی می‌کرد. گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله در سجده می‌بود او می‌آمد و بر پشت آن حضرت سوار می‌شد، ایشان سجده را طولانی می‌فرمود و گاهی او را با خود بالای منبر می‌برد^(۱). زهری به نقل از انس می‌گوید که حسن رضی الله عنه از همه بیشتر در شکل و صورت با رسول الله صلی الله علیه و آله مشابه بود^(۲). هانی از حضرت علی نقل می‌کند که فرمود: حسن از سر تا سینه با رسول الله صلی الله علیه و آله مشابَهت دارد و حسین از سینه تا قدم^(۳). حضرت علی رضی الله عنه فرزندش، حسن را فوق العاده مورد احترام و اکرام قرار می‌داد، یک روز به او گفت: آیا برای مردم سخنرانی نمی‌کنی تا من بشنوم؟ گفت: نمی‌توانم جلوی شما سخن بگویم. روزی علی در گوشه‌ای از مسجد طوری نشست که حسن او را نبیند، آنگاه حسن برای مردم سخنرانی مفصل و بلیغی ایراد کرد، وقتی خطبه را به پایان رسانید، علی رضی الله عنه فرمود: نسلی است که از یکدیگر پیدا شده‌اند؛^(۴)

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۳.

۲- مصنف عبدالرزاق، چاپ اول، ۱۹۷۰، مجلس علمی دایبل هند.

۳- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۳ به روایت امام احمد.

۴- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۷.

﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۴]. حسن بیشتر اوقات ساکت و خاموش بود و هرگاه لب به سخن می‌گشود، بر همه‌ی سخنوران چیره می‌گشت، در مهمانی‌ها شرکت نمی‌کرد، در امور دیگران دخالت نمی‌کرد ولی اگر کسی به او مراجعه می‌کرد، مسایل را برایش کاملاً توضیح می‌داد^(۱). سه بار همه‌ی دارایی خود را در راه خدا توزیع کرد، همواره صدقه می‌داد و بیست و پنج بار پیاده به حج بیت الله رفت در حالی که حیوان قربانی را هم همراه خود می‌برد^(۲). هرگاه حسن و حسین علیهما السلام بر اسب سوار می‌شدند ابن عباس رضی الله عنه رکاب را نگه می‌داشت و این را برای خود مایه‌ی شرف می‌دانست. هرگاه به طواف بیت الله می‌رفتند، مردم برای سلام و مصافحه، پروانه‌وار روی می‌آوردند تا جایی که بیم آن بود که زیر دست و پای مردم آسیب ببینند^(۳). از حذیفه به طور مرفوع روایت شده که حسن و حسین علیهما السلام، سرور جوانان بهشت خواهند بود، این روایت به طرق متعدد نقل شده است. همچنین از علی، جابر، بُریده و ابوسعید در این باب مطالبی روایت شده است.

در صحیح بخاری به نقل از ابی‌بکره آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بالای منبر دیدم، در حالی که حسن بن علی رضی الله عنه با ایشان بود، ایشان گاهی به طرف حاضران متوجه می‌شد و گاهی به سوی حسن نگاه می‌کرد و می‌فرمود: این فرزند من سروری است که امیدوارم خداوند به وسیله‌ی او بین دو گروه از مسلمانان صلح برقرار کند^(۴). امام احمد بن حنبل از هاشم بن قاسم از مبارک بن فضاله از حسن بن ابی الحسن از ابوبکره نقل می‌کند که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول نماز بود، حسن بن علی رضی الله عنه چند بار می‌آمد و بر پشت آن حضرت سوار می‌شد، مردم به ایشان گفتند: با این بچه رفتاری دارید که

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۳۹.

۲- همان منبع.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۳۹-۳۷.

۴- بخاری، الجامع الصحیح، کتاب الفتن.

ندیده‌ایم با دیگران چنین رفتار کنید؟ آن حضرت در جواب فرمود: «این فرزندم آقای است که خداوند به وسیله‌ی او بین دو گروه از مسلمانان صلح و آشتی برقرار خواهد کرد»^(۱). در روایتی دیگر آمده که آن حضرت فرمودند: «امیدوارم خداوند او را طول عمر عنایت کند تا بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح ایجاد کند»، گروهی از صحابه این حدیث را روایت کرده‌اند^(۲). ابن عباس می‌گوید:

«روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حسن بن علی رضی الله عنه را بر دوش خود گرفته بود، مردی گفت: چه سواری خوبی داری ای پسر! پیامبر فرمود: آری سوار هم چه سوار خوبی است!»^(۳) این نکته نیز قابل ذکر است که حسن و حسین علیهما السلام از سلحشوران بزرگ اسلام بودند.

نُعیم می‌گوید:

ابوهریره رضی الله عنه به من گفت: هرگاه حسن را می‌بینم اشک از چشمانم جاری می‌گردد؛ زیرا روزی حسن با سرعت می‌دوید تا در دامان پیامبر نشست و محاسن پیامبر را گرفت و در دهان آن حضرت داخل کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله دهانش را باز کرد و سپس بر دهان حسن بوسه زد و فرمود: «خدایا! من این پسر را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار! سه بار این دعا را تکرار کرد»^(۴). ابن عساکر می‌گوید:

«روزی حضرت حسن رضی الله عنه از باغ‌های مدینه می‌گذشت، یک غلام حبشی را دید که نانی در دست دارد و لقمه‌ای خودش می‌خورد و یک لقمه به سگش می‌دهد. به همین ترتیب نان را بین خود و سگ به دو قسمت تقسیم کرد، حضرت حسن رضی الله عنه از او پرسید: چه چیزی موجب شد تا سهم خودت را با سهم سگ مساوی کردی و خودت بیشتر

۱- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه و آله وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۲۰۱.

۳- همان منبع، ص ۲۰۳.

۴- اصفهانی، ابونعیم، حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۳۵.

نخوردی؟ گفت: وقتی به چشمان او نگاه می‌کردم خجالت کشیدم که سهم او را کم‌تر کنم، حسن گفت: تو غلام چه کسی هستی؟ گفت: غلام اَبان بن عثمان، پرسید: این باغ مال کیست؟ گفت: مال اَبان، آنگاه حضرت حسن فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم تا من برمی‌گردم همین جا بمانی، این را گفت و پیش اَبان رفت و آن غلام را به همراه باغ خرید و سپس نزد غلام برگشت و به او گفت: من تو را خریدم. غلام بلند شد و گفت: سرورم! تعهد می‌کنم که از فرمان خدا و رسول و دستور شما اطاعت کنم، حضرت حسن فرمود: باغ را هم خریدم، اینک تو به خاطر رضای خدا آزادی و این باغ را هم به تو بخشیدم^(۱).

اهمیت و تأثیر روانی پیشگویی پیامبر ﷺ در حق حسن ﷺ

خبر دادن پیامبر ﷺ از این که حضرت حسن ﷺ روزی بین دو فرقه‌ی بزرگ از مسلمانان صلح ایجاد می‌کند، تنها یک خبر و پیشگویی محض نبود که حسن ﷺ و مسلمانان آن را بشنوند و مانند سایر پیشگویی‌ها آن را باور کنند بلکه برای حضرت حسن ﷺ یک راهنمایی و برنامه‌ی زندگی و خط سیری بود که در مسیر زندگی، آن را سرلوحه‌ی جهت‌گیری‌ها و گرایش‌ها و تصرفات خود قرار دهد. حتماً این جمله در اعماق قلبش فرود آمده و بر تمام وجودش مستولی گشته و با خون و گوشتش در آمیخته بوده و آن را یک سفارش و وصیت از جانب پیامبر ﷺ تلقی کرده است. به یقین چون این جمله را از رسول اکرم ﷺ - که هم پیامبر و هم پدر بزرگ او بود - شنیده و دانسته است که همین عامل، موجب شده تا پیامبر ﷺ این همه با او محبت و احترام داشته باشد و چون آثار خوشحالی را در چهره‌ی پیامبر ﷺ و نور امید را در چشمان

۱- ابن‌عساکر، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ج ۴، ص ۲۱۸ - ۲۱۷، چاپ دوم، ۱۳۹۹ هـ - ق / ۱۹۷۹ م.

ایشان مشاهده کرده است، لابد به این پیشگویی به عنوان نمونه‌ی کامل و آرمان بزرگ زندگی‌اش، محکم چنگ زده است.

آری، تأثیر این پیشگویی در تمام مراحل زندگی وی ظاهر و نمایان بوده است، حتی در گفت و گو با پدر بزرگوارش که از موهبت‌ها و امتیازهای منحصر به فرد برخوردار بود و به عنوان یک فرزند نیک که از آداب فرزندى و شایستگی‌های پدر بزرگوارش آگاهی داشت، وی را از دل و جان دوست می‌داشت و مورد احترام قرار می‌داد، آری! به این پدر بزرگوار و محبوب (پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه) پیشنهاد می‌کند که از مدینه خارج شود و از مردم کناره‌گیری کند تا عرب سر عقل آیند و خود به سراغ او بروند. روایت شده است که به او گفت: «اگر در هر نقطه‌ای خود را مخفی کنی آخر تو را پیدا کرده و با تو بیعت خواهند کرد، بدون این که خودت را برای بیعت عرضه کنی.» همچنین هنگامی که حضرت علی رضی الله عنه عازم جنگ با شامیان بود و از مدینه به قصد جنگ خارج شد، حسن رضی الله عنه نزد او رفت و چنین گفت: «پدرم! از این تصمیم خود منصرف شو؛ زیرا این عمل موجب ریختن خون مسلمانان و ایجاد اختلاف بین آنها خواهد شد»^(۱). ظاهر است فرزندى که با پدر خود این گونه سخن می‌گوید، پیشگویی و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وجود او تأثیر کرده است.

اما حضرت علی رضی الله عنه پیشنهاد حسن رضی الله عنه را نپذیرفت؛ زیرا او نمی‌توانست بی تفاوت باشد و به تکلیف شرعی خود عمل نکند؛ چون او موظف بود که امر به معروف و نهی از منکر کند و بکوشد تا آب را به جوی بازگرداند و حق را به حقدار بدهد. هر کس نظرگاهی دارد که بدان سو رو می‌آورد؛ ﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیْهَا﴾.

خلافت حضرت حسن علیه السلام و صلح با معاویه رضی الله عنه

هنگامی که حضرت علی علیه السلام به دست ابن ملجم ضربت خورد، مردم به او گفتند: ای امیر مؤمنان! آیا کسی را برای خلافت تعیین نمی کنی؟ گفت: نه، همانطور که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما را به خودتان واگذاشت (و جانشینی تعیین نکرد) من نیز شما را به خود وامی گذارم، اگر خدا به شما اراده‌ی خیری داشته باشد، شما را به انتخاب بهترین شما متفق می گرداند، همان طور که بعد از رسول الله بر بهترینتان متفق گردانید^(۱). اما مردم کوفه در همان روز که علی علیه السلام مورد ضربت قرار گرفت با حسن علیه السلام بیعت کردند؛ یعنی در روز جمعه هفدهم رمضان سال چهارم هجری^(۲). حافظ ابن کثیر می گوید:

«چون علی علیه السلام در گذشت (و با حسن علیه السلام بیعت شد)، قیس بن سعد بن عباده به حضرت حسن علیه السلام پیشنهاد و اصرار کرد که با اهل شام بجنگند، حضرت حسن علیه السلام اراده نداشت که با کسی بجنگد، اما با اصرار، او را وادار کردند. جمعیت بسیار بزرگ و بی سابقه‌ای گرد آمدند، آنگاه حضرت حسن علیه السلام قیس بن عباده را به فرماندهی دوازده هزار سرباز منصوب کرد و پیش فرستاد. سپس خود نیز با باقی مانده‌ی لشکر به دنبال او به قصد جنگ با معاویه رضی الله عنه و اهل شام حرکت کرد، وقتی از مدائن گذشت، توقف کرد و مقدمه الجیش را جلوی خود قرار داد.

در همین هنگام که او خارج از مدائن اردو زده بود، ناگاه کسی ندا در داد که قیس بن عباده کشته شد، با شنیدن این خبر لشکریان به جان هم افتادند و وسایل یکدیگر را به غارت بردند، حتی خیمه‌ی حضرت حسن علیه السلام و اثاث او را نیز به یغما بردند و فرشی را که روی آن نشسته بود از زیر پایش بیرون آوردند و با خنجر به او زخم زدند، ولی سطحی بود. لذا به شدت از آنان متنفر شد و با حالت مجروحی بر اسب خود سوار شد و در کاخ سفید مدائن فرود آمد. هنگامی که لشکریان به قصر استقرار یافتند، مختار بن ابی

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۴ و مروج الذهب، مسعودی.

۲- همان منبع.

عبید (قَبِيحَةُ اللَّهِ) به عمویش، سعد بن مسعود که استاندار مدائن بود گفت: آیا می‌خواهی به ثروت و عزت دست‌یابی؟ گفت: چگونه؟ مختار گفت: حسن بن علی را دستگیر کن و نزد امیر معاویه بفرست، سعد گفت: خدا تو را رسوا کند! این چه سخن زشتی است که می‌گویی، آیا به فرزند دختر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خیانت کنم؟^(۱) ابن کثیر می‌گوید:

«اهل عراق حسن بن علی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را برگزیدند تا به وسیله‌ی او با اهل شام بجنگند، اما به هدف خود نرسیدند، و در این باره خودشان مقصر بودند؛ زیرا نظرات متفاوتی داشتند و از رهبران خود اطاعت نمی‌کردند. اگر می‌فهمیدند که خداوند چه نعمت بزرگی به آنان داده و به شرف افتخار بیعت با سبط رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سرور مؤمنان و یکی از دانشمندان صحابه نایل آمده‌اند، قدر آن را می‌دانستند»^(۲). حضرت حسن صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وقتی دید که لشکرش پراکنده شده است، از آنان بیزار و مأیوس شد و نامه‌ای به معاویه بن ابی سفیان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - که با سپاهی از شام خارج شده و به «مَسْکِن»^(۳) رسیده بود - نوشت. در این نامه پیشنهاد صلح داده و شرایطی ذکر کرده بود که اگر او قبول کند، از امارت دست‌بردار شود و آن را به معاویه بسپارد، تا بدین وسیله از ریختن خون مسلمانان جلوگیری شود. سرانجام با هم به توافق رسیدند و به امارت معاویه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اتفاق شد^(۴). ابن کثیر می‌گوید:

«رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «خلافت بعد از من سی سال خواهد بود، بعد از آن نوبت پادشاهی می‌رسد»، با خلافت حسن بن علی سی سال تکمیل می‌شود؛ زیرا وی در ربیع‌الاول سال چهل و یک هجری از خلافت کناره‌گیری و با معاویه صلح کرد و از وفات رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تا آن روز سی سال کامل گذشته بود»^(۵). حضرت حسن صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۴.

۲- همان منبع، ج ۸، ص ۱۶.

۳- مَسْکِن: محلی است نزدیک اوانا بر ساحل رودخانه‌ی دُجیل. (مترجم به نقل از معجم البلدان)

۴- همان منبع.

۵- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۶.

صلح، به تقاضای حضرت معاویه رضی الله عنه خطبه‌ای ایراد فرمود و بعد از ثنای پروردگار و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«ای مردم! خدا شما را به وسیله‌ی نخستین ما (حضرت محمد) هدایت کرد و خون شما را به وسیله‌ی آخرین ما (یعنی خودش) حفظ کرد. این کار (خلافت) مدتی دارد و دنیا دست به دست می‌گردد. من نمی‌دانم شاید این برای شما آزمایش است و تا مدتی برخوردار شوید. «وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»^(۱). آنگاه ضمن سخن خود گفت: من با امیر معاویه بیعت کرده‌ام، شما نیز مطیع او باشید^(۲). مردی به نام ابوعامر خطاب به حضرت حسن رضی الله عنه گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُدِلُّ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان!)؛ آن حضرت فرمود: ای ابوعامر! چنین مگو، من مؤمنان را خوار نکردم، اما نخواستم آنها را برای کسب قدرت به کشتن بدهم^(۳). ابن کثیر می‌گوید:

«چون بر بیعت معاویه رضی الله عنه توافق و اجتماع شد، حسن بن علی رضی الله عنه به اتفاق برادرش، حسین رضی الله عنه و بقیه‌ی برادران و پسر عمویش، عبدالله بن جعفر سرزمین عراق را ترک گفتند و به شهر مدینه رفتند. در بین راه ساکنان آبادی‌هایی که طرفدار او بودند او را به خاطر صلح ملامت می‌کردند، اما ایشان با سعه‌ی صدر و بردباری خویش گفته‌ی آنان را به دل راه نمی‌داد و از این بابت نمی‌رنجید و از کار خود اظهار پشیمانی نمی‌کرد، بلکه بسیار خرسند بود، گرچه برای عده‌ای از یاران و خویشان وی ناگوار بود، و تا امروز نیز عده‌ای او را ملامت می‌کنند، اما حق این است که باید از این عمل ارزشمند و سنت او پیروی کرد و او را به خاطر حفظ جان مسلمانان ستود، همان گونه که رسول الله صلی الله علیه و آله او

۱- همان منبع، ج ۸ ص ۱۸.

۲- مسعودی، ترجمه‌ی مروج الذهب، ج ۲، ص ۵، چاپ چهارم ۱۳۷۰، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. (مترجم)

۳- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸ ص ۱۹.

را مورد ستایش قرار داده بود»^(۱). یاران حضرت حسن علیه السلام به او می گفتند: «یا عار المؤمنین» (ای کسی که باعث ننگ و عار مؤمنان شدی!)، او در جواب می گفت: «العارُ خَيْرٌ مِنَ النَّارِ» (عار از آتش بهتر است)؛ یعنی این ملامت و نکوهش از سوختن در آتش دوزخ به خاطر ریختن خون مسلمانان بهتر است.

ابوداود طیالسی از زهیر بن نفیر حضرمی و او از پدرش نقل می کند که گفت: «به حسن بن علی علیه السلام گفتم: مردم می گویند خواهان خلافت هستی؟ حسن فرمود: سرها و مجموعه های عرب در دست من بود، با هر که من صلح می کردم آنها هم صلح می کردند و با هر که می جنگیدم آنان نیز می جنگیدند، ولی من خلافت را به خاطر رضای خدا ترک گفتم. آیا اکنون بار دیگر در اطراف حجاز این مسأله را دامن می زنی؟^(۲) یک بار گفت: ترسیدم از این که روز قیامت هفتاد یا هشتاد هزار نفر یا کمتر و بیشتر در حالی نزد خداوند حاضر شوند که از رگ های گردن شان خون می چکد و همه به پیشگاه خدا شکایت کنند که چرا خون شان ریخته شده است؟»^(۳)

وفات حضرت حسن علیه السلام

حضرت حسن علیه السلام مسموم گردید و همین چیز سبب وفاتش شد. عمیر بن اسحاق می گوید: من به اتفاق مردی از قریش، نزد حسن بن علی علیه السلام رفتم، او آخرین ساعات عمر خود را می گذرانید، برادرش، حسین علیه السلام بر بالینش نشست و گفت: ای برادر! چه کسی تو را مسموم کرده است؟ گفت: می خواهی او را بکشی؟ حسین گفت: آری، گفت: اگر مسموم کننده ی من کسی است که من گمان می کنم، پس خدا سخت تر و شدیدتر عذاب می کند و اگر او نیست، نمی خواهم به خاطر من فرد بی گناهی کشته شود^(۴).

۱- همان منبع.

۲- همان منبع، ج ۸، ص ۴۲.

۳- همان منبع.

۴- همان منبع.

حضور مردم در تشییع جنازه‌ی او به قدری بود که در قبرستان بقیع جای خالی وجود نداشت. واقدی به نقل از ثعلبه بن ابی مالک می‌گوید: در تشییع جنازه‌ی حسن بن علی علیه السلام حاضر بودم، جمعیت تشییع‌کنندگان به قدری زیاد بود که اگر سوزنی انداخته می‌شد بالای سر کسی می‌افتاد^(۱). حضرت حسن علیه السلام طبق صحیح‌ترین روایات، در سن چهل و هفت سالگی^(۲) در پنجم ماه ربیع الاول سال پنجاه هجری دار فانی را وداع گفت. ابوجعفر می‌گوید: به مناسبت رحلت حضرت حسن علیه السلام تا یک هفته بازارها تعطیل بود^(۳). حسن علیه السلام پس از شهادت علی علیه السلام در ماه رمضان سال چهارم هجری خلیفه‌ی مسلمانان شد و با امیر معاویه رضی الله عنه در ماه ربیع الاول سال چهل و یک صلح نمود. سال صلح او با معاویه «عام الجماعة» نامیده می‌شود. خلافت او شش ماه بود و با همین شش ماه دوره‌ی سی ساله‌ی خلافت (نبوی) به پایان رسید^(۴).

موضع صحیح حضرت حسن علیه السلام

صلح حضرت حسن علیه السلام با معاویه رضی الله عنه و واگذاری خلافت به او بسیار به موقع و به جا بود، همان گونه که موضعگیری حسین علیه السلام در برابر یزید، صحیح و به جا بود؛ زیرا محیط، اوضاع و شرایط و زمان و مکانی که حوادث پیش می‌آید، دارای درجه‌ی حرارت و دمای خاصی هستند که طبق همان درجه باید موضعی انتخاب کرد و عکس‌العملی نشان داد، در هر جا و در هر حال نمی‌توان یک روش را اعمال کرد. همه می‌دانند که بین حضرت معاویه رضی الله عنه و فرزندش یزید، از نظر سیره و اخلاق و از نظر رابطه و مصاحبت با پیامبر و از نظر نقش آنها در اسلام، از زمین تا آسمان تفاوت بود.

۱- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۴۴.

۳- ابن سعد، الطبقات الكبرى. حاکم در «مستدرک» نیز این مطلب را آورده است.

۴- تلمسانی، الجوهرة، ص ۲۰۴.

ادامه‌ی جنگ با معاویه رضی الله عنه و مقاومت در برابر او نتیجه‌ای جز خونریزی و ایجاد هرج و مرج در جامعه‌ی نوپای اسلامی که از یک طرف با اختلافات داخلی و از سوی دیگر با خطرات خارجی مواجه بود، نداشت؛ آن هم با لشکری بی‌ثبات که با اندک بهانه‌ای می‌شورید و خیانت می‌ورزید. حضرت حسن رضی الله عنه بیش از هر کسی به طبیعت و نهاد این لشکر عراقی که مدعی یاری او و پیش از او مدعی یاری پدرش بودند، آشنایی داشت و به خوبی می‌دانست که چگونه پدرش را تنها گذاشتند و به جای استقامت و پایمردی فرار را برقرار ترجیح دادند و به وسیله‌ی آرای گوناگون و سرپیچی از فرمان او دل حضرت علی رضی الله عنه را خون کردند و ناچار حضرت علی رضی الله عنه در خطبه‌ها و سخنان خود به نکوهش و سرزنش آنها پرداخت^(۱).

حسین بن علی رضی الله عنه

حسین بن علی رضی الله عنه در پنجم شعبان سال چهارم هجری متولد شد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را تحنیک کرد^(۲) و برایش دعا فرمود و نامش را حسین گذاشت. همان طور که گفتیم چهره‌ی حضرت حسن رضی الله عنه با چهره‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشابه بود و بدن حضرت حسین رضی الله عنه با بدن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شباهت داشت^(۳). حسین رضی الله عنه هنگام وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدود شش سال و نیم عمر داشت؛ زیرا او در ماه شعبان سال چهارم هجری به دنیا آمد و رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در ماه ربیع الاول سال یازدهم هجری واقع شد. ابویوب انصاری رضی الله عنه می‌گوید: روزی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتم، دیدم که حسن و حسین رضی الله عنهما بر سینه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بازی می‌کنند، گفتم: یا رسول الله! اینها را دوست

۱- نمونه‌ای از خطبه‌های شگفت حضرت علی رضی الله عنه در این مورد، در بخش‌های پیشین گذشت.

۲- تحنیک عبارت است از نرم کردن خرما یا شیرینی و مالیدن آن به کام نوزاد، به عبارت دیگر گرفتن کام طفل. (مترجم)

۳- ابن کثیر، البدایة والنهائة، ج ۸، ص ۱۵۰ - ۱۴۹.

داری؟ فرمود: چرا دوست نداشته باشم، اینها دو ریحانه (موجب راحت و شادمانی) من در دنیا هستند^(۱). حارث از علی (به طور مرفوع) روایت کرده است که پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند»^(۲). یزید بن ابی زیاد می‌گوید: یک بار رسول خدا ﷺ صدای گریه‌ی حسین را شنید، به مادرش (فاطمه) گفت: آیا نمی‌دانی که گریه‌ی او مرا ناراحت می‌کند؟^(۳) حضرت حسین ﷺ در سپاهی که در سال پنجاه و یک به فرماندهی یزید بن معاویه به سوی قسطنطنیه اعزام شد، شرکت داشت^(۴). حضرت حسین ﷺ بسیار نمازگزار و روزه‌دار بود، ایشان بیست بار پیاده به زیارت خانه‌ی خدا رفتند^(۵). حسین ﷺ بسیار متواضع بود، روزی بر جماعتی از فقرا که پاره‌نانهایی بر زمین گذاشته بودند و می‌خوردند گذشت و در حالی که بر مرکبی سوار بود به آنها سلام گفت، آنان به او گفتند: ای پسر رسول خدا! بفرماید! حسین از مرکب خویش فرود آمد و گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» «خدا مستکبران را دوست ندارد»، آنگاه نشست و با آنها مشغول خوردن شد و سپس گفت: شما مرا دعوت کردید، من هم اجابت نمودم، اکنون من شما را برای صرف غذا به خانه‌ی خود دعوت می‌کنم، آنها دعوت او را پذیرفتند و به منزل وی رفتند^(۶). ابن عیینة از عبدالله بن ابی زید نقل می‌کند که گفت: حسین بن علی را زمانی دیدم که موی سر و محاسنش سیاه بود، جز چند تار از محاسنش که سفید بود.

۱- روایت طبرانی در معجم.

۲- همان منبع.

۳- همان منبع.

۴- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۵۱. خلیفه بن خیاط (متوفی ۲۴۰ هـ ق.) که استاد امام بخاری است، نام حضرت حسین ﷺ را جزو کسانی که در جنگ قسطنطنیه به فرماندهی یزید شرکت داشتند، ذکر نکرده است و این جنگ را در اخبار سال پنجاه آورده است.

۵- تلمسانی، الجوهره، ص ۲۱۳.

۶- همان منبع، ج ۲، ص ۲۱۴ - ۲۱۳.

عمرو بن عطاء می‌گوید: حسین را دیدم که مویش را با رنگ مو (وسمه) سیاه کرده بود و موی سر و محاسنش بسیار سیاه بود^(۱).

حکومت یزید

امیر معاویه رضی الله عنه، حسن بن علی رضی الله عنه را ولیعهد و جانشین بعد از خود قرار داده بود، بعضی از کارگزارانش جانشینی یزید را مطرح کردند، اما وی در این باره متردد بود، تا این که حسن بن علی رضی الله عنه از دنیا رفت، آنگاه تصمیمش قطعی گردید و بنا به محبتی که با او داشت او را اهل ولایت می‌دانست. یک بار به عبدالله بن عمر رضی الله عنه گفت: از آن ترسیدم که امت را بدون فرمانروا رها کنم، مانند گله‌ای که زیر باران بدون چوپان سرگردان است^(۲). روزی که به دست یزید بیعت شد، او سی و چهار ساله بود^(۳). معاویه رضی الله عنه در سال ۴۹ هـ. ق. مردم را برای بیعت با یزید فرا خواند، عموم مسلمانان با شناختی که از یزید داشتند، این کار را نمی‌پسندیدند، عده‌ای به یزید گفتند که این کار به صلاح تو نیست، ترک کردن آن بهتر از خواستن آن است. لذا یزید از اراده‌ی خود باز آمد و با پدرش مشورت کرد و هر دو به ترک این امر موافقت کردند^(۴). چون سال ۵۶ هـ. ق. فرا رسید، امیر معاویه بار دیگر سامان دادن بیعت یزید را آغاز کرد و به تمام شهرستان‌ها پیام داد؛ در نتیجه، همه بیعت کردند، جز عبدالرحمن بن ابی‌بکر، عبدالله بن عمر، حسین بن علی، عبدالله بن زبیر و ابن عباس. امیر معاویه رضی الله عنه برای ادای عمره عازم مکه شد، بعد از ادای عمره در راه بازگشت وقتی از مدینه می‌گذشت، خطبه‌ای ایراد کرد و همه‌ی این افراد در آنجا حضور داشتند. مردم در حضور آنان با یزید بیعت کردند، اما آنها نه مخالفت

۱- ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۸۰.

۳- همان منبع، ج ۸، ص ۱۴۶.

۴- همان منبع، ص ۸۰.

کردند و نه موافقت خود را اعلام داشتند؛ زیرا می‌ترسیدند. بدین ترتیب بیعت با یزید در سایر شهرها کامل گردید و از هر جا مردم و گروه‌ها به نزد یزید می‌آمدند^(۱).

سیره و اخلاق یزید

طبرانی می‌گوید: «یزید در جوانی اهل شراب بود و به شیوه‌ی جوانان عمل می‌کرد»^(۲). ابن کثیر می‌گوید:

«یزید خصلت‌های خوبی هم داشت؛ مثل سخاوت، بردباری، فصاحت، شعرگویی، شجاعت و حسن تدبیر در کشورداری. از جمال و زیبایی نیز برخوردار بود و خوش برخورد بود، از عیوبش این که دنبال خواسته‌های نفسانی می‌رفت، گاهی بعضی از نمازها را ترک می‌کرد و نمی‌خواند^(۳). بیشترین عیبی که متوجه او شده، شراب‌خواری و شهوت‌پرستی و ارتکاب بعضی از اعمال ناپسند بود^(۴). یزید را به «زندیق» و ملحد بودن متهم نکرده‌اند، بلکه فاسق بوده است^(۵). گویند: یزید به موسیقی، باده‌نوشی و شکار، شهرت داشت و به داشتن سگ و غلام علاقه‌مند بود، قوچ و خرس و میمون را به جان هم می‌انداخت و تماشا می‌کرد^(۶). یزید در سال ۲۵ یا ۲۶ یا ۲۷ هجری - به اختلاف روایات - به دنیا آمد و در زمان حیات پدرش برای او بیعت گرفته شد و بعد از وفات

۱- همان منبع.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۲۸.

۳- همان منبع، ص ۲۳۰.

۴- همان منبع، ص ۲۳۲.

۵- همان منبع، ص ۲۳۲. محققان برآنند که این سیره و اخلاق یزید مربوط به زمان حکومت اوست،

ولی در زمان حیات پدرش به فسق و فجور معروف نبود. (ر.ک: «معاویه و حقایق تاریخی»، اثر

علامه محمد تقی عثمانی) (مترجم)

۶- همان منبع، ص ۲۳۵.

پدرش، این بیعت را در رجب سال ۶۰ هجری تجدید و مؤکد کرد^(۱). عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود:

«به پروردگار کعبه سوگند! که می دانم عرب چه وقت هلاک می شود؛ وقتی که زمامدار آنها کسی باشد که زمان جاهلیت را در نیافته و در اسلام نیز رسوخ و امتیازی نداشته باشد»^(۲). ولایت یزید - که سیره اش ذکر شد - حادثه ای بود که در عصر اول اسلام و عصری که متصل با دوره ی خلافت راشد بود، قابل تحمل نبود، در آن وقت هنوز بزرگانی از صحابه و تابعین در قید حیات بودند و در میان آنان کسانی بودند که به خلافت و رهبری مسلمانان سزاوارتر بودند و بهتر می توانستند اهداف و آرمان های اسلامی را که قرآن بیان فرموده و مقصود تشکیل خلافت هستند تحقق بخشند. بنابراین طبیعی بود که نسبت به این امر، بیش از زمان های بعدی حساسیت نشان داده شود. اگر این امر در دوره های بعدی به وقوع می پیوست تا این حد حساسیت و واکنش نشان داده نمی شد، چنان که در زمان های بعدی (عصر اموی و عباسی) در عمل ثابت شد.

فاجعه ی کربلا

اگر راهی برای صرف نظر کردن از این حادثه ی دلخراش وجود داشت؛ حادثه ای که سر هر مسلمان را از شرم پایین می آورد و پیشانی اش را عرق آلود می کند، ما اصلاً آن را بازگو نمی کردیم؛ اما تاریخ همگام با حوادث تلخ و شیرین به سیر خود ادامه می دهد و مورخ به منظور ثبت وقایع و اتمام سخن خود مجبور است برخلاف خواست قلبی خود به شرح این گونه فاجعه ها بپردازد. اینک با پوزش از دل و وجدان خودم و با عرض

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۶. وفات معاویه به اتفاق مورخان در رجب سال ۶۰ هجری در دمشق پیش آمد و عمرش ۷۸ سال و بنا به قولی متجاوز از هشتاد سال بود. البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۴۳.

۲- البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۳۲.

معذرت به خوانندگان غیوری که فضیلت اهل بیت و خاندان نبوت را می‌شناسند، به بیان این حادثه می‌پردازیم:

حضرت حسین علیه السلام از بیعت با یزید خودداری کرد و بر این امر اصرار ورزید و در شهر جدّ بزرگوارش ماند. یزید و کارگزارانش، امتناع وی را بیش از انکار عبداللّه بن عمر، عبدالرحمن بن ابی‌بکر و عبداللّه بن زبیر و دیگران اهمیت دادند؛ زیرا از قرابت او با رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم و تأثیر این قرابت آگاهی داشتند و موضع پدرش را در برابر حکومت امیر معاویه پیش نظر داشتند؛ اما باز هم حضرت حسین علیه السلام نرمش اختیار نکرد و تسلیم نشد و از موضعی که با بصیرت و اطمینان انتخاب کرده بود منحرف نگشت.

دعوت اهل عراق از حسین علیه السلام و فرستادن مسلم به کوفه

هنگامی که مطالبه‌ی بیعت با یزید شدت گرفت، حضرت حسین علیه السلام به مکه پناه برد. عراقیان نامه‌های زیادی به او نوشتند و او را به عراق دعوت کردند و عده‌ای را با حدود ۱۵۰ نامه نزد او فرستادند، آنان می‌گفتند: صد هزار نفر تو را یاری خواهند کرد، هر چه زودتر به سوی ما بشتاب تا به جای یزید به دست تو بیعت کنیم. در آن هنگام حضرت حسین علیه السلام پسرعموی خود، مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا واقعیت کار را برایش گزارش کند و کار بیعت را برای او سامان دهد و نامه‌ای نیز به عراقیان نوشت و به او سپرد.

مسلم وقتی به کوفه رسید، از او استقبال نموده و به دست او برای خلافت حسین علیه السلام بیعت کردند و سوگند خوردند که او را با جان و مال خود یاری خواهند کرد. ابتدا دوازده هزار نفر بیعت کردند که سپس تعدادشان به هیجده هزار نفر رسید. مسلم به حضرت حسین علیه السلام نامه نوشت که کار بیعت سامان یافته و زمینه برای آمدن شما فراهم است، لذا خود را به کوفه برسان! حسین علیه السلام از مکه به قصد کوفه حرکت کرد. در این اثنا، یزید، استاندار کوفه، نعمان بن بشیر را بر کنار کرد، به دلیل این که در برابر حسین علیه السلام موضع

ضعیفی اتخاذ کرده بود و استانداری کوفه و بصره را به عبیدالله بن زیاد بن سمیه واگذار کرد^(۱).

رفتار کوفیان با مسلم

مسلم بن عقیل بر مرکب خود سوار شد و با رمز مخصوص خود که «یا منصور اُمّت» بود، مردم را به سوی خود فرا خواند. چهار هزار نفر از کوفه گرد او جمع شدند، عبیدالله بن زیاد سران قبایل را جمع کرد و قصر را به روی مردم بست، وقتی مسلم با سپاهش به در قصر رسیدند، هر یک از سران قبایل که قبلاً با عبیدالله در قصر بودند به اقوام خود اشاره کردند که مسلم را رها کنید و برگردید و آنان را تهدید کردند. از سوی دیگر ابن زیاد گروهی از سربازان خود را بسیج کرد تا در شهر گشت کنند و مردم را از یاری مسلم بازدارند، مردم او را تنها گذاشتند، زنان می آمدند و فرزندان و برادران خود را از یاری مسلم منصرف می کردند و به خانه باز می گرداندند. مردان به برادران و پسران خود می گفتند: اگر از او جدا نشوید، فردا که لشکر شام از راه می رسد، چه کار می کنید؟

بدین ترتیب مردم، مسلم را تنها گذاشته و از اطراف او پراکنده شدند و جز پانصد نفر کسی باقی نماند، سپس به سیصد نفر رسیدند، سپس کمتر شدند تا آنکه بیش از سی نفر نماند. مسلم نماز مغرب را با آنها خواند و عازم دروازه های «کنده» شد، در حالی که ده نفر بیشتر با او نبود. سپس این ده نفر هم از دور او پراکنده شدند و خودش تنها ماند، حتی کسی نبود او را راهنمایی کند یا به خانه ی خود پناه دهد. تاریکی او را فرا گرفت و او در بین راه سرگردان بود و نمی دانست به کجا برود^(۲). داستان بی یار و مددکار ماندن مسلم توسط کوفیان، طولانی و دردآور است و این خود دلیل آشکاری است بر این امر که خضوع و کرنش در برابر قدرت و مادیات و کسب جاه و منصب جزء طبیعت بشری

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۵۲.

۲- همان منبع، ج ۸، ص ۱۵۵ - ۱۵۴.

و از نقاط ضعف وی به شمار می‌رود، هر چند این عمل با اصول و ارزش‌ها و الگوها تضاد داشته باشد^(۱). سرانجام مسلم به خانه‌ای پناه برد، خانه را محاصره کردند و او را مورد حمله قرار دادند، او نیز شمشیر به کف گرفت و به مبارزه پرداخت، تا سه بار آنان را از خانه بیرون راند، آنگاه از بیرون سنگ پرتاب کردند و خانه را به آتش کشیدند. ناچار از خانه بیرون آمد و به نبرد پرداخت. عبدالرحمن [بن محمد بن اشعث] صاحب منزل، او را امان داد، مسلم خود را تسلیم کرد، آنان او را بر قاطری سوار کردند و خلع سلاح نمودند، او دیگر قدرتی نداشت، بنابراین به گریه افتاد و دانست که کشته می‌شود^(۲).

پیام مسلم به حسین علیه السلام

حضرت حسین علیه السلام همان روز [که مسلم کشته شد] یا یک روز قبل، از مکه خارج شده بود. مسلم از محمد بن اشعث خواست که کسی را نزد حسین نفرستند تا به وی بگوید که بازگردد و فریب کوفیان را نخورد؛ زیرا آنها همان یاران پدرش بودند که آرزو می‌کرد با مرگ یا کشته شدن از دستشان رهایی یابد و به او بگوید که اهل کوفه به او دروغ گفته‌اند و به من نیز خیانت کرده‌اند. فرستاده‌ی اشعث، حسین را در محل «زباله» (که مسافت چهار روز راه با کوفه فاصله داشت) ملاقات کرد و پیام مسلم را به او

۱- باید دانست که این منطقه از عراق که مسلم و حضرت حسین علیه السلام در آنجا سر و کار داشتند، تعداد زیادی از جمعیتش را افراد تازه مسلمان، غلامان آزاد شده و عرب‌های قبایل شرق تشکیل می‌داد که هنوز به طور کامل به رنگ اسلامی درن‌مده بودند. همچنین بر اثر زندگی در سایه‌ی حکومت آزاد و مرفه ساسانی، مردم عراق با صفاتی چون قدرت و ثروت پرستی، فرصت‌طلبی و قوم پرستی عادت کرده بودند. این صفات زمانی بیشتر آشکار شد که یک طرف عقیده و اصول و اخلاق قرار داشت و در طرف دیگر، ثروت، جاه و منصب و منافع زودگذر.

۲- گریه‌ی او به خاطر حسین و یارانش بود. رک: البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۵۸، دارالکتب العلمیه بیروت. (مترجم)

رسانید، اما حسین باور نکرد و گفت: «هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد، هر بلایی که بر سر ما بیاید آن را در حق خود موجب اجر و پاداش و در حق فرمانروایان موجب تباهی می‌شماریم»^(۱). مسلم را پس از دستگیری نزد ابن زیاد بردند، سخنان تند و تیزی بین آنها در گرفت. سپس ابن زیاد فرمان داد تا او را بالای کاخ ببرند، در حالی که او را می‌بردند تکبیر می‌گفت و ستایش و سپاس خدا را به جای می‌آورد و آمرزش می‌خواست. مردی به نام بکیر بن عمران گردنش را زد و سرش را از بالای کاخ به زمین پرتاب کرد و آنگاه پیکرش را به دنبال سرش فرو افکند^(۲).



هنگامی که مردم از قصد حسین برای رفتن به کوفه مطلع شدند، نسبت به آینده‌ی او نگران شدند و او را از این کار بازداشتند. دوستان و اهل رأی نظر دادند که نباید به عراق برود؛ عبدالله بن عباس رضی الله عنه گفت: عراقیان مردمی مکارند، فریب آنها را نخور! تو همین جا بمان و به مردم عراق بنویس که حاکم خود را بیرون کنند، اگر چنین کردند نزد آنها برو! حسین رضی الله عنه گفت: ای پسر عمو! به خدا سوگند! می‌دانم که تو خیرخواه من هستی اما من تصمیم دارم به سوی آنها حرکت کنم. ابن عباس گفت: اگر حتماً می‌روی پس زن و فرزندان را همراه مبر، به خدا! می‌ترسم که تو را نیز مانند عثمان که زن و فرزندش ناظر قتل او بودند، بکشند^(۳). عبدالله بن عمر رضی الله عنه نیز به نزد وی رفت و خواست که او را از رفتن به کوفه منصرف کند، چون حسین خودداری ورزید او را در آغوش گرفت و با چشم گریان گفت: «ای کسی که کشته خواهی شد! تو را به خدا می‌سپارم.» عبدالله بن زبیر نیز او را از رفتن باز داشت، حسین گفت: «خبر پیمان بیعت چهل هزار نفر به من

۱- البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۵۹.

۲- همان منبع، ج ۸، ص ۱۵۷ - ۱۵۶.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۶۰.

رسیده که همگی سوگند یاد کرده‌اند که مرا یاری خواهند کرد»^(۱). ابوسعید خدری، جابر بن عبداللّه و سعید بن مسیب نیز از او خواستند که به کوفه نرود، اما او نپذیرفت و به راه خود ادامه داد^(۲). حضرت حسین در بین راه، با «فرزدق» (شاعر معروف) ملاقات کرد و احوال مردم عراق را از او پرسید، فرزدق گفت: ای فرزند رسول خدا! دل‌های مردم با توست، ولی شمشیرها علیه توست و پیروزی هم با خداست^(۳).

حسین بن علی علیه السلام در راه کوفه

حضرت حسین علیه السلام همراه با اهل بیت خود و شصت نفر از اهل کوفه که او را همراهی می‌کردند از مکه خارج شد و به سوی کوفه رهسپار شد، در حالی که از سرنوشت مسلم و رویدادهای کوفه آگاهی نداشت. در بین راه (در محلی به نام زدود) از قتل مسلم و هانی بن عروه اطلاع یافت، آنگاه بارها «إنا لله و إنا إليه راجعون» را می‌خواند. مردم گفتند: حال که چنین است خود را به کشتن مده، فرمود: «زندگی بعد از آنها فایده‌ای ندارد.» وقتی به محل حاجز رسید، گفت: «شیعیان ما دست از یاری ما کشیده‌اند، هر کس دوست دارد از همین جا برگردد و هیچ گونه ملامت و سرزنش نمی‌شود.» با شنیدن این سخن، عده‌ای از همراهانش پراکنده شدند (اینها بادیه نشینانی بودند که در بین راه به او پیوسته بودند) و کسی جز یاران او که از مکه با او همراه بودند باقی نماند^(۴). ابن زیاد سپاهی به فرماندهی حربن یزید تمیمی به سوی حسین فرستاد (حرّ در محلی به نام ذوحم به حضرت حسین علیه السلام رسید - م). حضرت حسین علیه السلام نماز ظهر را با آنان خواند و هر گروه به جای خود بازگشتند. بعد از ادای نماز عصر، حسین علیه السلام دو کیسه‌ی انباشته از نامه بیرون آورد و در برابر ایشان بر زمین ریخت و تعدادی از

۱- همان منبع، ج ۸، ص ۱۶۱.

۲- همان منبع، ج ۸، صص ۱۶۳ - ۱۶۰.

۳- همان، ج ۸، ص ۱۶۷.

۴- همان، ج ۸، ص ۱۶۹ - ۱۶۸.

آنها را خواند و سبب آمدن خود را توضیح داد، حرّ گفت: ما از این کسانی نیستیم که برای تو نامه نوشته‌اند، [ما برای جنگ با شما نیامده‌ایم، فقط مأموریت داریم تا رسیدن به نزد ابن زیاد شما را همراهی کنیم. حضرت حسین علیه السلام فرمود: مرگ از این کار آسان‌تر است^(۱)]. سپس از حسین علیه السلام دوری گزید، او نیز با یاران خود به گوشه‌ای رفت. در این هنگام جمعی از مردم کوفه به نزد حسین علیه السلام آمدند، از آنان احوال مردم آنجا را جویا شد. مجمّع بن عبیدالله عامری گفت: «سران و بزرگان مردم رشوه‌های بزرگ دریافت کرده‌اند و کیسه‌های شان پر شده است و همگی علیه تو همداستانند، اما بقیه‌ی مردم، دل‌های شان به هوای تو پر می‌زند، ولی فردا شمشیرشان به کشتن تو از نیام بر می‌آید»^(۲). هنگامی که حضرت حسین علیه السلام به محل «نینوا» (نزدیک کربلا) رسید، پیک ابن زیاد نامه‌ای برای حرّ آورد که به او فرمان داده بود که حضرت حسین علیه السلام را از راه بیابانی، آرام آرام به سوی عراق هدایت کند، تا سپاه او در رسد. روز بعد (دوم محرم سال ۶۱ هـ ق.) عمر بن سعد با لشکرش از راه رسید، حسین علیه السلام به او گفت: من از تو یکی از این سه چیز را می‌خواهم؛ یا مرا بگذار تا از همان راهی که آمده‌ام برگردم، یا اینکه نزد یزید بروم و دست در دست او قرار دهم تا او چه کند، یا اینکه راهم را به سوی تُرک‌ها باز گذار تا با آنها بجنگم و کشته شوم. عمر بن سعد خواسته‌های وی را به اطلاع ابن زیاد رسانید، ابن زیاد خواسته‌ی او را پذیرفت و تصمیم گرفت که او را نزد یزید حاضر کند، اما شمر بن ذی الجوشن مخالفت کرد و گفت: باید او به فرمان تو تن در دهد، زیاد به عمر بن سعد همین چیز را ابلاغ کرد، حسین علیه السلام گفت: «سوگند به خدا که این کار را نخواهم کرد».

عمر بن سعد جنگ با حسین علیه السلام را به تأخیر انداخت و وقت گذرانی کرد. زیاد، شمر بن ذی الجوشن را به سوی او فرستاد و به او گفت: نزد عمر برو، اگر او پیشروی کرد همراه او بجنگ و گرنه گردنش را بزن و خود به جای او فرمانده باش! حدود سی نفر

۱- البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۲۰۹، چاپ داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۷ م. (مترجم)

۲- همان، ج ۸، ص ۱۷۳.

از همراهان ابن سعد که از اعیان کوفه بودند، وقتی دیدند که هیچ یک از خواسته‌های حسین پذیرفته نشد، گفتند: فرزند رسول الله ﷺ سه پیشنهاد عرضه کرد و شما یکی از آنها را هم نپذیرفتید، همراهی با شما جایز نیست. سپس به حسین پیوستند و همراه او جنگیدند^(۱).

در میدان کربلا

هنگامی که حضرت حسین ﷺ به کربلا رسید، پرسید: اسم این سرزمین چیست؟ گفتند: کربلا، فرمود: «آری، کرب (غم) و بلا». ابن زیاد به ابن سعد فرمان داد تا آب را به روی حضرت حسین ﷺ ببندند، حضرت حسین ﷺ به یارانش در حالی که شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند گفت: آب بردارید و اسب‌های خود و اسب‌های دشمن را سیراب کنید. و نماز ظهر را با آنان خواند^(۲). ابن سعد، شمر بن ذی الجوشن را به فرماندهی پیاده نظام منصوب کرد، شب پنجشنبه نهم محرم، به حسین و یارانش تاختند. حسین در آن شب به اهل بیتش سفارش‌هایی کرد و برای یارانش خطبه‌ای ایراد نمود و گفت: «شما اختیار دارید بروید و مرا تنها بگذارید؛ زیرا دشمن مرا می‌خواهد.» برادران، پسران و برادرزادگان وی گفتند: «خدا هرگز روزی را نیاورد که پس از تو زنده بمانیم.» فرزندان عقیل گفتند: «خود و اموال و خویشان خود را فدایت خواهیم کرد تا به سرنوشت تو دچار شویم خدا زندگی را پس از تو برای ما تلخ و ناگوار بگرداند!»^(۳) حضرت حسین ﷺ روز جمعه و بنا به روایتی روز شنبه دهم محرم، نماز صبح را با یاران خود که سی و دو سوار و چهل پیاده بودند، خواند و سپس بر اسب خود سوار شد و قرآن را پیش روی خود قرار داد. پسرش، علی بن حسین (زین العابدین) نیز که ضعیف و

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۰ با اختصار.

۲- همان منبع، ج ۸، ص ۱۷۶.

۳- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۶.

بیمار بود، در جنگ شرکت کرد. حسین نزدیک سپاه دشمن رفت و آنها را از نسب، مقام و مرتبت و فضایل خویش آگاه ساخت و گفت: «من فرزند دختر پیامبر شما هستم. به خود آید و از خویشتن بپرسید که آیا برای شما رواست که فردی چون مرا بکشید؟...»^(۱) در این هنگام حربن یزید ریاحی به اسب خود نهیب زد و به حضرت حسین پیوست و در رکاب او جنگید تا کشته شد.

شمر بن ذی الجوشن به یاران حسین علیه السلام حمله برد، آنان مردانه در برابر او ایستادگی کردند. حسین علیه السلام برای آنان دعای خیر می کرد و می گفت: «خداوند بهترین پاداش پرهیزگاران را به شما عنایت کند!» یاران او تا پای جان جنگیدند، بسیاری از برادران حسین بن علی به شهادت رسیدند. شمر^(۲) فریاد برآورد که منتظر چه هستید؟ او را بکشید! زرعه بن شریک تمیمی پیش رفت و با شمشیر به شانه اش زد، سپس سنان بن انس نخعی او را نخست با نیزه مورد ضربه قرار داد و سپس از اسب فرود آمد و سرش را از تن جدا کرد و به خولی داد.

ابومخنف به نقل از جعفر بن محمد می گوید:

«پس از شهادت حسین بر بدن او سی و سه زخم نیزه و سی و چهار ضربت دیگر یافتیم»^(۳). همه ی کسانی که با حسین علیه السلام در کربلا شهید شدند هفتاد و دو نفر بودند. از محمد بن حنفیه نقل شده که گفت: «هفده نفر از نسل فاطمه رضی الله عنها با حسین

۱- همان منبع، ج ۸، ص ۱۷۹ - ۱۷۸.

۲- دکتر جمیل عبدالله المصری می گوید: شمر شخصیتی میکاویلی بود و مانند پدرش ذی الجوشن طبیعی آتشین داشت. او برای رسیدن به هدف از هیچ وسیله ای دریغ نمی کرد و معلوم می شود که به کینه توزی و سنگدلی معروف بوده است. (أثر أهل الكتاب فی الفتن والحروب، ص ۴۹۰)

۳- البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۸ - این امر جای عبرت است که همه ی کسانی که در قتل حضرت حسین علیه السلام در جنگ علیه او شرکت داشتند، به کیفر اعمال خود رسیدند و کشته شدند. مختار کذاب - با وجود گمراهی و انحراف - قاتلان حسین را دنبال کرد و به قتل رسانید. خداوند غالب و انتقام گیرنده است.

شهید شدند»^(۱). حضرت حسین علیه السلام روز جمعه دهم محرم سال شصت و یکم هجری به شهادت رسید. در آن هنگام عمر او پنجاه و چهار سال و شش ماه و پانزده روز بود.

در حضور یزید

هشام می گوید: «هنگامی که سر حضرت حسین علیه السلام به نزد یزید آورده شد، چشمانش پر اشک شد. و گفت: من بدون قتل حسین از شما راضی بودم، خدا پسر سمیه را لعنت کند! به خدا اگر من همراه او بودم او را می بخشیدم»^(۲). یکی از غلامان آزاد شده‌ی معاویه می گوید: چون سر حسین در مقابل یزید گذاشته شد، دیدم که گریه می کند و می گوید: اگر میان او و ابن زیاد نسب و پیوندی بود، چنین نمی کرد^(۳). زنان و همراهان بازمانده‌ی حضرت حسین را نزد یزید بردند، یزید با مهربانی پیش آمد و آنها را نزد اهل بیت خود برد و آنان را گرمی داشت و سپس به مدینه فرستاد. روایتی در دست نداریم که یزید، ابن زیاد را توبیخ کند یا از پستش برکنار کند.

واقعه‌ی حرّه و مرگ یزید

واقعه‌ی حرّه در سال شصت و سه رخ داد، این حادثه لگه‌ی ننگی است بر پیشانی تاریخ صدر اسلام. زیرا یزید به مسلم بن عقبه اجازه داد که به مدت سه روز شهر مدینه را مورد هرگونه غارت و تاراج قرار دهد.

ابن کثیر می گوید:

«در این سه روز به قدری فساد و خرابکاری در شهر نبوی ایجاد شد که از حد و مرز خارج است. یزید می خواست سلطه و قدرت خود را مستحکم کند و بدون منازع و

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۹.

۲- همان منبع، ص ۱۹۱.

۳- همان منبع، ص ۱۷۱.

مخالف حکومت کند، اما پوزهاش به خاک مالیده شد و خداوند او را ناکام گردانید»^(۱). یزید بعد از آن زیاد زنده نماند و از حکومت بیش از چهار سال بهره نبرد و در چهاردهم ربیع الاول سال شصت و چهار قمری در گذشت^(۲). با مرگ یزید، حکومت آل ابوسفیان پایان یافت و به بنی مروان بن حکم منتقل شد^(۳) و در میان آنها دست به دست گشت تا آنکه به بنی عباس رسید. خداوند مالک حکومت هاست، اوست که به هر کس بخواهد حکومت می بخشد و از هر کس بخواهد حکومت را می گیرد. هر کس را بخواهد عزت می دهد و هر کس را بخواهد ذلیل می کند.

فاجعه‌ی کربلا از منظر علمای اهل سنت

امامان و بزرگان اهل سنت همواره این کار یزید و فرماندهان او مانند عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد و شمیر بن ذی الجوشن را زشت دانسته‌اند و از آنها اعلام براءت و بیزاری نموده‌اند و به شهادت رساندن ظالمانه‌ی حضرت حسین علیه السلام و یاران او را کاری بسیار نفرت‌انگیز دانسته و ناراحتی قلبی خویش را اظهار داشته‌اند. در اینجا با رعایت اختصار، نمونه‌هایی آورده می‌شود:

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۲.

۲- همان منبع، ج ۸، ص ۲۲۶.

۳- بعد از یزید، پسرش، معاویه بن یزید به تخت خلافت نشست. در تاریخ ۱۴ ربیع الاول سال ۶۴ بعد از مرگ پدرش با او بیعت شد. او مردی نیکوکار و عابد بود، اما مدت خلافتش طول نکشید و در مدت خلافتش مریض بود و خارج نمی‌شد، در سن بیست و یک سالگی (و به قولی کمتر و بیشتر) از دنیا رفت، بنی امیه بعد از او در سوم ذی‌عقده سال ۶۴ با مروان بن حکم بیعت کردند. مروان در سوم رمضان سال ۶۵ درگذشت و پسرش، عبدالملک بن مروان به جای او نشست. حکومت در میان آل مروان سال‌ها استمرار، رفت تا آنکه بنی عباس از دست آنها ربود و قرن‌ها به حکومت پرداختند؛ «إنّ الأرض لله یورثها من یشاء».

صالح، فرزند امام احمد بن حنبل می‌گوید: به پدرم گفتم: عده‌ای می‌گویند که یزید را دوست دارند. گفتم: فرزندم! آیا کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، می‌تواند یزید را دوست داشته باشد؟ گفتم: پس چرا او را لعنت نمی‌کنی؟ گفتم: تو کجا دیده‌ای که پدرت کسی را لعنت کند^(۱). شیخ الاسلام ابن تیمیه در گفتگویی با یکی از فرماندهان سپاه مغول به نام «بولایی» هنگامی که در فتنه‌ی بزرگ در دمشق آمده بود، چنین گفت:

«هر کس حسین را کشته یا در قتل وی همکاری داشته یا به قتل او راضی بوده است، لعنت خدا و فرشتگان و انسان‌ها بر او باد! خداوند نه عذاب را از آنها دور می‌کند و نه عوض قبول می‌کند»^(۲). «خداوند حضرت حسین علیه السلام را به وسیله‌ی شهادت عزت بخشید و سرافراز نمود و کسانی را که او را کشتند یا در کشتن او کمک کردند یا بدان راضی بودند، رسوا ساخت. حضرت حسین علیه السلام با پیروی از شهدای پیشین اسلام، جان خود را بر کف نهاد. همانا او و برادرش سرور جوانان اهل بهشت هستند. آنها زمانی پرورش یافتند که اسلام دارای عزت و سیادت بود، لذا آن زحمات و رنج‌هایی که خانواده‌ی آنها در راه هجرت و جهاد و تحمل آزار و اذیت کفار متحمل شدند به آنها نرسید، بنابراین خداوند به وسیله‌ی شهادت، کرامت آنها را تکمیل گردانید و به درجات آنها افزود. قتل او معصیت بسیار بزرگی است و خداوند دستور فرموده است که به هنگام مصیبت صبر پیشه کنید و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بخوانید؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿وَكَثِيرٍ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۷﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾
 وَأُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾ [البقرة: ۱۵۷-۱۵۵].

۱- فتاوی ابن تیمیه، ج ۴، ص ۴۸۳، چاپ اول ۱۳۸۱ هـ ق، ریاض.

۲- همان منبع، ج ۴، ص ۴۸۷.

«بشارت ده به صابران و استقامت کنندگان، کسانی که هرگاه مصیبتی به آنها رسد، می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم»^(۱). امام شیخ احمد سرهندی، معروف به مجدد هزاره‌ی دوم، متوفی ۱۰۳۴ هـ. ق. در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد:

«یزیدِ محروم از سعادت، از زمره‌ی فاسقان به شمار می‌آید، توقّف در لعنت او فقط بنابر اصل مقررّ اهل سنّت است که می‌گویند: نباید به لعن شخص معین مبادرت ورزید، مگر آنکه به یقین معلوم شود که خاتمه‌ی او بر کفر بوده و در حالت کفر از جهان رفته است؛ مانند ابولهب و زنش. این بدان معنی نیست که یزید سزاوار لعنت نمی‌باشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [الأحزاب: ۵۷] «کسانی که خدا و پیامبرش را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت از رحمت خود دور و لعن می‌کند»^(۲). محدّث بزرگ، علامه شیخ عبدالحق بخاری دهلوی (متوفی ۱۰۵۲ هـ. ق.) در کتاب «تکمیل الإیمان» می‌نویسد:

«خلاصه این که یزید از نظر ما مبعوض‌ترین و منفورترین فرد است، جرایمی را که این بدبخت بی‌سعادت در امت اسلام مرتکب شد کسی مرتکب نشده است»^(۳). امام احمدبن عبدالرحیم، معروف به شاه ولی‌الله دهلوی (متوفی ۱۱۷۶) در کتاب معروفش

۱- فتاوی ابن تیمیه، ج ۴، ص ۵۱۱.

۲- مکتوبات فارسی امام ربانی، ج ۱، مکتوب شماره‌ی ۲۵۱. نیز منتخبات از مکتوبات امام ربانی ص ۱۲۸، چاپ مکتبه ایشیق استانبول ۱۹۷۸ م. بزرگان اسلام بدزبانی و دشنام‌گویی را برای مسلمان نپسندیده‌اند؛ حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین وقتی شنید که عده‌ای از اصحاب وی به مردم شام فحش می‌دهند، فرمود: من نمی‌پسندم که شما دشنام دهید؛ (إني أكره لكم أن تكونوا سبّابين) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۷. (مترجم)

۳- دهلوی؛ عبدالحق، تکمیل الإیمان، ص ۷۱، چاپ لکنو ۱۹۰۵ م.

«حجة الله البالغة» در بحث «فتن» پیرامون تشریح «دعاة الضلال» (دعوتگران به سوی گمراهی) که در حدیث آمده است، چنین می‌نویسد:

«دعوتگران به سوی گمراهی یکی یزید در شام و دیگری مختار در عراق بودند»^(۱). این بحث را با گفتاری منصفانه از دانشمند و مصلح بزرگ، علامه رشید احمد گنگوهی (متوفی ۱۳۲۳ هـ. ق.) به پایان می‌بریم، ایشان در فتاویٰ خویش می‌نویسد:

«هر چند اعمال ناشایست یزید موجب لعن هستند، ولی از اخبار و روایات تاریخی و قراین معتبر ثابت نشده که آیا او این اعمال را حلال می‌دانست یا خیر؟ و تا زمانی که چنین امری محققاً به ثبوت نرسیده باشد نمی‌توان قطعاً حکم کرد، پس مدار جواز و عدم جواز لعن [در این موضوع] بر مبنای تاریخ استوار است. بنابراین احتیاط و بهترین راه برای ما سکوت است؛ زیرا اگر لعن جایز باشد در لعنت نکردن هیچ اشکالی وجود ندارد؛ برای این که لعن کردن نه فرض است نه واجب و نه سنت و نه مستحب، بلکه فقط مباح است. اگر کسی که او را لعنت می‌کنیم، مستحق لعنت نباشد، درست نیست که خود را با معصیت آلوده کنیم»^(۲).

فعالیت برای تغییر نظام فاسد و ارزش آن

خلافت، بعد از خلفای راشدین - متأسفانه - به تدریج به نظام موروثی و خاندانی مبدل گشت. عرب و مسلمانان، در برابر این نظام، سرتسلیم فرود آوردند، هیچ کس نمی‌توانست در قیام علیه خلیفه‌ی اموی و عباسی امید پیروزی داشته باشد، مگر کسانی که از شرافت نسبی و برتری خانوادگی برخوردار بودند و همچنین از حمایت و پشتیبانی قومی و مردمی بهره‌مند بودند و توان مبارزه با قدرت مستحکم آنها را داشتند. از اینجاست که کلیه‌ی کسانی که در برابر حکومت اموی و عباسی قیام کردند، از اهل بیت

۱- دهلوی؛ ولی الله، حجة الله البالغة، ج ۲، ص ۲۱۳، چاپ لاهور پاکستان.

۲- گنگوهی؛ رشید احمد، فتاویٰ رشیدیہ، ص ۱۹۲، چاپ کراچی، ناشر محمدعلی دیوان.

پیامبر و از علوی‌ها بودند؛ زیرا امکان پیروزی آنها بیشتر بود و مسلمانان بیشتر به آنها اعتماد و تمایل داشتند و اصلاح طلبان، بهتر با آنها همکاری می‌کردند، لذا کسانی که از اوضاع فاسد روزگار خود به تنگ آمده و از ضایع شدن اموال مسلمانان در خوش‌گذرانی‌های حکام رنج می‌بردند، مبارزان و اصلاح طلبان را یاری نموده و به حمایت آنها کمر بستند.

بعد از قیام حسین بن علی علیه السلام نواده‌ی او، زید بن علی بن حسین در برابر هشام بن عبدالملک اموی قیام کرد. وی در سال ۱۲۲ هـ. ق. کشته و به دار آویخته شد. امام ابوحنیفه رحمه‌الله او را در این قیام حمایت و یاری کرد و ده‌هزار درهم مساعدت نمود^(۱). سپس از اولاد حسن بن علی، محمد بن عبدالله بن حسن بن علی معروف به نفس زکیه، در مدینه و برادرش، ابراهیم در کوفه در برابر منصور عباسی قیام کردند. امام ابوحنیفه و مالک از طرفداران نفس زکیه بودند، امام ابوحنیفه آشکارا او را یاری می‌کرد و با کمک‌های مالی فراوان نیز از او حمایت می‌کرد و به حسن بن قحطبه^(۲)، یکی از فرماندهان نظامی ارتش منصور توصیه نمود که با ذوالنفس الزکیه نجنگد، لذا ابن قحطبه از جنگ با او بازآمد و از منصور عذرخواهی کرد. به همین دلیل منصور با امام ابوحنیفه دشمن شد و او را مورد شکنجه و آزار قرار داد تا در زندان جان سپرد.

در تاریخ کامل ابن اثیر آمده است که مردم مدینه از امام مالک بن انس رحمه‌الله پرسیدند: ما که با ابوجعفر (منصور) بیعت کرده و با او پیمان بسته‌ایم، آیا می‌توانیم پیمان را بشکنیم و محمد ذوالنفس الزکیه را در قیام علیه منصور یاری کنیم؟ امام مالک در پاسخ گفت: «بیعت شما از روی اجبار و اکراه بوده است، بنابراین این شما مکلف به رعایت این

۱- مکی؛ احمد، مناقب ابی حنیفه، ج ۱، ص ۵۵.

۲- در بعضی از کتاب‌های تاریخ، حمید بن قحطبه آمده است.

پیمان نیستید». آنگاه مردم به یاری محمد شتافتند^(۱). محمد در ماه رمضان سال ۱۴۵ هـ ق. در مدینه به شهادت رسید و برادرش، ابراهیم نیز در ذی‌قعدةی همان سال کشته شد. این فعالیت‌ها به ظاهر ناکام ماند و نتیجه‌ی مطلوب حاصل شد؛ زیرا حکومت‌ها بسیار مقتدر و دارای توان رزمی و ریشه‌ی مستحکم بودند. در تاریخ گذشته و معاصر بسیاری از نهضت‌ها و فعالیت‌ها دیده شده که بر پایه‌ی اخلاص، ایمان، شجاعت و پایمردی استوار بوده و رهبران آنها و نیز پیروان آنها در فداکاری جانی و مالی هیچ گونه کوتاهی نکرده‌اند، اما با این همه باز هم در برابر حکومت‌های منظم و تا دندان مسلح با شکست مواجه شده‌اند. این امر چیز جدیدی نیست و در نظام آفرینش و قانون طبیعی جهان، شگفتی ندارد. گرچه این فعالیت‌ها از نظر سیاسی و نتیجه‌ی ظاهری به موفقیت نرسید، اما خدمت بزرگی برای اسلام انجام داد؛ زیرا تاریخ اسلام و شرافت و کرامت آن را حفظ کرد. اگر این فعالیت‌ها در ادوار مختلف وجود نمی‌داشت، تاریخ اسلام مجموعه‌ای بود از داستان‌های خودخواهی، زورگویی، تطمیع و تهدید پادشاهان جبار و سودجو و کرنش آدم‌های درباری و فرصت طلب. این مجاهدان قهرمان و مؤمنان از خود گذشته، جان بر کف نهاده و در برابر رژیم‌های فاسد و تطمیع مادی آنان سر تسلیم فرود نیاوردند و برای نسل‌های آینده الگوهایی درخشان از ایمان و یقین به جای گذاشتند که همواره بر تارک تاریخ نور افشانی می‌کنند و الهام بخش دلاوری اسلامی و قیام علیه فساد و دفاع از اسلام مظلوم و کرامت از دست رفته‌ی آن است.

حقاً که این خود میراث افتخارآمیز و سرمایه‌ی گران‌بهایی است که موجب عزت اسلام و سربلندی مسلمانان است.

۱- ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۲۵۱. مسلم است که تأیید و پشتیبانی امام ابوحنیفه و امام مالک که دو رهبر بزرگ بودند، اهمیت و ارزش به سزایی داشت و در تاریخ فعالیت‌های انقلابی جایگاه ویژه‌ای دارد.

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ حُبَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ ۚ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳] «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بستند صادقانه ایستادند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیل در عهد و پیمان خود راه ندادند»^(۱).



۱- اقتباس از کتاب «تاریخ دعوت و اصلاح»، اثر نگارنده، ج ۱، ص ۶۸ - ۶۷.

بخش دهم: آل نبی ﷺ و اولاد علی رضی الله عنه

زندگی و سیره‌ی فرزندان علی رضی الله عنه بعد از حادثه‌ی کربلا - غیرت در نسب نبوی -
بیزاری از مداحی و افراط در محبت - اعتراف به فضایل خلفای سه گانه و دفاع از آنها -
قهرمانان و مبارزان میدان جهاد - نقش آل رسول ﷺ در گسترش اسلام و تربیت و
اصلاح جامعه - مصلحان و مجاهدان شبه قاره‌ی هند - رهبران و مجاهدان کشورهای
عربی.

آل نبی و اولاد علی علیه السلام

زندگی و سیره‌ی فرزندان علی علیه السلام بعد از حادثه‌ی کربلا

فاجعه‌ی کربلا، با رسوایی‌هایی که برای حکومت وقت و هواداران آن به بار آورد، به پایان رسید و جریان زندگی به حالت عادی خود بازگشت. آل و اولاد حضرت علی علیه السلام و فرزندان حسن و حسین، به زندگی‌الگویی سابق خود ادامه دادند؛ زندگی‌ای که سراسر عفت و پاکی، اشتغال به عبادت، دل‌ن بستن به دنیا، توجه به آخرت، خودسازی، بزرگ‌منشی و خیر خواهی برای اسلام و مسلمانان بود، زندگی‌ای که شایسته و سزاوار اولاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان او بود. این سیره و زندگی، مدرسه‌ی اخلاقی‌الگویی است که فرزندان هر نسل می‌توانند در آن، اخلاقِ پسندیده، مروّت و سخاوت و نیکی با بدان را بیاموزند.

در اینجا چند نمونه از دریای بیکران تاریخ می‌آوریم:

حضرت سعید بن مسیب می‌گوید:

«کسی را پرهیزگارتر از علی بن حسین [زین العابدین] ندیدم»^(۱). امام زهری می‌گوید:

«هیچ یک از قریشیان را ندیدم که از علی بن حسین علیه السلام بهتر باشد. هرگاه نام او برده

می‌شد (امام زهری) گریه می‌کرد و می‌گفت: زین العابدین! (زینت عبادت گزاران)»^(۲) زین

العابدین، هنگام شب کیسه‌های نان را بر پشت خود می‌گذاشت و به مستمندان صدقه

می‌داد^(۳). جریر می‌گوید:

۱- اصفهانی؛ ابونعیم، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۳، ص ۱۴۱.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۳۵.

۳- همان منبع، ج ۳، ص ۱۳۶.

«هنگامی که او رحلت کرد، دیدند که آثار کیسه‌هایی که بر دوش می‌گذاشت و به خانه‌های مستمندان می‌رسانید، بر پشت او نمایان است»^(۱). شبیه می‌گوید: «پس از وفات علی بن حسین معلوم شد که او در زندگی خود مراقبت و سرپرستی مخارج یکصد خانوار از مردم مدینه را به عهده داشته است.»

محمد بن اسحاق می‌گوید: «بسیاری از مردم مدینه طوری زندگی می‌کردند که نمی‌دانستند مخارج زندگیشان از کجا فراهم می‌شود، وقتی که علی بن حسین درگذشت، آنچه شبانه به در خانه‌هایشان می‌رسید قطع شد»^(۲). او در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند (و طوری خسته می‌شد که) هرگاه باد تندی می‌وزید بی‌هوش می‌شد و بر زمین می‌افتاد^(۳). عبدالغفار بن قاسم می‌گوید: روزی زین‌العابدین علیه السلام از مسجد خارج شد، شخصی او را دشنام داد، خدمتکاران و همراهان او خواستند آن شخص را مورد حمله قرار دهند، اما زین‌العابدین آنها را بازداشت و به آن مرد گفت: «عیوب ما بیش از آن است که تو می‌دانی.» سپس به او گفت: آیا به کمک و مساعدت ما نیاز داری؟ مرد شرمند شد، آنگاه زین‌العابدین عباي خود را بر دوش او انداخت و یک هزار درهم به او بخشید. از آن پس آن مرد می‌گفت: گواهی می‌دهم که از اولاد رسول هستی^(۴). یک بار زین‌العابدین مهمان داشت، به خدمتگزار گفت که زود از مهمانان پذیرایی کند، غلام با عجله سیخ کبابی را که در تنور گذاشته بود برداشت و از پله‌ها بالا رفت، در این هنگام سیخ از دستش رها شد و بالای سر یکی از کودکان زین‌العابدین افتاد و بر اثر ضربه‌ای که بر سرش وارد آمده بود جان داد، زین‌العابدین نخست آن غلام را آزاد کرد و به او گفت: تو

۱- همان منبع.

۲- همان منبع.

۳- ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۵۶.

۴- همان منبع.

قصدی نداشتی، بعد از آن به مراسم کفن و تشییع جنازه‌ی فرزندش مشغول شد^(۱). زین العابدین در سال سی و هشت هجری به دنیا آمد. مادرش، سلافه معروف به شهربانو (دختر یزدگرد، آخرین پادشاه ایران) بود. ایشان در سال ۹۴ هـ ق. در شهر مدینه دار فانی را وداع گفت و در کنار قبر عمویش، حسن بن علی ﷺ مدفون گردید^(۲). نسل حضرت حسین ﷺ فقط از زین العابدین تداوم یافت. فرزندش، محمد باقر و فرزند او، جعفر صادق و فرزند او، موسی بن جعفر (موسی کاظم) و فرزندش، علی الرضا همگی در بردباری، سخاوت، پاک‌دامنی، بزرگ منشی و کرامت نفس مانند پدران و اجداد خود اسوه و نمونه بودند.

عمرو بن مقدام می‌گفت: هرگاه ابوجعفر محمدباقر را می‌بینم، یقین می‌کنم که او از نسل و خاندان نبوت است^(۳). اما فرزندش، جعفر (صادق) بن محمد؛ وی به عبادت خدا و یاد او اشتغال داشت و گوشه‌نشینی و بی‌رغبتی به دنیا و منصب دنیوی را بر ریاست و حکومت ترجیح می‌داد^(۴). امام مالک در شرح احوال او می‌گوید: من همواره نزد جعفر بن محمد رفت و آمد داشتم، مردی خوش‌برخورد و خنده‌رو بود، هرگاه نام پیامبر ﷺ برده می‌شد چهره‌اش برافروخته می‌شد، هر بار که پیش او می‌رفتم وی را در یکی از سه حال می‌دیدم؛ یا نماز می‌خواند، یا روزه دار بود و یا قرآن تلاوت می‌کرد. هیچ‌گاه ندیدم که بدون طهارت روایتی از پیامبر ﷺ نقل کند. سخن بیهوده نمی‌گفت و از عابدان و زاهدان خدا ترس و متقی بود^(۵). موسی بن جعفر بن محمد بن علی (موسی کاظم) مردی

۱- صفه الصفوة، ابن جوزی، ج ۲، ص ۵۶.

۲- برای اطلاع بیشتر از زندگی و مناقب زین العابدین به البدایة والنهاية، ج ۹، ص ۱۱۵ - ۱۰۳ مراجعه شود.

۳- اصفهانی؛ ابونعیم، حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۱۹۳.

۴- همان منبع.

۵- ابوزهره، الإمام الصادق، ص ۷۷، بیروت.

سخی و بردبار بود. اگر اطلاع می‌یافت که کسی در حق او بدی می‌کند، برایش مبلغی پول می‌فرستاد، چه بسا که این مبلغ هزار دینار بود^(۱)، بسته‌های ۴۰۰ یا ۳۰۰ یا ۲۰۰ دیناری درست می‌کرد و بین فقرای مدینه تقسیم می‌نمود. مأمون، ابوالحسن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر صادق را به ولیعهدی خود منصوب کرد. او در سال ۱۵۳ متولد و در آخرین روز صفر سال ۲۰۲ هـ ق. دار فانی را وداع گفت. نماز جنازه‌اش به امامت مأمون خوانده شد و مأمون او را کنار قبر پدرش، هارون الرشید در شهر طوس، (مشهد کنونی) دفن کرد.

اولاد حضرت حسن بن علی نیز چنین بودند. ابن عساکر شرح زندگانی حسن بن حسن بن علی معروف به حسن مثنی را بیان کرده و صفاتی را از وی یادآور شده که دلالت بر بزرگی و کرامت او دارند^(۲). اما عبدالله بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (معروف به عبدالله محض)^(۳)؛ وی یکی از تابعین و محدثین مدینه بود. واقدی می‌گوید: عبدالله یکی از عابدان بلندپایه بود، او شرف و جایگاه خاصی نزد مردم داشت و دارای هیبت و عظمت و قدرت سخنوری بود. مصعب بن عبدالله می‌گفت: هیچ یک از علما را ندیدم که کسی را بیشتر از عبدالله بن حسن مورد احترام قرار دهند.

ربیعہ پس از این که گفتار عبدالله را شنیده بود گفت: گواهی می‌دهم که این گفتار گفتار فرزندان انبیاست. یک بار در مکه، محدث معروف، ایوب، در جلسه‌ای نشسته بود، شخصی از پشت سر به او سلام گفت: وی کاملاً روی خود را به طرف او گردانید و با صدایی آهسته جواب سلام را گفت، چون دوباره روی خود را به سوی مردم برگردانید، چشم‌هایش پر از اشک بود، پرسیدند: مگر این شخص کیست؟ گفت: فرزند پیامبر،

۱- ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲- ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ج ۴، ص ۱۶۹ - ۱۶۵، بیروت، ۱۹۷۹ م.

۳- محض به این خاطر گفته می‌شود که نسبش از جانب پدر و مادر هاشمی علوی خالص بود؛ زیرا پدرش، حسن (مثنی) بن حسن بن علی و مادرش، فاطمه‌ی صغری، دختر حسین بن علی بود.

عبدالله بن حسن^(۱). ابن کثیر می گوید: علماء برای عبدالله محض بن حسن مثنی احترام زیادی قایل بودند و او عابدی گرانمایه بود. یحیی بن معین می گوید: عبدالله مردی راستگو و مورد اعتماد مردم بود. عده‌ی زیادی از جمله سفیان ثوری، دروردی و مالک از او حدیث نقل کرده‌اند. او تقریباً در سال ۱۴۵ هـ ق. رحلت کرد^(۲). فرزند دیگرش، محمد که علیه حکومت وقت (عباسی) قیام کرد، مردی بلند همت و قهرمانی شجاع بود^(۳)، بسیار نماز می خواند و روزه می گرفت و به لقب مهدی و النفس الزکیه خوانده می شد^(۴). خصوصیات اخلاقی و صفات ویژه‌ی اهل بیت و بنی هاشم در او نیز نمایان بود؛ از قبیل جوانمردی و مهربانی، گذشت و انتقام نگرفتن. هنگامی که با لشکر منصور به نبرد پرداخت و به مرگ خود یقین نمود، دفتری را که اسامی هواداران و کسانی که با او بیعت کرده بودند در آن نوشته بود، در آتش سوخت، تا بعد از مرگ او آنها به جرم یاری با او مورد شکنجه و آزار کارگزاران حکومت قرار نگیرند^(۵).

غیرت در نسب نبوی

خاندان رسول الله ﷺ نسبت به نسبی که آنها را با رسول الله ﷺ پیوند می داد، بسیار غیور و محتاط بودند و این نسب را هرگز در منافع دنیوی به کار نمی بردند، آن گونه که فرزندان رهبران مذهبی ادیان و ملل دیگر از این نسب بهره برداری می کنند و خود را از سایر بشر برتر می دانند و پیروان آنها، آنان را مردانی مقدس می شمارند. آنچه در کتاب‌های تاریخ و سیره در مورد استغنا و کرامت نفس اولاد رسول ﷺ آمده است، کاملاً با شیوه‌ی عمل و زندگی رهبران دینی مذاهب و ملل دیگر (از قبیل برهمایی،

۱- تاریخ ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ج ۴، ص ۳۶۶ - ۳۵۷.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۹، ص ۴۲.

۳- همان، ج ۱۰، ص ۹۵.

۴- ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۵۵۳.

۵- همان منبع، ج ۵، ص ۵۴۸ - ۵۴۷.

مسیحی و ...) متفاوت است؛ زیرا آنها قایل به نوعی قداست و برتری نسبی از طریق آفرینش برای خود هستند و این گروه نیازی به کسب معاش و کوشش برای فراهم آوردن لوازم زندگی احساس نمی‌کنند، بلکه سربار جامعه هستند.

روزی حضرت حسن بن علی علیه السلام برای خرید به بازار رفت، کالایی را قیمت کرد، صاحب مغازه ابتدا نرخ عمومی را گفت، ولی وقتی فهمید که او حسن بن علی، نوهی رسول الله صلی الله علیه و آله است به خاطر احترام او قیمت کالا را کم کرد، اما حسن علیه السلام قبول نکرد و از خریدن آن کالا صرف نظر کرد و گفت: «دوست ندارم در برابر چیزی بی‌ارزشی از موقعیت خود و خویشاوندی با رسول الله صلی الله علیه و آله سوء استفاده کنم.»

جویریة بن اسماء که خدمتگزار خاص زین العابدین علیه السلام بود می‌گوید: «حضرت زین العابدین از راه قربات و خویشاوندی با رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یک درهم سود نبرد»^(۱). وقتی به مسافرت می‌رفت، به صورت ناشناس سفر می‌کرد. علت این کار را از او پرسیدند، گفت: ناپسند می‌دانم که به خاطر خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌ای حاصل کنم که (به علت مسافرت) نتوانم آن را جبران کنم^(۲). همچنین نسبت به علی‌الرضا بن موسی کاظم نیز روایتی به همین مضمون نقل شده است^(۳).

بیزاری از مداحی و افراط در محبت

این سروران به خاطر انتساب با پیامبر صلی الله علیه و آله فخر فروشی نمی‌کردند و دوست نداشتند مانند پیروان ادیان یهودی، مسیحی و برهمنی در محبت آنها غلو و افراط شود. یحیی بن سعید می‌گوید: روزی در مجلسی حضرت زین‌العابدین را مورد مدح و ثنا قرار دادند، ایشان خطاب به آنان گفتند: «ما را به خاطر اسلام و خشنودی خدا دوست

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۹، ص ۱۰۶.

۲- ابن خلکان، وفيات الأعیان، ج ۲، ص ۴۳۴، قاهره، ۱۹۴۸م.

۳- همان منبع.

داشته باشید، اظهار محبت شما به گونه‌ای است که موجب شرمندگی ما شده است»^(۱). همچنین خلف بن حوشب از علی بن حسین (زین العابدین) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «ای مردم عراق! با ما به خاطر اسلام محبت داشته باشید و ما را بیشتر از آنچه حق ماست بالا نبرید»^(۲). همچنین از وی نقل شده است که گفت: «هرگاه برای ما اهل بیت، امر خوشحال‌کننده‌ای پیش آید خدا را اطاعت می‌کنیم و هرگاه امر ناگواری رخ دهد باز هم خدا را سپاس می‌گوییم»^(۳). همچنین حسن مثنی بن حسن بن علی به مردی که در مدح او غلو می‌کرد، گفت: «وای بر تو! ما را به خاطر خدا دوست داشته باشید، اگر خدا اطاعت کردیم ما را دوست بدارید و گرنه، با ما دوستی نکنید. اگر خداوند کسی را به خاطر خویشاوندی با پیامبر ﷺ بدون اطاعت بهره‌ای می‌داد پس پدر و مادرش سزاوارتر بودند. در مورد ما جز حق چیزی نگویید؛ زیرا از این راه زودتر به مقصد خواهید رسید و ما به همین مقدار از شما راضی خواهیم شد»^(۴). اهل بیت بسیار مشتاق وحدت و همبستگی مسلمانان بودند؛ عبدالله بن مسلم بن بابک معروف به بابکی که یکی از اصحاب زید بن علی شهید بود می‌گوید:

«به اتفاق زید بن علی به سوی مکه حرکت کردیم، چون نصف شب فرا رسید و ستاره‌ی ثریا ظاهر گشت، گفت: ای بابکی! آیا کسی به آن ستاره دسترسی دارد؟ گفتم: خیر، گفت: به خدا سوگند! دوست دارم که دستم به آنجا می‌رسید و از آنجا به زمین پرت می‌شدم و تکه تکه می‌شدم، ولی در عوض، خدا میان امت محمد، صلح و آرامش ایجاد می‌نمود»^(۵).

۱- اصفهانی؛ ابونعیم، حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶.

۲- همان منبع.

۳- همان منبع.

۴- ابن عساکر، ج ۴، ص ۱۶۹ - ۱۶۵.

۵- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۱۲۹، دارالمعرفة، بیروت.

اعتراف به فضایل خلفای سه گانه و دفاع از آنها

اهل بیت همواره فضیلت و خدمات اسلامی سه خلیفه‌ی راشد را یادآور می‌شدند و معترف به حقّ آنها بر مسلمانان بودند و این مطلب را علناً در مجامع عمومی بیان می‌نمودند. یحیی بن سعید می‌گوید: عده‌ای از مردم عراق نزد علی بن حسین (زین العابدین) آمدند و نسبت به ابوبکر و عمر و عثمان کلمات ناشایسته‌ای گفتند، حضرت زین العابدین علیه السلام به آنها گفت: من گواهی می‌دهم که شما از کسانی نیستید که خداوند در حقّ آنها می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

«کسانی که بعد از مهاجران و انصار آمدند می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی.»

آنگاه حضرت زین العابدین علیه السلام آنها را از نزد خود راند و گفت: خارج شوید، خدا به سزایتان برسد! ^(۱) عروه بن عبدالله می‌گوید: از محمدباقر درباره‌ی تزئین شمشیر پرسیدم، در پاسخ گفت: آراستن شمشیر اشکالی ندارد؛ زیرا ابوبکر صدیق شمشیرش را با زیور آلات آراسته بود، گفتم: شما نیز او را «صدیق» می‌گویید؟ با شنیدن این سخن بر آشفت و روبه قبله نشست و گفت: آری، او صدیق است، هر کس او را «صدیق» نگوید، خداوند در دنیا و آخرت گفته‌اش را راست نگرداند؛ (فَمَنْ لَمْ يَقُلْ لَهُ الصِّدِّيقَ فَلَا صَدَقَ اللَّهُ لَهُ قَوْلًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) ^(۲) مولای جابر جعفری می‌گوید: محمدباقر هنگامی که با او خداحافظی کردم گفت: «پیغام مرا به اهل کوفه برسان و به آنها بگو هر کس از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

۱- ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۵۵.

۲- همان منبع، ج ۲، ص ۱۸۵.

اظهار برائت کند، من از او بیزارم؛ (أَبْلَغُ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأَ^(۱)) مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ رضی اللہ عنہما وَأَرْضَاهُمَا^(۲)) محمد بن اسحاق روایت می‌کند که محمد باقر گفت: «هر کس فضیلت ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما را نداند، از سنت چیزی نمی‌داند»^(۳). ابوخالد احمر نقل می‌کند که در مورد ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما از عبدالله محض فرزند حسن مثنی پرسیدم، در پاسخ گفت: درود و رحمت خدا بر آنها باد و هر کس در حق آنها این گونه دعا نکند، از رحمت خدا محروم باد! من نسبت به کسی که ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما را بد بگوید، امید ندارم که توفیق توبه یافته باشد. سپس روز شهادت عثمان رضی اللہ عنہ را یادآور شد و تا جایی گریست که محاسن و لباسش تر شد^(۴).

قهرمانان و مبارزان میدان جهاد

بزرگان اهل بیت و اولاد شیر خدا، حضرت علی رضی اللہ عنہ به زیور شہامت و شجاعت که شعار عترت نبوی و میراث حضرت علی رضی اللہ عنہ و شهید کربلا بوده، آراسته بودند، آنان عامل به «عزیمت» بودند و هر گونه آزار و اذیت در راه حق و هرگونه مشقت در راه اصلاح مسلمانان را تحمل می‌کردند.

پیش از این قیام زید بن علی بن حسین در برابر هشام بن عبدالملک؛ خلیفه‌ی اموی و قیام محمد بن عبدالله محض، ذوالنفس الزکیه و برادرش، ابراهیم را در برابر منصور، یادآور شدیم، شیوه‌ی همیشگی این سلاله در طول تاریخ، همین بوده است. در قاره‌ی آسیا و آفریقا همواره یکی از افراد این خاندان، در موضع رهبری مجاهدان و مبارزان ضد حکومت‌ها و قدرت‌های استعماری قرار داشته است. تاریخ، سرشار از قهرمانی‌ها و کارنامه‌ی درخشان آنهاست و مورّخی چیره دست، امین و با معلومات را می‌طلبد تا آنها

۱- در یک نسخه کلمه‌ی (هزأ) آمده است؛ یعنی کسی که به آنها تمسخر کند.

۲- ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۱۸۵.

۳- همان منبع، ج ۳.

۴- تاریخ ابن عساکر، ص ۳۶۶ - ۳۵۷.

را در یک کتاب یا در سلسله کتابهایی جمع‌آوری کند^(۱). این طرز زندگی، کاملاً خلاف تصویری است که مدعیان محبت و به اصطلاح محبان اهل بیت ارائه می‌دهند؛ زیرا تصویری که آنان از زندگی ائمه و اهل بیت ارائه می‌دهند این است که آنان از جرأت و شهامت بهره‌ای نداشتند و همواره در ذلت و ترس به سر می‌بردند و معتقدات خود را مخفی نگه می‌داشتند، از سیاست محافظه کاری پیروی می‌کردند و متکی به سلاح «تقیّه» بودند؛ آن هم نه به عنوان یک وسیله‌ی موقت و اسلحه‌ی شخصی، بلکه به عنوان یک عبادت و وسیله‌ی حصول قرب و نزدیکی خدا^(۲) و با مناسبت و بدون مناسبت در هر جا این اسلحه را به کار می‌بردند و امت محمدی را از تعالیم حقیقی نبوت محروم می‌داشتند و دین را از عزت و غلبه و یاری نمودن محروم می‌کردند و حاضر نبودند در این راستا با خطری مواجه شوند.

در کتاب‌هایی که در مورد فضایل و مناقب این امامان بزرگ تألیف شده است، تصویری از آنان ارائه شده است که با چهره‌ی جنبش‌های فراماسونری FEERAMASONS و جمعیت

۱- به‌طور نمونه مراجعه شود به کتاب «سیره‌ی سید احمد شهید (ش ۱۲۴۶ هـ ق.)» به زبان اردو در ۱۱۷۶ صفحه به قلم مؤلف، و کتاب «إذا هبت ریح الإیمان» به زبان عربی به قلم مؤلف، کتاب SYYED AHMAD SHAHEED به زبان انگلیسی به قلم سید غلام محیی الدین، همچنین حواشی «حاضر العالم الإسلامی» به زبان عربی، نوشته‌ی امیر شکیب ارسلان که نسبت به حرکت سنوسی در طرابلس و برقه و همچنین درباره‌ی جهاد امیر عبدالقادر در الجزائر مطالب ارزنده‌ای نوشته است (ج ۲، ص ۱۶۵ - ۱۴۰ و ص ۱۷۲ - ۱۶۸) قاهره، ۱۳۵۲ هـ ق.

۲- روایت کرده‌اند که امام جعفر صادق به نقل از پدرش می‌گوید: در روی زمین، چیزی وجود ندارد که نزد خدا از تقیه محبوب‌تر باشد. رجوع شود اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷، باب تقیه، حدیث شماره‌ی ۴، چاپ سوم، ۱۳۸۸ هـ ق، دارالکتب الاسلامیه. (مترجم)

اخوان‌الصفاء^(۱) و سازمان‌های سرّی و پنهانی ORGANIZATIONS UNDERGROUND که در ادوار مختلف به وجود آمده و هم‌اینک در جهان وجود دارد، هیچ‌گونه تفاوتی ندارد. از مطالعه‌ی این نوشته‌ها در وجود انسان، روح شهامت و انگیزه‌ی شهادت در راه خدا و به مخاطره انداختن خویش برای نشر دعوت اسلام پدید نمی‌آید، انگیزه‌ای که در طول چهارده قرن از تاریخ اسلام، در عصرهای تاریک و شرایط بحرانی بارها مسیر تاریخ را عوض کرد و امت اسلام را از منجلاب گمراهی‌ها و ظلم ظالمان نجات بخشید.

نقش آل رسول در گسترش اسلام و تربیت و اصلاح جامعه

ما ادّعا نداریم که تمام کسانی که به سادات و اهل بیت منسوب بودند همگی معصوم و انسان‌های ایده‌آل بوده و همه بدون استثنا در راه دعوت و حمایت از اسلام و پایداری بر معتقدات صحیح اسلامی پیشتاز بوده‌اند؛ زیرا در میان آنها افرادی وجود داشته است که دارای این صفات نبوده‌اند و از شیوه‌ی پدران و نیاکان خویش منحرف شده‌اند و در مقابل، بین دیگر اقوام مسلمان، مجاهدان بزرگ، مصلحان و دعوتگرانی بوده‌اند که افراد خاندان نبوت از وجود آنها استفاده برده و به فضل و کمال آنها اعتراف کرده‌اند. منظور ما در اینجا فقط اثبات این امر است که خصوصیات و کمالات سادات و اولاد رسول‌الله ﷺ، منحصر به سده‌ی اوّل یا دوّم نبوده بلکه سلسله‌ی این ویژگی‌ها تا قرن‌های بعدی نیز ادامه داشته و همواره امت اسلام از وجود آنها فیض برده است.

در کنار این امر، ثابت می‌شود که اهل بیت نسبت به مسایل و احوال مسلمانان بی‌تفاوت نبوده و از مقتضیات زمان غافل نبوده‌اند (آن‌گونه که طرفداران افراطی و مدّعیان محبّت آنها می‌گویند)، ایشان همانند رهبران مذهبی انحصار طلب اقوام و مذاهب

۱- گروهی آزاداندیش بودند که از فلسفه‌ی یونان متأثر شده و زیر پرده کار می‌کردند. برای تفصیل

بیشتر رک: «تاریخ فلاسفة الإسلام فی المشرق والمغرب»، باب اخوان‌الصفاء، اثر نویسنده‌ی مصری،

محمد لطفی جمعه ص ۲۷۳ - ۲۵۳، چاپ مصر، ۱۹۲۷ م.

دیگر به زندگی مرفه و تن پروری روی نیاوردند، بلکه سعادت خود را در سعادت ملت می‌دانستند و در غم و شادی آنها شریک بودند و در میدان جهاد و فداکاری پیشتاز بودند. منتسبین به تبار علوی (چه از نسل حسن یا حسین) در میدان دعوت به اسلام پیوسته نقش برجسته‌ای داشته‌اند و به وسیله‌ی آنها در نقاط دور دست جهان برای اولین بار ندای اسلام سر داده شد. این ندای ملکوتی در آن مناطق به اذن خدا به بار نشست و مردم زیادی به اسلام روی آوردند، از میان آنها علمای بزرگ و مربیان برجسته‌ای پیدا شد. بربریان مغرب دور به دست همین سادات به اسلام روی آوردند^(۱). مسلمان شدن اکثریت قاطع مردم منطقه‌ی کشمیر در شبه قاره‌ی هند (که هنوز هم این اکثریت به حمدالله باقی است) مرهون زحمات امیر سید علی بن شهاب همدانی (م ۷۸۶ هـ ق.) بود^(۲). همچنین بیشترین سهم در گسترش اسلام در جزایر جنوب شرق آسیا و جزایر هند «اندونزی» از آن سادات کرام است.

نویسنده ل، و، س فندن بیرخ در کتاب خود می‌نویسد:

«تأثیر و جذابیت اسلام به سبب وجود سادات بود و به وسیله‌ی آنها اسلام در میان سلاطین هندو مذهب در مناطق جاوا و غیره گسترش یافت، گرچه دعوتگران دیگر از

۱- اهل مطالعه می‌دانند که مؤسس دولت اسلامی در آفریقایا ادریس بن عبدالله بن حسن (معروف به ادریس اکبر) بود هنگامی که قدرت را به دست گرفت به بربریان مغرب که مجوسی، یهودی و مسیحی بودند، تاخت و مردم آن سامان به اسلام روی آوردند. (مراجعه شود به کتاب‌های تاریخ مغرب دور)

۲- مؤلف کتاب «نزهة الخواطر» می‌نویسد: امیر سید علی از نسل اسماعیل بن علی بن محمد بن علی بن حسین السبط بود که در سال ۷۷۳ ق.، ۷۸۰ به کشمیر آمد و اغلب مردم آنجا به دست او مسلمان شدند (نزهه، ج ۲، ص ۸۵). از نظر تاریخی به اثبات رسیده که رواج تمدن اسلامی در کشمیر و شکوفایی آداب و فنون و پرورش علمای بزرگ در این سرزمین مرهون خدمات امیرکبیر سید علی همدانی است.

اعراب «حضر موت» نیز بودند، اما در وجود آنها این تأثیر وجود نداشت؛ زیرا سادات، اولاد پیغمبری بودند که این دین را آورده است.»

در تاریخ سراواک^(۱) آمده است که سلطان برکات از نسل حسین بن علی بن ابی طالب ﷺ بوده است. سادات حسینی که تجارت دریایی داشتند از این طریق اسلام را در آن سرزمین گسترش دادند.

در قطعنامه‌ی سمیناری که ۸ ذی الحجّه ۱۳۸۲ ق. برابر با ۳۰ آوریل ۱۹۶۲ م. در اندونزی برگزار شد، آمده است که اسلام در اندونزی به وسیله سادات علوی شافعی مذهب گسترش یافت.

همچنین اسلام در فیلیپین به دست گروهی از سادات علوی که در نیمه‌ی دوم قرن چهاردهم میلادی به آنجا رفتند وارد شد. اینان پرچم دعوت اسلامی را در آنجا برافراشته و در رشد اقتصاد و رونق مؤسسات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مساعدت و همکاری کردند. همچنین در جزایر قمر تا جزیره‌ی ماداگاسکار و موزامبیک و سرزمین «ملایو و سولو» این چنین بود^(۲). گروهی از سادات، مربیان بزرگی بودند که به تزکیه‌ی نفس و ایجاد ارتباط با خالق مشغول بودند و مردم را به پیروی از سنت و روی آوردن به امور اخروی و دوری از شهوات و خودپرستی فرا می‌خواندند و پیشوایی علمی و معنوی را به عهده داشتند. مردم از مسافت‌های دور به قصد بهره‌گیری از فیوضات آنان گرد می‌آمدند. خداوند و جاهت و مقبولیتی به آنان داده بود که هیبت سلاطین در برابر هیبت آنها هیچ بود. این بدان معنی نیست که همه‌ی منسوبین به عترت پیامبر دارای این ویژگی‌ها بودند،

۱- بخش شمالی جزیره‌ی «بورینو» اندونزی.

۲- برای تفصیل و اطلاع از جزئیات رجوع شود به کتاب «المدخل إلی تاریخ الإسلام فی الشرق الأقصى»، تألیف علامه سید علوی بن طاهر حداد، تحت عنوان «ناشروا الإسلام فی الشرق الأقصى» (انتشار دهندگان اسلام در باختر دور) صفحه‌ی ۳۰۴ - ۱۹۹، چاپ عالم المعرفة، جده، ۱۴۰۵ هـ ق.

ولی معیار قضاوت اکثریت و مشهورترین هاست، بنابر این در اینجا شمه‌ای از آنچه کتاب‌های معتبر تاریخ ثبت کرده است، می‌آوریم:

از میان کاروان مصلحان پاک طینت (که ذکر نام یکایک آنان نه ممکن است و نه در این مختصر می‌گنجد) نخست از امام عبدالقادر گیلانی^(۱) (۵۶۱ - ۴۷۰) یاد می‌کنیم؛ نامبرده در تاریخ دعوت به سوی خدا و تزکیه‌ی نفس و افروختن مشعل ایمان در قلب‌ها ممتاز بود، بر اثر مواعظ و برنامه‌های تربیتی ایشان نسیمی از ایمان و یقین که در سایه‌ی آن قلب‌های مرده و جان‌های پژمرده، زندگی و طراوت خود را باز یافتند، وزیدن گرفت و موجی از معنویت، اخلاق فاضله، توکل به خدا و توحید خالص، جهان اسلام را فرا گرفت.

شیخ عمر کیسانی می‌گوید:

«هیچ مجلسی از مجالس شیخ عبدالقادر نبود که در آن گروهی از یهود و نصاری مشرف به اسلام نشوند یا عدّه‌ای از راهزنان، منحرفان و فاسقان توبه نکنند و یا گروهی از معتقدات باطل خود رجوع نکنند. بیش از پنج‌هزار یهودی و مسیحی به دست او مسلمان شده و بیش از یکصد هزار نفر، از فسادهای اخلاقی، اجتماعی و ... توبه کردند»^(۲). شاگردان تربیت یافته‌ی شیخ به مناطق دور دست آفریقا پراکنده شده و به طور

۱- نسب وی با ده واسطه به حسن بن علی علیه السلام می‌رسد.

۲- کیسانی، عمر، فلائد الجواهر، چاپ مصر، ۱۳۰۳ هـ. ق.

گسترده به دعوت اسلامی پرداختند^(۱)، این علاوه بر خدمات علمی و حمایت از سنت نبوی و عقاید صحیح و مبارزه با بدعت گذاری بود^(۲).

مصلحان و مجاهدان شبه قاره ی هند

در شبه قاره ی هند، مریبان بزرگ و مصلحان بیشماری از اولاد رسول ﷺ بوده اند که به تزکیه ی نفس و پاکسازی آن از انواع بیماری های باطنی و رذایل اخلاقی پرداخته اند و ارتباط انسان ها را با خداوند و شریعت و سنت نبوی مستحکم کرده اند. ذکر نام یکایک آنها مقدور نیست تا چه رسد به بیان کارنامه و احوال آنها. در اینجا به ذکر مربی کبیر شیخ نظام الدین محمد بن احمد بدایونی دهلوی و خلیفه های وی، محمود بن یحیی معروف به نصیرالدین اودی دهلوی و سید محمد بن یوسف حسینی گلبرگی^(۳) اکتفا می کنیم؛ همه ی این بزرگان از سادات آل رسول ﷺ بودند که نسبشان ثابت و محرز است.

علامه علی بن سلطان قاری در کتاب «الأثمار الجنیة فی أسماء الحنفیة» درباره ی شیخ نظام الدین بدایونی (۷۱۵ - ۶۳۶) می نویسد:

۱- رجوع کنید به کتاب «دعوت اسلام»، اثر پروفیسور آرنولد + T.W.ARNOLD PREACHING OF ISLAM*
باب یازدهم، انتشار اسلام در آفریقایا همچین حواشی شکیب ارسلان بر کتاب «حاضر العالم الإسلامی» تحت عنوان «الإسلام فی آفریقة» ج ۲، ص ۳۶۷.

۲- علامه ابن رجب می گوید: شیخ عبدالقادر در عقیده و فروع، تابع امام احمد و محدثین و سلف بود، در مسائل کلامی مانند صفات خدا و مسأله ی قدر و غیره به سنت متمسک بود و مخالفان را به شدت رد می نمود.

۳- شرح زندگی این بزرگان را در جزء دوم و سوم کتاب «نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر»، تألیف علامه سید عبدالحی حسنی (م ۱۳۴۱ هـ ق.) بخوانید.

«کار دعوت به سوی بندگی خدا و آزادی از بندگی نفس و هوا و دوری از مظاهر فریبدهی دنیا به وی منتهی می‌شد، ایشان در علوم ظاهری نیز تبخّر خاصی داشت و به فضایل اخلاقی آراسته بود.»

علامه مجد الدین فیروزآبادی، نویسنده‌ی کتاب قاموس در کتاب «الألطف الخفیة فی أشراف الحنفیة» در مورد ایشان سخن گفته است^(۱)، همچنین مورّخ معروف آن عصر، ضیاء الدین برنی در کتاب «تاریخ فیروزشاهی» تأثیر شیخ نظام‌الدین بر جامعه و زندگی عمومی مردم را بر شمرده و می‌گوید: «شیخ الاسلام نظام‌الدین، شیخ الاسلام علاء‌الدین و شیخ الاسلام رکن‌الدین از مربیان روحی و مصلحان بزرگ زمان سلطان علاء‌الدین بودند. دنیایی بر اثر نفوس پاکِ آنان روشن شد و به سبب ارشاد آنان هزاران گناهکار و بدکار و بی‌نماز توبه کرده و از اعمال ناشایست دست کشیدند و برای همیشه پایبند نماز شدند و از صمیم قلب به مشاغل دینی اظهار علاقه نمودند. انجام عبادات عمومیّت پیدا کرد، حرص و محبّت دنیا به سبب اخلاق ستوده و رفتار آن مشایخ کاهش یافت و به برکت عبادات و رفتار آن بزرگواران، صداقت و درستکاری در جامعه جای پای، باز کرد، در اثر مکارم اخلاقی و ریاضت و مجاهدت آنان در قلوب ملت انگیزه‌ی تغییر و اصلاح اخلاق پدید آمد.»

سلطان علاء‌الدین و اهل بیت او ارادت خاصی به شیخ نظام‌الدین پیدا کرده بودند، در سال‌های آخر دوران سلطان علاء‌الدین، بازار شراب، قمار، فسق و فجور و فحاشی و دیگر منکرات با کساد مواجه شد، اکثر مردم با نام این منکرات آشنایی نداشتند، گناهان کبیره در نظر مردم مانند کفر ورزیدن به خدا بود، مسلمانان نمی‌توانستند علناً مرتکب احتکار و رباخواری شوند. دروغ‌گویی، کم‌فروشی و تقلّب و کلاهبرداری از میان

۱- حسنی؛ عبدالحی، نزهة الخواطر، ج ۳، ص ۱۶۴ - ۱۶۰.

بازاریان رخت بریسته بود»^(۱). اما شیخ محمود بن یحیی اودی معروف به نصیرالدین محمود حسینی یزدی، (معروف به نصیرالدین چراغ دهلی) که در دهلی مدفون است، یکی از بزرگان اولیای خدا بود که شدیداً پایبند سنت نبوی بود. در زهد و توکل، ایثار و همدردی و دعوت به سوی خدا بی نظیر بود. وی در سال ۷۵۷ هـ ق. در دهلی درگذشت^(۲). اما شیخ محمد بن یوسف؛ امام و عالم بزرگ، فقیه، زاهد و صاحب مقامات بلند و کرامات بود. وی محمد بن یوسف بن علی بن محمد بن یوسف، ابوالفتح صدرالدین محمد دهلوی بود که سلسله‌ی نسبش به یحیی بن حسین بن زید شهید متهدی می‌گردد. در سال ۷۲۱ هـ ق. متولد شد و در ۸۲۵ هـ ق. درگذشت. در علم روایت و در تربیت نفوس و نشان دادن راه حق، مرجع بود و جامع شریعت و طریقت، غواص دریای حقایق و معارف بود^(۳). یکی از این سروران، علامه سید اشرف بن ابراهیم حسینی، حسینی معروف به جهانگیر بود، وی در شهر سمنان به دنیا آمد و در سایه‌ی پدر، تربیتی عالی یافت و از علمای معاصر خود علوم را فرا گرفت و به جای پدر بر تخت حکومت نشست، وی در کنار انجام وظایف دولت از محضر پر فیض شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی و علما و مشایخ دیگر مستفیض می‌گشت. سرانجام اداره‌ی حکومت را به برادرش، محمد سپرد و خود به هندوستان مهاجرت نمود و در شهر کچه‌چچه^(۴) به تربیت و ارشاد مردم پرداخت، خداوند جمع زیادی را به وسیله‌ی او نفع رسانید، وی عالم و عارفی برجسته بود. تألیفات زیادی در فقه، اصول فقه، تزکیه، کلام، علم انساب، سیره و تفسیر دارد و دیوان شعری نیز از او به جای مانده است. وی در ۲۸ محرم سال

۱- «نگرشی نوین بر عرفان و تصوف»، اثر همین مؤلف و مترجم.

۲- حسینی؛ عبدالحی، نزهة الخواطر، ج ۲، ص ۱۵۶ - ۱۵۵.

۳- همان منبع، ج ۳، ص ۱۶۴ - ۱۶۰.

۴- قریه‌ای است در ولایت شمال غربی هند.

۸۰۸ هـ ق. از دنیا رفت^(۱). این مرثیان و امامان تزکیه و دعوت، فقط مشغول تزکیه‌ی خود و شاگردان خویش نبودند و از خطرهایی که آینده‌ی مسلمانان را تهدید می‌کرد غافل و از جامعه‌ی اسلامی منزوی نبوده و نسبت به تحولات و دگرگونی‌هایی که در نظام حکومت پدید می‌آمد و نقش مهمی در تاریخ اصلاحی اسلام در آینده‌ی نزدیک داشت، بی‌تفاوت نبودند. در اینجا به دو نمونه اکتفا می‌کنیم:

۱- تواریخ اسلامی داستان بر مسند حکومت نشستن پادشاه صالح و عادل، سلطان فیروزشاه تغلق را که به شجاعت و نشر اسلام در سرزمین هند معروف است، ذکر کرده‌اند، سلطان محمد تغلق، دور از پایتخت حکومتش (دهلی) در حالی از دنیا رفت که با سپاهیان خود در برابر لشکر مغول که بر ساحل رود سند بودند به مبارزه می‌پرداخت. با مرگ او سپاه اسلام، بدون فرمانده و حکومت اسلامی و بدون فرمانروا ماند. این در حالی بود که پسر عموی سلطان فقید، فیروز تغلق از پذیرش مسئولیت‌های اداری و حکومتی کناره‌گیری کرده بود.

در این هنگام شیخ محمود بن یحیی اودی معروف به چراغ دهلی، مصرانه از وی خواست تا مسئولیت اداره‌ی حکومت را بپذیرد و حکومتی عادل تشکیل دهد و جهاد با دشمنان اسلام را ادامه دهد و خود به او وعده داد که برای پیروزی او دعا کند، بنابراین فیروز خواهسته‌ی شیخ را اجابت کرد و اداره‌ی حکومت را به عهده گرفت. فیروز چهل سال حکومت کرد که از نظر امنیت و رفاه و نزول برکات از آسمان و کاهش فساد، در تاریخ پادشاهی مسلمانان از بهترین حکومت‌ها محسوب می‌شود^(۲).

۲- هنگامی که فرمانروای هندو مذهب، «راجه کش» بر حکومت بنگال چیره شد و حکومت اسلامی در معرض زوال و انقراض قرار گرفت و خطر متأثر شدن مسلمانان از هندوها افزایش یافت، یکی از مشایخ به نام شیخ نور و دیگری به نام سید اشرف

۱- حسنی؛ عبدالحی، نزهة الخواطر، ج ۳ با اختصار.

۲- برنی؛ ضیاء الدین، تاریخ فیروزشاهی، ص ۲۸.

جهانگیر سمنانی، توجه سلطان ابراهیم شرقی، زمامدار حکومت شرق را که پایتختش «جونفور» بود، به رفع این خطر معطوف داشتند. چنان که سلطان با سپاهش در میدان قدم نهادند، بدین طریق خطر رفع شد و «راجه‌کش» با لشکرش عقب‌نشینی کرد و مسلمانان از انحراف اعتقادی و دینی مصون ماندند^(۱). یکی دیگر از مریبان و دعوتگران سادات، شیخ آدم بن اسماعیل حسینی کاظمی بنوری بود که عده‌ی زیادی از او کسب فیض نمودند، حتی گفته شده که چهارصد هزار نفر به دست او، براتباع از آیین محمدی و سنت نبوی، بیعت و پیمان بستند و هزار نفر به وسیله‌ی او به علم و معرفت نایل آمدند. در تربیتگاه او روزانه از هزار نفر کمتر نبود، همگی غذا را بر سفره‌ی او صرف می‌کردند. در سال ۱۰۵۲ هـ. ق. با ده هزار نفر از سادات و مشایخ هر طبقه به لاهور رفت، پادشاه هند (شاه جهان) از این منظر احساس خطر نمود، لذا دست به حیلۀ زد و شیخ را به سفر حج فرستاد، وی بعد از پایان مراسم حج در مدینه‌ی منوره اقامت گزید و در سال ۱۰۵۳ هـ. ق. در همان‌جا دار فانی را وداع گفت^(۲). با پشت سر گذاشتن قرن‌های زیاد و پیمودن مسافت‌های مکانی پهناور به دعوتگر و مربی بزرگ، امام سید احمد بن عرفان شهید (۱۲۴۶ - ۱۲۰۱ هـ. ق.)^(۳) می‌رسیم که بسیاری از اهل معرفت و صاحب‌نظران او را

۱- دهلوی، عبدالحق، اخبار الأخ، ص ۱۶۳ - ۱۶۱ و گلزار ابرار ص ۱۰۵ - ۱۰۴. برای تفصیل بیشتر به «تاریخ مشایخ چشت»، ج ۱، ص ۲۵۷ - ۲۵۳، تألیف استاد خلیق احمد نظامی، چاپ دهلی، ۱۹۸۰ م. مراجعه کنید.

۲- حسنی؛ عبدالحی، نزهة الخواطر، ج ۵، ص ۲ - ۱.

۳- سلسله نسب وی به محمد ذی النفس الزکیه بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب ﷺ می‌رسد. جدش امیرکبیر شیخ الاسلام قطب الدین محمد بن سید رشید الدین احمد در قرن هفتم هجری به هند مهاجرت نمود، در راه خدا به جهاد پرداخت و شهرهای زیادی به دست وی فتح شد. سرانجام در شهر (کره مانک پور) اقامت گزید و در سال ۶۷۷ از جهان رخت بر بست. خداوند در نسل وی برکت نهاد و مصلحان و مجاهدان زیادی از فرزندان وی پیدا شد که مشهورترین آنها امام سید احمد است.

مجدد قرن سیزده هجری دانسته‌اند. به برکت وجود ایشان و به یمن دعوت او نسیم ایمان و توحید خالص و اتباع از سنت نبوی و شوق جهاد و شهادت، عمل بر فضایل و دوری از خودخواهی و امیالِ نفسانی و استحکام شریعت مطهر در زندگی فردی و اجتماعی وزیدن گرفت. ایشان نهایت تلاش خود را برای تأسیس حکومت دینی به روش خلافت راشده به کار برد و جان و مال خود را در راه مبارزه با قدرت‌های بیگانه و بیرون راندن انگلیس از هند فدا کرد و کوشید تا شبه قاره‌ی هند را از تسلط و وجود غاصبان انگلیسی که خطر بزرگی برای جهان اسلام بودند، پاک کند؛ حتی مورخان انگلیسی، او را بزرگ‌ترین خطر که آینده‌ی انگلیس را تهدید می‌کرد، به حساب آورده‌اند^(۱). این نسیم مبارک ایمانی، با قدرت و سرعتی وزید که تاریخ دعوت و مبارزه‌ی اسلامی در قرون اخیر، مثل آن را سراغ ندارد^(۲). سید صدیق حسن قنوجی امیر «بوفال» و مورخ و نویسنده‌ی معروف هند (م ۱۳۰۷ هـ. ق.) که شخصا شاگردان و آثار تعلیم و تربیت حضرت سید را دیده بود، در کتاب «تقصار جیود الأحرار» می‌نویسد:

«ایشان در زمینه‌ی هدایت مردم و بازگرداندن آنها به سوی خدا از نشانه‌های بزرگ قدرت الهی بود، جهانی بزرگ و خلقی بی‌شمار در نتیجه‌ی تربیت روحی و جسمی ایشان به مقام تقوا و ولایت رسیدند. مواعظ و سخنرانی‌های خلفای ایشان، سرزمین هند را از آلودگی بدعت‌گذاری‌ها و شرک پاک گردانید و به شاهراه کتاب و سنت سوق داد و هنوز هم تأثیر و عظمت و نصایح ایشان ادامه دارد.»

سپس می‌افزاید:

۱- مراجعه شود به کتاب: "W.W.HUNTER"OUR INDIAN MUSALMANS

و پرونده (قضیه‌ی بزرگ وهابیت) موسوم به THE GREAT "WAHABI CASE"

۲- مراجعه شود به کتاب‌های دیگر نویسنده: «إذا هبت ریح الإیمان»، چاپ بیروت و لکنو، و امام سید

احمد شهید در آینه‌ی تاریخ، چاپ ایران، ۱۳۷۰.

«کوتاه سخن این که ما هیچ فردی را در هیچ نقطه‌ی جهان معاصر، هم‌پایه‌ی این شخصیت بزرگ سراغ نداریم، و به راستی خلق خدا آن قدر از این گروه حق، استفاده‌ی ایمانی و روحی بردند که یک صدم آن توسط علما و مشایخ دیگر آن دوره دیده نشده است»^(۱). یکی از علمای آگاه و موثق معاصر هند به نام شیخ عبدالاحد می‌نویسد:

بیش از چهل هزار نفر هندو مذهب و غیره به دست حضرت سید مشرف به اسلام شدند^(۲).

سید یک حرکت اصلاحی و جهادی را بنیان گذاشت که کشور هند حرکتی گسترده‌تر و مؤثرتر از آن ندیده است. یکی از مهاجمان و دشمنان سرسخت این حرکت به نام دکتر سر ویلیام هنتر (W.W.HUNTER) در کتاب «مسلمانان هند» می‌نویسد:

«فرمانده‌ی پلیس «بنگال» در آن وقت تصریح و اعتراف کرد که تعداد پیروان هر یک از مبلغان این گروه، هشت هزار نفر می‌باشد و در بین آنها مساوات و برابری به طور کامل برقرار است. هر کس کار و مصلحت رفیقش را مانند کار شخصی خود می‌داند و هنگام مصیبت هیچ عذری او را از همکاری و کمک باز نمی‌دارد»^(۳).

رهبران و مجاهدان کشورهای عربی

در کشورهای عربی نیز دعوتگران، مصلحان و مجاهدانی به پا خاسته‌اند که با شجاعت کم‌نظیر و کاردانی فوق‌العاده در برابر قدرت‌های بزرگ غربی به مبارزه پرداخته‌اند، بر اثر فداکاری‌های آنها کشورشان از یوغ استعمار و تسلط بیگانگان آزاد شده و توانسته‌اند حکومت آزاد اسلامی تشکیل دهند. در اینجا به ذکر دو شخصیت (سید امیر عبدالقادر

۱- سید احمد شهید در آینه‌ی تاریخ، ص ۴۶ و تقصار جیود الأحرار، ص ۱۱۰ - ۱۰۹، چاپ بوفال، ۱۲۹۸ هـ. ق.

۲- سید احمد شهید، ص ۴۸ به نقل از «سوانح احمدی»، اثر شیخ محمد جعفر تانیسری، ص ۹۵، چاپ سال ۱۳۰۹ هـ. ق.

۳- «مسلمانان هند»، نامه‌ی شماره‌ی: ۱۰۰، سیزدهم می، سال ۱۸۴۳ م.

الجزایری و سیدی احمد شریف سنوسی) اکتفا می‌کنیم و تأثرات امیر بیان، شکیب ارسلان را از حواشی کتاب «حاضر العالم الإسلامی»، تألیف نویسنده‌ی امریکایی لوتروب ستودارد (LOTHROP STODDARD) ترجمه‌ی عربی استاد عجّاج نویهض، نقل می‌کنیم. وی درباره‌ی امیر عبدالقادر الجزایری می‌نویسد:

«امیر عبدالقادر بن محی الدین حسنی از سادات بود، اصل اجداد او از مغرب اقصی (دور) هستند، وی در سال ۱۲۲۳ هـ. ق. برابر با ۱۸۰۸ م. به دنیا آمد و در مهد علم و تقوا بزرگ شد، توجه خاصی به فراگیری علوم مبذول داشت تا این که در علم فقه، ادب، توحید و فلسفه و علوم عقلی مهارت خاصی پیدا کرد و در آموزش فنون جنگی نیز مهارت‌هایی کسب کرد؛ بنابراین او از یک نظر عالمی برجسته و از جنبه‌ی دیگر قهرمانی سلحشور بود که شمشیر و قلم را یکجا جمع داشت، در میان مردم از مقام و وجهه‌ی بلندی برخوردار بود. بعد از وفات پدرش به عنوان حاکم و امیر رسمی تمام مناطق غربی مغرب وسطی پذیرفته شد، سپس دامنه‌ی سلطه‌اش گسترده‌تر گردید و مناطق دیگری به آن افزوده شد. در واقعه‌ی «یوم المقطع» (۲۶ ژوئن ۱۸۳۵ م.) بر سپاه فرانسه پیروز شد، سپس در جنگ با ژنرال فرانسوی «بوجو» شکست خورد؛ اما در عزم و قوت او سستی راه نیافت. فرانسه در معاهده‌ی «تفنه» به دلاوری او اعتراف کرد و براساس این معاهده، همه‌ی ولایت وهران و بخش بزرگی از ولایت الجزائر تحت سلطه‌ی او قرار گرفت.

او در تمام احوال از هیچ کوششی برای تأسیس حکومت اسلامی دریغ نوزید، در تاریخ ۲۰ نوامبر سال ۱۸۳۹ م. علیه فرانسوی‌ها اعلان جهاد کرد، از آن تاریخ تا سال ۱۸۴۳ م. جنگ به طور مستمر ادامه داشت. امیر عبدالقادر مردانه در برابر دشمن مقاومت کرد، ولی سرانجام دشمن به سبب برتری نظامی‌اش بر اغلب شهرها چیره گشت و از سوی دیگر، سربازانش دست از مقاومت کشیدند و او را تنها گذاشتند، وی ناچار به مغرب (مراکش) پناهنده شد. برای بار دوم نیز به فرانسویان حمله کرد تا اینکه آنها را از الجزایر بیرون راند و تا شهرهای بربر پیشروی کرد، اما دیگر دیر شده بود و پایه‌های

قدرت فرانسوی‌ها محکم گشته بود، بنابراین به شام رفت و بقیه‌ی عمر خود را در دمشق به همنشینی با علما و شرکت در امور خیر گذرانید. تا زنده بود در نیکوکاری، تقوا و اخلاق پسندیده، نمونه و الگو بود. در سال ۱۸۸۳ م. دار فانی را وداع گفت و در محله‌ی «صالحیه» به خاک سپرده شد»^(۱). امیر شکیب ارسلان درباره سیدی احمد شریف سنوسی که از سادات حسنی است و به همین سبب به لقب شریف یاد می‌شد، چنین می‌نویسد:

«در وجود سیدی احمد الشریف نمونه‌ی یک دانشمند برجسته و سید نامور و استاد مهربان را مشاهده کردم، در طول عمرم کسی را ندیدم که در عظمت، تیزهوشی، حسن خلق، سخاوت، استغناء، درست‌اندیشی، سرعت فهم و قوت حافظه از او برتر باشد. با وجود نرم‌خویی، و فروتنی و پرهیزگاری شدید و دوری از ریا و شهرت طلبی، دارای هیبت و وقار بود.

در او صبر و شکیبایی و عزم راسخی مشاهده کردم که در دیگران خیلی کم یافتم، نور صفات نیکو در سیمایش می‌درخشید، او در عین حال که از نظر تقوا در صف پرهیزگاران بود، از نظر شجاعت در ردیف قهرمانان به شمار می‌آمد. از منابع موثق خبر یافتم که وی شخصا در جبهه‌ی جنگ طرابلس شرکت می‌کرد و ساعت‌ها پشت اسب سوار بود، بدون این که اظهار خستگی کند. بی‌باکانه خود را در وسط سپاه دشمن می‌انداخت و همواره در خط مقدم جبهه قرار داشت و همانند رهبران و فرماندهان نظامی نبود که از میدان جنگ به حد کافی فاصله می‌گیرند تا در صورت شکست، دشمن به آنها دسترسی نداشته باشد»^(۲).

پایان ترجمه ۲۵ شعبان ۱۴۱۵ هجری قمری

۱- حاضرالعالم الإسلامی، ج ۲، حاشیه‌ی شکیب ارسلان، ص ۱۷۲ - ۱۶۸.

۲- حاضرالعالم الإسلامی، ج ۲، ص ۱۶۰ - ۱۵۹. همچنین به کتاب‌ها و مقالات تحقیقی پیرامون جنبش سنوسی و شخصیت شیخ سنوسی مراجعه کنید.

فهرست‌های عمومی

(INDEX)

۱- فهرست اسامی اشخاص، قبایل و ...

۲- فهرست اسامی اماکن

۳- فهرست منابع

(۱) فهرست اسامی اشخاص، قبایل

(۱)

آجری، ۲۸۱، ۲۸۲

آدم بن اسماعیل حسینی کاظمی، ۳۳۲

آرنولد، ۳۲۸

آل ابوسفیان، ۳۰۸

(۱)

ابان بن سعید بن عاص، ۱۸۱

آبان بن عثمان، ۲۸۹

ابراهیم الشرقی، ۳۳۱

ابرهه، ۵۷

ابن ابی الحدید، ۶۲، ۶۷، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۸۹

ابن ابی شیبہ، ۲۶۹

ابن اثیر، ۷۴، ۹۳، ۱۱۲، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۵۵، ۳۱۲، ۳۲۰

ابن اسحاق، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۱۰۴، ۱۵۳

ابن اعثم کوفی، ۱۱۹

ابن امیر الحاج، ۲۰۰

(شیخ الإسلام) ابن تیمیہ، ۱۳۵، ۲۱۷، ۲۲۱، ۳۰۹، ۳۱۰

ابن جریج، ۱۳۹

ابن جریر، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۸۴

ابن جوزی، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۳، ۲۲۴، ۲۶۶، ۲۸۳

- ابن حبان، ١٩٤
 ابن حجر، ٥٩، ١٠٣، ١٣٩، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٢١، ٢٥٤
 ابن حزمي، ٢٥٢
 ابن خلدون، ٢١٦
 ابن خلكان، ٢٥٥
 ابن ديسان، ٢٣٩
 ابن رجب، ٣٢٨
 ابن زبير، ٢٧٩
 ابن زياد، ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٧
 ابن سعد، ٥٨، ٦١، ٦٢، ٦٦، ٦٨، ٧٣، ٧٧، ٨٣، ١٣٩، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٩، ١٧٠، ٢٠٩، ٢١١،
 ٢٩٥، ٣٠٥، ٣٠٦
 ابن سمان، ١٣٩
 ابن سوداء، ٢١٠، ٢٢٨، ٢٣٠
 ابن شاهين، ١٣٧
 ابن طقطقي، ٢٨٠
 ابن عباس، ٦٢، ٦٣، ٦٨، ٧٠، ٨١، ١١٦، ١١٧، ٢٧٩، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٨، ٣٠٣
 ابن عبدالبر القرطبي، ١٣٧
 ابن عبدربه، ٢٥٧
 ابن عساکر، ٧٨، ٨١، ٨٣، ١٤١، ١٦٥، ٢٨٩، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٤
 ابن عمر، ٦٣، ١٣٧، ١٤٢، ١٧٥، ١٩٨، ٢٢٤، ٢٧٩
 ابن عيينه، ٢٩٧
 ابن قحطبه، ٣١٢
 ابن قدامه، ٢٥٢

- ابن کثیر، ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۷۷، ۸۴، ۸۸، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۴۲،
 ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۸۰، ۲۸۴،
 ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۸
- ابن ماجه، ۷۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۹۸
- ابن مطهر حلّی، ۱۰۳
- ابن ملجم، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۹۱
- ابن هشام، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۳، ۸۲، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۰۵،
 ۱۰۶، ۱۷۹، ۲۶۰
- ابو احمد العسکری، ۶۵
- ابوالاسود، ۲۴۹
- ابوالاسود دوئلی، ۲۴۹
- ابوالاعرج، ۱۰۹
- ابوالبختری، ۲۱۵
- ابوالحسن الندوی، ۱۷، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۱
- ابوالحسن مازنی، ۲۱۰
- ابوحفص، ۱۷۱
- ابوالفتح صدرالدین محمد دهلوی، ۳۳۰
- ابوالفرج اصفهانی، ۳۲۳
- ابوالقاسم بغوی، ۲۴۸
- ابوالقاسم زجاجی، ۲۴۹
- ابوالقاسم قمی، ۱۵۹
- ابوالهیّاج اسدی، ۲۴۵
- ابوایوب انصاری، ۲۷۹، ۲۹۶

- ابوبكر (صديق)، ٦٩، ٧٢، ٧٨، ٩٥، ٩٧، ١٠٣، ١٠٥، ١٢٠، ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ١١١، ١١٢،
 ١١٨، ١٢٥، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٤١، ١٧٠، ١٨٥، ٢٨١
- ابوبكر بن عربي، ٢٢٤
- ابوبكره، ٢٨٨
- ابوجحيفه، ١٧١
- ابوجعفر، ٢٩٥، ٣١٢
- ابوجعفر باقر، ٨٨، ١٣٦، ٣١٩
- ابوجعفر طوسي، ١٣٦، ٢٢٨
- ابوجهم، ٦٢
- ابوحمزه خارجي، ٢٢٧
- ابوحنيفه (امام)، ٢٣٣، ٣١٢
- ابوخالده احمر، ٣٢٤
- ابوداود، ٧٩، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٧، ١٣٨، ٢٨١
- ابوداود طيالسي، ٢٩٤
- ابوذرفاري، ٧٠
- ابورافع، ٨٩
- ابوزهره، ٩٣
- ابوسعد سهل بن حنيف بن وهب الانصاري، ٢١٠
- ابوسعيد خدرى، ١٣٦، ٢٨١، ٢٨٨، ٣٠٣
- ابوسعيد واعظ، ١٠٤
- ابوسفيان، ١٢٧، ١٤١، ١٧٨، ٢٣٧
- ابوسفيان بن حارث بن عبدالمطلب، ٦٦، ٢٥١
- ابوسفيان بن حرب، ١٨١

- ابوصادق، ۲۳۱
 ابوصالح، ۲۶۵
 ابوطالب، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳
 ابوظفیل، ۲۴۷، ۲۵۳
 ابوعامر، ۲۹۳
 ابوعبیده، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸
 ابوعثمان النهدی، ۱۵۵
 ابوعمر، ۵۹، ۶۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۲۴۶، ۲۴۷
 ابولهب، ۱۴۱، ۱۴۲، ۳۱۰
 ابولؤلؤ، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰
 ابومحمد الهذلی، ۲۴۵
 ابومحمد انصاری، ۱۹۷
 ابومنخف، ۳۰۷
 ابومنصور محمد بن احمد الازهری، ۲۵۹
 ابوموسی اشعری، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵
 ابونعیم، ۲۶۷، ۲۶۹
 ابونعیم اصفهانی، ۲۸۳
 ابوهریره، ۶۳، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۵۰، ۲۸۹
 ابویوسف، ۱۵۳، ۱۶۵
 ابی ثعلبه الخشنی، ۱۳۷
 ابی عبید، ۲۹۲
 احمد امین، ۲۳۱، ۲۳۹
 احمد بن تیمیه، ۲۱۷

- احمد بن حنبل (امام)، ۵۴، ۶۴، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۷۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۰۹
- احمد بن عبدالرحيم معروف به شاه ولي الله دهلوی، ۷۷، ۲۶۱، ۲۷۹
- احمد بن عرفان شهيد، ۲۳، ۳۳۲
- احمد حسن زيات، ۲۳۹، ۲۵۶
- احمد زيني دحلان، ۱۷۱
- احمد سرهندي، ۳۱۰
- احمد سعيد، ۲۱
- احمد شريف سنوسي، ۳۳۴، ۳۳۵
- احمد شهيد، ۱۹
- احمد علي لاهوري، ۲۱
- احمد كفتارو، ۳۶
- احمد مدني، ۲۱
- ادريس بن عبدالله بن حسن (معروف به ادريس اكبر)، ۳۲۶
- اسامه، ۱۰۸، ۱۰۹
- اسد بن عبدالعزيز، ۶۷
- اسد بن هاشم، ۵۹
- اسماعيل بن علي بن محمد، ۳۲۷
- اشتر نخعي، ۲۲۰، ۲۲۱
- اشرف بن ابراهيم حسني، ۳۳۰
- اشرف جهانگير سمناني، ۳۳۱
- اشعث بن قيس، ۲۲۳
- اصمعي، ۲۳۹
- اعراب، ۵۶، ۹۰، ۱۰۹، ۱۲۴

- اکرم ضیاء العمری، ۱۳۷
اکلیروس، ۱۱۴، ۱۲۶
الامام الصادق للعلامة ابوزهره، ۳۱۹
الجامعة السورية، ۲۲
الفتاة، ۱۱۰
امپراتور روم، ۱۶۳
امپراتور مغول، ۱۲۴
امپراطور بیزانس روم، ۱۲۷، ۱۱۴، ۲۳۸
امّ حرّام، ۲۸۱
ام سلمه، ۱۳۶
ام کلثوم، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۷۸، ۲۵۴
امویان، ۱۱۱
ام هانی، ۶۱، ۶۵
امیر علی، ۷۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۷۹
انبیا، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۲۷۲، ۳۲۰
اندلس، ۱۹۱
انس، ۱۸۰، ۲۸۷
انصار، ۷۷، ۸۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۳۷، ۳۲۳
انوشیروان، ۲۳۸
اوس، ۷۲، ۱۲۰، ۱۲۱
اولیجا خدابنده خان، ۱۰۳

اهل بيت، ٤٢، ٤٨، ٦٤، ٦٩، ٧٨، ٩٠، ٩٦، ١١٦، ١١٨، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠،
 ١٣٤، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٣، ٢٣١، ٣٠٠، ٣٠٤، ٣٠٧، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦،
 ٣٣٠.

اهل جمل، ٢١٢

اهل رده، ١٠٧، ١٠٩، ١١٠

ايوب (محدث)، ٣٢٠

(ب)

باب، ١٥٩

باقر، ١٣٥، ١٤٣

بخارى (امام)، ٦٣، ٦٥، ٧٠، ٧١، ٨٠، ٨١، ٨٤، ٨٨، ٩٠، ٩١، ٩٥، ٩٦، ١٠٦، ١١٦، ١١٧،

١٢٦، ١٢٧، ١٢٩، ١٣١، ١٣٢، ١٣٧، ١٣٩، ١٤٣، ١٤٤، ٢٣٧، ٢٨٨، ٢٩٧

بدرالدين محمد بن عبدالله الزركشى، ١٨٤

براء بن عازب، ٦٣

بربر، ١٩١، ٢٧٩، ٣٢٦، ٣٣٥

برك بن عبدالله التميمي، ٢٤٣

برهمائي، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١١٥، ١٢٦، ٣٢١، ٣٢٢

بُرَيْدَة، ٢٨٨

بستاني، ١١٤

بصرى، ١٣٩

بغوى، ٦٣، ١٥٥، ٢٤٨

بكير بن عمران، ٣٠٣

بلاذرى، ٥٨، ٩١، ١٥٧، ١٥٩، ١٩٦، ١٩٧، ٢٥٢، ٢٥٣

بلال، ١٣٧

- بنو الحسن، ۳۱۷
 بنو ضبیه، ۲۱۰
 بنو عبد مناف، ۷۲
 بنو عقیل، ۳۰۶
 بنی ازد، ۲۱۰
 بنی المطلب، ۱۲۶
 بنی امیه، ۱۶۵، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۳۷، ۲۵۴
 بنی تمیم، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۴۱، ۲۲۳
 بنی ساعده، ۱۲۰، ۱۲۲
 بنی سعد، ۵۴
 بنی عامر، ۱۸۱
 بنی عباس، ۳۰۸
 بنی عبدالمطلب، ۶۹
 بنی عدی، ۱۲۸، ۱۶۵
 بنی قریظه، ۸۶
 بنی مخزوم، ۶۵
 بنی مروان بن حکم، ۳۰۸
 بنی مطلب، ۱۳۱
 بنی هاشم، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۲،
 ۱۶۵، ۱۹۶
 بوجو (ژنرال فرانسوی)، ۳۳۵
 بودا، ۹۹
 بولایی، ۳۰۹

بيهقي، ۱۱۷، ۲۵۷

(پ)

پادشاه تاتاری «اوليجا خدابنده خان»، ۱۰۳

پطرس بستانی، ۱۱۴، ۱۷۰

پوران دختر خسرو پرویز بن هرمز، ۲۳۸

پولس راهب PAUL SANT، ۱۰۰

(ت)

ترمذی (محدث)، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۵۰، ۲۷۷

تقی الدین سبکی (حافظ)، ۲۰۰

تقی الدین هلالی مراکشی، ۲۰

(ث)

ثعلبه بن ابی مالک، ۲۹۵

ثویان، ۱۳۸

(ج)

جابر، ۸۸، ۸۹، ۱۴۴

جابر بن عبدالله، ۱۳۰، ۳۰۳

جابر جعفی، ۳۲۳

جابر مزنی، ۱۸۱

جاحظ، ۲۵۷

جرجی زیدان، ۲۷۹

جریر، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۴۰، ۳۱۷

- جریر بن حبان، ۲۴۵
 جریر بن عبداللّه، ۲۱۹
 جریر طبری، ۱۹۴
 جعدة بن هبیره، ۱۸۱، ۲۴۳
 جعفر بن ابی سفیان، ۶۶
 جعفر بن ابی طالب، ۶۲، ۷۲، ۲۱۲
 جعفر بن محمد، ۳۰۷، ۳۱۹
 جفینه، ۱۶۸
 جلولا، ۱۵۹
 جُمانه دختر ابوطالب، ۶۱، ۶۵
 جمیل عبداللّه مصری، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۹۲، ۱۹۸، ۳۰۶
 جندب بن عبداللّه، ۲۴۴
 جواد علی، ۵۷
 جیش عسره، ۱۸۰

(ح)

- حارث، ۲۹۷
 حارث بن حصیره، ۲۳۱
 حارث بن مرّه عبدی، ۲۵۲
 حاطب ابن ابی بلتعّه، ۸۹
 حافظ ابوبکر بیهقی، ۱۴۰
 حافظ ابی نعیم اصفهانی، ۲۸۹
 حافظ خلیفه بن خیاط، ۲۹۷

- حاكم، ٥٩، ٦٧، ٧١، ١٨٠، ٢١٥، ٢٦٩، ٢٩٥
 حذيفه، ١٣١، ٢٨٨
 حربن يزيد تميمي، ٣٠٤
 حربن يزيد رياحي، ٣٠٦
 حسان بن حسان، ٦٦، ٢٤١
 حسن بن زيد، ٦٨
 حسن بن صالح، ٢٦٦
 حسن بن علي، ١٩، ٦١، ١١٢، ١٢٦، ١٢٧، ١٩٦، ١٩٧، ٢١٠، ٢٦٩، ٢٨١، ٢٨٧، ٢٨٨،
 ٢٨٩، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٨، ٣١٢، ٣١٩، ٣٢١، ٣٢٨
 حسن بن قحطبه، ٣١٢
 حسن زيات، ٢٥٦
 حسن مثنى بن حسن بن علي، ٣٢٢
 حسين احمد مدني، ٢١
 حسين بن علي، ١٦٤، ١٩٧، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣١٢، ٣٢٠
 حسين بن علي بن ابي طالب، ٣٢٧
 حسين ديار بكرى، ١٤٤
 حضرت ابوبكر، ٦٩، ٧٨، ٩١، ٩٢، ٩٥، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠،
 ١١١، ١١٢، ١١٩، ١٢١، ١٢٢، ١٢٤، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٩، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥،
 ١٥١، ١٨٥، ٢٣٢، ٢٧٨
 حضرت حسين، ٦٢، ٢٩٦، ٢٩٧، ٣٠٠، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٩
 حضرموت، ٣٢٧
 حُطَيْيَه، ٥٤
 حكيم بن حزام، ٦٧

حماد بن ابراهیم، ۱۳۹

حماد بن اسحاق بن اسماعیل، ۱۳۷

حمزه، ۷۲، ۸۲، ۱۲۹، ۱۳۰

حنین، ۶۱

حویطب، ۶۲

حیدر آباد، ۱۷، ۷۴، ۱۳۹

(خ)

خالد، ۱۵۳

خالد الانصاری، ۵۸

خالد بن سعید بن العاص، ۱۸۱

خالد بن ولید، ۹۱، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۵۲

خالد حذاء، ۶۲

خدیجه، ۶۰، ۶۸، ۶۹، ۷۲

خزرج، ۷۲، ۱۲۰، ۱۲۱

خضری بک، ۲۱۰، ۲۱۳

خطابی، ۱۰۶، ۱۰۹

خلف بن حوشب، ۳۲۲

خلیفه بن خیاط، ۲۹۷

خلیق احمد نظامی، ۳۳۲

خمینی، ۱۲۹

خوارج، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۴

خوارزم، ۱۸۲

خولی، ۳۰۷

خويلد بن اسد، ۶۷

(د)

دارقطنی، ۶۶، ۱۴۲

داود، ۲۲۸

دراوردی، ۳۲۰

دیلمی، ۲۸۱

(ذ)

ذوقار، ۲۱۰

ذهبی، ۵۹، ۱۲۷، ۱۳۵، ۲۱۰، ۲۵۴، ۲۹۷

(ر)

راجه کش، ۳۳۱

رازی، ۲۵۷

ربیعہ، ۸۲، ۱۰۹، ۲۳۹، ۲۵۵، ۳۲۰

ربیعہ باہلی، ۱۸۲

ربیعہ بن الحارث، ۱۲۶، ۱۳۰

ربیعہ بن ناجد، ۲۳۱

رزین، ۱۰۶

رشید احمد گنگوہی، ۳۱۱

رقیہ (بنت علی)، ۱۳۹، ۱۷۸، ۲۵۵

رکن الدین علاء الدولہ سمنانی، ۳۲۹، ۳۳۰

رومیان، ۱۰۹، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۲

(ز)

- زبیر، ۹۰، ۱۳۹، ۱۷۶، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
 زبیر بن بکّار، ۶۱، ۶۶
 زبیر بن عوام، ۱۷۵
 زرعه بن شریک تمیمی، ۳۰۶
 زرکلی، ۲۱۰
 زکریا، ۲۱
 زکریا الساجی، ۱۴۲
 زهری، ۱۲۲، ۱۴۲، ۲۸۷، ۳۱۷
 زهیر بن نفیر حضرمی، ۲۹۴
 زیاد، ۲۵۲
 زید، ۹۳، ۱۰۸، ۲۱۲
 زید بن ارقم، ۶۸
 زید بن ثابت انصاری، ۱۸۱
 زید بن حصین طائی سیائی، ۲۲۲
 زید بن علی بن حسین، ۱۳۴، ۳۱۲، ۳۲۴
 زید بن علی شهید، ۱۳۵، ۳۲۲
 زید بن وهب، ۲۱۲، ۲۶۸
 زین‌العابدین، ۱۴۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲
 زینب (بنت رسول‌الله)، ۱۳۹
 زینب (بنت علی)، ۱۳۶، ۲۵۴

(س)

- ساسانى، ١٥١، ١٥٩، ٢٣٨، ٣٠٢
- سالم بن عبد الله، ١٨٤
- سبائيه، ٢١٠، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣١
- سباع، ٢١٣
- سبأ، ١٩٢
- سراواك، ٣٢٧
- سرخسى، ٢٣٣
- سعد، ١٧٦، ٢٩٢
- سعد بن ابى سرح، ١٨١
- سعد بن ابى وقاص، ١٥٩، ١٧٥، ٢٠٨
- سعد بن عباده، ١٢٣
- سعد بن مسعود، ٢٩٢
- سعيد بن جمهان، ٢٧٧
- سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل، ١٧٥
- سعيد بن مسيب، ١٤٢، ٢٤٦، ٣٠٣، ٣١٧
- سفيان بن عوف، ٢٤١
- سفيان بن عُيينه، ٢٣٢
- سفيان ثورى، ٣٢٠
- سفينه، ٢٧٧
- سقيفه بنى ساعده، ١٢٠
- سلافه، ٣١٨
- سلطان بركات، ٣٢٧
- سلمان فارسى، ٨٥

- سلیمان ندوی، ۲۱۳
 سَمَّاک انصاری، ۱۸۱
 سنان بن انس نخعی، ۳۰۶
 سنوسی، ۳۲۵
 سوید بن غَفَلَه، ۱۴۱، ۱۸۵
 سهل بن حنیف، ۷۷، ۲۵۲، ۲۱۰، ۲۱۸
 سهل بن سعد، ۷۹، ۸۴
 سهیل بن عمرو، ۸۶
 سیدنا ابوبکر، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳
 سیدنا عمر، ۱۵۵، ۱۶۸
 سیوطی، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۳، ۲۴۸

(ش)

- شاه جهان (پادشاه هند)، ۳۳۲
 شبلی نعمانی، ۱۲۲، ۱۵۷، ۱۶۵، ۲۷۹
 شبه قاره‌ی هند، ۳۲۶
 شریح بن هانی، ۲۴۷
 شریح (قاضی)، ۲۶۹
 شریف رضی، ۲۵۶، ۲۵۷
 شعبی، ۷۹، ۲۵۲، ۲۶۹
 شکیب ارسلان، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۲۵، ۳۳۵
 شمر، ۳۰۶
 شَمْرَبْن ذی الجوشن، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸
 شبیه، ۵۸، ۸۲، ۳۱۸

شبرويه، ٢٣٨

شيعه، ٦٧، ٧٠، ٧٨، ١٠٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٩، ١٣١، ١٣٥، ١٤٠، ١٤٢، ١٥١، ١٥٥، ١٥٧،

١٥٩، ١٦٦، ١٧٠، ١٧٥، ١٧٩، ١٩٦، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٥٦، ٢٧٧، ٢٧٩، ٢٨٠

شيعه معتزلى، ١٤١

(ص)

صالح فرزند امام احمد بن حنبل، ٣٠٩

صالحيه، ٣٣٥

صديق حسن قنوجى «امير بوفال»، ٣٣٣

صر، ١٩٨

صفى الدين بغدادى، ٢١٩، ٢٥٣

صفى الدين عبدالمومن بن عبدالحق بغدادى، ١٣١

صفين، ٤٢، ٢٠٨، ٢١٠، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢١، ٢٦٩، ٣١٠

صقليه، ٢٨٤

صهباء بنت ربيعه (امولد)، ٢٥٥

صهيب رومى، ١٧٦

(ض)

ضاراه، ٢٦٥، ٢٦٦

ضاراه بن ضميره، ٢٦٥

ضياء الدين برنى، ٣٢٩

(ط)

طارق بن شهاب، ١٥٤

طبرانی، ۶۳، ۷۹، ۱۳۶، ۲۹۷، ۲۹۸
 طبری، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۸۸، ۱۲۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۹،
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۸۰، ۲۸۴
 طبری (محب طبری)، ۱۴۳، ۱۴۶
 طحاوی، ۲۱۲، ۲۵۳
 طلحه، ۱۷۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۸
 طلحة بن عبیدالله، ۸۴، ۱۶۰، ۱۷۵

(ع)

عائذ بن عبد، ۵۸
 عائذ مخزومی، ۶۵
 عامر، ۱۳۳
 عامر بن ربیعہ بن الحارث، ۱۳۰
 عائشہ (ام‌المؤمنین)، ۶۴، ۸۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴،
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۶۹، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۴۷
 عباس بن عبدالمطلب، ۶۲، ۶۷، ۹۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۸۱
 عباس بن علی، ۲۵۴، ۲۵۵
 عباس محمود العقاد، ۴۷، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۳۸
 عباسی، ۲۷۱، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۰
 عبدالاحد، ۳۳۳
 عبدالاعلی بن ابی مساور، ۱۳۹
 عبدالحق بخاری دهلوی، ۳۱۰
 عبدالحی حسنی، ۴۶، ۳۲۹

- عبدالرحمان بن ابى نعيم، ۱۳۶
 عبدالرحمن، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
 عبدالرحمن احمد بن شعيب نسايبى، ۲۵۳
 عبدالرحمن بن ابوبكر، ۱۶۸، ۲۹۸، ۳۰۰
 عبدالرحمن بن خباب، ۱۷۹
 عبدالرحمن بن ربيعه باهلى، ۱۸۲
 عبدالرحمن بن سمره، ۱۸۰
 عبدالرحمن بن عمرو، ۲۴۳
 عبدالرحمن بن عوف، ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹
 عبدالرحمن بن ملجم خارجى، ۲۲۷
 عبدالرحمن [بن محمد بن اشعث]، ۳۰۲
 عبدالرزاق، ۱۳۹، ۲۸۷
 عبدالعزيز بن قصي، ۶۷
 عبدالعلى حسنى، ۴۶
 عبدالغفار بن قاسم، ۳۱۸
 عبدالقادر الجزائيرى، ۳۳۴
 عبدالقادر بن محى الدين حسنى، ۳۳۴
 عبدالقادر گيلانى، ۳۲۸
 عبدالقاهر بغدادى، ۲۱۰
 عبدالقدوس انصارى، ۱۸۰
 عبدالله، ۱۶۹
 عبدالله ابن زبير، ۳۰۰
 عبدالله ابن عمر، ۳۰۳

- عبدالله بن ابی زید، ۲۹۷
- عبدالله بن ابی سفیان بن الحارث، ۶۶
- عبدالله بن جبیر، ۸۳
- عبدالله بن جعفر، ۶۳، ۶۴، ۲۱۲، ۲۹۳
- عبدالله بن حسن، ۸۹، ۳۲۰
- عبدالله بن حسن بن علی ذوالنفس الزکیّه، ۳۱۲
- عبدالله بن رزین، ۲۶۸
- عبدالله بن زبیر، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۹۸، ۳۰۳
- عبدالله بن سبأ، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
- عبدالله بن سعد، ۱۹۱
- عبدالله بن سعد بن ابی سرح، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴
- عبدالله بن عباس، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۶، ۳۰۳
- عبدالله بن عتبّه، ۱۱۶
- عبدالله بن علی، ۲۵۴
- عبدالله بن عمر، ۱۳۷، ۱۹۵، ۲۹۸، ۳۰۰
- عبدالله بن عمر (ابن عمر)، ۱۷۵
- عبدالله بن قنفذ، ۱۸۱
- عبدالله بن مسعود، ۲۴۶
- عبدالله بن مسلم بن بابک معروف به بابکی، ۳۲۲
- عبدالله بن موسی الانصاری التلمسانی، ۱۴۷
- عبدالله بن وهب راسبی، ۲۲۵
- عبدالله (پدر رسول خدا)، ۵۸
- عبدالله فرزند جعفر، ۶۳

عبدالمطلب بن ربيعه بن الحارث، ٥٧، ٥٨، ١٢٦
عبدالمك بن عمير، ٢٨١
عبدالوهاب النجار، ١٨٣
عبد مناف، ٥٨
عبيدالله بن زياد، ٣٠١، ٣٠٨
عبيدالله بن سماك بن جعفر هاشمي، ٧٨
عبيدالله بن عبدالله بن عتبه، ١١٦
عبيدالله بن علي، ٢٥٤
عبيده، ٨٢، ١٢٩
عبيده بن الحارث بن المطلب بن عبدمناف، ٨٢، ١٣٠
عتبه بن ربيعه، ٨٢
عتبه فرزند ابولهب، ١٤٢
عثمان بن حنيف انصاري، ٢٧٢
عثمان بن سعيد بن عاص، ١٨١
عثمان بن عفان (ذوالنورين)، ١١١، ١١٩، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٩، ١٥٨، ١٦٠، ١٦٢، ١٧٥،
١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠،
١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧،
٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٨، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٥٥، ٢٧٤، ٢٧٦، ٢٨٢، ٢٩٠، ٣٢٣، ٣٢٤، ١٨٢

٣٢١

عثمان بن علي، ١٦٦

عجاج نويهض، ٣٣٤

عدنان، ١٠٩

عدني، ٧٩

- عرب (جزیره العرب)، ۸۷، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۴۵، ۲۳۸
 عروه، ۱۲۹، ۲۲۳
 عروه بن اذینه، ۲۲۳
 عروه بن عبدالله، ۳۲۳
 عزالدین ابی الحدید، ۲۵۷
 عطاء بن السائب، ۷۹
 عقبه بن حارث، ۱۴۳
 عقبه بن مریم، ۱۳۶
 عقبه بن عامر، ۱۸۱
 عقبه بن نافع، ۲۷۹
 عقیل بن ابی طالب، ۶۱، ۶۲
 عکرمه، ۶۳
 علامه شیخ عبدالحق بخاری دهلوی، ۳۱۰
 علاءالدین، ۳۲۹
 علی الرضا بن موسی کاظم، ۳۱۹، ۳۲۱
 علی بن ابی طالب، ۳، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵،
 ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵،
 ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱،
 ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰،
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵،
 ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰،
 ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵،
 ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵

٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٦٦،
 ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٧، ٢٩١، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣١٠،
 ٣١٧، ٣٢٤

علي بن برهان الدين حلبى، ٧١

علي بن جعد، ٢٦٦

علي بن حسين (زين العابدين)، ١٦٤، ٣٠٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢٢، ٣٢٣

علي بن سلطان قارى، ٣٢٩

علي بن شهاب همدانى، ٣٢٧

علي بن كثير، ٢٥٢

علي بن مجاهد، ٢٥٢

علي رضا بن موسى كاظم، ٣١٩

علي طنطاوى، ٣٣، ١٥٧

عمار بن ابى معاويه دهنى، ٢٥٣

عمار بن ياسر، ٢٢١، ٢١٠

عمان، ٢٧، ١١٠

عمران بن مخزوم، ٥٨

عمر بن خطاب (ابو حفص)، ٧٢، ٩٥، ١٠٥، ١٠٦، ١١١، ١١٢، ١١٧، ١٢١، ١٢٢، ١٢٨،

١٣١، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٩، ١٤٦، ١٤٩، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠،

١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧١، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩،

١٨١، ١٨٣، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٥، ٢٠٣، ٢١٩، ٢٣٢، ٢٤٦، ٢٥٠، ٢٥٤، ٢٧١، ٢٧٨،

٢٩٩، ٣٢٣، ٣٢٤

عمر بن سعد، ٣٠٥، ٣٠٨

عمر بن عبدالعزيز، ٢٦٦

- عمر بن علی، ۲۵۵
 عمر کیسانی، ۳۲۸
 عمرو بن بکر تمیمی، ۲۴۳
 عمرو بن جرموز، ۲۱۳
 عمرو بن عاص، ۱۵۳، ۱۸۱، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۴۴
 عمرو بن عبد ود، ۸۵
 عمرو بن عطاء، ۲۹۷
 عمرو بن عوف، ۷۴
 عمرو بن مقدم، ۳۱۹
 عمرو بن هبیره، ۶۵
 عمیر بن اسحاق، ۲۹۴
 عتیره، ۲۶۷
 عون بن جعد، ۱۸۱
 عون بن جعفر، ۶۴
 عیسی، ۴۱، ۲۲۹، ۲۳۱
 عیسی (مسیح)، ۱۰۰

(غ)

- غافقی بن حرب، ۲۰۳
 غامد، ۲۴۱
 غطفان، ۸۵، ۱۰۸

(ف)

- فاروق اعظم، ۱۶۶

فاطمه بنت اسد، ۵۹، ۶۱، ۶۶، ۶۷
 فاطمه دختر عمر بن عائذ (والدهی ابوطالب)، ۵۸
 فاطمه‌ی صغری دختر حسین بن علی، ۳۲۰
 فاطمة الزهراء، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۹۶، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۵۴، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۰۷

فتنی، ۸۴

فخرالدین رازی، ۲۵۷

فرزدق، ۳۰۳

فضل فرزند عباس، ۱۴۱

فضیل بن غزوان، ۱۳۸

فندن بیرخ (ل، و، س)، ۳۲۷

فیروزشاه تغلق (سلطان)، ۳۳۱

فیلیپ حتی، ۱۴۵، ۲۸۰

(ق)

قباد (شیرویه)، ۷۴، ۲۳۸

قتاده، ۸۳

قثم فرزند عباس، ۱۸۱

قحطان، ۷۲، ۱۰۹، ۱۲۰

قریش، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۲، ۸۵، ۸۶

۸۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۴۲، ۲۹۴

قسطنطین پسر هرقل، ۲۸۴

قصی، ۵۷

قطب‌الدین محمد بن سید رشید‌الدین احمد، ۳۳۲

قعقاع بن عمرو، ۱۸۱، ۲۱۰

قلوسی، ۱۳۷

قموص، ۸۷

قنبر (غلام حضرت علی)، ۱۹۷، ۲۲۹، ۲۶۹

قیس بن سعد، ۱۲۳، ۱۴۴، ۲۷۴

قیس بن سعد بن عباده، ۲۹۱

(ک)

کثیر النواء، ۱۴۳

کراونر (J.H.Kraaner)، ۳۶۷

کرد علی، ۱۸۹، ۱۹۰

کعب الاحبار، ۱۹۸

کلثوم بن الهدم، ۷۴

کلینی، ۱۲۹، ۱۷۹

کهنوت، ۱۲۶

(ل)

لاوی، ۱۱۴

لوط، ۱۷۸

لیث، ۸۸، ۸۹

(م)

مازنی (ابوالحسن المازنی)، ۲۱۰

- مالک، ١٢٢، ٣٢٠
 مالک بن انس (امام)، ١٢٩، ٣١٢
 مالک بن سنان، ٨٤
 مالی، ٧٨، ١١٣
 مأمون، ٣١٩
 مبارک بن فضاله، ٢٨٨
 مبرّد، ٦٦، ٢٢٤، ٢٤٢، ٢٥٧
 مجاهد، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٢٥٢
 مجد الدین فیروزآبادی، ٣٢٩
 مجمّع بن سمعان تیمی، ٢٦٨
 مجمّع بن عبیدالله عامری، ٣٠٤
 مجوسی، ١٢٦، ١٦٧، ١٦٩، ٣٢٦
 مجوسیان، ١٦٨، ٢٣٢
 مجیب احمد گنجوی، ٣٩
 محبّ طبری، ١٤٣، ١٤٦
 محسن الملک، ١٦٦
 محسن بن علی، ١٣٩، ٢٥٤
 محمد النخضری بک، ٢٧٩
 محمد باقر، ١٣٥، ١٤٣، ٢٢٨، ١٦٤، ٣١٩، ٣٢٤، ٣٢٣
 محمد بن ابی بکر، ١٤٤، ١٩١
 محمّد بن ابی حذیفه، ١٩١
 محمد بن اسحاق، ٨٩، ١١١، ٣١٨، ٣٢٤
 محمّد بن اشعث، ٣٠٢

- محمد بن جریر طبری، ۱۹۴
- محمد بن حذیفه، ۱۹۴
- محمد بن حنفیه، ۱۸۱، ۲۵۵، ۳۰۷
- محمد بن خلف بن حیان، ۲۴۷
- محمد بن عبدالرحمان بن زراره، ۶۸
- محمد بن عبدالله بن حسن (ذوالنفس الزکیه، محمد مهدی)، ۳۱۲
- محمد بن عبدالله بن حسن بن علی ذوالنفس الزکیه، ۳۱۲
- محمد بن عبدالله محض، ۳۲۴
- محمد بن عمرو، ۱۵۳
- محمد بن کعب القرظی، ۷۹
- محمد بن مسلمه، ۹۰
- محمد بن مسیلمه، ۸۸
- محمد بن یوسف، ۳۳۰
- محمد تغلق (سلطان)، ۳۳۱
- محمد جعفر تانیسری، ۳۳۳
- محمد خضری بک، ۱۸۳، ۲۱۰
- محمد رسول الله، ۶، ۷۹
- محمد رواس قلعه جی، ۲۴۸
- محمد صالح احمد الغرسی، ۲۰۸
- محمد عبده، ۲۵۷
- محمد عتیق بستوی، ۴۹
- محمد علی دیوان، ۳۱۱
- محمد فرید وجدی، ۲۲۹

- محمد منظور نعمانی، ۲۴
 محمد نافع، ۱۳۶
 محمد هارون ندوی، ۴۹
 محمود بن یحیی اودی (چراغ دہلی)، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱
 محمود شکری آلوسی، ۵۶
 محی الدین، ۳۳۴
 مختار بن ابی عبید، ۲۹۲، ۳۰۷
 مخرمہ، ۶۲
 مرتدان، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۲، ۲۳۲
 مرحب (یہودی)، ۸۸
 مردان شاہ پسر هرمز، ۱۵۹
 مروان، ۱۹۴، ۱۹۵
 مروان بن حکم، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۱۳
 مریم بنت عمران، ۱۳۶
 مزدک، ۲۳۹
 مسعربن فدکی تمیمی، ۲۲۲، ۲۲۸
 مسعودی، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۷۷، ۲۹۳
 مسلم، ۵۵، ۶۳، ۸۷، ۸۸، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰
 مسلم بن عقبہ، ۳۰۸
 مسلم بن عقیل، ۶۲، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴
 مسور بن مخرمہ، ۱۳۶
 مسیحی، ۹۶، ۶۵، ۱۰۷، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۹۸، ۲۲۸، ۲۳۹،
 ۲۵۳، ۲۸۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۲۸

- مسیلمه‌ی کذاب، ۱۱۰
 مصری، ۳۴، ۱۱۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۳۲۵
 مصطفی السباعی، ۱۷۱
 مصعب بن عبداللّه، ۳۲۰
 مصعب بن عمیر، ۸۴
 مضر، ۱۰۹
 مطرب شعبی، ۷۹، ۲۵۲
 مطرف بن عبدالیساری، ۱۳۹
 معاذبن جبل، ۶۲
 معاویه بن ابی سفیان، ۴۲، ۶۲، ۶۶، ۱۳۰، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۰،
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۳،
 ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸
 معقل بن قیس تیمی، ۲۵۳
 معین الدین ندوی، ۲۸۰
 مغان، ۱۱۴
 مغول، ۱۲۴، ۳۰۹، ۳۳۱
 مغیره بن شعبه، ۱۶۸، ۱۶۹
 مقبری (امام)، ۶۳
 مقداد بن اسود، ۱۷۶
 مقریزی، ۶۸، ۲۳۱
 ملایو، ۳۲۷
 منذری، ۸۰
 منصور، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۴

منصور حسن بن قحطبه، ٣١٢
 موسى ٧، ٩٠، ١١٤
 موسى بن جعفر (موسى كاظم)، ١٦٦، ٣١٩
 موصل، ٢٦٧
 موفق بن احمد المكي (صدر الائمة)، ٢٣٣
 مهاجر، ٧٧، ١٥١، ١٧٧
 مهاجران، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٦١، ١٨٥، ١٩٥، ٢١٩، ٣٢٣
 ميديا، ١١٤

(ن)

نائله همسر امير المؤمنين عثمان ٢، ١٩٨
 نادر شاه خراساني، ١٢٤
 نافع عيشي، ١٥٨
 نافع (مولى ابن عمر)، ١٩٨
 نثار الحق ندوي، ٤٩
 نجاشي، ٦٣، ٦٤، ٦٥
 نسائي، ٦٣، ٧١، ٩٣، ١٢٨، ٢٥٣
 نظام الدين محمد بن احمد بدايوني دهلوي، ٣٢٩، ٣٣٠
 نعمان بن بشير، ٣٠١
 نعمان بن مقرن مزني، ١٦٠
 نعيم، ٢٨٩
 نورالدين علي بن ابي بكر الهيثمي، ١٩٤
 نورالله شوستري، ١٥٩

(و)

- واقدی، ۶۸، ۱۳۶، ۲۵۵، ۲۹۵، ۳۲۰
 وکیع محمد بن خلف بن حیان، ۲۴۷
 ولی‌الله دهلوی، ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۱۳۶، ۲۱۶، ۲۴۶، ۲۷۹، ۳۱۰
 ویلیام میور WILLIAM MUIR، ۱۴۵
 ولید بن عتبه، ۸۲، ۱۹۰، ۱۸۱
 ویدیا، ۱۰۱، ۳۶۷
 Draper، ۳۶۷

(هـ)

- هارون، ۷، ۹۰
 هارون الرشید، ۳۱۹
 هاشم بن قاسم، ۲۸۸
 هاشم (جد رسول‌الله)، ۵۷، ۵۸، ۱۴۱، ۲۳۷
 هانی بن عروه، ۳۰۴
 هبیره بن عمر ابن عائذ مخزومی، ۱۸۳
 هرقل (امپراتور روم)، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۸۴
 هرمزان (از سرداران فارسی)، ۱۶۸
 هرمز (فارسی)، ۱۵۹، ۲۳۸
 هشام بن عبدالملک اموی، ۳۱۲، ۳۲۴
 هشام بن کلبی، ۶۲، ۲۵۵، ۳۰۷
 همدان، ۹۱، ۱۵۹
 هناد دینوری (امام)، ۷۹

هنتر (W.W.HUNTER)، ۳۳۳

هندو، ۳۲۷

هندو مذهب، ۳۳۱، ۳۳۳

(ی)

یاقوت حموی، ۲۶۰

یحیی بن حسین بن زید شهید، ۳۳۰

یحیی بن سعید، ۳۲۲، ۳۲۳

یحیی بن علی، ۲۵۵

یحیی بن معین، ۲۶۶، ۳۲۰

یزدگرد سوم، ۱۴۴، ۱۵۹، ۲۳۸، ۳۱۸

یزید بن ابی زیاد، ۲۹۷

یزید بن ابی سفیان، ۲۳۷

یزید بن معاویه، ۶۲، ۲۰۹، ۲۷۹، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹

۳۱۱، ۳۱۰

یعقوبی، ۱۴۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۱، ۲۸۰

یوسف، ۷، ۲۵۱

یوسف العث، ۲۷۹

یهود، ۸۷، ۸۸، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۹۸، ۲۳۱، ۳۲۸

یهودی، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۱۰۰، ۱۸۰، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۶۹، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۸

(۲) فهرست اسامی اماکن،

(آ)

آذربایجان، ۱۸۲

آستانه، ۱۵۱، ۲۷۶
 آسیا، ۱۸۳، ۳۲۴، ۳۲۷
 آفریقا، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۷۹، ۲۸۴، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸

(۱)

احد، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۱۳۰، ۱۴۲، ۲۱۰
 اردن، ۱۸، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۹۰، ۱۰۴
 ارمنستان، ۱۸۲
 اروپا، ۲۸، ۳۰، ۲۸۴
 اسپانیا، ۲۸
 استانبول، ۳۰، ۲۱۰، ۳۱۰
 اسکندریه، ۱۸۳
 اصفهان، ۲۶۸
 آفریقا، ۱۸۱
 افغانستان، ۲۸
 آمریکا، ۲۸، ۳۳۴
 انبار، ۶۶، ۱۱۱، ۲۴۱
 اندلس، ۱۹۱
 اندونزی (جزایر هند)، ۳۲۷
 انگلستان، ۱۷
 انگلیس، ۱۲۴، ۳۳۲، ۳۳۳
 اهواز، ۱۵۹
 ایران، ۲۸، ۵۵، ۱۱۴، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۲۸، ۲۳۸، ۳۱۸، ۳۳۳
 ایله، ۱۶۴

(ب)

باب، ١٥٩

بابل، ١٠٠

باديه، ١٠٩، ٢٠٧، ٣٠٤

بحرين، ١١٠

بدخشان، ١٨٣

بدر، ٤٢، ٦١، ٧٥، ٨٢، ٨٣، ٨٩، ١٠١، ١٢٩، ١٣٠، ١٦٥، ١٨٤، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٩،

٣٦١

بربر، ٣٣٥، ٣٢٦

برقه، ١٨٣، ٣٢٥

بريلي، ٤٧

بصره، ١٢٥، ١٦٠، ١٨١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٨، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣،

٢١٤، ٢١٨، ٢٢٢، ٢٧٢، ٣٠١

بغداد، ٣٣، ١٢٥، ١٣١، ٢٠٨، ٢١٠، ٢١٩، ٢٥٣، ٣٦٥

بقيع، ٢٥٥، ٢٩٥

بلاد بربر، ١٩١

بلخ، ١٨٢، ١٨٣

بمبئي، ٤٩

بنگال، ٣٣١، ٣٣٤

بيت المقدس، ٢٧، ٢٨، ١٥٤، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٥

بيروت، ١٧، ٥٧، ٥٩، ٦٤، ٧٤، ٧٨، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ١١٤، ١٣١، ١٣٩، ١٤٥، ٢٠٨، ٢١٠،

٢٢٠، ٢٢٩، ٢٤٧، ٢٥٣، ٢٥٧، ٢٦٠، ٢٦٧، ٢٨٠، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢٣، ٣٣٣، ٣٦٠،

٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦

(پ)

پاکستان، ۱۸، ۳۷، ۱۶۶، ۲۶۹، ۳۱۱

(ت)

تالیقلا، ۱۸۲

تیوک، ۹۰، ۹۱، ۱۳۷، ۱۷۹، ۲۱۸

تدمر، ۲۴۱

تفلیس، ۱۸۲

تفنه، ۳۳۵

تنعیم، ۶۶

تهران، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۶۶،

۱۷۷، ۱۷۹، ۲۵۶

تیماء، ۲۴۱

(ج)

جاییه، ۱۶۳

جاوا، ۳۲۷

جحفه، ۱۹۱

جده، ۳۰، ۵۶، ۳۲۷

جرف، ۱۰۸

جزایر (الجزایر)، ۲۸، ۳۳۵

جزایر جنوب شرق آسیا، ۳۲۷

جزایر قمر، ۳۲۷

جزایر هند، ۳۲۷

جزیره رودس، ۲۷۹

جزیره عرب، ۵۵

جزیره عربی، ۲۳۹

جزیره قبرس، ۱۸۳، ۲۷۹

جزیره‌ی ماداگاسکار، ۳۲۷

جزیره‌ی موزامبیک، ۳۲۷

جزیره‌ی اندونزی «بورینو»، ۳۲۷

جزیره‌ی فراتیه، ۲۳۹

جزیره‌ی قبرص، ۱۸۲

جزیره العرب، ۲۷، ۸۷، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۴۵، ۲۳۸، ۲۷۳

جمل، ۴۲، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۵۵، ۲۶۹

جوف کعبه، ۶۷

جونفور، ۳۳۱

(چ)

چاه بدر، ۶۱

چاه رومه، ۱۷۹، ۱۸۰

چاه زمزم، ۵۷

(ح)

حاجز، ۳۰۴

حبشه، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۷۲، ۱۷۸

حجاز، ۱۸، ۲۷، ۳۵، ۱۳۱، ۱۶۴، ۲۳۷، ۲۹۴

حدیبیه، ۶۱، ۸۶، ۸۷، ۱۷۸

حروراء، ۲۲۳
 حره، ۶۲، ۲۰۹، ۳۰۸
 حضرموت، ۳۲۷
 حلوان، ۱۵۹
 حنین، ۶۱
 حیدر آباد، ۷۴، ۱۳۹

(خ)

خاورمیانه، ۱۸، ۲۸
 خراسان، ۱۵۹، ۱۸۱، ۲۵۳
 خندق، ۸۴، ۸۵
 خوارزم، ۱۸۲
 خَوَرَنَق، ۲۶۷
 خیبر، ۴۱، ۶۳، ۶۶، ۸۷، ۸۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۸۱

(د)

دابیل، ۲۸۷
 دارالاماره‌ی کوفه، ۲۴۴
 دارالعلوم ندوه، ۲۱
 دارالندوه، ۷۲
 داردائل، ۲۷۹
 دانشگاه مدینه، ۳۸
 درفش کاویانی، ۱۵۹
 دریای احمر، ۱۶۴

دریای سیاه، ۱۸۳
 دمشق، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۴، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۷۸، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۶۳، ۲۱۸، ۲۴۸،
 ۲۵۳، ۲۷۹، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۳۵، ۳۶۱، ۳۶۵
 دومة الجندل، ۱۱۱، ۲۲۴
 دهلی، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲
 دیوبند، ۲۱، ۲۵، ۲۱۲

(ذ)

ذوالقصه، ۱۰۸
 ذوقار، ۲۱۰

(ر)

رای بریلی، ۲۱، ۴۷
 رقه، ۲۱۹
 رودس (جزیره)، ۲۷۹
 روضه خاخ، ۹۰
 روم، ۵۵، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۸۱،
 ۱۸۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۸۰، ۲۸۱
 رومانی، ۱۱۶
 ریاض، ۱۸، ۳۶، ۶۱، ۳۰۹

(ز)

زغابه، ۱۸۰

(ژ)

ژنو، ۱۷، ۲۹

(س)

ساباط مدائن، ۲۲۹

ساحل رودخانه دُجیل، ۲۹۲

ساحل رود سند، ۳۳۱

ساحل غربی، ۲۱۹

سبائیه، ۲۱۰

سراواک، ۳۲۷

سقیفه‌ی بنی ساعده، ۱۲۰

سمنان، ۳۳۰

سُنح، ۱۴۵

سند، ۲۵۳

سودان، ۲۷، ۲۷۹

سوریه، ۱۷، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۱۸۳

سولو، ۳۲۷

سیستان، ۱۸۳

(ش)

شام، ۲۸، ۵۹، ۶۳، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۷،

۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۶۰،

۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۳۵

شبه قاره‌ی هند، ۳۲۶

شجره، ۱۰۶

(ص)

صالحيه، ٣٣٥

صِفِّين، ٤٢، ٢٠١، ٢٠٨، ٢١٠، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢١، ٢٦٩، ٣١٠

صقليه، ٢٨٤

(ط)

طائف، ٧٢، ٢٥٥

طخارستان، ١٨٢

طرابلس، ١٨٢، ١٨٣، ٣٢٥، ٣٣٥

طرابلس غرب، ١٨٣

طنجه، ١٨٢

(ع)

عراق، ٢٨، ٣٢، ٧٨، ١١١، ١٥٢، ١٦٠، ١٨٥، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢٢٠، ٢٣٥

٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٥١، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٧، ٢٨٥، ٢٩٢، ٢٩٣، ٣٠٠، ٣٠٢

٣٠٣، ٣٠٥، ٣١٠، ٣٢٢، ٣٢٣

عربستان، ٣٥، ١٥٤

عقبه، ٧٢، ١٣٦، ١٤٣، ١٩٠، ٣٠٨

عقبه‌ی اول، ٧٢

عقبه‌ی دوم، ٧٢

عقیق، ١٨٠

عکبرا، ٢٦٧

عمان، ٢٧، ١١٠

عين التمر، ٢٤١

(غ)

غدیر خم، ۴۲، ۹۲، ۹۳

(ف)

فارس، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۵۲

فدک، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵

فرات، ۲۱۹

فسطاط، ۱۹۴

(ق)

قادسیه، ۱۵۹، ۲۰۸

قاهره، ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۵۶، ۹۱، ۱۰۵، ۱۱۸، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۳۲۱، ۳۲۵

قباء، ۷۴

قبرس، ۱۸۲، ۲۷۹

قدس، ۱۷، ۱۵۹، ۱۶۲

قسطنطنیه، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹۷

قطر، ۱۹، ۲۸، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۴۱

قموص، ۸۷

قیروان، ۲۷۹

قیقان، ۲۵۳

(ک)

کابل، ۱۸۳

کربلا، ۴۲، ۶۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۴

كرمان، ١٨٣، ٢٥٢
 كره، ١٧، ٤٤، ٧٢، ٨٦، ١٣٨، ٢١٠، ٢٢١، ٢٧٧، ٢٧٨، ٣١٠، ٣٣٢
 كشمير، ٣٠، ٣٢٦، ٣٢٧
 كعبه، ٣٠، ٥٦، ٥٧، ٦٠، ٦٧، ٧١، ٩٢، ١٣٦، ١٧٨
 كنده، ٥٦، ٨٥، ٨٦، ١٥٥، ١٦٠، ١٧٧، ١٨١، ١٨٣، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٥٥، ٢٦١، ٢٨٢، ٢٩٢
 ٣٠١، ٣٠٤، ٣٢٨
 كوفه، ٦٢، ١٥٩، ١٦٧، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٨، ٢٠١، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٩، ٢٢٢
 ٢٢٣، ٢٢٩، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٨٥، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣١٢، ٣٢٤
 كوه طور، ٩٠
 كويت، ٢٨، ٣٣، ١٠٦

(ج)

لاهور، ٢١، ٦٧، ٢٨٠، ٣١١، ٣٣٢
 لبنان، ٢٨، ٣٣، ٧٨
 لکنو، ٦، ١٧، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٤٧، ٢٧٩، ٣١٠، ٣٣٣
 لندن، ٣٠، ١٢٤، ١٤٥

(م)

مدائن، ٢٢٥، ٢٢٩، ٢٩٢
 مدیترانه، ١٨٣
 مدینه، ١٧، ٢٢، ٢٥، ٢٩، ٣٣، ٥٩، ٦١، ٦٣، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٧، ٨١، ٨٥، ٨٧، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٨، ١٠٩، ١١٩، ١٢٠، ١٢٢، ١٣١، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٨، ١٤١، ١٤٢، ١٤٥، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٧، ١٦٠، ١٦١، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٠

۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۵،

۲۴۶، ۲۶۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۳۲

مراکش، ۲۸، ۳۳۵

مرزی، ۱۶۴

مرو، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۰،

۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۹۱، ۲۹۳،

۲۹۴، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۶۵

مغرب، ۱۹۱، ۳۲۶، ۳۳۴، ۳۳۵

مغرب اقصی، ۳۳۴

مغرب وسطی، ۳۳۴

مصر، ۱۷، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۴۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۸۹، ۹۵، ۱۰۷،

۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴،

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۸، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۴، ۳۲۵،

۳۲۸، ۳۳۱، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۱۸۲

مگه، ۱۷، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۶، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۶،

۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۰۹،

۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۰، ۳۲۲

ملایو، ۳۲۷

منا، ۹۲

منی، ۹۲

موته، ۶۱، ۶۳، ۱۳۰

موصل، ۲۶۷

مهره، ۱۱۰

مؤتته، ۶۱، ۶۳

(ن)

نجران، ۶۵، ۱۸۱

نجف، ۷۸، ۱۳۶

نخيله، ۲۳۹

نهاوند، ۱۵۹، ۱۶۸

نهران، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۳

نينوا، ۳۰۵

نيويورك، ۳۷، ۱۰۱

(و)

وادی سبعا، ۲۱۳

وهران، ۳۳۵

(هـ)

هرات، ۱۸۳

همدان، ۹۱، ۱۵۹

هند، ۶، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۶۰، ۶۵، ۷۳،

۸۸، ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷،

۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۲،

۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳،

۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵

(ی)

یرموک، ۱۱۱، ۱۵۲، ۱۶۱

یمامه، ۱۴۶

یمن، ۲۸، ۲۹، ۷۵، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۱۰، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۳۷،

۲۴۶، ۲۵۹، ۳۳۲

یونان، ۲۷۹، ۳۲۵

(۳) فهرست منابع عربی

(أ)

- ۱- آثار المدينة المنورة: للأستاذ عبدالقدوس الأنصاري، المكتبة السلفية، المدينة المنورة.
- ۲- الأثر الجنية في أسماء الحنفية: للعلامة علي بن السلطان القاري المكي.
- ۳- أخبار الأخيار: للشيخ عبدالحق البخاري الدهلوي.
- ۴- أخبار القضاء: لوكيع محمد بن خلف بن حيان، طبع عالم الكتب، بيروت.
- ۵- الإدارة الإسلامية: للأستاذ كردعلي.
- ۶- إذا هبت ريح الإيمان: للمؤلف، طبع بيروت و لكهنؤ (الهند).
- ۷- الأركان الأربعة: للمؤلف، طبع دار القلم - الكويت، والطبعة الثانية، دارالفتح.
- ۸- إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء: لحكيم الإسلام أحمد بن عبدالرحيم الشهير بولي الله الدهلوي، طبع مجمع سهيل، لاهور، الطبعة الأولى سنة ۱۹۷۶ م.
- ۹- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: للعلامة الحافظ أبي عمر يوسف بن عبدالله المالكي الأندلسي المعروف بابن عبد البر القرطبي، دار صادر - بيروت.
- ۱۰- أسد الغابة: للعلامة عز الدين أبي الحسن علي بن محمد الجزري المعروف بابن الأثير الجزري.
- ۱۱- الأسلام الممتحن: للسيد محمد الحسنی سنة ۱۳۹۹ هـ.

- ١٢- الإصابة في تمييز الصحابة: للعلامة الحافظ شهاب الدين أبي الفضل أحمد بن علي حجر العسقلاني، طبع دار صادر - بيروت.
- ١٣- أصول الكافي: لأبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني الرازي، طبع فارس، سنة ١٢٨١هـ.
- ١٤- الأعلام: لخير الدين الزركلي، طبع بيروت ١٩٦٩م، الطبعة الثالثة.
- ١٥- الألفاظ الخفية في أشرف الحنفية: لمحمد الدين الفيروز آبادي.
- ١٦- الأمام الذي لم يوفَّ حقه من الأنصاف و الاعتراف: للمؤلف، طبع المجمع الأسلامي العلمي، ندوة العلماء، لكهنؤ - الهند.
- ١٧- الإمام الصادق: للعلامة محمد أبو زهرة، دار الندوة الجديدة - بيروت.
- ١٨- الأمالي: لأبي القاسم الزجاجي.
- ١٩- الأموال: لأبي عبيد قاسم بن سلام.
- ٢٠- الانتقاد على تاريخ التمدن الإسلامي لجرجي زيدان: للعلامة شبلي النعماني، طبع مطبة آسي، لكهنؤ سنة ١٩١٣م.
- ٢١- أنساب الأشراف: للعلامة أحمد بن يحيى بن جابر الشهير بالبلاذري، دارالمعارف - مصر ١٩٥٩م.
- ٢٢- إنسان العيون في سيرة الأمين المأمون، الشهير بالسيرة الحلبية: للشيخ علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي، طبع مطبعة مصطفى البابي الحلبي - مصر، الطبعة الأولى ١٩٦٤م.
- ٢٣- آيات بينات: للأمر محسن الملك، طبع مرزابور ١٨٧٠م.

(ب)

- ۲۴- البداية والنهاية: للعلامة الحافظ عمادالدين ابن كثير، مكتبة المعارف - بيروت، و مكتبة النصر - الرياض، الطبعة الأولى ۱۹۶۶ م.
- ۲۵- البرهان في علوم القرآن: للإمام بدر الدين محمد بن عبدالله الزركشي (م ۷۹۴هـ) طبع دار إحياء الكتب العربية.
- ۲۶- بروتوكولات حكماء صهيون.
- ۲۷- بلوغ الأرب في معرفة أحوال العرب: للعلامة السيد محمود شكري الألوسي البغدادي، الطبعة الثانية، طبع مطبع دار الكتاب العربي بمصر.
- ۲۸- البيان والتبيين: لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ.

(ت - ث)

- ۲۹- تاج العروس: لمحب الدين أبي الفيض السيد محمد مرتضى الحسيني الزبيدي الحنفي.
- ۳۰- تاريخ الأدب العربي: للأستاذ أحمد حسن الزيات، مطبعة الرسالة القاهرة، الطبعة الحادية عشرة.
- ۳۱- تاريخ الأمم الإسلامية: للشيخ محمد خضري بك، المكتبة التجارية الكبرى، طبع سنة ۱۹۶۹ م.
- ۳۲- تاريخ الأمم و الملوك (تاريخ الطبري): للعلامة ابي جعفر محمد بن جرير الطبري، طبع المعارف.
- ۳۳- تاريخ إيران في عهد الساسانيين: تاليف، آرتهر كرستين سين، ترجمة الدكتور محمد إقبال - الكلية الشرقية، لاهور.
- ۳۴- تاريخ البخاري الصغير: للإمام أبي عبدالله محمد بن إسماعيل البخاري.

- ٣٥- تاريخ الخلفاء: للعلامة جلال الدين محمد احمد السيوطي، طبع المطبعة الميمنية، مصر، ١٣٠٥ هـ.
- ٣٦- تاريخ الخميس: للقاضي حسين بن محمد ابن الحسن الديار بكري المالكي، طبع مطبعة عثمان عبدالرزاق، الطبعة الأولى ١٣٠٢ هـ.
- ٣٧- تاريخ ابن عساكر (تاريخ دمشق): للحافظ أبي القاسم علي بن الحسن الشهير بابن عساكر.
- ٣٨- تاريخ فيروز شاهي: للمؤرخ ضياء الدين البرني.
- ٣٩- تاريخ البخاري الأصغر: للإمام ابي عبدالله محمد بن إسماعيل البخاري.
- ٤٠- تاريخ مشايخ جشت: للأستاذ خليق احمد نظامي، طبع دار أبيات دهلي، ١٩٨٠ م.
- ٤١- تاريخ المغرب الأقصى.
- ٤٢- تاريخ اليعقوبي: لأحمد بن ابي يعقوب بن جعفر، المعروف باليعقوبي.
- ٤٣- تذكرة الحفاظ: للعلامة الحافظ شمس الدين ابي عبدالله الذهبي.
- ٤٤- الترغيب والترهيب: للحافظ زكي الدين عبدالعظيم بن عبدالقوي المنذري، طبع مصطفى البابي الحلبي - مصر، الطبعة الثانية ١٩٥٤ م.
- ٤٥- تركة النبي ﷺ والسبل التي وجهها فيها: للإمام حماد بن إسحاق، طبع مطبعة الجامعة الإسلامية، بالمدينة المنورة، الطبعة الأولى ١٤٠٤ هـ / ١٩٨٤ م.
- ٤٦- التقرير والتحبير: للعلامة ابن امير الحاج، طبع بولاق - مصر.
- ٤٧- تقصار جيود الأحرار من تذكارات جنود الأبرار: للعلامة السيد صديق حسن القنوجي أمير بوفال، طبع المطبع الشاهجهاني - بوفال ١٢٩٨ هـ.

- ۴۸- تکمیل الإیمان: للشيخ عبدالحق البخاري الدهلوي (م ۱۰۵۲هـ)، طبع مطبعة فخر المطابع - لكهنؤ ۱۹۰۵ م.
- ۴۹- قرّة العينين: للعلامة احمد بن عبدالرحيم المعروف بالشاه ولي الله الدهلوي.
- ۵۰- تهذيب تاريخ دمشق الكبير (تاريخ ابن عساكر): لابن بدران، طبع دار المسيرة، الطبعة الثانية ۱۹۷۹ م.
- ۵۱- الثقافة الإسلامية في الهند: للعلامة السيد عبدالحی الحسنی.

(ج)

- ۵۲- الجامع الصحيح للبخاري: للإمام ابی عبدالله محمد بن إسماعيل البخاري، طبع مطبعة مصطفى البابي الحلبي - مصر ۱۹۵۳ م.
- ۵۳- الجامع الصحيح لمسلم: للإمام ابی الحسن مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري، طبع دار إحياء الكتب العربية، الطبعة الأولى ۱۹۵۵ م.
- ۵۴- الجامع الصحيح للترمذی: للإمام ابی عيسى محمد بن عيسى الترمذی.
- ۵۵- الجوهرة في نسب النبي واصحابه العشرة، للعلامة محمد بن ابی بكر بن عبدالله بن موسى الأنصاري التلمساني: الشهير بالبري (م ۶۸۰هـ)، طبع دار الرفاعي - الرياض، الطبعة الأولى ۱۹۸۳ م.

(ح)

- ۵۶- حاضر العالم الإسلامي: تالیف: لوثر ووب ستوارد الأمريكي، تعريب الأستاذ عجاج نويهض مع تعليقات امير البيان العلامة شكيب أرسلان.

- ٥٧- حجة الله البالغة: لحكيم الإسلام أحمد بن عبدالرحيم المعروف بولي الله الدهلوي، طبع المكتبة السلفية - لاهور، باكستان.
- ٥٨- الحكومة الإسلامية: للخميني، طبع مكتبة بزرگ الإسلامية - طهران.
- ٥٩- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: للعلامة ابى نعيم الاصبهاني، دار الكتاب العربي - بيروت، الطبعة الأولى ١٩٨٠ م.
- ٦٠- حياة ابى طالب: للشيخ خالد الأنصاري، مطبعة علوى ١٩٥١ م.
- ٦١- حواشى حاضر العالم الإسلامي: لأمير البيان العلامة شكيب أرسلان، طبع مكتبة عيسى البابي الحلبي - القاهرة ١٣٥٢ هـ.

(خ)

- ٦٢- خالد بن الوليد: للأستاذ صادق عرجون، الدار السعودية، الطبعة الثالثة ١٩٨١ م.
- ٦٣- الخلفاء الراشدون، للشيخ عبدالوهاب النجار.

(د)

- ٦٤- دائرة المعارف للبستاني: للمعلم بطرس البستاني، طبعة بيروت ١٩٧٦ هـ.
- ٦٥- دائرة المعارف البريطانية: الطبعة الخامسة عشرة، ١٩٨٥ م.
- ٦٦- دائرة معارف القرن العشرين: للأستاذ محمد فريد وجدى، دار المعرفة - بيروت، الطبعة الثانية ١٩٧١ م.
- ٦٧- دائرة المعارف اليهودية.
- ٦٨- الدر المنثور: للعلامة جلال الدين محمد بن احمد السيوطي.
- ٦٩- الدعوة إلى الإسلام، لأرنولد.

(ر)

۷۰- رجال الفكر والدعوة في الإسلام: للمؤلف، طبع دار القلم - الكويت، الطبعة السادسة.

۷۱- رجال كشي: محمد بن عمر بن عبدالعزيز الكشي. (از كتاب های موثوق شيعه در اسماء الرجال).

۷۲- رحماء بينهم: للشيخ محمد نافع، دار التصنيف، جامعة محمد شريف - باكستان.

۷۳- رسائل الإمام الربّاني: (الجزء الرابع من مكتوبات الإمام الربّاني)، طبع المطبع المجددي - امرتسر ۱۳۲۹ هـ.

۷۴- الرياض النضرة في مناقب العشرة: للمحب الطبري، دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى ۱۹۸۴ م.

۷۵- الروض الأثف: للحافظ عبدالرحمن بن عبدالله السهيلي المغربي.

(ز)

۷۶- الزوائد: للبخاري

۷۷- زاد المعاد في هدي خير العباد: للعلامة شمس الدين بن قيم الجوزية (ابن القيم الحنبلي)، المطبعة الميمنية - مصر

(س)

۷۸- سنن ابن ماجه: للعلامة أبي عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني.

۷۹- سنن أبي داود: للإمام أبي داود سليمان بن الأشعث السجستاني.

۸۰- سنن النسائي: للنسائي أحمد بن شعيب بن علي النسائي.

- ٨١- سوانح أحمدى: للشيخ محمد التهانسرى، مطبع فاروقى، ١٣٠٩ هـ.
- ٨٢- سیر أعلام النبلاء: للعلامة الحافظ شمس الدين أبى عبدالله الذهبى، طبع مؤسسة الرسالة - بيروت.
- ٨٣- سيرة الإمام احمد بن عرفان الشهيد: للمؤلف، طبع المجمع الإسلامى العلمى - لكهنؤ.
- ٨٤- سيرة عائشة: للعلامة السيد سليمان الندوى، تعريب الأستاذ محمد ناظم الندوى.
- ٨٥- سيرة عمر بن الخطاب: للحافظ عبدالرحمن بن على بن محمد الجوزى المعروف بابن الجوزى، طبع المطبعة المصرية بالأزهر (١٢٣١ هـ).
- ٨٦- سيرة عمر بن عبدالعزيز: للحافظ ابن الجوزى (للحافظ عبدالرحمن ابن على بن محمد الجوزى).
- ٨٧- سيرة ابن كثير: للعلامة الحافظ عماد الدين بن كثير، طبع دار الفكر العربى - القاهرة و طبع مطبعة عيسى البابى الحلبي - القاهرة سنة ١٩٦٤ م.
- ٨٨- سيرة ابن هشام: للعلامة ابى محمد عبدالملك بن هشام، طبع مصطفى البابى - مصر، الطبعة الثانية ١٩٥٥ م.
- ٨٩- السيرة النبوية: للمؤلف، الطبعة السابعة، طبع دار الشروق - جدة.
- (ش)
- ٩٠- شرح أصول الكافى: للكلىنى.
- ٩١- شرح معانى الآثار: للإمام أبى جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الطحاوى، طبع المكتبة الرحيمية - ديوبند (الهند).
- ٩٢- شرح المواهب اللدنية: للعلامة محمد بن عبدالباقى الزرقانى.

- ۹۳- شرح نهج البلاغة: لابن أبي الحديد المعروف بابن أبي الحديد، طبع دار الفكر - بيروت، الطبعة الثالثة ۱۹۷۹ م.
- ۹۴- شمائل الترمذی: للإمام أبي عيسى محمد بن عيسى الترمذی.

(ص)

- ۹۵- الصراع بين العلم والدين: لدرابر الأمريكي.
- ۹۶- صفة الصفوة: للعلامة الحافظ عبدالرحمن بن علي بن محمد الجوزي، طبع دائرة المعارف العثمانية - حيدرآباد، الطبعة الأولى ۱۲۵۵ هـ.

(ط)

- ۹۷- الطبقات الكبرى (طبقات ابن سعد): للعلامة محمد بن سعد كاتب الواقدي.

(ع)

- ۹۸- العبريات الإسلامية (مجموعة رسائل ومقالات): للأستاذ عباس محمود العقاد، طبع دار الفتوح - القاهرة.
- ۹۹- عثمان بن عفان: للأستاذ محمد الصادق إبراهيم عرجون، طبع الدار السعودية، الطبعة الثانية ۱۹۸۱ م.
- ۱۰۰- العرب تاريخ موجز: للدكتور فيليب حتي، طبع دار العلم للملايين - بيروت سنة ۱۹۴۶ م.

۱۰۱- العقد الفريد: للعلامة شهاب الدين أحمد المعروف بابن عبد ربه الأندلسي.

۱۰۲- عمر بن الخطاب: ترتيب الأستاذين: علي الطنطاوي وناجي الطنطاوي.

۱۰۳- العواصم من القواصم: للقاضي أبي بكر ابن العربي.

(ف)

- ١٠٤- الفاروق (باللغة الأردنية): للعلامة شبلي النعماني (١٣٣٢هـ).
- ١٠٥- الفتاوى الرشيدية: للعالم المصلح الكبير الشيخ رشيد أحمد الكنكوهي (١٣٢٣ هـ)،
 طبع المكتبة الرحيمية - ديوبند (الهند).
- ١٠٦- فتح الباري في شرح صحيح البخاري: للعلامة الحافظ أحمد بن محمد المعروف بابن حجر العسقلاني طبع المكتبة السلفية - القاهرة.
- ١٠٧- الفتوحات الإسلامية: الشيخ السيد احمد زيني دحلان، طبع المطبعة الميرية - مكة المكرمة، الطبعة الثانية ١٣١١ هـ.
- ١٠٨- فتوح البلدان: للعلامة احمد بن يحيى بن جابر الشهير بالبلاذري.
- ١٠٩- فجر الإسلام: للدكتور أحمد أمين، طبع مطبعة لجنة التأليف و الترجمة والنشر -
 القاهرة ١٩٣٥ م.
- ١١٠- فصل الخطاب في مواقف الأصحاب: للأستاذ محمد صالح الغرسي.
- ١١١- فواتح الرحموت شرح مُسلم الثبوت: العلامة عبدعلي بن العلامة نظام الدين الأنصاري.
- ١١٢- الفوائد الرضوية: طبع إيران.

(ق)

- ١١٣- القاموس: للعلامة الشيخ مجدالدين محمد بن يعقوب الفيروز آبادي.
- ١١٤- القرن الخامس عشر- الهجرى الجديد في ضوء التاريخ والواقع: للمؤلف، طبع
 المجمع الإسلامي العلمي، ندوة العلماء - لكهنؤ.
- ١١٥- قلائد الجواهر: للأستاذ عمر الكيسانى، طبع المطبعة العثمانية - مصر، ١٣٠٣ م.

(ك - ل)

- ۱۱۶- الكامل: للعلامة عز الدين أبي الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد المعروف بابن الأثير، طبع دار صادر - بيروت سنة ۱۳۹۹ هـ.
- ۱۱۷- الكامل للمبرد: للعلامة أبي العباس المبرد، طبع مؤسسة الرسالة - بيروت.
- ۱۱۸- كتاب الأخوة: للإمام ابى الحسن الدار قطنى.
- ۱۱۹- كتاب الأمالي: للشيخ ابى جعفر الطوسي، طبع نجف.
- ۱۲۰- كتاب الخراج: للقاضي ابى يوسف، طبع المطبعة المنيرية - مصر، الطبعة الأولى ۱۳۰۲ هـ.
- ۱۲۱- كتاب الخصائص في مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه: للإمام أبي عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي.
- ۱۲۲- كتاب الشريعة: للأجرى (أبو بكر محمد بن الحسين).
- ۱۲۳- كتاب مكة: للفاكهي.
- ۱۲۴- كلزار ابرار: للشيخ محمد غوثي بن حسن بن موسى الشطاوى.
- ۱۲۵- كنز العمال: للعلامة علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين البرهانبوري، طبع مطبعة دائره المعارف العثمانية - حيدرآباد، الطبعة الأولى ۱۳۱۲ هـ.
- ۱۲۶- الكنى: للحافظ أبى عبدالله بن محمد بن عبدالله المعروف بالحاكم النيسابورى.
- ۱۲۷- الكيهان: (الصحيفة الإيرانية).
- ۱۲۸- لسان العرب: للعلامة أبى الفضل جمال الدين محمد المعروف بابن منظور المصري.

(م)

- ١٢٩- ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين: للمؤلف، طبع دار القلم - الكويت، الطبعة الثالثة عشرة ١٩٨٢ م.
- ١٣٠- المبسوط: لشمس الأئمة أبي بكر محمد السرخسي.
- ١٣١- مجالس المؤمنين: للقاضي نور الله الشوستري.
- ١٣٢- مجمع بحار الأنوار: للعلامة طاهر الفتني.
- ١٣٣- مجموع فتاوى ابن تيمية: لشيخ الإسلام تقي الدين أحمد بن تيمية.
- ١٣٤- محاضرات تاريخ الأمم الإسلامية: للشيخ الخضرى بك.
- ١٣٥- المدخل إلى تاريخ الإسلام في الشرق الأقصى: للعلامة السيد علوي ابن طاهر الحداد، طبع عالم المعرفة - جدة ١٤٠٥ هـ.
- ١٣٦- مرصد الاطلاع على أسماء الأمكنة والبقاع: للعلامة صفى الدين عبدالمؤمن بن عبدالحق البغدادي، دار المعرفة - بيروت ١٩٥٤ م.
- ١٣٧- مروج الذهب ومعادن الجوهر: للعلامة أبي الحسن المسعودي، طبع المطبعة الأزهرية المصرية، الطبعة الأولى ١٣٠٣ هـ.
- ١٣٨- المسالك شرح الشرائع: لأبي القاسم القمي.
- ١٣٩- المستدرک: للحاكم، الحافظ أبي عبدالله بن محمد بن عبدالله المعروف بالحاكم النيسابورى.
- ١٤٠- مسند الإمام أحمد: للإمام أبي عبدالله أحمد بن خليل الشيباني، تحقيق: للأستاذ أحمد محمد شاكر، طبع دار المعارف - مصر، وطبع دار الفكر العربي - القاهرة.
- ١٤١- مسند فاطمة الزهراء: للعلامة جلال الدين محمد بن أحمد السيوطي، طبع المطبعة العزيزية - حيدرآباد ١٤٠٦ هـ.

- ۱۴۲- مشکاة المصابيح: للعلامة أبي محمد الحسين بن مسعود البغوي، والشيخ ولي الدين محمد الخطيب التبريزي.
- ۱۴۳- مصنف ابن أبي شيبة: للحافظ أبي بكر عبدالله بن محمد بن أبي شيبة، طبع إدارة القرآن والعلوم الإسلامية - كراتشي (باكستان) ۱۹۸۷ م.
- ۱۴۴- مصنف عبدالرزاق: للحافظ أبي بكر عبدالرزاق بن همام الصنعاني، طبع المجلس العلمي - دايبيل (كجرات الهند) الطبعة الأولى ۱۹۷۰ م.
- ۱۴۵- معالم السنن: للخطابي (محمد بن محمد البستي).
- ۱۴۶- معاني الآثار: للإمام أبي جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الطحاوي.
- ۱۴۷- معاوية: للأستاذ عباس محمود العقاد.
- ۱۴۸- المعجم (المعجم الكبير): للعلامة سليمان بن أحمد بن أيوب الشامي الطبراني.
- ۱۴۹- معجم الأدباء: للإمام شهاب الدين أبي عبدالله ياقوت الحموي البغدادي، طبع دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- ۱۵۰- المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام: للدكتور جواد علي، طبع دار العلم للملايين - بيروت، الطبعة الأولى ۱۹۶۸ م.
- ۱۵۱- مقاتل الطالبين: لأبي الفرج الأصبهاني، نشر دار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت.
- ۱۵۲- مناقب الإمام الأعظم أبي حنيفة: لصدر الأئمة موفق بن أحمد المكي، طبع دائرة المعارف العثمانية - حيدرآباد ۱۳۲۱ هـ.
- ۱۵۳- مناهج أهل الكرامة في معرفة الإمامة: للعلامة حسن بن يوسف الحلبي.
- ۱۵۴- المنهج الإسلامي السليم: للسيد محمد الحسن بن الحسيني ۱۳۹۹ هـ.
- ۱۵۵- منوشاستر: (القانون المدني الاجتماعي الهندي)

- ١٥٦- مقدمة ابن خلدون: للعلامة عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، طبع المطبع المجددى، أمرتسر - الهند، ١٢٢٩ هـ.
- ١٥٧- موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان: للحافظ نورالدين علي بن أبي بكر الهيثمي، طبع دار الكتب العلمية - بيروت.
- ١٥٨- موسوعة فقه علي بن أبي طالب: للدكتور محمد رواس قلعه جي، طبع دار الفكر - دمشق، ١٥٠٤ هـ - ١٩٨٣ م.
- ١٥٩- موطأ الإمام مالك: للإمام مالك بن أنس بن مالك الأصبحي.

(ن - هـ)

- ١٦٠- ناسخ التواريخ: طبع إيران.
- ١٦١- نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر: للعلامة السيد عبد الحي الحسني، طبع دائرة المعارف العثمانية - حيدرآباد.
- ١٦٢- نهج البلاغة (مجموع خطب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب وكتبه): طبع دار الكتاب اللبناني - بيروت، سنة ١٣٨٧ هـ.
- ١٦٣- الهند في العهد الإسلامي: للعلامة السيد عبدالحى الحسني.

(و)

- ١٦٤- وفاء الوفا في أخبار دار المصطفى: للعلامة علي بن عبدالله بن أحمد السمهودى الشافعى (م ٩١١ هـ) طبع دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة الثالثة ١٩٨١ م.
- ١٦٥- وفيات الأعيان: للعلامة أحمد البرمكي الإربلى، المعروف بابن خلكان، طبع مطبعة النهضة - القاهرة ١٩٤٨ م.

منابع لاتین

BIBLIOGRAPHY

(ENGLISH)

- 1- Amir Ali, Syed, (I) Spirit of Islam, London, 1922 ؛
- 2- Ashort History of the Saracens, London, 1955 .
- 3- Arnold, T.W. the Preaching of Islam, London, 1935 .
- 4- Cambridge History of Iran, Cammbridge University Press .1۹۸۳ .
- 5- Christensen, Arthur, L, Iran Sous Les Sassanides, Paris .1۹۳۶ .
- 6- Draper ,Draper1, John William, Conflict Between Religion Science, London, 1910 .
- 7- Encyclopaedia, Britannica xV ED., 1985.
- 8- Gibb, H.A.R. ,(H.A.R. Gibb) K1 J.H.Kraaner ,(J.H.Kraaner (oAo1, Shorter Encyclopaedia of Islam, London, 1953 .
- 9- Hitti, Dr.Phillip, K.,History of the Arabs, London, 1953 .
- 10- Huges, Thomas Patrick, Dictionary of Islam, London, 1885 .
- 11- Hunter, W.W., The Indian Musul mans, London, 1876 .
- 12- Jewish Encyclopedia, 1916 .
- 13- Mohiuddin, Ahmad, Syed Saiyid Ahmad Shahid, Lucknow, 1975 .
- 14- Muir, Sir William, Annals of the Early Caliphate, London .1۸۸۲ .
- 15- O, Mally, L.S.S., Popular Hinduism, the Religion of the Masses, Cambridge, 1935 .
- 16- Vernin Mc Casland and others, Religions of the World .Newyork, 1969 .
- 17- Vaidya, C. V. ,(C. V. Vaidya) Bk1, History of Mediaeval Hindu India, Poona, 1924 .